



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



# سیاست کلان

تعدیهات های بیرون

محمد ستوده آرائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# سیاست خارجی قدرت های بزرگ

نویسنده:

محمد ستوده آرانی

ناشر چاپی:

جامعه المصطفی ( صلی الله علیه وآله ) العالمیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۲	سیاست خارجی قدرت های بزرگ
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۶	سخن ناشر
۱۸	مقدمه پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله
۲۲	فهرست
۳۱	مقدمه
۳۵	فصل اول: کلیات
۳۵	۱-تعریف قدرت بزرگ
۳۹	۲-تاریخ رقابت قدرت های بزرگ
۴۱	۳-زمینه ها و عوامل پیدایش و فروپاشی قدرت های بزرگ
۴۱	اشاره
۴۵	الف)کاهش توان پرداخت هزینه ها
۴۵	ب)افزایش قدرت کشورهای رقیب
۴۶	۴-اهداف سیاست خارجی قدرت های بزرگ
۵۱	۵-ابزارهای سیاست خارجی قدرت های بزرگ
۵۱	الف)در سطح سیاسی
۵۱	اشاره
۵۱	یکم.ایجاد دولت دست نشاند
۵۳	دوم.استفاده از شرکت های چندملیتی
۵۴	سوم.استفاده از سازمان های اطلاعاتی و جاسوسی
۵۴	ب)سازمان سیا (C.I.A)
۵۵	ج)سازمان جاسوسی شوروی(سابق)

۵۶	د)سازمان جاسوسی انگلیس
۵۷	ه)در سطح اقتصادی
۵۷	اشاره
۵۸	یکم.نظام سرمایه داری وابسته
۶۶	دوم.تک محصولی کردن کشورها
۶۷	سوم.اعطای وام
۷۰	و)در سطح فرهنگی
۷۰	اشاره
۷۱	یکم.نظام آموزش و پرورش وابسته
۷۶	دوم.فناوری های نوین ارتباطاتی و اطلاعاتی
۷۶	اشاره
۷۸	کامپیوتر
۷۹	اینترنت
۸۰	سوم.جریان آزاد یک طرفه اطلاعات
۸۴	چهارم.استفاده از تبلیغات
۸۵	پنجم.انواع تبلیغات
۸۵	ششم.تبلیغات القایی فرهنگی
۸۵	اشاره
۸۶	محور القا
۸۶	محمل القا
۸۶	سوژه القا
۸۷	هفتم.در سطح نظامی
۸۷	اشاره
۸۷	مداخله نظامی
۹۱	تجارت تسلیحات
۹۳	انعقاد پیمان های نظامی

۹۴	نکته ها
۹۵	پرسش ها
۹۷	فصل دوم: سیاست خارجی آمریکا
۹۷	۱- پیدایش آمریکا
۱۰۱	۲- چگونگی قدرت یافتن آمریکا
۱۰۹	۳- ظهور آمریکا به عنوان ابرقدرت پس از جنگ جهانی دوم
۱۰۹	اشاره
۱۱۰	الف) طرح مارشال
۱۱۱	ب) ناتو
۱۱۳	۴- دوران سنگربندی و تثبیت نظام دوقطبی
۱۱۷	۵- توسعه و مداخله گرایی در سیاست خارجی آمریکا
۱۱۷	اشاره
۱۲۲	تأسیس اسرائیل و مداخله گرایی در خاورمیانه
۱۲۵	۶- راهبرد مداخله گرایی غیرمستقیم در سیاست خارجی آمریکا
۱۲۵	اشاره
۱۲۷	الف) دکترین نیکسون و ویتنام
۱۲۸	ب) دکترین نیکسون و خلیج فارس
۱۳۰	ج) نیکسون و حمایت همه جانبه از اسرائیل
۱۳۲	۷- سیاست حقوق بشر و حفظ دولت های دست نشانده
۱۳۲	اشاره
۱۳۳	الف) سیاست حقوق بشر و ایران
۱۳۴	ب) سیاست حقوق بشر و حمایت از اسرائیل
۱۳۴	اشاره
۱۳۵	یکم، تأسیس «ایپاک»
۱۳۷	دوم، صلح کمپ دیوید
۱۴۰	۸- تشدید رقابت تسلیحاتی، مداخله گرایی و افزایش هزینه های نظامی

۱۴۰	الف) طرح دفاع استراتژیک
۱۴۲	ب) جنگ کم شدت و مداخله در کشورهای جهان سوم
۱۴۸	۹-نظم نوین جهانی بوش و تشدید توسعه طلبی
۱۴۸	اشاره
۱۴۸	الف) عملیات توفان صحرا
۱۵۰	ب) فروپاشی شوروی
۱۵۲	۱۰-پایان جنگ سرد و سیاست یک جانبه گرایی آمریکا
۱۵۴	۱۱-حادثه یازده سپتامبر و معمای مقابله با تروریسم
۱۶۰	نکته ها
۱۶۱	پرسش ها
۱۶۳	فصل سوم: سیاست خارجی روسیه
۱۶۳	۱-حکومت روسیه تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷
۱۶۷	۲-انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و سیاست خارجی شوروی
۱۷۲	۳-سیاست خارجی شوروی در دوران نظام بین الملل دو قطبی
۱۷۸	۴-ظهور گورباچف و فروپاشی شوروی
۱۸۵	۵-سیاست خارجی روسیه جدید
۱۸۵	اشاره
۱۸۸	الف) یکپارچه سازی در درون
۱۸۹	ب) سیاست خارجی فعال
۱۹۰	بحران اوکراین و ضمیمه
۱۹۲	نکته ها
۱۹۳	پرسش ها
۱۹۵	فصل چهارم: سیاست خارجی انگلستان
۱۹۵	۱-سابقه امپراتوری انگلستان
۱۹۵	اشاره
۲۰۱	الف) بازی بزرگ



- ب) شیوه های مداخله گرایی در سیاست خارجی بریتانیا ..... ۲۰۶
- اشاره ..... ۲۰۶
- یکم) اقدامات جاسوسی ..... ۲۰۶
- دوم) شگردهای فرهنگی ..... ۲۰۸
- ۲- انگلستان پس از جنگ جهانی دوم ..... ۲۱۰
- اشاره ..... ۲۱۰
- الف) بازسازی روابط با مستعمرات ..... ۲۱۱
- ب) ایفای نقش مستقل در اروپا ..... ۲۱۸
- ج) تحکیم روابط استراتژیک با آمریکا ..... ۲۲۲
- نکته ها ..... ۲۳۴
- پرسش ها ..... ۲۳۵
- فصل پنجم: سیاست خارجی فرانسه ..... ۲۳۷
- ۱- سابقه سیاست خارجی فرانسه ..... ۲۳۷
- اشاره ..... ۲۳۷
- الف) سیاست بهره کشی ..... ۲۴۳
- ب) سیاست جذب و مشابه سازی ..... ۲۴۴
- ج) سیاست مشارکت ..... ۲۴۶
- ۲- سیاست خارجی فرانسه پس از جنگ جهانی دوم ..... ۲۴۷
- اشاره ..... ۲۴۷
- سیاست خارجی فرانسه در جهان سوم ..... ۲۴۹
- اشاره ..... ۲۴۹
- یکم. نظام آموزش و پرورش فرانسه در شمال آفریقا ..... ۲۵۰
- دوم. حمایت از مدارس و تعلیمات کلیسا ..... ۲۵۴
- سوم. تضعیف مدارس اسلامی و بومی ..... ۲۵۵
- ۳- سیاست خارجی فرانسه در اروپا ..... ۲۵۶
- ۴- سیاست خارجی فرانسه در ارتباط با آمریکا ..... ۲۵۸

۲۶۰	۵-سیاست خارجی فرانسه پس از جنگ سرد
۲۶۵	نکته ها
۲۶۶	پرسش ها
۲۶۷	فصل ششم: سیاست خارجی آلمان
۲۶۷	۱-سابقه شکل گیری امپراتوری آلمان
۲۶۷	اشاره
۲۶۹	الف)جنگ پروس با دانمارک(۱۸۶۴)
۲۷۰	ب)جنگ با اتریش(۱۸۶۶)
۲۷۲	ج)جنگ با فرانسه(۱۸۶۸)
۲۷۸	۲-سیاست خارجی آلمان و جنگ جهانی اول
۲۸۴	۳-سیاست خارجی آلمان و جنگ جهانی دوم
۲۹۰	۴-سیاست خارجی آلمان واحد در مقطع پس از جنگ سرد
۲۹۰	اشاره
۲۹۲	الف)دیدگاه مخالف
۲۹۴	ب)دیدگاه موافق
۳۰۱	۶-آلمان، قدرت بزرگ نوظهور
۳۰۸	نکته ها
۳۰۹	پرسش ها
۳۱۱	فصل هفتم: سیاست خارجی چین
۳۱۱	۱-سابقه سیاست خارجی چین
۳۲۰	۲-سیاست خارجی چین در نظام بین الملل دوقطبی
۳۲۷	۳-سیاست خارجی چین پس از جنگ سرد
۳۳۹	نکته ها
۳۴۰	پرسش ها
۳۴۱	فصل هشتم: سیاست خارجی ژاپن
۳۴۱	اشاره

۳۴۴	الف) ژاپن و جنگ جهانی دوم
۳۵۰	ب) سیاست خارجی ژاپن پس از جنگ جهانی دوم
۳۵۳	ج) سیاست خارجی ژاپن پس از جنگ سرد
۳۶۳	نکته ها
۳۶۴	پرسش ها
۳۶۵	فهرست منابع
۳۶۵	منابع فارسی
۳۷۲	منابع انگلیسی
۳۷۶	درباره مرکز

سرشناسه: ستوده آرانی، محمد، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور: سیاست خارجی قدرت های بزرگ [کتاب] / محمد ستوده آرانی؛ [به سفارش] پژوهشگاه بین المللی المصطفی (ص).

مشخصات نشر: قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۳۵۹ ص.

فروست: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله. پژوهشگاه بین المللی المصطفی؛ ۸۱۸.

شابک: ۱۶۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۵-۸۹۸-۷؛ ۱۶۵۰۰۰ ریال (چاپ دوم)

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۹۳ (فپا).

یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۵۱] - ۳۵۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: ابر قدرت ها -- تاریخ

موضوع: روابط بین المللی -- تاریخ

شناسه افزوده: پژوهشگاه بین المللی المصطفی (ص)

شناسه افزوده: جامعه المصطفی (ص) العالمیه. مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)

رده بندی کنگره: JZ۱۳۱۰/س۲۴س ۱۳۹۳ ۹

رده بندی دیویی: ۳۲۷/۱۰۱

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۵۱۱۷۲

ص: ۱







تحولات اجتماعی و مقتضیات نوپدید دانش‌ها و پدید آمدن دانش‌های نو، نیازهایی را به وجود آورده که پاسخ‌گویی به آنها، ایجاد رشته‌های تحصیلی جدید و تربیت نیروهای متخصص را ضروری می‌نماید. از این رو کتاب‌های آموزشی نیز باید با توجه به این دگرگونی‌ها تألیف شود.

جهانی شدن و گسترش سلطه فرهنگی غرب در سایه رسانه‌های فرهنگی و ارتباطی، اقتضا دارد که تمام دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان به این مباحث، با اندیشه‌های بلند و ارزش‌های تعالی آشنا شوند، و این مهم با ایجاد رشته‌های تخصصی و تولید متون جدید و غنی، گسترش دامنه آموزش و تربیت سازمان‌یافته دانشجویان به سرانجام خواهد رسید.

بالندگی مراکز آموزشی، در گرو نظام آموزشی منسجم، قانونمند و پویاست. هم‌چنین بازنگری متن‌ها و شیوه‌های آموزشی و به روز کردن آنها موجب حفظ نشاط علمی مراکز آموزشی است.

حوزه‌های علوم دینی به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، سالیانی است که در اندیشه اصلاح ساختار آموزشی و بازنگری متون درسی اند. در همین راستا



«جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه» که رسالت بزرگ تعلیم و تربیت طلاب غیر ایرانی را بر عهده دارد، تألیف متون درسی مناسب آموزشی را سرلوحه تلاش های خود قرار داده است؛ تدوین و نشر متون درسی در موضوعات گوناگون علوم دینی، حاصل حرکت در این مسیر است.

«مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله» با تقدیر و تشکر از مؤلف محترم محمد ستوده آرانی و تمام عزیزانی که در تولید این اثر، همکاری و همفکری کرده اند، آن را به جویندگان فرهنگ و اندیشه ناب اسلامی تقدیم می کند.

مرکز بین المللی

ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله

ص: ۶

## مقدمه پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله

حقیقت مداری اصیل ترین و زیباترین راز هستی و حقیقت طلبی ماندگارترین و برترین گرایش آدمی است.

داستان پر رمز و راز حقیقت جویی بشر، سرشار از هنرنمایی مؤمنان، مجاهدان و عالمانی است که با تمسک و پای بندی به حقیقت بی انتها، در مصاف بین حق و باطل، سربلندی و شرافت ذاتی حق را نمایان ساخته اند و در این میان، چه درخشندگی چشم نوازی در اسلام عزیز است که علم را، به ذات خود، شرافت مند و فخیم دانسته و از باب تا محراب کائنات را سراسر علم و عالم و معلوم می نمایاند و در مکتب آن، جز اولو العلم و راسخان در مسیر طلب دانش، کسی را توان دست یابی به گنجینه های حکمت نیست.

علم برخاسته از وجدان پاک و عقل سلیم، در پرتو انوار آسمانی وحی، هم به فرد کمال انسانی، عظمت روحی و رشد معنوی می بخشد و فکر، اندیشه و خیال او را به پرواز درمی آورد و هم جامعه را سمت و سوی سعادت مندانه بخشیده و آن را به جامعه ای متمدن و پیشرو متحول می کند. بی توجهی و یا کوتاه فکری است اگر فرد و جامعه ای به دنبال عزت، استقلال، هویت، امنیت، سعادت و

سربلندی مادی و معنوی باشند اما آن را در صراطی غیر از حقیقت طلبی، علم اندوزی و حکمت مداری الهی طلب نمایند.

انقلاب سراسر نور اسلامی ایران که داعیه جهانی سازی کلمه الله و برپایی تمدن جهانی اسلام را داشته و فروپاشی و افول تمدن های پوشالی غرب و شرق را به نظاره نشسته است، با اندیشه فقاهتی در اداره حکومت و نظریه مترقی «ولایت فقیه»، طرازی از مسئولیت ها و مأموریت های حوزه های علمیه و روحانیت را عرضه نمود که امید و نشاط را نه تنها در شیعیان و مسلمانان، بلکه در دل تمامی آزادی خواهان و حق طلبان سراسر جهان زنده ساخت. در این راستا، رهبر فرزانه انقلاب (مدظله) با عزمی مصمم و با تمامی توان، همچون پیر و مراد خود خمینی کبیر رحمه الله، در صحنه حاضر شده و بر خطورت و فوریت حرکت فراگیر و بی وقفه همه توان مندی ها و اراده ها جهت تحقق جنبش نرم افزاری و نهضت تولید علم و تحول در علوم انسانی و نیز یافتن راه های میان بر و دانش فزا در این خصوص، تأکید ورزیده و پیشرفت این مهم را راهبری و رصد می کنند.

جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه، نمادی درخشان از این رسالت جهانی و همت بین المللی انقلاب اسلامی است که بار مسئولیت تربیت مجتهدان، عالمان، محققان، متخصصان، مدرسان، مبلغان، مترجمان، مربیان و مدیران پارسا، متعهد و زمان شناس را بر دوش داشته و با تبیین، تولید و تعمیق اندیشه دینی و قرآنی و گسترش مبانی و معارف اسلامی، به نشر و ترویج اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و معارف بلند و تابناک مکتب اهل بیت علیهم السلام جامه تحقق می پوشاند.

پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله نیز که مهمترین و گسترده ترین مجموعه پژوهشی المصطفی صلی الله علیه و آله است، بومی سازی و بازتولید اندیشه دینی معاصر متناسب با نیازها و اقتضائات عرصه بین الملل، تبیین، تولید و تعمیق اندیشه دینی،

گشودن افق های نوین فکری و معرفتی در دنیای معاصر، پاسخ گویی به مسائل و شبهات فکری و معرفتی مخاطبان و تأمین و تدوین متون و منابع درسی و کمک درسی به ویژه با رویکرد اسلامی سازی علوم و پشتیبانی علمی از فعالیت های سازمانی المصطفی صلی الله علیه و آله را از جمله مأموریت ها و تکالیف خود می داند.

اثر علمی پیش روی نیز که به همت مؤلف محترم جناب آقای محمد ستوده آرانی برای دوره کارشناسی رشته معارف اسلامی و علوم سیاسی تهیه و تدوین شده است، درچارچوب همین اهداف و برنامه های پژوهشگاه و مبتنی بر نیازسنجی های صورت گرفته، تدوین و برای استفاده خوانندگان محترم تقدیم شده است.

در پایان لازم است ضمن ارج نهادن به تلاش های خالصانه مؤلف محترم، از کلیه دست اندرکاران محترم آماده سازی و انتشار این اثر ارزشمند، بویژه همکاران محترم مرکز بین المللی نشر و ترجمه المصطفی صلی الله علیه و آله و همه عزیزانی که به نحوی در تدوین و انتشار آن نقش داشته اند، قدردانی و تشکر نمایم و از خداوند متعال برای ایشان و همه خادمان عرصه تبلیغ و نشر مفاهیم و معارف دینی، آرزوی بهروزی، موفقیت و سعادت نمایم.

پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله



فصل اول: کلیات ۲۱

۱. تعریف قدرت بزرگ ۲۱

۲. تاریخ رقابت قدرت های بزرگ ۲۵

۳. زمینه ها و عوامل پیدایش و فروپاشی قدرت های بزرگ ۲۷

الف) کاهش توان پرداخت هزینه ها ۳۱

ب) افزایش قدرت کشورهای رقیب ۳۱

۴. اهداف سیاست خارجی قدرت های بزرگ ۳۲

۵. ابزارهای سیاست خارجی قدرت های بزرگ ۳۷

الف) در سطح سیاسی ۳۷

یکم. ایجاد دولت دست نشاندۀ ۳۷

دوم. استفاده از شرکت های چندملیتی ۳۹

سوم. استفاده از سازمان های اطلاعاتی و جاسوسی ۴۰

ب) سازمان سیا (C.I.A) ۴۰

ج) سازمان جاسوسی شوروی (سابق) ۴۱

د) سازمان جاسوسی انگلیس ۴۲

ه) در سطح اقتصادی ۴۳

یکم.نظام سرمایه داری وابسته ۴۴

دوم.تک محصولی کردن کشورها ۵۲

سوم.اعطای وام ۵۳

و)در سطح فرهنگی ۵۶

یکم.نظام آموزش و پرورش وابسته ۵۷

دوم.فناوری های نوین ارتباطاتی و اطلاعاتی ۶۲

کامپیوتر ۶۴

اینترنت ۶۵

سوم.جریان آزاد یک طرفه اطلاعات ۶۶

چهارم.استفاده از تبلیغات ۷۰

پنجم.انواع تبلیغات ۷۱

ششم.تبلیغات القایی فرهنگی ۷۱

محور القا ۷۲

محمل القا ۷۲

سوژه القا ۷۲

هفتم.در سطح نظامی ۷۳

مداخله نظامی ۷۳

تجارت تسلیحات ۷۷

انعقاد پیمان های نظامی ۷۹

فصل دوم:سیاست خارجی آمریکا ۸۳

۱. پیدایش آمریکا ۸۳

۲. چگونگی قدرت یافتن آمریکا ۸۷

۳. ظهور آمریکا به عنوان ابرقدرت پس از جنگ جهانی دوم ۹۵

الف) طرح مارشال ۹۶

ب) ناتو ۹۷

۴. دوران سنگربندی و تثبیت نظام دوقطبی ۹۹

۵. توسعه و مداخله گرایی در سیاست خارجی آمریکا ۱۰۳

ص: ۱۲



تأسیس اسرائیل و مداخله گرائی در خاورمیانه ۱۰۸

۶. راهبرد مداخله گرائی غیرمستقیم در سیاست خارجی آمریکا ۱۱۱

الف) دکترین نیکسون و ویتنام ۱۱۳

ب) دکترین نیکسون و خلیج فارس ۱۱۴

ج) نیکسون و حمایت همه جانبه از اسرائیل ۱۱۶

۷. سیاست حقوق بشر و حفظ دولت های دست نشانده ۱۱۸

الف) سیاست حقوق بشر و ایران ۱۱۹

ب) سیاست حقوق بشر و حمایت از اسرائیل ۱۲۰

یکم. تأسیس «ایپاک» ۱۲۱

دوم. صلح کمپ دیوید ۱۲۳

۸. تشدید رقابت تسلیحاتی، مداخله گرائی و افزایش هزینه های نظامی ۱۲۶

الف) طرح دفاع استراتژیک ۱۲۶

ب) جنگ کم شدت و مداخله در کشورهای جهان سوم ۱۲۸

۹. نظم نوین جهانی بوش و تشدید توسعه طلبی ۱۳۴

الف) عملیات توفان صحرا ۱۳۴

ب) فروپاشی شوروی ۱۳۶

۱۰. پایان جنگ سرد و سیاست یک جانبه گرائی آمریکا ۱۳۸

۱۱. حادثه یازده سپتامبر و معمای مقابله با تروریسم ۱۴۰

فصل سوم: سیاست خارجی روسیه ۱۴۹

۱. حکومت روسیه تا انقلاب اکتبر ۱۴۹ ۱۹۱۷

۲. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و سیاست خارجی شوروی ۱۵۳

۳. سیاست خارجی شوروی در دوران نظام بین الملل دوقطبی ۱۵۸

۴. ظهور گورباچف و فروپاشی شوروی ۱۶۴

۵. سیاست خارجی روسیه جدید ۱۷۱

الف) یکپارچه سازی در درون ۱۷۴

ب) سیاست خارجی فعال ۱۷۵

فصل چهارم: سیاست خارجی انگلستان ۱۸۱

۱. سابقه امپراتوری انگلستان ۱۸۱

ص: ۱۳

الف) بازی بزرگ ۱۸۷

ب) شیوه های مداخله گرایی در سیاست خارجی بریتانیا ۱۹۲

یکم. اقدامات جاسوسی ۱۹۲

دوم. شگردهای فرهنگی ۱۹۴

۲. انگلستان پس از جنگ جهانی دوم ۱۹۶

الف) بازسازی روابط با مستعمرات ۱۹۷

ب) ایفای نقش مستقل در اروپا ۲۰۴

ج) تحکیم روابط استراتژیک با آمریکا ۲۰۸

فصل پنجم: سیاست خارجی فرانسه ۲۲۳

۱. سابقه سیاست خارجی فرانسه ۲۲۳

الف) سیاست بهره کشی ۲۲۹

ب) سیاست جذب و مشابه سازی ۲۳۰

ج) سیاست مشارکت ۲۳۲

۲. سیاست خارجی فرانسه پس از جنگ جهانی دوم ۲۳۳

سیاست خارجی فرانسه در جهان سوم ۲۳۵

یکم. نظام آموزش و پرورش فرانسه در شمال آفریقا ۲۳۶

دوم. حمایت از مدارس و تعلیمات کلیسا ۲۴۰

سوم. تضعیف مدارس اسلامی و بومی ۲۴۱

۳. سیاست خارجی فرانسه در اروپا ۲۴۲

۴. سیاست خارجی فرانسه در ارتباط با آمریکا ۲۴۴

۵. سیاست خارجی فرانسه پس از جنگ سرد ۲۴۶

فصل ششم: سیاست خارجی آلمان ۲۵۳

۱. سابقه شکل گیری امپراتوری آلمان ۲۵۳

الف) جنگ پروس با دانمارک (۱۸۶۴) ۲۵۵

ب) جنگ با اتریش (۱۸۶۶) ۲۵۶

ج) جنگ با فرانسه (۱۸۶۸) ۲۵۸

۲. سیاست خارجی آلمان و جنگ جهانی اول ۲۶۴

ص: ۱۴

۳. سیاست خارجی آلمان و جنگ جهانی دوم ۲۷۰

۴. سیاست خارجی آلمان واحد در مقطع پس از جنگ سرد ۲۷۶

الف) دیدگاه مخالف ۲۷۸

ب) دیدگاه موافق ۲۸۰

۶. آلمان، قدرت بزرگ نوظهور ۲۸۷

فصل هفتم: سیاست خارجی چین ۲۹۷

۱. سابقه سیاست خارجی چین ۲۹۷

۲. سیاست خارجی چین در نظام بین الملل دوقطبی ۳۰۶

۳. سیاست خارجی چین پس از جنگ سرد ۳۱۳

فصل هشتم: سیاست خارجی ژاپن ۳۲۷

۱. سابقه سیاست خارجی ژاپن ۳۲۷

الف) ژاپن و جنگ جهانی دوم ۳۳۰

ب) سیاست خارجی ژاپن پس از جنگ جهانی دوم ۳۳۶

ج) سیاست خارجی ژاپن پس از جنگ سرد ۳۳۹

فهرست منابع ۳۵۱

منابع فارسی ۳۵۱

منابع انگلیسی ۳۵۸

ص: ۱۵



سیاست بین الملل و تحولات جهانی همواره تحت تأثیر ساختارها، روندها و عوامل گوناگونی است که شناخت هر یک می تواند به دریافت و فهم واقع بینانه ای از سیاست ها و مسائل بین المللی کمک نماید. در این میان کشورهای بزرگ به دلیل قدرت نظامی، اقتصادی و فرهنگی خود، می توانند بر معادلات قدرت در سطح منطقه ای و جهانی تأثیرگذار باشند. این قدرت ها می کوشند تا ساختارها و روندهای جهانی را در مسیر منافع و اهداف خود هدایت نمایند و نیروهای مخالف خود را به شیوه های مختلف کنترل و مهار کرده و یا در صورت توان نابود سازند. پدیده استعمار به صور مختلف آن، همواره بازگو کننده چگونگی رفتار و عمل قدرت های بزرگ در رابطه با کشورهای عقب مانده یا تضعیف شده می باشد. تاریخ روابط بین الملل پیوسته نشان دهنده روابط سلطه طلبانه میان قدرت های بزرگ و کشورهای کوچک بوده است. مسلم است که ترسیم روابط بین الملل صرفاً بر مبنای سیاست قدرت، نشان دهنده همه ابعاد و سطوح روابط میان کشورها نیست و همه دولت ها یا بازیگران بین المللی در پی اعمال سلطه و روابط سلطه طلبانه نمی باشند. اما تاریخ رقابت میان قدرت های بزرگ برای گسترش

قدرت، همواره روابط میان کشورها را تحت تأثیر خود قرار داده و بحران‌ها و جنگ‌های ویرانگر یا به صورت مستقیم یا در شکل نیابتی میان قدرت‌های بزرگ واقع شده است. این کتاب در پی بررسی و بیان همه جوانب سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ نیست؛ زیرا مطالعه و بررسی سیاست خارجی یک قدرت بزرگ همانند آمریکا یا شوروی که در ساختار نظام بین‌الملل دوقطبی، از آنها به عنوان ابرقدرت یاد می‌شد، نیازمند کتاب مستقلی است و از طرفی امکان بررسی مفصل تعدادی از قدرت‌های بزرگ در یک کتاب وجود ندارد. بنابراین در پژوهش حاضر به صورت مختصر، به بررسی و توضیح محورهای عمده سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ پرداخته می‌شود و سیاست خارجی دو کشور بزرگ آمریکا و روسیه به عنوان قدرت‌های بزرگ پس از مقطع جنگ مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس سیاست خارجی کشورهای انگلستان، فرانسه، آلمان، چین و ژاپن به عنوان قدرت‌های بزرگ نوظهور مطالعه می‌شود.

در مجموع می‌توان اهداف و ضرورت کتاب حاضر را در موارد زیر بیان نمود:

۱. شناخت راهبردها و روندهای سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ به منظور دریافت و فهم واقع‌بینانه از تحولات سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی کشورها؛

۲. آشنا شدن با اهداف و سیاست‌های قدرت‌های بزرگ در ارتباط با سایر کشورها؛

۳. دریافت نظری و عملی از رفتارهای خارجی قدرت‌های بزرگ، برای تأثیرگذاری بر معادلات جهانی و شیوه‌های مداخله در سایر کشورها.

آنچه مسلم است مطالعه سیاست بین‌الملل و مسائل آن بدون شناخت و دریافت همه‌جانبه از اهداف و راهبردهای قدرت‌های بزرگ امکان‌پذیر نیست؛ زیرا این قدرت‌ها نه تنها در معادلات قدرت در سیستم منطقه‌ای خود، بلکه در روندها



و مسائل سایر مناطق و سطح جهانی تأثیرگذارند و لازم است در ابعاد نظری و عملی، جایگاه و نقش آنها در روندها و مسائل بین‌المللی و معادلات قدرت جهانی مطالعه شود.

با توجه به مطالب بالا، کتاب در هشت فصل تنظیم شده است: در فصل اول تحت عنوان «کلیات، مفهوم قدرت بزرگ»، تاریخ رقابت و زمینه‌های ظهور و افول قدرت‌های بزرگ و شیوه‌های مداخله و اعمال سلطه آنها در سطح بین‌المللی بررسی می‌شود و در فصول دوم تا هشتم سیاست خارجی هر یک از کشورهای آمریکا، روسیه، انگلستان، فرانسه، آلمان، چین و ژاپن به صورت جداگانه بررسی خواهد شد.

ص: ۱۹



### ۱- تعریف قدرت بزرگ

نگاهی به سیاست در جهان نشان می‌دهد که نقش کشورها در شکل‌دهی به مسائل و فرایندهای سیاست جهانی یکسان نیست. هر یک از کشورها با توجه به میزان توان و قدرتی که دارند، می‌توانند در معادلات قدرت جهانی تأثیرگذار باشند. در یک دسته‌بندی می‌توان دولت‌ها را بر حسب سطح قدرت، به ابرقدرت، قدرت بزرگ، متوسط، کوچک و ذره‌ای تقسیم کرد. اصطلاح «ابرقدرت» برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم در مورد آمریکا و شوروی به کار رفت؛ زیرا این دو کشور از سطح بالای قدرت نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برای تأثیرگذاری بر معادلات قدرت جهانی برخوردار بودند و عملاً جهان میان دو بلوک شرق و غرب به رهبری آمریکا و شوروی تقسیم شد و نظام بین‌الملل دو قطبی شکل گرفت. پس از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱م، و ظهور روسیه، آمریکا تلاش کرد تا ساختار نظام بین‌الملل را تک‌قطبی سازد، اما با مخالفت سایر قدرت‌های بزرگ به ویژه روسیه، فرانسه و چین روبه‌رو گشت. از این زمان عموماً رقابت میان آمریکا و سایر قدرت‌های بزرگ برای شکل‌دهی به ساختار نظام

بین الملل، روندها و مسائل جهانی در جریان است. قدرت های بزرگ نه تنها در معادلات منطقه ای، بلکه در معادلات قدرت جهانی ایفای نقش نموده و تا اندازه بسیاری دستور کار جهانی را شکل می دهند. علت این تأثیرگذاری، ناشی از سطح بالای قدرت آنهاست که امکان نفوذ در قلمروهای سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی جهانی را فراهم می سازد. «قدرت های بزرگ عمدتاً دارنده منابع قدرت بوده و از قابلیت ها و ظرفیت های بالای اقتصادی و نظامی برخوردارند. این قدرت ها از محدود کشورهای هستند که نه تنها در سیستم تبعی خود، بلکه در کل سیستم جهانی نفوذ دارند و در صورت لزوم برای رسیدن به اهداف خود در مناطق مختلف جهان مداخله می کنند».<sup>(۱)</sup>

بر این اساس می توان گفت که قدرت بزرگ در شاخص های اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی، از قدرت بالایی برخوردار است و از نظر اقتصادی دارای تکنولوژی پیشرفته و تأثیرگذار بر معادلات اقتصادی جهانی است و از جهت سیاسی در جهت دهی به تحولات سیاسی جهان نقش فعال دارد و از حیث نظامی دارای قوی ترین نیروی نظامی بوده و دارای تکنولوژی پیشرفته و تسلیحات هسته ای می باشد و این امر باعث گردیده در صورت بروز جنگ میان قدرت بزرگ و کشور متوسط یا کوچک، غالباً پیروزی با قدرت بزرگ باشد؛ لذا اغلب شکست یک قدرت بزرگ، از طریق قدرت بزرگ دیگر امکان پذیر می گردد. از طرفی در صورت شکست هم می تواند خود را به دلیل داشتن ظرفیت ها و قابلیت های صنعتی به سرعت بازسازی کند. برای مثال کشورهای آلمان و ژاپن در جنگ جهانی دوم خسارت و لطمات سنگینی را متحمل شدند، اما در طی دو یا سه دهه خود را بازسازی کرده و به جایگاه پیشین خود بازگشتند. یا شوروی در پی

ص: ۲۲

اصلاحات سیاسی و اقتصادی توسط گورباچف، دستخوش بحران شد و سرانجام حکومت آن فروپاشید. روسیه جدید گرچه با مسائل و مشکلات فراوانی روبه رو گردید، اما موقعیت قدرت بزرگ خود را حفظ نمود و در ساختار نظام بین الملل آینده به عنوان یکی از قطب ها شمرده می شود.

با توجه به مطالب بالا، تغییر و تحول جایگاه دولت ها در سطح روابط بین الملل به سختی امکان پذیر است و به دلیل سرعت شتابان علم و فناوری در عرصه های گوناگون، کشورهایی که در رده قدرت متوسط، کوچک یا ذره ای می باشند، زمینه برای پیشرفت و ارتقای جایگاه منزلت آنها در نظام بین الملل به کندی صورت می گیرد. در عین حال رقابت میان کشورها به ویژه قدرت های بزرگ زیاد است و امکان جابه جایی میان آن دسته از کشورهایی که در مسیر رشد و توسعه قرار دارند، وجود دارد. در میان کشورهای جهان آمریکا، چین، روسیه، ژاپن، آلمان، فرانسه و انگلستان در مجموع یک دوم (۱) و دوسوم هزینه های نظامی کل جهان را به خود اختصاص داده اند. در این میان کشورهای آمریکا، چین، روسیه، فرانسه و انگلستان اعضای دائمی شورای امنیت هستند و از طرفی دارای زرادخانه های هسته ای جهان نیز می باشند. کشورهای آلمان و ژاپن نیز از فناوری پیشرفته هسته ای برخوردارند و دارای توان ساخت تسلیحات اتمی در کوتاه مدت بوده (۲) و خواهان کسب عضویت دائم در شورای امنیت می باشند. در میان هفت قدرت بزرگ، آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت، در پی فروپاشی شوروی در صدد ایجاد نظام تک قطبی است. این کشور دارای پیشرفته ترین سلاح های اتمی

ص: ۲۳

---

۱- (۱) . GDP Gross Domestic Product. تولید ناخالص داخلی، یکی از مقیاس های اندازه گیری قدرت اقتصادی است که در برگیرنده ارزش مجموع کالاها و خدماتی است که طی یک دوران معین (معمولاً یک سال) تولید می شود.

۲- (۲) . Ibid, P. ۵۴.

است و آخرین نسل موشک های اتمی را در اختیار دارد.

آمریکا در فاصله سال های ۲۰۰۱-۱۹۹۱ کوشید تا امپراتور جهان شود و نظم نوین آمریکایی را بر جهان حاکم سازد؛ اما با مخالفت سایر قدرت های بزرگ روبه رو شد. در پی حادثه یازده سپتامبر در سال ۲۰۰۱، آمریکا از فرصت ایجاد شده استفاده کرد و با دستاویز قرار دادن مقابله با تروریسم، افغانستان را در سال ۲۰۰۱ و عراق را در سال ۲۰۰۳ اشغال کرد. در این دوران که نقطه عطف دیگری در تاریخ روابط بین الملل شمرده می شود، آمریکا رهبری مقابله با تروریسم جهانی را در اختیار گرفت و تلاش کرد تا نظام تک قطبی را در سطح جهان نهادینه سازد؛ اما با موانع و محدودیت های گسترده ای روبه رو است.

کشور بزرگ دیگری که می توان از آن به عنوان قدرت بزرگ نوظهور یاد نمود، چین است. این کشور بیشترین جمعیت جهان و رشد اقتصادی سالانه ۸ تا ۱۰ درصد را دارا می باشد. توان اقتصادی و نظامی بالایی دارد و از فناوری و تسلیحات هسته ای برخوردار می باشد. چین در ساختار نظام بین الملل دو قطبی چندان نقش فعالی نداشت، اما اکنون تلاش می کند تا با پشتوانه قدرت اقتصادی خود، نه تنها در محیط منطقه ای، بلکه در سطح جهانی نقش داشته باشد. همچنین می کوشد تا با برقراری روابط استراتژیک با جهان سوم، بر معادلات جهانی تأثیرگذار باشد و یکی از قطب های نظام بین الملل آینده را شکل دهد.

کشورهای روسیه، فرانسه و انگلستان از دولت های پیروز جنگ جهانی دوم هستند. هر یک از این کشورها دارای تسلیحات اتمی بوده و دارای سابقه قدرت بزرگ می باشند. روسیه در مسیر بازسازی ساختار سیاسی و اقتصادی خود است و با گذشت زمان، در پی افزایش نقش خود در تحولات اروپای شرقی، آسیای مرکزی و سیاست جهانی می باشد و نسبت به سیاست های آمریکا و سایر

قدرت های بزرگ در سرزمین های مجاورش واکنش نشان داده است.

«کشورهای فرانسه و انگلستان ۵۰۰ سال، روسیه و آلمان بیش از ۲۵۰ سال، آمریکا و ژاپن تقریباً ۱۰۰ سال و چین ۵۰ سال در تاریخ گذشته در موقعیت قدرت بزرگ بوده اند»<sup>(۱)</sup> و در امروز نیز به عنوان قدرت های بزرگ با درجات متفاوت در سطح جهان نقش دارند.

در ردیف پس از قدرت های بزرگ، قدرت های متوسط قرار می گیرند که در همه شاخص های اقتصادی، سیاسی و نظامی از تأثیرگذاری کمتری بر تحولات جهان برخوردارند و میزان نفوذ آنها به سطح قدرت بزرگ نمی رسد. قدرت های متوسط فاقد تسلیحات هسته ای هستند و از توان اقتصادی بالایی برخوردار نبوده و بیشترین نفوذ آنها در محیط مجاور منطقه خودشان می باشد. کشورهای دیگری که صرفاً توان اداره کشور خود را داشته و در سایر کشورها و مناطق فاقد نفوذ هستند، کشور کوچک نامیده می شوند. این کشورها عموماً قدرت های وابسته هستند و توان سیاسی لازم برای تأثیرگذاری بر کشورهای دیگر را ندارند. برخی از کشورها نیز دارای قلمرو و جمعیت محدود هستند. این کشورها که از آنها به نام قدرت ذره ای یاد می شود، غالباً توان اداره کشور خود را نداشته و تا اندازه زیادی پیرو قدرت های بزرگ می باشند.

## ۲- تاریخ رقابت قدرت های بزرگ

سیاست بین الملل و مسائل جهانی همواره تحت تأثیر رقابت قدرت های بزرگ بوده است. در هر دوره ای از تاریخ معاصر، چندین قدرت بزرگ بوده که تعارض یا تشابه منافع آنها در وقوع رخدادها، بحران ها و جنگ ها و یا پیش گیری

ص: ۲۵

از آنها نقش تعیین کننده ای داشته است. «از سال ۱۵۰۰ میلادی حکومت مینگ در چین، امپراتوری عثمانی، امپراتوری مغول، امپراتوری روسیه، توکوگاوا در ژاپن، امپراتوری اتریش و اسپانیا» (۱) از قدرت های تأثیرگذار بودند و در فاصله سال های ۱۶۶۰ تا ۱۸۱۵ قدرت های بزرگ فرانسه، بریتانیا، روسیه، اتریش و پروس، ظهور یافتند و تحولات اروپا تحت تأثیر شمار زیاد این قدرت ها قرار گرفت. (۲) جنگ جهانی اول ۱۹۱۴-۱۹۱۸ حاصل رقابت قدرت های بزرگ برای تسلط بر مناطق استراتژیک اروپا و جهان بود. آمریکا که در سال ۱۹۱۸ بزرگ ترین قدرت جهان به شمار می رفت، از پیامدهای جنگ جهانی اول و دوم دور ماند. قدرت های اروپایی در جنگ جهانی دوم ۱۹۳۹-۱۹۴۵ فرسایش یافتند و زمینه برای ظهور آمریکا به عنوان ابرقدرت فراهم گردید. سال های ۱۹۴۵-۱۹۹۱ شاهد تقسیم جهان میان دو ابرقدرت آمریکا و شوروی بود.

«در سه دهه ۱۹۶۰، ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی از نظر نظامی کماکان قدرت های طراز اول شمرده می شدند». (۳) مسابقه تسلیحاتی میان این دو ابرقدرت، جهان را در آستانه جنگ هسته ای قرار داد. هر یک از دو ابرقدرت، بودجه های هنگفتی را صرف تولید تسلیحات نظامی کردند و هیچ یک توان غلبه بر دیگری را در یک جنگ هسته ای نداشتند. جنگ سرد میان دو قطب، سرانجام منجر به فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ گردید.

با فروپاشی شوروی، دوران جدیدی از تاریخ روابط بین الملل شکل گرفت

ص: ۲۶

---

۱- (۱). پاول کندی، پیدایش و فروپاشی قدرت های بزرگ، ترجمه عبدالرضا غفرانی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰، ص ۱۳.

۲- (۲). همان، ص ۱۴.

۳- (۳). همان، ص ۱۸.



که در آن، از یک سو آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت، در صدد ایجاد نظم تک قطبی است و از سوی دیگر سایر قدرت های بزرگ در پی شکل دادن به نظام چندقطبی می باشند. رقابت و همکاری میان آمریکا و سایر قدرت ها، تحولات نظام بین الملل را تحت تأثیر خود قرار داده است و به نظر می رسد که نظام بین الملل چندقطبی، ساختار نظام بین الملل آینده را رقم خواهد زد.

### ۳-زمینه ها و عوامل پیدایش و فروپاشی قدرت های بزرگ

#### اشاره

مطالعه تاریخ روابط بین الملل نشان می دهد که در هر دوره ای قدرت های معین و محدودی در شکل گیری تحولات بین المللی نقش داشته اند و در طول زمان شاهد فروپاشی برخی از قدرت های بزرگ و ظهور قدرت های بزرگ دیگری بوده ایم. هرچند روند جابه جایی قدرت های بزرگ، به کندی صورت می گیرد، اما برخی از زمینه ها و عوامل در تغییر و تحول موقعیت بین المللی کشورها مؤثر است و این امر باعث گردیده تا امپراتوری ها و قدرت های گذشته، جای خود را به قدرت های بزرگ کنونی دهند. «پاول کندی» در بررسی عوامل ظهور و سقوط قدرت های بزرگ، به عوامل بسیاری اشاره می نماید. وی به روند نابرابر توسعه در جهان می پردازد و معتقد است آهنگ نابرابر توسعه در جوامع مختلف و پیشرفت در زمینه های تکنولوژی در برخی از جوامع، موجب ترقی بیشتر و در برخی دیگر باعث ترقی کمتر می گردد. برای مثال «پیدایش قوه بخار و انرژی حاصل از ذغال سنگ و منابع فلزی که قوه بخار تا حدود زیادی وابسته به این منابع بود، قدرت برخی از ملل را نسبتاً بیشتر نمود و در نتیجه، قدرت نسبی گروه دیگری از کشورها را کاهش داد». (۱)

از سوی دیگر با پیشرفت صنعت و افزایش قدرت تولید در برخی از کشورها

ص: ۲۷

زمینه و امکانات لازم برای تقویت نیروی نظامی بیشتر فراهم گردید و قدرت اقتصادی در خدمت نیروی نظامی برای تصرف اراضی و پیروزی در جنگ قرار گرفت. بنابراین، پیشرفت شتابان صنعت با مسابقه تسلیحاتی همراه گشت و رقابت میان قدرت های بزرگ اروپایی، آغاز شد در این رقابت، قدرت های بزرگی مانند اسپانیا و هلند افول کردند و به قدرت های درجه دوم تبدیل شدند؛ در حالی که کشورهای فرانسه، بریتانیا، روسیه، اتریش و پروس در قرن هجدهم ظهور یافتند و ائتلافات میان آنها سرنوشت کشورهای اروپایی و جهان را رقم زد.

پیشرفت صنعت و شتاب توسعه باعث رقابت قدرت های بزرگ در گرفتن مستعمرات در آسیا، آفریقا و اقیانوس آرام شد. این تلاش ها یا به منظور به دست آوردن سرزمین های جدید صورت می گرفت و یا به این دلیل انجام می شد که یک قدرت بزرگ در نظر داشت حیثیت و اعتبار خویش را حفظ کند. این تلاش ها به خودی خود نیز باعث مسابقات تسلیحاتی در زمین و دریا شد و در نتیجه آن، پیمان های نظامی دائمی حتی در زمان صلح به وجود آمد؛ زیرا دول مختلف در جستجوی هم پیمانی برای جنگ های آینده بودند». (۱)

این وضعیت را به خوبی می توان در اقدامات آلمان در دوره بیسمارک مشاهده نمود که با توسعه قدرت پروس، ائتلافاتی را برای جنگ با دانمارک در سال ۱۸۶۴، جنگ با اتریش در ۱۸۶۶ و جنگ با فرانسه در سال ۱۸۷۰ انجام داد و سپس سیستم خود را برای حفظ صلح در اروپا و جلوگیری از جنگ، جهت استمرار موقعیت قدرت امپراتوری آلمان در سال های پس از ۱۸۷۰ محقق ساخت. (۲)

پیشرفت سریع قدرت اقتصادی و نظامی آلمان در اواخر قرن نوزدهم، به

ص: ۲۸

---

۱- (۱). همان، ص ۱۵.

۲- (۲). ر.ک: کارل گریمبرگ، تاریخ بزرگ جهان، ج ۱۰، ص ۳۹۲-۴۶۶.

تدریج زمینه های تغییر در وضع موجود و بحران های بعدی را فراهم ساخت. «ویلهم اول» که پس از استعفای بیسمارک در سال ۱۸۹۰ تمام قدرت را در آلمان به دست گرفت، در صدد افزایش بودجه نظامی و تصرف سرزمین های دیگر در اروپا و آن سوی دریاها گردید. این سیاست، رقابت تسلیحاتی را میان قدرت های بزرگ اروپایی افزایش داد و سرانجام منجر به جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ و فروپاشی امپراتوری آلمان گردید. (۱)

آن چه مسلم است، توان اقتصادی و نظامی، موقعیت جغرافیایی، فرهنگ عمومی و سیاست های راهبردی یک قدرت بزرگ، نقش مهمی در ظهور یا افول آن دارد. در این میان موقعیت جغرافیایی، دور بودن یا نزدیک بودن به صحنه منازعات و جنگ ها، عامل مؤثری در مسیر رشد و توسعه یا فروپاشی یک قدرت بزرگ بوده است. برای مثال، عامل جغرافیا به خوبی اهمیت خود را در قدرت یافتن روسیه و انگلستان در سال ۱۸۱۵ نشان می دهد. «این دو کشور از نظر جغرافیایی در دو منطقه جدا و دور از اروپای مرکزی قرار داشتند و در نتیجه، هر دوی آنها این توانایی را پیدا کردند تا در ضمن ورود به درگیری ها و منازعات اروپای مرکزی، به دلیل موقعیت جغرافیایی خویش، از صدمات و لطمات جنگ نیز مصون بمانند». (۲)

این وضعیت را در مورد آمریکا نیز به خوبی می توان مشاهده نمود. کشور آمریکا در طول چندین قرن گذشته، ضمن این که از منازعات دول اروپایی سود برده است، امّا کمتر متحمل پرداخت هزینه های آن شده است. این کشور به دلیل موقعیت جغرافیایی خود توانست تأسیسات نظامی و اقتصادی خود را در طول

ص: ۲۹

---

۱- (۱). هنری و لیتل فیلد، تاریخ اروپا از سال ۱۸۱۵ به بعد، ترجمه فریده قره چه داغی (صحیحی)، ص ۱۱۱-۱۲۵.

۲- (۲). همان، ص ۱۴.

جنگ جهانی اول و دوم حفظ کند؛ در حالی که بخش گسترده ای از منابع و امکانات اقتصادی و نظامی دول اروپایی در خلال جنگ از میان رفت و این امر در تبدیل آمریکا به یک ابرقدرت نقشی بزرگ ایفا نمود. ظهور آمریکا و شوروی به عنوان ابرقدرت در دوران پس از جنگ جهانی دوم باعث گردید تا محوریت سیاست بین الملل از اروپا خارج شده و از آن پس رقابت میان دو بلوک، مرکز تحولات جهانی گردد.

در فاصله های ۱۹۴۵-۱۹۹۰ آمریکا و شوروی برای تصرف جهان و مداخله و اعمال سلطه در کشورهای جهان سوم با یکدیگر به رقابت برخاستند. رقابت تسلیحاتی، به ویژه در زمینه تولید سلاح های اتمی به شدت سیاست خارجی دو کشور را تحت تأثیر قرار داد و بخش هنگفتی از بودجه اقتصادی صرف تولید جنگ افزارهای متعارف و غیرمتعارف شد و این رقابت سرانجام منجر به فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ گردید.

بنابراین، عوامل پیدایش قدرت های بزرگ را می توان در رشد و توسعه اقتصادی، فناوری های نوین، منابع و موقعیت جغرافیایی، سازمان و تشکیلات نظامی، روحیه ملی، سیستم اتحاد و ائتلاف برای گسترش قدرت و تصرف اراضی دانست. قدرت های بزرگ در قرون گذشته، با استفاده از عوامل و زمینه های متعدد توانسته اند روابط نابرابر را میان خود و سایر کشورها شکل دهند. در گذشته، از راه اشغال مستعمرات و سپس از راه وابستگی سیاسی و در عصر جهان شدن با به کارگیری ابزارهای نوین ارتباطاتی و اطلاعاتی به ایجاد و استمرار توسعه نابرابر کمک کرده اند. در این روند تاریخی ما شاهد جابه جایی قدرت در میان کشورهای بزرگ نیز می باشیم که دو عامل در این تحول نقش بنیادی را ایفا نموده اند:

## الف) کاهش توان پرداخت هزینه ها

قدرت های بزرگ برای حفظ موقعیت خود در نظام بین الملل باید هزینه های بسیاری را در رابطه با مناطق تحت نفوذ یا سلطه پرداخت کنند. مداخله نظامی در مستعمرات یا اشغال نظامی خاک یک کشور، هزینه های سنگینی را به دولت مداخله گر تحمیل می کند. همچنین اعطای وام یا حفظ وابستگی های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی دولت های پیرامون قدرت برتر، نیازمند صرف پول و اختصاص بودجه های بسیاری است که ممکن است در شرایطی به اقتصاد و توان ملی قدرت بزرگ خسارت وارد نماید. بر این اساس می توان گفت زمانی که میزان هزینه های یک قدرت بزرگ، از میزان توان پرداخت آن بیشتر شود، زمینه برای افول آن فراهم می گردد. این وضعیت را می توان در مورد تغییر قدرت انگلستان از امپراتوری به قدرت بزرگ، در پی جنگ جهانی دوم ۱۹۳۹-۱۹۴۵ و شوروی از ابرقدرت به قدرت بزرگ در سال ۱۹۹۱ مشاهده نمود.

## ب) افزایش قدرت کشورهای رقیب

قدرت های بزرگ برای حفظ موقعیت خود باید بتوانند با ظهور و افزایش قدرت های رقیب مقابله کنند. در صورتی که قدرت های رقیب در سطوح مختلف قدرت بتوانند بر قدرت بزرگ پیشی بگیرند، زمینه برای کاهش یا افول قدرت بزرگ فراهم می شود. قدرت کشورها همواره نسبی است و میزان قدرت یک کشور در مقایسه با قدرت دیگر سنجیده می شود؛ بنابراین اگر در یک دوره زمانی خاص، قدرت یک کشور نسبت به طرف مقابل افزایش یابد، قدرت طرف دیگر کاهش می یابد. این وضعیت را می توان از اوایل قرن بیستم در زمینه قدرت آمریکا مشاهده نمود. آمریکا در سال های نخست قرن بیستم از توان و قدرت

اقتصادی بالایی برخوردار گشت. جنگ جهانی اول و دوم نیز باعث کاهش قدرت کشورهای اروپایی و افزایش قدرت آمریکا گردید و سرانجام آمریکا به عنوان ابرقدرت در سال ۱۹۴۵ ظهور کرد. با فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ زمینه برای تحول در ساختار قدرت جهانی ایجاد شد و کشورهای آلمان، ژاپن و چین در پی ایفای نقش قدرت بزرگ برآمدند و از طرفی قدرت یافتن جامعه اروپا به همراه بحران در اقتصاد آمریکا زمینه های لازم را برای کاهش قدرت آمریکا و جابه جایی در قدرت ایجاد نمود. در شرایط جابه جایی یا تعدیل قدرت، اتحادیه اروپا نیز دستخوش بحران و بی ثباتی اقتصادی است. رقابت اقتصادی و جنگ سرد حاکم میان بلوک های قدرت اقتصادی، سرانجام باعث نظم جدید اقتصادی در میان قدرت های بزرگ خواهد شد.

#### ۴- اهداف سیاست خارجی قدرت های بزرگ

اهداف سیاست خارجی کشورهای بزرگ را می توان همانند سایر کشورها بر حسب اولویت ها، مدت زمان یا قلمرو جغرافیایی تقسیم بندی کرد. «هالستی» در یک دسته بندی، اهداف سیاست خارجی دولت ها را بر حسب اولویت ها و مدت زمان دسترسی به آن، به اهداف کوتاه مدت، میان مدت و بلندمدت تقسیم می کند. (۱) اهداف کوتاه مدت یا حیاتی، معطوف به ارزش های اساسی جامعه است که دولت و ملت موجودیت خود را منوط و وابسته به حفظ اصول آن دانسته و همواره می بایست در انجام آن بکوشد. (۲)

ص: ۳۲

---

۱- (۱). کی. جی. هالستی، مبانی تحلیل سیاست بین الملل، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، ص ۲۲۲.

۲- (۲). حمید بهزادی، اصول روابط بین الملل و سیاست خارجی، ص ۱۲۹.

اهداف میان مدت در اولویت دوم قرار دارد و کشور تا اندازه ای مدت یا فرصت دسترسی به آن را در اختیار دارد؛ مانند رسیدن به توسعه اقتصادی. اهداف بلندمدت معطوف به رسالت ها و تعهدات جهانی کشورها می باشد.

از سوی دیگر «آرنولد وولفر»، اهداف سیاست خارجی یک کشور را در سه مورد بیان می کند:

۱. اهدافی که بیانگر تقاضای ارزش هایی است که یک کشور دارای آنها نیست؛ لذا در پی تغییر وضع موجود است.

۲. اهدافی که در پی حفاظت، حمایت و دفاع از توزیع موجود ارزش هاست و خواهان حفظ وضع موجود است.

۳. اهداف فرا ملی که یک کشور در صدد دستیابی به آن است؛ مانند: همبستگی بین المللی و صلح در سطح بین المللی. (۱)

با توجه به این مطالب، اهداف سیاست خارجی قدرت های بزرگ را نیز می توان بر اساس اولویت ها و قلمرو جغرافیایی آن به سه دسته اهدافی ملی-منطقه ای، بین المللی و جهانی تقسیم نمود. مسلم این است که آنچه در زمینه اهداف سیاست خارجی قدرت های بزرگ اهمیت می یابد، معطوف به اهداف فراملی، منطقه ای، بین المللی و جهانی است؛ زیرا این کشورها از به لحاظ سطح بالای قدرت نظامی و اقتصادی خود، همواره منافع ملی را فراتر از مرزهای سرزمینی خود تعریف نموده و نه تنها در قلمرو منطقه ای، بلکه در سطح جهانی در پی کسب منافع و بسط قدرت می باشند. بر این اساس منافع و اهداف ملی آنها

ص: ۳۳

---

Arnold Wolfers, The pole of power and the pole of indifference, in, James . (۱) -۱  
Rosenau, ce, International Politics and foreign policy, New York: The free press, ۱۹۶۹,  
pp. ۱۷۷-۱۷۸

عمیقاً به منافع منطقه ای و جهانی پیوند خورده است و نسبت به تحولات منطقه ای و جهانی بسیار واکنش نشان می دهند. در این راستا مهم ترین هدف سیاست خارجی قدرت های بزرگ آن است که عموماً تحولات و فرایندهای منطقه ای و جهانی در جهت تأمین منافع ملی آنها هدایت شود و از آن جا که غالباً منطق رئالیستی بر سیاست خارجی قدرت های بزرگ حاکم است، رفتارها و کنش های قدرت های بزرگ در معادلات منطقه ای و جهانی در قالب های نفوذگذاری و سلطه جویی شکل می گیرد.

در دوران های مختلف تاریخ روابط بین الملل، اعمال سلطه، همواره به روش های گوناگون وجود داشته است. با پیدایش دولت های ملی، به علت عدم توازن قدرت آنها و اهداف متفاوت، همواره حاله ای از سیطره و نفوذ قدرت های بزرگ بر چگونگی ارتباط آنها حاکم بوده است. با اعمال سلطه از سوی قدرت های بزرگ، روابط ناموزون و غیر عادلانه میانه دولت ها آغاز گشت. بیشتر کشورها، از این رابطه ضرر و زیان های هنگفتی را در طول تاریخ متحمل شده اند. در دوران گذشته، قاره های آفریقا، آمریکای لاتین و جنوب آسیا عمده ترین مناطقی بودند که مورد توجه خاص قدرت های برتر بوده اند. در طی قرون چهارده و پانزده میلادی، کشف مناطق جدید، گسترش قلمرو و جمعیت بیشتر، نشانه قدرتمندی یک کشور بود. برای مثال: نیروی های دریایی پرتغال با فرمان پاپ به سوی قاره های آفریقا و آسیا اعزام شد. اموال، ثروت و مردم این سرزمین ها مورد تهاجم و غارت آنها قرار گرفت.

«پرتغال اولین کشوری بود که در آفریقا به تجارت برده پرداخت. اولین محموله برده و طلا به سال ۱۴۴۱ وارد لیسبون شد. تا سال ۱۵۸۰ انحصار تجارت برده در دست پرتغالی ها بود و سپس کشورهای بریتانیا، هلند، فرانسه،



با آغاز رنسانس در قرن شانزدهم و انقلاب صنعتی در نیمه دوم قرن هیجده، اعمال سلطه با نیازمندی های جدید اقتصادی همراه شد. آن چه باعث شد تا ملل اروپایی به اقدامات توسعه طلبانه در این دوران روی آورند، تسخیر مناطق برای فروش کالا و «تمایل برای به دست آوردن ثروت و آوردن گروندگان جدید به کلیسا» بود. (۲) دو تحول عمده در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، آغازگر حرکت جدیدی در روند سلطه گری شد: سرعت چشم گیر در گرفتن مستعمره و افزایش تعداد قدرت های استعماری. لذا تا جنگ جهانی اول، قلمرو سیطره قدرت های بزرگ افزایش یافت؛ به گونه ای که:

«افزایش قلمروهای جدید در ۷۵ سال اول قرن نوزدهم به ۸۳۰۰۰ مایل مربع (۲۱۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع)، در سال بالغ می شد. از طرفی قدرت های استعماری در سال های آخر دهه ۱۸۷۰ و جنگ جهانی اول (۱۸-۱۹۱۴) حدود ۲۴۰۰۰۰ مایل مربع (۶۲۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع) بر آن افزودند. لذا در سال ۱۹۱۴، در نتیجه این توسعه طلبی و غلبه بر موانع قرن های گذشته، قلمرو قدرت ها، مستعمرات آنها و مستعمرات سابقشان، به بیش از ۸۵٪ سطح زمین رسید». (۳)

اشغال مناطق جدید و ایجاد مستعمره توسط قدرت های بزرگ تا سال ۱۹۱۴ ادامه یافت. در جنگ جهانی اول، برخی قدرت های بزرگ از میان رفتند و قدرت های مسلط جدید، جهان را میان خود تقسیم نمودند. پس از جنگ جهانی

ص: ۳۵

---

۱- (۱). همایون الهی، امپریالیسم و عقب ماندگی، ص ۷۸.

۲- (۲). George H. Nadde, Imperialism and Colonialism, London: The worburg Institute, . p.۵۷, ۱۹۶۶.

۳- (۳). Harry Magdoff, Imperialism: from the Colonial Age to the Present, New York: Monthly Review, ۱۹۷۹, p.۳۵.

دوم، دو بلوک شرق و غرب به وجود آمد و روند سلطه گری ادامه یافت. نظام سرمایه داری، با استفاده از اصل لیبرالیسم اقتصادی توانست به اعمال سلطه پردازد و نظام انحصارات بر جهان مستولی گشت. صدور سرمایه به مرور زمان باعث افزایش سود شد و میزان سرمایه گذاری های خارجی افزایش یافت. این میزان در طول سال های ۱۹۶۰-۱۹۱۴ به قرار زیر است: (۱)

جدول بالا نشان می دهد که حجم سرمایه گذاری های آمریکا رو به تزاید بوده و با گذشت زمان، از موقعیت بالایی در سطح جهان برخوردار گشته است. مسلم است که سرمایه گذاری های خارجی با گسترش شبکه های مالی و ارتباطاتی جهانی در قرن بیست و یکم وارد مرحله جدیدی شده است. برای نمونه میزان سرمایه گذاری خارجی آمریکا در سال ۲۰۱۰ بالغ بر ۳/۵۹۷/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار، فرانسه به میزان ۱/۸۳۷/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار و بریتانیا ۱/۷۰۵/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار و آلمان ۱/۴۸۴/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار بوده است. (۲)

وظیفه اساسی در سرمایه گذاری های خارجی توسط شرکت های چندملیتی

ص: ۳۶

---

۱- (۱) . Harry Magdoff, The Age of Imperialism, New York: N.puble, ۱۹۶۹, p.۵۶.

۲- (۲) . fa.wikipedia.org

صورت می گیرد که نقش مؤثری در اعمال سلطه اقتصادی دارند. در حال حاضر نقش و اهمیت فرهنگ در سیاست خارجی قدرت های بزرگ بیشتر شده است و این قدرت ها تلاش می کنند تا به همراه استفاده از ابزارهای نظامی و اقتصادی، از فناوری های نوین ارتباطی و اطلاعاتی برای گسترش فرهنگ خود در کشورهای تحت سلطه بهره ببرند. در ادامه به صورت خلاصه به بررسی هر یک از ابزارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی پرداخته می شود.

## **۵- ابزارهای سیاست خارجی قدرت های بزرگ**

### **الف) در سطح سیاسی**

#### **اشاره**

قدرت های بزرگ برای تأثیرگذاری بر معادلات سیاسی منطقه ای، فرامنطقه ای و جهانی، از ابزارها و شیوه های متفاوتی استفاده می کنند. مهم ترین هدف آنها تأمین منافع خود در سطح منطقه ای و جهانی است. روند هدایت و شکل دهی به ساختارها و فرایندهای منطقه ای و جهانی مستلزم بررسی همه جانبه راهبردها، سیاست ها و اقدامات ایجابی و سلبی قدرت های بزرگ می باشد. اما آنچه می تواند تا اندازه ای به دریافت چگونگی شکل گیری این روندها و تحولات آن کمک کند، بهره گیری از دولت های دست نشانده، شرکت های چندملیتی و سازمان های اطلاعاتی و جاسوسی است که در ادامه، به صورت خلاصه بیان می شود.

#### **یکم. ایجاد دولت دست نشانده**

تاریخ سیاست خارجی قدرت های بزرگ نشان می دهد که قدرت های مسلط برای اعمال سیطره همه جانبه خود بر کشورهای زیر سلطه، در همه مراتب سیاست های حکومتی آنها حضور فعال دارند و حتی الامکان پادشاه یا حاکم،

مجری دستورات آنها می باشد. با برپایی کنفرانس «باندونگ» در سال ۱۹۵۰، فصل جدیدی در تاریخ کشورهای تحت سلطه گشوده شد. تا پیش از دهه ۱۹۶۰ بیش از ۵۰ کشور استقلال سیاسی خود را بازیافتند و به ظاهر دارای حکومت مستقل شدند. سیاست جدیدی که از سال ۱۹۵۹، به نام «نسیم متغیر» یا «نسیم نو» (۱) در انگلستان مشهور شد، ناظر بر استقلال سیاسی برخی مستعمرات بود. اما نفوذ و سلطه بیگانه در کشورهای تحت سلطه به علت میراث های به جا مانده از نظام استعماری، همچنان حفظ شد و چهره جدیدی به خود گرفت. لاگوست در این زمینه می گوید:

بسیاری از کشورهای توسعه نیافته، دارای دولت های نوبنیادی هستند که سازمان سیاسی و اداری آنان یادگار عهد مستعمراتی است و به اقتضای سیاست های خارجی، به مجموعه گوناگون و ناهمگون از گروه های مختلف انسانی تحمیل شده است. (۲)

با توجه به ساختار حکومتی به جا مانده از گشته، قدرت مسلط کوشید تا حکومت های دست نشانده خود را به قدرت رسانده و از آنها برای اعمال سلطه سیاسی استفاده کند. در این میان پیدایش کشورهای غیرمتعهد دارای اهمیت است. بیشتر این کشورها نتوانستند در عمل، سیاست مستقلی را دنبال کنند. یکی از دلایل، این است که قدرت های مسلط، اجازه بقای حکومت مستقل و مخالفت با سیاست های سلطه جویانه را نمی دهند و معمولاً اگر در کشور زیر سلطه، رژیم سیاسی یا احزاب آن مطابق با منافع آنها نباشد، آن دولت را به اتهام این که انتخابات از راه صحیح انجام نگرفته و اصول دموکراسی رعایت نشده، با تقویت

ص: ۳۸

---

۱- (۱) . The Wind of Change, The New Wind .

۲- (۲) . ایو لاگوست، کشورهای توسعه نیافته، ترجمه هوشنگ نهاوندی.

نیروهای سیاسی و احزاب مخالف رژیم، عملیات جاسوسی و براندازی تلاش می کنند تا آن حکومت یا دولت را براندازند.

## دوم. استفاده از شرکت های چندملیتی

اعمال قدرت سیاسی توسط شرکت های چندملیتی، تازگی ندارد. در گذشته، «کمپانی هند شرقی» در قالب یک شرکت سهامی عام توانست با اعمال قدرت خود در شبه قاره هند، حکومت و دستگاه دولتی را زیر سیطره خود در آورد، و بر جمعیت عظیمی از مردم این ناحیه حکم فرمایی کند. حاکمان با صلاحدید رؤسای کمپانی عمل می کردند و انتقال قدرت توسط رؤسای کمپانی انجام می گرفت. امروزه شرکت های چندملیتی، غالباً اثرات بسیار مهمی در سیاست های داخلی و خارجی حکومت های مادر و کشور زیر سلطه دارند. این شرکت ها در کشورهای مادر، به عنوان گروه های فشار بر نهاد ریاست جمهوری، کنگره و سایر نهادها و رابطه مردم و دولت تأثیر می گذارند. در کشورهای زیر سلطه، مطابق سیاست های حکومت مادر عمل می کنند و از طرفی، سیاست های کشور مادر در راستای حمایت از منافع شرکت های چندملیتی است. برای مثال از سال ۱۹۴۷ تاکنون، حفاظت از تجارت بزرگ، هدف مشترک تمام دولت های آمریکایی بوده است. دولت آمریکا از حکومت هایی حمایت کرده که شرایط توسطه اقتصادی آمریکا را تأمین کنند. عملیات شرکت های چندملیتی در کشورهای زیر سلطه می تواند به چند صورت باشد:

اولاً، با سرمایه گذاری در اقتصاد کشور زیر سلطه، اقتصاد این کشور را به خود وابسته می کند.

ثانیاً، وابسته کردن اقتصاد کشورهای زیر سلطه، اهرمی برای اعمال نفوذ و

سلطه سیاسی شرکت های چندملیتی به شمار می رود؛ به گونه ای که اگر خط مشی های سیاسی کشور زیر سلطه، با اهداف سودجویانه این شرکت ها همسو نباشد، با انواع تحریم های اقتصادی، حکومت را وادار به تسلیم می کنند.

ثالثاً، شرکت های چندملیتی به سبب قدرت مالی چشم گیری که دارند، قادرند زمینه های ثبات یا ناامنی سیاسی را در کشورهای زیر سلطه فراهم آورند و در به قدرت رسیدن حکومت دلخواه، دخالت کنند. دخالت شرکت [\(I.T.T\)](#)، در امور سیاسی کشور شیلی که منجر به سقوط حکومت «سالوادور آلنده» شد، از نمونه های بارز عملکرد این شرکت ها می باشد.

رابعاً، با دادن رشوه، تطمیع سران حکومت زیر سلطه، اهداف خود را به پیش می برند.

### **سوم. استفاده از سازمان های اطلاعاتی و جاسوسی**

قدرت های بزرگ برای اعمال سلطه، سازمان های جاسوسی و اطلاعاتی را به ویژه پس از جنگ جهانی دوم به کار گرفتند. در این مورد می توان به فعالیت های برخی از سازمان های جاسوسی اشاره نمود:

#### **(ب) سازمان سیا (C.I.A)**

[\(۲\)](#)

فعالیت های سیا در دهه ۶۰، به ویژه با طرح اتحاد برای پیشرفت کتدی، به سوی جهان سوم سوق داده شد. سیا به مرور زمان، افرادی بسیاری را از جمله تجار، بازرگانان، درباریان، خبرنگاران، شرکت ها و... برای اهداف خود به کار گرفت.

ص: ۴۰

---

۱- (۱) . International telephone and telegraph یک کمپانی بین المللی تلگراف و تلفن که دفتر مرکزی آن

در مانهتن نیویورک است.

۲- (۲) . Central Intelligence Agency

تا سال ۱۹۴۷، شبکه اطلاعات «سیا» به دستگاه پنهانی عریض و طویلی مبدل شده بود که ۲۰۰ هزار مأمور مخفی در خدمت خود داشت و هر سال میلیاردها دلار بودجه آن بود. (۱)

جاسوسی و ضداطلاعات، به مثابه ابزارهای مهم سازمان سیا به کار گرفته شد. (۲) همچنین شیوه های متفاوتی، از جمله شست و شوی مغزی برای جذب افراد و گرفتن اطلاعات به کار گرفته می شد. (۳) سیا در طول تاریخ خود توانسته است از طریق جاسوسی، فعالیت های علمی و تجزیه و تحلیل خبر در سقوط یا ظهور دولت ها و حکومت ها در کشورهای جهان سوم نقش بزرگی ایفا نماید و در حال حاضر مهم ترین رکن جاسوسی و اطلاعاتی آمریکا در رابطه با سایر کشورها شمرده می شود.

### ج) سازمان جاسوسی شوروی (سابق)

(۴)

سازمان جاسوسی «کا.گ.ب» در راستای اعمال سلطه توسط اتحاد جماهیر شوروی به عنوان ابزاری قوی و قدرتمند عمل می کرد. این سازمان به چهار اداره کل، هفت اداره مستقل و شش بخش کوچک تر که هر یک تقسیمات بیشتری را نیز داشت، تقسیم می گردید. اداره کل یکم، عمدتاً فعالیت های پنهانی شوروی را در خارج از کشور برعهده داشت که زیر نظر «اداره انحراف افکار عمومی» قرار داشت.

سازمان تعداد زیادی را به استخدام درآورد: کارشناسان غربی تعداد اعضای

ص: ۴۱

- 
- ۱- (۱). دیوید وایز، تاماس راسن، سیا، حکومت نامرئی، ترجمه عبدا... گله داری ج ۱، ص ۱۲.
  - ۲- (۲). ر.ک: استانسفیلد ترنر، پنهان کاری و دموکراسی، ترجمه حسین ابوترابیان، ص ۶۵-۱۱۱.
  - ۳- (۳). ر.ک: جان مارکس، سیا و کنترل مغزها، ترجمه فریدون دولتشاهی، ص ۱۷۵-۲۰۳.
  - ۴- (۴). Komitet Gosudarstvennoy Bezopansnosti .

«کا.گ.ب» را نیم میلیون نفر تخمین زده اند و معتقدند که از این تعداد ۹۰ هزار نفر در رابطه مستقیم با عملیات جاسوسی در داخل و خارج شوروی بودند. (۱)

سازمان افراد زیادی را برای عملیات جاسوسی تربیت کرد. برای مثال در سال ۱۹۷۱، دانشکده ویژه ای در شوروی برای فراگیری روش های جاسوسی در چین، توسط «کا.گ.ب» دایر شد. (۲) با فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱م، این سازمان جای خود را به سازمان «اف.اس.بی» سرویس ضد جاسوسی روسیه داده است.

#### د) سازمان جاسوسی انگلیس

(۳)

سازمان جاسوسی انگلیس یا «اینتلیجنت سرویس» تشکیلاتی است که در قرن شانزدهم، در سال ۱۵۷۳ میلادی توسط یکی از وزیران حکومت سلطنتی ملکه الیزابت اول به نام «فرانسیس واتینگهام» که ضمناً مشاور سیاسی ملکه نیز بود، در مرکز لندن تأسیس شد. (۴)

سازمان اطلاعاتی انگلیس، از همان آغاز مشتمل بر ۶ اداره بزرگ بوده است. این سازمان با قدمت چندین قرن توانسته بر کشورهای جهان اعمال سلطه و نفوذ کند و دارای سوابق طولانی در کشورهای آفریقایی، آسیایی و آمریکایی می باشد. این سازمان در سه نوع از کشورها بیشترین مأمورین و جاسوسان آزموده خود را به عنوان دیپلمات مستقر می کند (۵):

۱. کشورهایی که زیر سلطه انگلیس هستند یا روابط صمیمانه ای با آن کشور

ص: ۴۲

---

۱- (۱) احمد ساجدی، سازمان های جاسوسی دنیا، تهران: محراب قلم، ۱۳۶۶، ص ۲۸.

۲- (۲) همان، ص ۳۰.

۳- (۳) Intelligence Service.

۴- (۴) همان، ص ۱۵۸.

۵- (۵) همان، ص ۱۶۸.



دارند، لکن به دلایلی از ناحیه داخل یا خارج خود مورد تهدید قرار گرفته اند. در سال های دهه ۱۹۷۰ که سیاه پوستان کشور آفریقایی زیمبابوه حملات چریکی خود را علیه اقلیت سفیدپوستان انگلیسی حاکم بر این کشور گسترش دادند، سفارت انگلیس در هراره (پایتخت زیمبابوه) به لانه جاسوسی انگلیس تبدیل شد و بیش از یکصد تن از کارمندان این سفارتخانه به تدریج با جاسوسان اینتلیجنت سرویس تعویض شدند.

۲. آن دسته از کشورهای کمونیستی وابسته به بلوک شرق که زیر سلطه سیاسی نظامی اتحاد جماهیر شوروی بودند. (۱)

۳. کشورهایی که در گذشته روابطی مناسب و صمیمانه با انگلیسی ها داشتند، لکن به دلایلی این روابط خدشه دار شده و به سردی گراییده است. در سال ۱۹۸۲ دولت انگلیس پس از بحرانی شدن روابط خود با آرژانتین بر سر جزایر «مالویناس» به تدریج مأموران چیره دست «اینتلیجنت سرویس» را جایگزین دوسوم از دیپلمات های خود در سفارت انگلیس در بوئنوس آیرس (پایتخت آرژانتین) ساخت.

## ه) در سطح اقتصادی

### اشاره

بخش دیگری از ابزارهای قدرت های بزرگ برای دست یابی به اهداف سیاست خارجی، مربوط به راهبردها، سیاست ها و اقدامات اقتصادی است که غالباً در قالب نهادها، مقررات و قوانین اقتصادی نمود می یابد. رابطه اقتصادی میان کشورها به ویژه روابط مبادله اقتصادی میان کشورهای پیشرفته صنعتی در

ص: ۴۳

---

۱- (۱). لازم به یادآوری است که به دنبال فروپاشی نظام کمونیستی در شوروی، کشورهای بلوک شرق از کنترل آن خارج شدند.

حال توسعه، همواره مورد اعتراض کشورهای جهان سوم و در حال توسعه بوده است؛ زیرا از دیدگاه کشورهای جنوب، رابطه نابرابر داد و ستد در طول تاریخ نظام سرمایه داری، به صورت نابرابر بوده است و این وضعیت به استمرار نفوذ و سلطه کشورهای شمال بر جنوب یاری رسانده است. آنچه مسلم است، روابط اقتصادی میان کشورها به ویژه در عصر جهانی شدن، به شدت پیچیده و مترکم می باشد و به سادگی نمی توان همه جوانب راهبردها و سیاست های اقتصاد جهانی را بازگو کرد. در این قسمت تنها به چند مورد از فرایند شکل گیری روابط کشورهای قدرتمند و کشورهای جهان سومی یا در حال توسعه که می تواند ابزاری برای تأمین منافع قدرت های بزرگ باشد، اشاره می کنیم.

### **یکم. نظام سرمایه داری وابسته**

زمانی که سرمایه تجاری وجود داشت، استعمارگری قدرت های بزرگ به صورت تصرف اراضی، غارت فلزات گران بها و فروش کالاهای تجاری بود. طبقه سوداگران مغرب زمین، به دنبال سود تجاری، خواهان حمایت دولت برای افزایش ثروت، انباشتن طلا از راه تجارت و دست اندازی به سرزمین های دیگر بودند.

تا پیش از پیروزی کامل سرمایه صنعتی بر سرمایه تجاری، که در حدود پایان قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم صورت گرفت، یعنی نزدیک مدت ۵۰ سال، سرمایه های تجاری زیر پرچم امپراتوری های اسپانیا، پرتغال و انگلیس، ثروت های بزرگی را به اروپا منتقل کردند. در اواخر قرن هجدهم که سرمایه داری صنعتی رفته رفته بر اقتصاد کشورهای عمده سرمایه داری و بیش از همه انگلستان سلطه پیدا کرد، نظریه های سوداگری زیر آتش شدید حملات اقتصاددانان های بزرگ

کلاسیک نظیر جیمز میل، آدام اسمیت و ریکاردو قرار گرفت. (۱)

آدام اسمیت درباره آثار زیان بخش برقراری رابطه انحصاری در تجارت با مستعمرات می گوید:

این انحصار، صنایع همه کشورها به ویژه صنایع کشورهای مستعمره را، راکد می سازد، بدون این که کوچک ترین تأثیری در بهبود صنایع کشوری که انحصار به نفع آن برقرار شده داشته باشد... در واقع انحصار، نرخ سود تجاری را افزایش می دهد، و بدین ترتیب منافع تجار تا اندازه ای افزایش می یابد. پس با افزایش منافع طبقه کوچکی در یک کشور، به منافع سایر طبقات آن کشور و مردم سایر کشورها زیان وارد می شود. (۲)

با ایجاد سرمایه صنعتی و تولید انبوه در کشورهای مرکز، نظریه های جدید اقتصادی شکل گرفت. تجارت آزاد، تقسیم بین المللی کار و غیره به نفع کشورهای مرکز عمل کرد. تجارت آزاد برای بهره برداری و صدور محصولات توسعه نیافته مفید بود، ولی باعث توسعه این کشورها نشد. با افزایش تولید و صدور آن به کشورهای پیرامون و بهره برداری از منابع و ثروت های زیر سلطه، کشورهای پیشرفته با انباشت سرمایه و در نهایت با مازاد سرمایه روبه رو شدند؛ به طوری که نظام سرمایه داری برای ادامه حیات، ناگزیر به صدور سرمایه به مناطق توسعه نیافته شد. «پولانتزاس» (۳) درباره روند توسعه سرمایه داری و خروج سرمایه از کشورهای مرکز به پیرامون به سه دوره اشاره می کند: نخست، مرحله انتقالی، که از اواخر قرن نوزده آغاز و تا عصر بین دو جنگ ادامه می یابد و این مرحله ای است که در آن تعادلی ناپایدار بین سرمایه داری رقابت آزاد و

ص: ۴۵

---

۱- (۱). محمد سوداگر، بررسی نظریه های مربوط به امپریالیسم، ص ۲۷.

۲- (۲). همان، ص ۲۸.

۳- (۳). Poulantzas.

سرمایه داری انحصاری وجود دارد، و شیوه تولید سرمایه داری به سوی «خارج» گسترش یافته، سلسله زنجیر امپریالیستی را پایه ریزی می کند. سپس مرحله قوام یافتن مرحله امپریالیستی از عصر ما بین دو جنگ آغاز می گردد و طی آن سرمایه داری انحصاری، خود را بر سرمایه داری رقابت آزاد مسلط می سازد. مرحله سوم، مرحله ای است که از پایان جنگ جهانی دوم به این سو را در بر می گیرد. در این مرحله، روابط بین «متروپل» و «قمر» دگرگون می شود و طی آن، دیگر شیوه تولید سرمایه داری سلطه خود را به سادگی از «خارج» و از طریق «تولید مجدد و روابط وابستگی» بر این شکل بندی ها اعمال نمی کند؛ بلکه استیلای خود را به طور مستقیم در درون آنها پایه گذاری می کند. در این مرحله، تراکم بین المللی سرمایه به تمرکز بین المللی آن می انجامد و شرکت های چندملیتی به عنوان مهم ترین شکل سازمانی سرمایه بزرگ ظاهر می شوند. (۱)

پل سوئزی درباره صدور سرمایه می گوید:

سرمایه انحصاری به توسعه یافتن در خارج احتیاج دارد و به همین دلیل محتاج یاری و حمایت حکومت است. بنابراین در همین جاست که ریشه های خط مشی امپریالیستی را با تمام عوارض متعددش می یابیم. (۲)

سینگر در این باره می گوید:

سرمایه گذاری خارجی فقط از نقطه نظر جغرافیایی خارجی بوده و در حقیقت جزئی از اقتصاد کشور سرمایه گذار به شمار می آید. به نظر وی، این گونه سرمایه گذاری ها نه تنها هیچ یا سهم بسیار اندکی در رشد اقتصادی کشور بدهکار نداشت، بلکه گاهی حتی مانع چنین رشدی می شد. (۳)

ص: ۴۶

- 
- ۱- (۱). سعید رهنما، شرکت های چندملیتی و کشورهای توسعه نیافته، ص ۲۴.
  - ۲- (۲). پل سوئزی، نظریه تکامل سرمایه داری، ترجمه حیدر ماسالی، ص ۳۳۵.
  - ۳- (۳). راگنار نرگس، مسائل تشکیل سرمایه در کشورهای توسعه نیافته، ترجمه عبدالله زندیه، ص ۲۹.

در هر حال، ورود سرمایه به کشورهای پیرامونی برای این است که منطقه عمل اقتصادی وسیع تری برای خود به وجود آورد و حوزه فعالیت اقتصادی کشور زیر سلطه را پیرو قدرت مرکز درآورد.

هابسون درباره منشأ اقتصادی امپریالیسم می گوید:

منشأ اقتصادی امپریالیسم در تمایل گروه های منسجم ثروتمند و صاحبان منابعی است که با استفاده از زور بخش دولتی می خواهند بازارهای خصوصی را برای کالاها و سرمایه های مازاد خود حفظ نموده و آن را توسعه دهند. جنگ، نظامی گری و سیاست خارجی وسایل لازم برای رسیدن به این هدفند. (۱)

با ورود سرمایه به کشورهای توسعه نیافته، ساختار اقتصادی آنها از بین رفت. استعمار برای این که بتواند در تجارت و سرمایه گذاری خود در ممالک عقب مانده سود بیشتری کسب کند، ساختار جدیدی به وجود آورد. رواج کشت نباتات صنعتی، ایجاد راه آهن، ایجاد صنایع سبک، صنایع مونتاژ و کشت محصول واحد از جمله آنها بود. این ساختار جدید براساس نیازمندی های مرکز ایجاد شد و به گونه ای نبود که فعالیت اقتصادی آن، نیاز جوامع داخلی را در راه رشد و توسعه برآورده سازد. از سوی دیگر، جنبه های مختلف نهادها و بنیان های کهن اجتماعی و اقتصادی در اثر ورود سرمایه خارجی تضعیف و نابود شدند. «تضعیف و نابودی حرف و صنایع دستی، کاسته شدن میزان کشت محصولات قابل مصرف به نفع محصولات قابل فروش در بازار، از میان رفتن سازمان های کهن صنعتی و فعالیت های تولیدی گروهی (۲) از جمله آنها بودند. در نتیجه، وابستگی کشورهای عقب مانده به کشورهای توسعه یافته صنعتی، روزه روز بیشتر شد.» (دوس

ص: ۴۷

---

۱- (۱). J.A.Hobson, Imperialism, London: G. Allen and Unwin, Ltd, ۱۹۶۱, p. ۱۰۶.

۲- (۲). کشورهای توسعه نیافته، پیشین، ص ۵۲.

سانتوس» (۱) وابستگی را وضعیتی تعریف می کند که در آن، «توسعه اقتصادی یک کشور خاص، تابع توسعه و گسترش اقتصاد دیگری می باشد که اقتصاد اول تحت سلطه آن قرار دارد». وی از نظر تاریخی سه نوع وابستگی را از یکدیگر متمایز می سازد:

۱. وابستگی استعماری که در آن سرمایه تجاری و مالی همراه با حکومت استعماری بر روابط اقتصادی اروپا و مستعمره ها از طریق انحصار تجارت همراه با انحصار استعماری زمین، معادن و نیروی کار در کشورهای مستعمره حاکم بوده است.

۲. وابستگی مالی-صنعتی که در آخر قرن نوزده وجود داشته و ویژگی آن، سلطه سرمایه های بزرگ و گسترش آن به خارج، از طریق سرمایه گذاری در تولید مواد خام و محصولات کشاورزی برای مصرف در کشورهای سلطه گر بوده است.

۳. در دوره پس از جنگ، گونه جدیدی از وابستگی به وجود آمده که ناشی از گسترش شرکت های چندملیتی بوده است. این شرکت ها، سرمایه گذاری در صنایع برای تغذیه بازار داخلی کشورهای توسعه نیافته را آغاز کرده اند. این شکل وابستگی اساساً وابستگی صنعتی-تکنولوژیکی است. «دوس سانتوس» معتقد است که نوع اول و دوم وابستگی، نوع تاریخی آن می باشد و نوع سوم، نوعی است که امروزه وجود دارد. (۲)

با گسترش نظام سرمایه داری و افزایش تولیدات صنعتی، نیاز به تهیه مواد اولیه از مناطق مختلف جهان، ضروری گشت. هم چنین فروش کالاهای تولید شده در کشورهای فاقد نظام سرمایه داری و شبکه های عظیم کارخانجات صنعتی،

ص: ۴۸

---

۱- (۱) .Stantos

۲- (۲) . مهدی تقوی، تجارت بین الملل، ص ۶۸.

پرهیزناپذیر شد. کمپانی های سرمایه داری، برای تسخیر بازارهای جهان به رقابت برخاستند و شرکت های بزرگ با قدرت های عظیم مالی، اقتصاد جهانی را در مشت خود گرفتند. نظام انحصارات به وجود آمد و شرکت های چندملیتی در ایجاد امپراتوری های صنعتی جدید، نقش بسیار مهمی ایفا کردند. سابقه کمپانی ها در صحنه جهانی طولانی است. برای نمونه، «کمپانی هند شرقی» توانست با ایجاد شبکه های عظیم مالی و نظامی، شبه قاره هند را تسخیر کند و سرمایه های کلانی را به بریتانیا منتقل سازد. امروزه شرکت هایی مانند، «جنرال موتورز»، «جنرال الکتریک» با کنترل وسایل تولید، شبکه های توزیع مواد اولیه و کالاهای اساسی، صاحب قدرت هایی شده اند که کارایی و اثرات آن از قدرت توپ و تفنگ بیشتر است. میدان عمل شرکت های چندملیتی، بیشتر از حکومت ها و دولت هاست؛ زیرا آنها در معرض بازخواست مردم نیستند و در مقابل اعمال خود مانعی نمی بینند، ولی دولت ها، از سوی طبقات مختلف جامعه مورد پرسش واقع می شوند و ناگزیرند تا به مقرراتی پایبند باشند.

عملکرد شرکت های چندملیتی و کارتل ها باعث شد تا فاصله طبقاتی در میان افراد کشورهای زیر سلطه از یک سو، و فاصله قدرت اقتصادی کشورهای پیشرفته و توسعه نیافته از سوی دیگر، به صورت فاحشی افزایش یابد و وابستگی اقتصادی دول استعماری به متروپل بیشتر شود. برای مثال: برای به دست آوردن تصویری واقعی از بازده سالانه سرمایه گذاری شعبه یک شرکت جهانی آمریکایی در یک کشور مثلاً در منطقه آمریکای لاتین، باید علاوه بر محاسبه سود گزارش شده، بهره مالکانه و درآمد حاصل از محل خدمات که به دفتر مرکزی کمپانی منتقل می شود، عواید به دست آمده بر اثر بالا بردن قیمت گذاری واردات و پایین آوردن قیمت صادرات را هم به حساب آورد. با

تقسیم حاصل جمعی که بدین طریق به دست می آید، به ارزش خالص اعلام شده شعبه کمپانی، بازده سرمایه گذاری معلوم می شود. (۱)

در دوران استعمار جدید، سرمایه های خارجی در راستای رفع نیازهای دول بزرگ وارد کشورهای جهان سوم گردید. سرمایه گذاری به قصد ایجاد زمینه های تولید و اشتغال در کشور پیرامون نیست؛ بلکه با هدف صدور و تولید آن دسته از کالاهایی است که چرخه تولید اقتصاد کشور متروپل را کامل کند. شرکت های چندملیتی در سرمایه گذاری خارجی خود عوامل زیر را در نظر می گیرند:

۱. حداکثر سود را برای خود به دست آورند؛ بنابراین مناسب ترین محل را تعیین می کنند؛

۲. سرمایه گذاری در کوتاه مدت به سوددهی برسد؛

۳. سرمایه گذاری، ایجاد رقیب برای آنها در سطح بین المللی نکند؛

۴. سرمایه گذاری باعث از دست رفتن بازارهای زیر سلطه آنها در همان کشورها نیز نشود؛

۵. سرمایه گذاری حتی الامکان موجب افزایش فروش شرکت های اصلی و بزرگ در آن زمینه شود؛

۶. سرمایه گذاری موجب تحول بنیادی در اقتصاد کشور مهمان نشود و در بخش های مادر و مولد (زیربنایی) صورت نگیرد.

(۲)

بنابراین سرمایه گذاری در نظام صنعتی مولد که باعث پیشرفت کشور توسعه نیافته شود، صورت نمی گیرد؛ بلکه در زمینه هایی سرمایه گذاری می شود که به ایجاد نظام صنعتی وابسته منجر شود.

ص: ۵۰

---

۱- (۱). ریچارد جی. بارنت و رونالد، دی. مولر، سیطره جهانی، ترجمه مصطفی قریب، ص ۲۶۳.

۲- (۲). همایون الهی، امپریالیسم و عقب ماندگی، ص ۱۲۰.



بحث فناوری و دست یابی به صنعت پیشرفته، همواره مورد توجه کشورهای در حال توسعه بوده است؛ اما به دلیل ساختار سیاسی وابسته، عملاً امکان رسیدن به فناوری پویا و نظام صنعتی پیشرفته حاصل نشده است:

با صدور سرمایه مولد و سرمایه گذاری مستقیم در پروسه تولید صنعتی کشورهای توسعه نیافته، صنعت وابسته در این کشورها به وجود آمد و به این ترتیب، این کشورها پروسه صنعتی شدن را (البته به شکلی وابسته) آغاز کردند و همین امر عمده ترین زمینه وابستگی این کشورها، یعنی وابستگی تکنولوژیک را فراهم آورد. (۱)

کشورهای قدرتمند از انتقال تکنولوژی پیشرفته به کشورهای توسعه نیافته جلوگیری می کنند و بنا بر دیدگاه «گوندرفرانک» تکنولوژی در رابطه میان کشورهای متروپل و کشورهای قمر، واسطه ای است که باعث توسعه نیافتگی بیشتر می شود. تکنولوژی به سرعت و به شکلی فزاینده شالوده جدید انحصار متروپل بر اقمار را پی ریزی می کند. (۲)

به عبارت دیگر: کارتل های جهانی با در دست گرفتن تکنولوژی و انحصار آن، کشورهای زیر سلطه را به خود وابسته کرده اند. آنها برای واگذاری تکنولوژی به کشورهای جهان سوم، اولاً تکنولوژی اصلی را نمی دهند و آن را در کنترل خود نگاه می دارند. ثانیاً نوع تکنولوژی داده شده، در دست شبکه های خارجی قرار می گیرد؛ لذا درآمد و سودآوری آن به حساب شرکت خارجی رفته و دردی از معضلات کشور زیر سلطه را حل نمی کند. شرایط اعطای تکنولوژی هم، مورد دیگری برای ایجاد سلطه اقتصادی است.

ص: ۵۱

---

۱- (۱). سعید رهنما، نظریه های وابستگی، ص ۱۰۵.

۲- (۲). همان، ص ۱۰۵.

بررسی ۴۰۹ قرارداد مربوط به انتقال تکنولوژی بین شرکت های جهانی و شرکت های وابسته در اکوادور، بولیوی، شیلی و کلمبیا نشان می دهد که تقریباً ۸۰٪ این قراردادها استفاده از تکنولوژی انتقال یافته را برای تولید صادرات به کلی ممنوع می کند. (۱)

شرکت های چندملیتی، با تبلیغات فراوان این گونه وانمود می کنند که خواهان صدور تکنولوژی به دولت های وابسته هستند؛ در صورتی که واقعاً خواهان واگذاری آن نیستند. از طرفی گسترش تکنولوژی واقعی به کشورهای زیر سلطه، دو پیامد اساسی را به همراه می آورد: اول این که انحصار آن شکسته می شود و کارتل ها به مانند گذشته، قادر به ادامه سلطه گری نمی باشند. دوم آن که میزان مصرف مواد اولیه و قیمت آن افزایش می یابد و چون شرکت های چندملیتی مصرف کننده عمده آن می باشند، به طور چشم گیری متضرر می شوند.

### **دوم. تک محصولی کردن کشورها**

در دوران جدید و با صنعتی شدن اروپا، اقتصاد کشورهای توسعه نیافته به سمت تک محصولی شدن حرکت کرد.

تک محصولی اقتصادی عبارت است از این که اقتصاد یک کشور، تمام منابع تولیدی خود را به تولید یک یا چند کالای ویژه اختصاص دهد و در نتیجه، از به وجود آمدن یک اقتصاد هماهنگ در کشور جلوگیری می شود و اقتصاد به صورت ایستا درمی آید. (۲)

ص: ۵۲

---

۱- (۱). بارنت، پیشین، ص ۲۶۴.

۲- (۲). همایون الهی، شناخت ماهیت و عملکرد امپریالیسم، ص ۲۰۸.

تک محصولی نمودن کشورهای زیر سلطه توسط قدرت های بزرگ در قاره های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین دنبال شد و پیامد آن، از هم پاشیدگی اقتصادی و از میان رفتن تولید کالاهای بومی بود. برای مثال:

در قرن هجدهم هند یک کشور بزرگ تولید کننده کالا و مواد کشاورزی بود و محصولات نساجی هندی در بازارهای آسیا و اروپا عرضه می شد. شرکت هند شرقی و پارلمان انگلیس، با پیروی از سیاست بازرگانی یک جانبه، در نخستین سال های حکومت انگلستان در هند، در تولیدات این کشور وقفه ایجاد کرد تا به افزایش تولیدات انگلستان کمک کند. هدف آن بود که مردم هند تنها محصولات خام تولید کنند تا مواد لازم را برای کارگاه های بافندگی و کارخانه های دیگر انگلستان تأمین کنند. (۱)

در مجموع، تک محصولی شدن کشورهای در حال توسعه برای اقتصاد آنها اثرات مخربی به همراه دارد که برخی از آنها به صورت زیر می باشد:

۱. کاهش توان تولید برای رفع نیازهای داخلی؛

۲. ایجاد وابستگی به فروش مواد تولیدی در بازارهای جهانی؛

۳. ایجاد وابستگی به واردات مواد مصرفی مورد نیاز داخلی؛

۴. آسیب پذیری در مقابل نوسانات قیمت محصولات صادراتی؛

۵. آسیب پذیری در مقابل افزایش قیمت محصولات وارداتی. (۲)

### سوم. اعطای وام

کشورهای در حال توسعه یا توسعه نیافته برای دست یابی به رشد و توسعه،

ص: ۵۳

---

۱- (۱). همان، ص ۲۱۴.

۲- (۲). همان، ص ۲۲۰.

نیازمند سرمایه می باشند که بخشی از آن در قالب گرفتن وام از قدرت های بزرگ تأمین می شود:

استقراض خارجی به شکل های مختلفی مانند دریافت ارز خارجی یا کالا و مواد غذایی (به صورت نسیه) و از راه های متعددی چون استفاده از کمک ها و اعتبارات رسمی کشورهای خارجی، استقراض از مؤسسات مالی یا تجاری و صنعتی خصوصی خارجی یا استقراض ارز صورت می گیرد. (۱)

وام های دریافتی از خارج نه تنها مشکل اقتصادی کشورهای در حال توسعه را حل نکرد، بلکه بحران بدهی ها یکی از معضلات این کشورها شد و از اواخر دهه ۱۹۷۰ بخش اعظم و گاه تمامی وام های دریافتی کشورهای مقروض جهان سوم صرف بازپرداخت اصل و فرع وام های پیش می شد. (۲)

در سال ۱۹۷۰ مبلغ ۷۵ میلیارد دلار بدهی بر گردن کشورهای جهان سوم سنگینی می کرد. این بدهی ها با سرعت بیشتری طی سال های بعد افزایش یافت؛ به گونه ای که در سال ۱۹۸۰ به ۴۷۵ میلیارد دلار و در سال ۱۹۹۳ به بیش از ۱۴۰۰ میلیارد دلار رسید. (۳) علت افزایش بدهی های کشورهای در حال توسعه، تا اندازه بسیاری ناشی از سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول می باشد. مؤسسات مالی جهانی به منظور «کمک به افزایش سطح زندگی در کشورهای در حال توسعه از طریق انتقال منابع مالی از کشورهای توسعه یافته به کشورهای در حال توسعه جهان» (۴) ایجاد گردید؛ اما شرایط اعطای وام در عمل

ص: ۵۴

---

۱- (۱). احمد ساعی، مسایل سیاسی-اقتصادی جهان سوم، ص ۱۴۹.

۲- (۲). همان، ص ۱۵۵.

۳- (۳). همان، ص ۱۵۰.

۴- (۴). امپریالیسم و عقب ماندگی، ص ۳۱۷.

نتیجه معکوس داده است. شرایط صندوق بین المللی پول برای پرداخت وام به کشورهای در حال توسعه به صورت زیر می باشد:

۱. خصوصی سازی؛

۲. آزادسازی واردات و اعمال سیاست دروازه های باز؛

۳. آزادی حرکت سرمایه؛

۴. ثابت نگه داشتن دستمزدها؛

۵. ثبات در نرخ ارز و کاهش رسمی ارزش پول ملی؛

۶. حذف کسری بودجه؛

۷. حذف یارانه ها؛

۸. افزایش تعرفه های دولتی و کاهش اعتبارات از طریق محدودیت های اعتباری و بالا بردن نرخ بهره» (۱).

نهاد بین المللی دیگری که وظیفه اعطای وام به کشورهای در حال توسعه را برعهده دارد «بانک جهانی» است. وظیفه این بانک که در پی کنفرانس «برتون وودز» در سال ۱۹۴۴ ایجاد شد، پایه ریزی نظام اقتصادی، بر مبنای حفظ و گسترش جهان سرمایه داری بود.

بانک جهانی که ظاهراً دارای یک هیئت امنای بین المللی است، پیوسته سیاست هایی در جهت پیشبرد اهداف سیاست خارجی ایالات متحده و نفوذ سرمایه داری در کشورهای توسعه یافته، تعقیب کرده است... ایالات متحده بیش از یک چهارم آرا را در اختیار خود دارد و اگرچه در انتشارات پول رسمی بانک هیچ گاه به این موضوع اشاره نمی شود، اما اجرای تصمیمات عمده موکول به

ص: ۵۵

تصویب وزارت خارجه ایالات متحده است...بیانیه های بانک همواره تأکید کرده اند که شرط تصویب وام های بانک برای برنامه های توسعه، ایجاد محیط مناسب برای سرمایه گذاری در کشور دریافت کننده وام است. (۱)

در این زمینه می توان گفت که کیفیت و کمیت برنامه های توسعه را دول قدرتمند مشخص می کنند، و از طرفی اجازه اجرای آن را مطابق با نیازهای داخلی جوامع تحت سلطه نمی دهند. «اتو کلاین برگ» در این زمینه می گوید:

حتی در جریان پیاده کردن برنامه های بلندنظرانه و آزادمنشانه ای مانند کمک یا همکاری فنی نیز، نگرش استعماری و سایر اشکال استثمار متجلی است. مثلاً کشوری که کمک های فنی به دیگران ارائه می دهد، این انتظار را دارد که کشور دریافت دارنده کمک، معیارها و الگوهای وی را برگزیند. (۲)

در مجموع آن چه از کمک کشورهای صنعتی به کشورهای جهان سومی انتظار می رود، تلاش برای پیشرفت و توسعه این کشورهاست. امّا در طول دهه های گذشته، نه تنها کشورهای دریافت کننده وام (به غیر از برخی کشورهای نوصنعتی) توسعه نیافته اند، بلکه فاصله اقتصادی آنها با کشورهای پیشرفته بیشتر شده است. (۳)

## و) در سطح فرهنگی

### اشاره

استفاده از ابزارهای فرهنگی در سیاست خارجی کشورها به ویژه قدرت های بزرگ برای رسیدن به اهداف سیاست خارجی، از جایگاه و اهمیت خاصی

ص: ۵۶

۱- (۱). ادوارد برمن، کنترل فرهنگ، ترجمه حمید الیاسی، ص ۷۵.

۲- (۲). چند گرایی فرهنگی در جهان متغیر، پیام یونسکو، شماره ۱۴۸، مرداد ۱۳۶۱، ص ۹.

۳- (۳). William Ryrie, First world, Third world, New York: St, Martin's press, I.N.C., ۱۹۹۵, .

برخوردار است. قدرت های بزرگ در گذشته از شیوه ها و ابزارهای فرهنگی برای توجیه اقدامات سیاسی و نظامی خود در سایر کشورها استفاده می کردند و در حال حاضر با توجه به فناوری های نوین ارتباطاتی و اطلاعاتی، از فرهنگ و صنایع فرهنگی بیش از گذشته بهره می گیرند. در این بخش به برخی از زمینه ها و ابزارهای فرهنگی که همچنان در ایفای نقش قدرت های بزرگ در سایر کشورها و معادلات منطقه ای و جهانی تأثیر فزاینده ای دارند، اشاره می کنیم.

### یکم. نظام آموزش و پرورش وابسته

نظام سرمایه داری، در سیر تکاملی خود توانست آموزش و پرورش را در راستای اهداف خود به کار گیرد. هدف آن، ادغام مردم سایر کشورها در ساختار اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سرمایه داری بود، تا تمام عوامل مادی و معنوی، در جهت منافع آن به کار گرفته شود. نهاد مدرسه، در راستای این اهداف، از نو سازماندهی شد. مدارس امروز به صورت مراکز تعلیم کار و حرفه درآمده است. «جان وایزی» (۱) در کتاب آموزش و پرورش فردا درباره نقش و اهمیت این نهاد در اقتصاد می گوید:

ارزشمند است در آموزش و پرورش، پول سرمایه گذاری نمایند؛ زیرا آموزش و پرورش به اقتصاد کمک خواهد کرد و می تواند کارگرانی پویا و ماهر در همه سطوح تربیت کند. آموزش پرورش باعث می شود تا جریان اقتصادی در سطح بالایی رشد کند. (۲)

در جوامع سرمایه داری، مدرسه در خدمت اقتصاد قرار گرفت؛ در حالی که تا پیش از آن، از آموزش رسمی برای جذب مردم در ساختار اقتصاد استفاده

ص: ۵۷

---

۱- (۱) . John Vaizey

۲- (۲) . J.A.C, Brown, Techniques of Persuasion, London: Penguin Books, ۱۹۶۸, p.۳۳

نمی شد. آن چه شکل و کارکرد مدرسه را تعیین کرد، مبارزه برای کسب قدرت سیاسی و اقتصادی در جوامع صنعتی بود. بدین ترتیب دگرگونی انسان غیرماهر، به عاملی باارزش برای فرایند تولید سرمایه داری، یکی از کارکردهای مهم مدرسه در جامعه سرمایه داری شد. لزوم تحقیق و نوآوری در این نظام، گریز ناپذیر گردید و فرهنگ «تکنولوژیک و الکترونیک» با جهانی شدن اقتصاد ملازم گشت.

پیدایش نظام آموزش و پرورش با ویژگی های بالا، در کشورهای مادر، اثرات خود را در کشورهای زیر سلطه بر جای نهاد. با دگرگونی در شیوه استعمار و به رسمیت شناختن استقلال سیاسی کشورهای زیر سلطه از جانب دول قدرتمند، اولاً فرهنگ استعماری در قالب آداب و روابط اجتماعی و شیوه آموزش و پرورش به حیات خود ادامه داد. ثانیاً استعمار کوشید تا ساختار آموزشی کشورهای پیرامونی را در راستای نیازهای خود شکل دهد. اگرچه کشور مستعمره، از نظر سیاسی مستقل شد، ولی پیوندهای اقتصادی و فرهنگی آن با کشور مادر بیشتر شد و میزان وابستگی آن با گذشت زمان، افزایش یافت، در برخی از مستعمرات، برنامه و محتوای دروس و گاهی معلمان، از جانب کشور مادر انتخاب می شدند. اگر تغییراتی در ساختار آموزشی کشور مادر رخ می داد، در صورت لزوم از طریق مدرسه، به نهادهای آموزشی کشور زیر سلطه سرایت می کرد. در حقیقت، آموزش و پرورش، وسیله نظارت بر جامعه مستعمره است.

کشورهای سلطه گر در گذشته، از طریق زور یا قوه قهریه یا از طریق کلیساهای، بر اعتقادات مذهبی مردم و در نهایت افکار عمومی و کنترل جامعه احاطه می یافتند که در مواقعی با واکنش های مردم روبه رو می شدند؛ ولی امروزه استعمار، از طریق نظام آموزش عمل می کند. این وسیله نیازی به اعمال زور ندارد و چون با استدلال های منطقی همراه می گردد، نظارت و اعمال نفوذ را بر جامعه آسان تر



می سازد. از طریق آموزش، به القای فکر پرداخته و قوه فکری، احساسات، تمایلات و عادات را، در راستای منظور و مقصود خود شکل می دهد.

مدرسه استعماری می کوشد تا اهداف سلطه گر را در اذهان مردم مستعمره معقول نشان دهد؛ لذا ایجاد مدارس در گوشه و کنار جهان، برای کمک به کشورهای جهان سوم، در مسیر رشد و توسعه واقعی این کشورها نیست؛ بلکه هدف این است که آنها را در شرایط و سلسله مراتب جدید وارد کند. این آموزش، زمانی وارد مستعمرات شد که آنان بدون صنعت، تشکیلات و صنایع جدید بودند و صاحبان صنایع در کشور مادر، مانع آموزش های لازم مردم زیر سلطه در زمینه صنعت می شدند. هدف این بود که از آنها، به عنوان وسیله ای در جهت ترقی خود بهره ببرند. در مسیر تکاملی نظام سرمایه داری، هر چه تقسیم کار بیشتر می شد، وابستگی آنها به کشور سلطه گر، افزایش می یافت و مدرسه را می توان مجری این وظیفه دانست.

از جمله وظایف دیگر مدرسه استعماری، آموزش نخبگان محلی در جهت نیازهای تجار و صاحبان سرمایه بود. این افراد زمام امور سیاسی را در دست می گرفتند و خلأ قدرت ناشی از عدم حضور مستقیم استعمار را پر می کردند. از طرفی، این طبقه از طریق ایجاد نظام آموزش و پرورش به سبک کشور مادر، نه تنها افراد را در انتخاب نقش های آینده هدایت می کردند و آنها را در مسیر نیروی کار برای مراکز صنعتی صاحبان سرمایه تربیت می نمودند، بلکه همزمان با آن، خانواده را در شکل هسته ای آن تشویق می کردند و ساختار خانواده را بر مبنای نیاز نظام تولید صنعتی تغییر می دادند.

در نهایت، آموزش به سبک کشور مادر باعث شد تا ملل زیر سلطه، تغییراتی را در وضع جامعه، سنن، آداب و رسوم متحمل شوند. اگرچه آشنایی ملل زیر سلطه با

علوم جدید، امری مطلوب و برای رشد و توسعه در ابعاد گوناگون مناسب است، ولی چون اهداف استعمارگر، سودجویی و افزایش منافع است، مردم مستعمره، از میراث فرهنگی خود بریده شده و راه نفوذ برای اجانب فراهم می گردد.

از نظر تاریخی، تا پیش از جنگ جهانی اول، از جمله قدرت های بزرگی که با داشتن مستعمرات در اکناف جهان، آموزش استعماری را به کار می گرفتند می توان از بریتانیا و فرانسه یاد کرد. با کاهش قدرت اقتصادی بریتانیا و به صحنه آمدن آمریکا، به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا در این زمینه جایگاه مهمی یافت. آمریکا کوشید تا با استفاده از امکانات مالی، زمینه های فرهنگی و هنری را مطابق نیازمندی های نظام سرمایه داری هدایت کند. مفسر محافظه کار «ارونینگ کریستول» در سال ۱۹۶۷ به بیان اهداف سه گانه سیاست خارجی ایالات متحده پرداخت. به گفته وی سیاست خارجی آمریکا می باید علاوه بر تضمین امنیت ملی و به حداقل رساندن احتمال درگیری نظامی، سایر ملل به ویژه ملل کوچک را ترغیب کند که نهادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را به گونه ای سازمان دهند که ترویج ارزش هایی با حداقل تعارض، نسبت به نظام ارزش آمریکایی و حتی منطبق با آن را امکان پذیر سازد. (۱) این در حالی است که انتقال ساختار نظام های نامناسب آموزشی و تحصیلی با نیازهای جوامع زیر سلطه تباین دارد و فاصله نابرابری ها را تشدید می کند.

آموزش استعماری، الگوی تقلیدی ناقص و بدون محتوای واقعی تمدن غرب را ارائه می دهد. در حقیقت وظیفه آن ساختن انسان هایی است که از فنون، دانش و مدیریت علمی اطلاع کافی نداشته و از نظر اخلاقی، مردمی مطیع و تسلیم تربیت شوند. آنچه در مستعمره باقی می ماند، فرهنگ اصیل با ارزش های صحیح

ص: ۶۰

نیست؛ بلکه خطوطی از شبه فرهنگ است که در کنار یکدیگر قرار گرفته و در حاشیه فرهنگ کشور مادر به حیات خود ادامه می دهد و تا حد زیادی مرگ و زندگی آن به دست دولت های مادر است.

از طرفی آنچه باعث عقب ماندگی دولت های جهان سوم و غلبه دولت های مادر در زمینه های آموزشی می شود، تا حد زیادی بستگی به نابرابری های اقتصادی دارد. در کشورهای جهان سوم، درصد کمی از درآمد ملی برای اهداف آموزشی و پرورشی هزینه می شود. مدرسه و وسایل کارگاهی به اندازه کافی وجود ندارد. این کشورها در آموزش ابتدایی، متوسطه فنی، سطوح عالی و تهیه کتاب های درسی و... با مشکلات عمده ای روبه رو هستند و غالباً برای تأمین این نیازها، به کمک های خارجی روی می آورند. این کمک ها با سیاست های استعماری پیوند خورده و با شروطی همراه می گردد که در راستای اهداف دولت مسلط است. امروزه دیده می شود که در کشورهای جهان سوم، میلیون ها نفر باسواد و آموزش دیده در سطوح مختلف وجود دارد، ولی بیشتر مشکلات آنها، پابرجاست؛ زیرا نوع آموزش مطابق با نیازهای آنان نیست و پیشرفت آنها، منوط به تقلید از الگوهای وارداتی شده است که بر مبنای نظام صنعتی و اهداف آن است. برای نمونه می توان این ناسازگاری امر آموزش را با نیازهای اجتماعی، در آموزش ابتدایی کشورهای جهان سوم دید. «مایکل تودارو» در این زمینه می گوید:

عدم تناسب نظام آموزشی با نیازهای توسعه ملی، در هیچ جا آشکارتر از زمینه ابتدایی روستایی نیست. آموزش ابتدایی بزرگ ترین بخش هزینه های آموزشی جهان سوم را به خود اختصاص می دهد. بیش از ۵۰٪ هزینه های آموزش و تقریباً ۱۰٪ هزینه های جاری دولت را آموزش ابتدایی تشکیل می دهد. (۱)

ص: ۶۱

در بُعد بین‌المللی نیز شاهد مسائل و مشکلات آموزشی و پرورشی هستیم که ناشی از نظام آموزشی استعماری است. در سازمان یونسکو، در باب توسعه آموزش و پرورش به ویژه در کشورهای جهان سوم، بحث‌های فراوانی شده است. مثلاً درباره مسئله کمک‌های خارجی به کشورهای جهان سوم در زمینه آموزش و پرورش سخن به میان آمده و نظرات کشورهای کمک‌دهنده و کمک‌گیرنده بررسی شده است. از جمله در این مباحثات آمده است:

گروه اول از هدر شدن و بی‌ثمری کمک‌ها شکایت دارند و گروه دوم ادعا می‌کنند که بیگانگان می‌خواهند زیر پوشش کمک‌های خارجی، امتیازات سیاسی، نظامی یا بازرگانی به دست آورند، یا الگوهای فرهنگی خود را تحمیل کنند. (۱)

به دو مورد از ابزارهایی که در خدمت اشاعه فرهنگ کشور مسلط است، اشاره می‌شود.

## دوم. فناوری‌های نوین ارتباطی و اطلاعاتی

### اشاره

در اختیار داشتن ابزارهای نوین ارتباطی و اطلاعاتی، یکی از محورهای اصلی نفوذ و اعمال سلطه قدرت‌های بزرگ در عصر حاضر می‌باشد. نظام ارتباطات در کشورهای توسعه‌یافته و جهان سوم تغییراتی کرده، ولی سیر تغییر آن در کشورهای جهان سوم طبیعی نبوده؛ بلکه جوامع صنعتی در راستای اهداف خود، ساختار آن را شکل داده‌اند. در حقیقت، آنچه در قالب ارتباطات در کشورهای جهان سوم یافت می‌شود، تا حدی نتیجه فعالیت شرکت‌های بزرگ ارتباطی متعلق به کشورهای قدرتمند می‌باشد. این شرکت‌ها، دارای تجهیزات کامل بوده و به انواع وسایل خبری، ماهواره، تلکس، دستگاه‌های گیرنده و فرستنده و غیره مجهز می‌باشند. امروزه، غیر از

ص: ۶۲

کمپانی های آمریکایی، شرکت هایی از آلمان، ژاپن، بریتانیا، فرانسه، سوئد، هلند و ایتالیا، در زمینه تجهیزات ارتباطی از قدرت بالایی برخوردارند. در این زمینه شرکت های الکترونیک آمریکایی در رده اول قرار دارند.

توسعه بخش الکترونیک در آمریکا از دو جهت حائز اهمیت است: اول آن که این بخش به عنوان یک کل، تکنولوژی رسانه را شامل مخابراتی، ارتباطات ماهواره ای در برمی گیرد که از نظر مالی به وسیله سه گروه بانکداری عمده تأمین می شود. بانک ها عبارتند از: تراست گرانتی مورگان، (۱) بانک مان هاتان، (۲) بانک سیتی نشنال (۳). دوم آن که این بخش، به طور چشم گیری عملیات خود را در دهه ۶۰ در خارج گسترش داده و امروزه، ۷۰٪ از درآمد آن، از درآمدهای خارجی حاصل می شود. توسعه طلبی شرکت های آمریکایی در زمینه ارتباطات، از بحران ۱۹۲۹ آغاز و در خلال جنگ جهانی دوم ادامه یافت. هنگامی که کشورهای آمریکای لاتین وارد مرحله جایگزینی واردات شدند. برای مثال آر.سی.ای، عملیات خود را در برزیل در سال ۱۹۴۰ آغاز کرد. (۴)

امروزه شرکت های هاردوار، جنرال الکترونیک، آی.بی.ام، آی.تی.تی، وسترن الکترونیک، وستینگ هاوس (۵) نقش عمده ای در تکنولوژی ارتباطی داشته و در کشورهای جهان سوم نقش مؤثری دارند، آنها تولید و توزیع گرامافون، تجهیزات رادیویی، مخابراتی و غیره را در دست دارند و در کشورهای جهان سوم سرمایه گذاری می کنند.

ص: ۶۳

- 
- ۱- (۱) .Morgan's Guaranty Trust
  - ۲- (۲) .Manhattan Bank
  - ۳- (۳) .Trust First National City Bank
  - ۴- (۴) .Herbertl, Schiller, Mass Communication and America Empire, New York:Bencon . Press, ۱۹۷۹, pp.۷۹-۹۲
  - ۵- (۵) .Hardware, General Electric, IBM, ITT, Western Electric, Westing House

سه شرکت ای.بی.سی، ان.بی.سی، سی.بی.اس، در بیشتر کشورهای در حال توسعه فعال هستند. ان.بی.سی اولین سرمایه گذاری خارجی را در سال ۱۹۵۳ با کمک های فنی به پرتغال، پرو و عربستان سعودی انجام داد. در سال ۱۹۵۳ در تلویزیون مکزیک سرمایه گذاری کرد و در سال ۱۹۶۰ اولین ایستگاه تلویزیونی مصر را ساخت. در آرژانتین و مکزیک سرمایه گذاری و برنامه های رسانه ای را توزیع کرد. (۱)

ان.بی.سی شاخه ای از آر.سی.ای است که در سراسر دنیا فعالیت می کند، و ای.بی.سی اساساً در آمریکای لاتین و مرکزی فعالیت دارد.

به طور کلی، اغلب شرکت ها با فروش مستقیم تکنولوژی در زمینه های رادیویی، تلویزیونی، مخابراتی و دادن کمک های فنی دیگر، به ایستگاه های خبررسانی کشورهای جهان سوم، فعالیت خود را تشدید می کنند. در این جا به دو وسیله مهم ارتباطی که شرکت های ارتباطی در آنها دست بالایی دارند، اشاره می شود:

### کامپیوتر

عصر کنونی را عصر فضا، عصر اطلاعات، عصر الکترونیک و اینترنت نامیده اند. صنایع الکترونیک، پیشرفت شتابانی داشته و ارتباطات فرهنگی به تأثیر از ابزارهای جدید، دست خوش تغییر اساسی شده است. تلفن تصویری، سیستم های پیشرفته کامپیوتری، تلکس و وسایل جدید پستی باعث شده تا ارسال اطلاعات و اخبار آسان تر و دقیق تر گردد. اینک سیستم های پیشرفته کامپیوتری، گردآوری و تنظیم اطلاعات پراکنده را آسان ساخته و قدرت بازدهی را افزایش داده و ماشین های کامپیوتر الکترونیکی، عملیات حساب های پیچیده را بدون

ص: ۶۴

---

Jean L., Reiffers, Transnational Corporations and Endogenous development, . (۱) -۱  
.Paris:Unesco, ۱۹۸۲, p.۱۳۱

دشواری های فنی ممکن ساخته است. از طرفی استفاده از علم سایبرنتیک در نظام ارتباطی، امور ارتباطات را ظریف تر نموده است. (۱)

افزایش توانایی سیستم های مخابراتی، باعث افزایش ظرفیت آنها در گردآوری و پخش اخبار و اطلاعات شده و امکانات بسیاری در اختیار شبکه های عمده خبررسانی جهانی گذاشته است. امروزه ماشین های کامپیوتر به مردم و محققین در حل مسائل کمک می کند و به خانه ها نیز راه یافته است.

بنابر نظر آلن هالد، کامپیوترهای خانگی امروزه می توانند حرف بزنند، گفتار را تفسیر کنند و وسایل خانه را تحت کنترل کنند. (۲)

## اینترنت

رشد و توسعه روزافزون ارتباطات اینترنتی، ظرفیت ها و فرصت های گسترده ای را در اختیار صاحبان قدرت برای اعمال نفوذ و سلطه در کشورهای دیگر قرار داده است. گرچه فناوری های نوین، جهانی شدن ارتباطات و ابزارهای جدید ارتباطاتی و اطلاعاتی فرصت های جدیدی را هم در اختیار کشورهای در حال توسعه قرار داده، امّا این کشورها غالباً به دلیل نداشتن زیرساخت های ارتباطاتی و فناوری های نوین در رویارویی با سیل عظیم اخبار، اطلاعات و کالاهای فرهنگی صاحبان قدرت و صنایع فرهنگی با مسائل و مشکلات بسیاری روبه رو می شوند و میزان آسیب پذیری ارزش ها، باورها و هنجارهای اجتماعی و فرهنگی این کشورها رو به فزونی است.

ص: ۶۵

---

۱- (۱). برای مطالعه درباره علم سایبرنتیک ر.ک: Barry N.Schwartz and Robert L.Disch, Human Connection and the New Media, pp.۴۲-۴۵.

۲- (۲). آلوین تافلر، موج سوم، ترجمه شهیندوخت خوارزمی، ص ۲۳۷.

در شرایط نوین ارتباطاتی و اطلاعاتی همه کشورها برای دسترسی به جهان خارج، به ابزارهای نوین ارتباطاتی نیازمند هستند و کشورهای در حال توسعه بیش از سایر کشورها در معرض محدودیت ها و تهدیدات ناشی از گسترش اینترنت قرار دارند. در عرصه اقتصادی، اینترنت و شبکه جهان گستر، خود به بخشی از نهاد تجارت جهانی، تبدیل شده است. صرف نظر از این که شرکت هایی مانند «مایکروسافت» داده ها و اطلاعات را برای انتقال بر روی شبکه سازمان می دهند، شرکت هایی مانند «آمریکن آنالین» از طریق خطوط تلفن، دسترسی به اینترنت را می فروشند. آنچه مسلم است در عرصه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، تسلط بر امواج همانند حاکمیت بریتانیا بر دریاها حائز اهمیت است و قدرت های بزرگ به دلیل تسلط بر فناوری های نوین ارتباطاتی و اطلاعاتی می توانند بیش از سایر کشورها به ترویج ارزش ها، باورها و هنجارهای خود بپردازند. (۱)

### سوم. جریان آزاد یک طرفه اطلاعات

مسئله جریان آزاد اطلاعات، پدیده ای است که کشورهای غربی از آن حمایت کرده و کشورهای در حال توسعه نسبت به آن انتقاد داشته اند. این که در یک جریان آزاد اطلاعات، چه مقدار از آن، یک سویه و چه میزانی از آن، دوسویه، و چه عواملی در ایجاد نوع رابطه مؤثر است و اصولاً در جهان امروز، جریان یک طرفه اطلاعات دارای چه مسائل و پیامدهایی می باشد، از جمله مسائلی است که باید به آن پاسخ داده شود.

اهمیت گردش اطلاعات، در کنفرانس هلسینکی مورد بحث قرار گرفت و جنبه های نظری و عملی آن بحث شد. در این کنفرانس، کشورهای سوسیالیست

ص: ۶۶



اعلام داشتند که «ما خواهان مبادله اطلاعات حقیقی هستیم، تا مردم جهان بتوانند درباره یکدیگر بهتر بدانند و با روح همزیستی مسالمت آمیز میان دولت های متعلق به نظام های اقتصادی و اجتماعی مختلف هماهنگی باشد. اما کشورهای سرمایه داری، از جریان آزاد یک طرفه حمایت کرده و خود را در پخش اطلاعات محق دانستند».<sup>(۱)</sup> بین سال های ۱۹۶۹-۱۹۷۲، چندین جلسه مشاوره با شرکت گروه های خبری، از جمله نمایندگان سازمان های پخش منطقه ای و سازمان های خبری از سوی یونسکو تشکیل شد. در سال ۱۹۷۲ یونسکو در هفدهمین جلسه کنفرانس عمومی، در قطعنامه ای خواستار شد که دبیرکل پیش نویس بیانیه ای را درباره اصول اساسی حاکم بر کاربرد رسانه های اطلاعاتی گروهی، به منظور حفظ صلح و تفاهم بین المللی ارائه دهد.

در سال ۱۹۷۲ جلسه ای متشکل از سران کشورهای غیرمتعهد در الجزایر تشکیل شد، با این هدف که جهان سوم در زمینه ارتباطات جمعی، گام های هماهنگی برداشته و با توسعه تبادلات خود، از وابستگی به کشورهای قدرتمند رهایی یابد. در جلسه دهلی در ۱۹۷۶، این مسائل دنبال شد. در سال ۱۹۷۸، در کنفرانس عمومی یونسکو، اعلامیه «جریان آزاد و متوازن»<sup>(۲)</sup> مورد توجه قرار گرفت. با گسترش اطلاعات و فناوری های نوین ارتباطاتی، مسئله گردش اطلاعات و حفظ حقوق کشورهای در حال توسعه در یونسکو همچنان مورد

ص: ۶۷

---

۱- (۱) . Sofia press, Problems of International Cultural Cooperation from Helsinki to

.Madrid, A collection of articles, Sofia:Sofia press publishing house, ۱۹۸۲, p.۱۶۵

۲- (۲) . Unesco, Meeting of Experts on A Draft Dclaration concerning the Role of the

Jonathan F.Gunter, An: Mass Media, Comv/Conf, ۱۶۱/۵, April ۲۵, ۱۹۷۸

Introduction to the Great Debate, Journal of Communication, Autumm, ۱۹۷۸, pp.۱۴۲-

توجه قرار دارد و جهانی شدن ارتباطات و اطلاعات و گسترش شبکه های ماهواره ای مسائل جدیدی را فراروی کشورها و یونسکو قرار داده است. یونسکو در اوایل قرن بیست و یکم مسئله گسترش اطلاعات و فرهنگ کشورهای در حال توسعه را در دستور خود قرار داده و تلاش گسترده ای برای گردش اطلاعات جهانی به منظور ارتقای سطح فرهنگ ها و حفظ فرهنگ های محلی انجام داده است؛ در عین حال بحران فرهنگی در کشورهای در حال توسعه به دلیل امواج فزاینده فرهنگ وارداتی رو به فزونی است.

آنچه مهم است، رابطه نابرابر میان کشورهای مسلط و کشورهای در حال توسعه در اصل خبررسانی و اطلاعات می باشد. کشورهای بزرگ غربی و اروپایی، اطلاعات جهانی را در دست دارند و به هر صورتی که منافع آنها اقتضا کند، آن را هدایت می کنند. پخش اطلاعات در حالی که به عنوان منبع آگاهی و اطلاع رسانی شمرده می شوند، ابزارهایی در دست قدرت های مسلط، برای کسب نفوذ و اعمال سلطه در فرهنگ، سیاست و اقتصاد کشورهای تحت سلطه است.

امروزه در سطح جهانی چهار خبرگزاری آسویشتد پرس، یونایتد پرس، رویتر و فرانس پرس، انحصار جریان اطلاعات را تا حد زیادی در دست دارند.

در سال ۱۹۷۰، یونایتد پرس، ۱۰ هزار نفر را در ۲۳۸ اداره در (۲۶ کشور) استخدام کرد. آسویشتد پرس در یک روز ۹۰ هزار جنرو تحلیل کلمه در یک روز، به آسیا فرستاد. (۱)

با گذشت زمان اروپا و آمریکا در پی سرعت بخشیدن به جریان عمودی اطلاعات و کسب موقعیت برتر از طریق ماهواره می باشند. خبرگزاری های عمده جهانی، در حالی که در گذشته از خطوط تلفن استفاده می کردند، امروزه با

ص: ۶۸

استفاده از ارتباطات ماهواره ای قادرند حجم زیادی از اخبار و اطلاعات به سراسر جهان مخابره کنند. این عدم هوازنه در جریان خیر و اطلاعات، باعث دامن زدن هرچه بیشتر به شکاف اطلاعاتی در سایر زمینه ها، بین کشورهای مسلط و زیر سلطه می شود.

به طور خلاصه، پیامدهای اجتماعی و فرهنگی تکنولوژی ارتباطی جدید را می توان به صورت زیر بیان نمود:

۱. تبعیض در استفاده از موج های رادیویی؛

۲. تأثیر بر روی اطلاعات و اخبار و تغییر دادن سیستم ارتباطی گذشته؛

۳. تأثیر روی فرهنگ و ارزش های کشورهای فاقد تکنولوژی جدید؛

۴. اشاعه فرهنگ جهانی؛

۵. سرعت بخشیدن به ایجاد دهکده جهانی؛

۶. تحت تأثیر قرار دادن برنامه های رادیو و تلویزیون کشورهای در حال توسعه؛

۷. بین المللی کردن مسائل داخلی کشورها؛

۸. نقض حاکمیت کشورها.

در یونسکو، مسائل پیرامون اثرات و چگونگی استفاده از ماهواره ها بارها مطرح شده است؛ از جمله در کنفرانس ۱۹۶۹، اصولی برای استفاده از ماهواره ها تدوین شد. در این زمینه آمده است:

...امکانات آنها باید در دسترس همه کشورها، به ویژه کشورهای در حال توسعه قرار گیرد،... پوشش، جمع آوری، ارسال و

اشاعه اخبار، باید در دسترس همه عاملان ارتباطی جهان باشد.... (۱)

اما قدرت های بزرگ همچنان با تسلط بر شبکه های ماهواره ای، پوشش و

ص: ۶۹

جریان خبررسانی جهانی را در کنترل خود داشته و کشورهای در حال توسعه تحت تأثیر امواج خبری آنها قرار دارند.

#### **چهارم. استفاده از تبلیغات**

در عصر حاضر، تصور عمومی از تبلیغات، نسبت به گذشته بسیار تغییر کرده است و آن را معرف فرایندی می دانند که بر اساس آن، تلاشی عمدی به وسیله فرد یا گروه هایی با وسایل مخفی و پنهان، برای فریب اذهان صورت می گیرد. شاید بتوان گفت که این تغییر، زمانی آغاز شده که از تبلیغات به صورت گسترده ای در جنگ جهانی اول استفاده شد. در این جنگ طرف های درگیر، از ترفندهای سیاسی و داستان های غیرواقعی برای انحراف اذهان عمومی و رسیدن به مقاصد خود بهره بردند. آنها انواع وسائل دیداری و شنیداری موجود را به خدمت گرفتند، از تبلیغات در جنگ جهانی دوم در سطح بیشتری استفاده شد. هیتلر در سال ۱۹۳۳، وزارت تبلیغات را تحت مدیریت «ژوزف گوبلز» بنیان نهاد. وی توانست با شگردهای تبلیغاتی جایگاه مؤثری در میان مردم پیدا کند. هیتلر دو بخش از کتاب خود یعنی نیرومن را به مطالعه و به کار بستن تبلیغات اختصاص داد. محققین آلمانی نیز کتاب های هنری بسیاری نوشتند و از هنر، برای اثرگذاری بر مردم آلمان، به ویژه نسل جوان استفاده کردند.

امروزه حتی دولت های کوچک از تبلیغات به مثابه ابزار سیاست خارجی استفاده می کنند. مقامات سفارت با گروه ها، افراد رسمی و غیررسمی، تماس گرفته و با دریافت اطلاعات از وضع و شرایط اجتماعی و سیاسی مردم کشور مقیم می کوشند تا از یک سو، سیاست های دولت خود را غنی ساخته و از سوی دیگر، تصویر مناسبی از آن در اذهان مردم خارجی ایجاد کنند. لذا می توان گفت

که امر تبلیغات تا اندازه ای در تصمیم گیری های سیاسی و اجتماعی تأثیر به سزایی دارد، زیرا اصولاً یکی از مجاری شکل دهی تصاویر ذهنی تصمیم گیران، اخبار و اطلاعاتی است که از داخل و خارج کشور دریافت می کنند. این اطلاعات با تبلیغات عجین شده؛ به گونه ای که ممکن است گاهی آنچه رهبران کشورها را به انجام یا ترک عملی در صحنه داخلی یا خارجی وادار کند، ناشی از خبرهای داخلی یا اخبار منتشره از سوی خبرگزاری های بین المللی باشد. در برخی مواقع هم اگر خبر منتشره غیرواقعی به نظر برسد، باز به همان میزان که اذهان تصمیم گیران را به خود مشغول می دارد، در تصمیم گیری ها مؤثر است. و اهمیت این مسئله بیشتر در تبلیغات بین المللی است.

### پنجم. انواع تبلیغات

درباره انواع تبلیغات، تقسیم بندی های گوناگونی وجود دارد که عبارت است از: تبلیغات سیاسی، تجاری، اجتماعی، فرهنگی، وحدت گرا، تفرقه انگیز، خشن، آرام، افراطی، معتدل، آشکار، پنهان، تثبیتی، تخریبی، فصلی، مداوم، یک جانبه، دوجانبه، شرطی و القایی. در این قسمت صرفاً به تبلیغات القایی فرهنگی پرداخته می شود.

### ششم. تبلیغات القایی فرهنگی

#### اشاره

تبلیغات القایی فرهنگی شامل آثار علمی و دانشگاهی در زمینه های تاریخ هنر، علم جامعه شناسی، باستان شناسی و... می باشد که توسط شرق شناسان چاپ می شود. آنها در این تحقیقات می کوشند تا فرهنگ کشورهای جهان سوم و کشورهای زیر سلطه را کم ارزش جلوه داده و فرهنگ اروپایی را ارزشمند و غنی نشان دهند. در تبلیغات القایی سه اصل مهم وجود دارد:

## محور القا

محور القا در حقیقت هدفی است که «القا گر» برای القا در جامعه برگزیده و برای تحقق آن برنامه ریزی می کند. این محور اگر هماهنگ با واقعیات باشد، در حقیقت یک تبلیغ ارشادی صورت می پذیرد و تبلیغات مبتنی بر چنین واقعیت هایی را تبلیغات ارشادی می نامیم نه القایی؛ ولی هنگامی که این محور براساس برنامه ریزی سیاسی و هدف های اقتصادی امپریالیستی تنظیم شود و برخلاف واقعیات اجتماعی، تاریخی، علمی و فرهنگی شکل گیرد، در حقیقت یک حرکت القایی صورت می پذیرد. اگر تبلیغات، فرهنگی باشد، ناگزیر محورهای القایی نیز مناسب با برنامه تبلیغات القایی فرهنگی تنظیم می شود. برای مثال در تبلیغات فرهنگی امپریالیستی در ترکیه، القا «نارسا بودن خط عربی» در مقابل، القا «رسانای خط لاتین» یک هدف بود.

## محمل القا

محمل القا، عامل توجیه القا است، یا مجموعه دلایلی که برای تنفیذ محور القایی بیان می شود و منطقی که به استخدام این هدف درمی آید. مثلاً خط عربی به این دلیل نارساست که دارای قواعد و دستور زبان دشوار بوده و مانع پیشرفت است.

## سوژه القا

سوژه القا، همه واقعیات هایی است که به مناسبت آنها یا به بهانه یا به وسیله آنها، تبلیغات القایی حرکت می کند. تبلیغات القایی، واقعیات اجتماعی، تاریخی و فرهنگی را سوهان می زند و به آنها شکل می دهد و آنها را در ساختمان خود به کار می برد. برای مثال در مورد تغییر خط در ترکیه، سوژه القا می تواند عدم

پیشرفت و عقب ماندگی از تمدن تلقی شود. هم چنین در موارد دیگر سوژه های القایی فرهنگی می تواند، شعر، داستان، نمایش، رقص، موسیقی، سخنرانی و آثار باستانی باشد. (۱)

## هفتم. در سطح نظامی

### اشاره

به کارگیری انواع ابزارهای نظامی توسط قدرت های بزرگ گام دیگری برای تأثیرگذاری بر روندها و مسایل منطقه ای و جهانی است. قدرت های بزرگ در صورت امکان، از ابزارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برای دست یابی به اهداف خارجی خود استفاده می کنند و در صورت لزوم از کاربست اقدامات نظامی نیز روی گردان نیستند. از آن جا که این قدرت ها به برقراری امنیت منطقه ای و جهانی در راستای موازنه قدرت مورد نظر خود نیاز دارند. همواره می کوشند تا از طریق انعقاد قراردادهای دو یا چندجانبه نظامی، پیمان ها و ائتلاف های نظامی، امنیت مناطق مختلف جهان را تأمین کنند؛ از این رو می توان گفت که امنیت سایر کشورها در ارتباط با منافع قدرت های بزرگ معنا و مفهوم می یابد. این همبستگی امنیتی با توجه به موقعیت استراتژیکی کشورها و جایگاه منطقه در سیستم جهانی یکسان نمی باشد و میزان مداخله قدرت های بزرگ نیز از مداخله نظامی مستقیم تا اقدامات غیرمستقیم در نوسان است.

### مداخله نظامی

قدرت های بزرگ برای پیشبرد اهداف خود در مناطق جهان از نیروی نظامی به روش های گوناگون استفاده کرده اند. کاربرد انواع سلاح ها باعث وقوع

ص: ۷۳

جنگ های ویرانگر در تاریخ شده است. وجود نظام استعماری و ادامه بقای آن، همواره با اقدامات خشونت آمیز و زور همراه بوده و کاربرد زور یکی از پایه های اساسی قدرت های سلطه گر بوده است. قانون در این باره می گوید:

نظام استعماری، قانونی است و مشروعیت خود را از زور گرفته است و در هیچ زمانی روی وفا از زور بر نمی تابد. (۱)

تاریخ گذشته نشان می دهد که «قدرت های بزرگ طولانی ترین تاریخ مداخله نظامی در خارج را داشته اند». (۲)

از قرن چهاردهم تا هجدهم، دولت های بزرگ اروپایی اقدام به ایجاد مستعمره کردند که در این میان می توان از اسپانیا، پرتغال، فرانسه، انگلستان و هلند نام برد. در این دوران، علاوه بر این که از نیروی نظامی برای اعمال سلطه و مستعمرات استفاده می شد، بین خود دولت های استعماری هم جنگ هایی رخ داد. برای مثال انگلستان برای قبضه کردن بازرگانی در سواحل آفریقا و هند، با فرانسه وارد جنگ شد.

با توجه به دگرگونی شگرف در صنایع و ابزارهای تولید، در نیمه دوم قرن هجدهم، اهمیت مستعمرات دوچندان شد. در این زمان، برای استفاده از منابع اولیه کشورهای زیر سلطه، رقابت برای دست یابی به مناطق جدید افزایش یافت. از نیروی نظامی مانند گذشته استفاده شد، ولی نقش اقتصاد نسبت به گذشته از اهمیت بیشتری برخوردار گردید. صاحبان قدرت برای اعمال سلطه، به صدور سرمایه دست زدند و ادامه سلطه گری به شیوه جدید اقتصادی صورت گرفت؛

ص: ۷۴

---

۱- (۱). فرانتس قانون، دوزخیان روی زمین، ترجمه علی شریعتی، تهران: نیلوفر، ۱۳۶۱، ص ۸۴.

۲- (۲). کی. جی. هالستی، مبانی تحلیل سیاست بین الملل، ترجمه بهرام مستقیمی، مسعود طارم سری، ص ۴۲۵.



هرچند در هنگام ضرورت از نیروی نظامی نیز استفاده می شد. از سوی دیگر، میان قدرت های استعماری جنگ هایی در اروپا رخ داد که می توان از بحران بالکان و جنگ جهانی اول یاد نمود.

پس از جنگ جهانی دوم، جهان به دو بلوک غرب و شرق تقسیم شد. رقابت های سیاسی، ایدئولوژیکی، نظامی و اقتصادی میان دو قطب آغاز گشت و آنچه بر روش کاربرد نیروی نظامی تأثیر فراوان گذاشت، چگونگی اقدامات دو بلوک بود. هر دو ابرقدرت آمریکا و شوروی، از زور برای پیشبرد اهداف خود در سطح جهان استفاده کردند؛ برای مثال:

از زمان جنگ جهانی، آمریکا بیش از ۲۰۰ بار از نیروی نظامی خود استفاده کرده است و حدود ۲۰ هزار مورد عملیات مخفیانه صورت داده... آمریکا به طور متوسط هر ده سال، یک بار یک بحران نظامی عمده در جهان به وجود آورده است. (۱)

تا سال ۱۹۵۹ که شوروی اولین بمب اتمی را آزمایش کرد، آمریکا انحصار اتمی را در دست داشت. پس از آن، ملاحظات نظامی میان دو قطب دگرگون شد و رقابت های تسلیحاتی شدت گرفت. پیدایش انواع سلاح های اتمی، موشک های بالستیک، سلاح های شیمیایی و... جهان را در معرض نابودی قرار داد. بلوک بندی های نظامی در قالب پیمان های ناتو و ورشو نهادینه شدند و دشمنی و رقابت میان دو بلوک بر سر اعمال نفوذ و سلطه بر کشورهای زیر سلطه شدت گرفت و هر یک برای غلبه بر دیگری در صدد تقویت بنیه نظامی خود برآمدند:

مداخله قدرت های بزرگ در سایر کشورها می تواند به اشکال گوناگون ظاهر شود که شامل: ۱. انواع مختلف اقدامات سیاسی مخفیانه؛ ۲. نمایش قدرت؛

ص: ۷۵

---

۱- (۱). ویلیام رابینسون، کنت نورس ورثی، جنگ رؤیاها، ترجمه ع. رشیدی، ص ۱۹-۲۰.

قدرت های بزرگ بیشترین سهم را در به کارگیری انواع مداخلات در سیاست خارجی خود دارند و معمولاً به صورت ترکیبی از این شیوه ها برای رسیدن به هدف استفاده می کنند. اقدام نظامی همواره به عنوان آخرین ابزار برای اعمال سلطه در سایر کشورها شمرده می شود که در آن به صورت مستقیم نظامیان بسیاری برای تثبیت حکومت مورد نظر اعزام می شوند. «تهاجم نیروهای مشترک شوروی، آلمان شرقی، لهستان، مجارستان و بلغارستان به چکسلواکی در اوت ۱۹۶۸ نمونه کلاسیک مداخله ناگهانی برای سرنگون ساختن یک رژیم است». (۲)

آمریکا نیز بخش بزرگی از نیروهای نظامی خود را در مناطق مختلف جهان مستقر کرده است. «در سال ۱۹۸۰ بیش از نیم میلیون از پرسنل دیوان سالاری عربی و طویل، ۲ میلیون و ۲۲ هزار نفری آمریکا که شامل پرسنل وزارت دفاع، پنتاگون، نیروی زمینی، نیروی دریایی و ده ها سازمان و نیروی دیگر نظامی و شبه نظامی و جاسوسی می شود، در خارج از کشور از جمله ۴۲۹ پایگاه بزرگ و ۲۹۷۲ پایگاه کوچک نظامی یا بر روی ناوهای اقیانوس پیما مشغول انجام خدمت بوده اند». (۳)

در دوره جدید، آمریکا در پی حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ به افغانستان حمله کرد و این کشور را به تصرف خود درآورد. سپس در سال ۲۰۰۳ وارد خاک عراق شد و این کشور را نیز اشغال کرد و برای تثبیت حضور خود در منطقه پایگاه های نظامی تأسیس کرد. «ایالات متحده در زمان بوش پسر با امضای لایحه بودجه مازاد در سال ۲۰۰۵، هزینه لازم را برای ساخت پایگاه های دائمی به منظور استقرار نیروهای

ص: ۷۶

---

۱- (۱). مبانی تحلیل سیاست بین المللی، ص ۴۳۵.

۲- (۲). همان، ص ۴۶۰.

۳- (۳). علیرضا ازغندی، میلیتاریسم و عقب ماندگی اقتصادی جهان سوم، ص ۱۱۴.

آمریکایی فراهم کرد. بر مبنای گزارش های منتشره، آمریکا در حال ساخت چهارده پایگاه دائمی در عراق است. آمریکا پس از اشغال ۱۰۶ پایگاه در عراق، تصمیم گرفت که آنها را در چهار پایگاه هوایی در تللیل، الاسد، بلد و اربیل یا کوئیزه ادغام کند». (۱)

از جمله عملیات نظامی شوروی، مداخلات نظامی در کشورهای بلغارستان در سال ۱۹۴۴ و تصرف شهرهای ورشو (لهستان)، بوداپست (مجارستان) و وین (اتریش) در سال ۱۹۴۵ می باشد. هم چنین، در سال ۱۹۷۹ ارتش شوروی افغانستان را اشغال کرد. (۲)

## تجارت تسلیحات

فروش تسلیحات نظامی به کشورهای عقب مانده، وسیله مؤثری برای اعمال سلطه بر این کشورها است؛ زیرا با این عمل کشورهای فروشنده می توانند به دو هدف دست یابند:

اول: فروش اسلحه توسط کشورهای قدرتمند، نه تنها از نظر اقتصادی در آمد هنگفتی برای آنها به ارمغان می آورد، بلکه وابستگی نظامی کشورهای عقب مانده را به دنبال دارد. این کشورها با خرید اسلحه از کشورهای فروشنده، نظام تسلیحاتی خود را با الگوهای آنها طرح ریزی می کنند و سلاح های آنان را در این راستا به کار می گیرند. در این صورت، شبکه نظامی کشور تحت تأثیر تغییرات نظام تسلیحاتی کشور مادر قرار می گیرد و با توجه به پیچیدگی تجهیزات نظامی، هر گونه استقلالی برای نظام تسلیحاتی کشور زیر سلطه از بین می رود.

دوم: در صورتی که نظام تسلیحاتی کشورهای عقب مانده به کشورهای قدرتمند

ص: ۷۷

---

۱- (۱). محمود عسگری، قدرت افکنی، الزامی برای بازدارندگی، ص ۱۴۹.

۲- (۲). ر. ک: Arund Hatiroy, The Soviet Intervention In Afghanistan, New Dehli: N. pub, ۱۹۸۷.

وابسته شد، کنترل نظامی این کشورها امری بدیهی خواهد بود؛ زیرا کشور مادر از میزان تجهیزات نظامی، نوع آنها، کارایی ارتش و توان جنگی کشور زیر سلطه آگاه است.

از این رو کشورهای سلطه گر و تولید کننده اسلحه برای به دست آوردن مزایای تجارت اسلحه اقدام به صدور آن کرده اند. بنابر برآوردی که در سال ۱۹۷۸ انجام شده، سهم کشورهای صادر کننده اسلحه در تجارت بین الملل به شرح زیر بوده است: (۱)

کشور میلیارد دلار نسبت درصد

ایالات متحده آمریکا ۱۲۴۸

شوروی ۲۶/۷۹

فرانسه ۱۱/۳۲

ایتالیا ۳/۱۹/۲

انگلستان ۳/۱۷

تجارت اسلحه با گذشت زمان افزایش یافته و ارزش پولی بیشتری را به خود اختصاص داده است.

در سال ۱۹۸۳، ارزش پولی تجارت اسلحه ۱۳۵ میلیارد دلار برآورد شد که ۷۰ درصد از آن سهم دو ابرقدرت بوده است. (۲) هم چنین در سال ۱۹۹۰، صادرات تسلیحات غیر هسته ای شوروی ۱۱/۶۵۲، آمریکا ۱۰/۷۵۶، فرانسه ۲/۷۳۲، انگلیس ۱/۶۲۱ و چین و آلمان ۷۷۰ میلیون دلار بوده است. (۳)

براساس گزارش مؤسسه تحقیقات صلح استکهلم در فاصله سال های ۲۰۰۲ تا

ص: ۷۸

---

۱- (۱). ژان ژاک سروان شرایبر، تکاپوی جهانی، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، ص ۲۱۸.

۲- (۲). ویلی برانت، جهان مسلح، جهان گریسته، ترجمه هرمز همایون پور، ص ۲۹۷.

۳- (۳). روزنامه کیهان، ۱۰/۵/۷۰.

۲۰۰۶، فروش اسلحه در سراسر جهان ۲۸ درصد افزایش یافته است. در این میان آمریکا با ۳۰ درصد و روسیه با ۲۴ درصد بیش از نیمی از تجارت جهانی تسلیحات را به خود اختصاص داده اند. آلمان با ۹ درصد فرانسه با ۸ درصد و بریتانیا با ۴ درصد به ترتیب رده های سوم تا پنجم را به خود اختصاص داده اند. (۱)

## انعقاد پیمان های نظامی

انعقاد پیمان همکاری های نظامی میان قدرت های بزرگ و کشورهای زیر سلطه که به ظاهر به منظور دفاع از موجودیت و حاکمیت آنها می باشد، در اصل شیوه دیگری برای تأمین منافع قدرت های بزرگ است. پیمان بغداد که در ۲۴ فوریه ۱۹۵۵ میان عراق و ترکیه به امضا رسید و سپس در همان سال ایران، پاکستان و انگلستان به آن ملحق شدند، با هدف همکاری مشترک میان اعضا برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم بود. این پیمان در ۲۱ اوت ۱۹۵۹ پس از کناره گیری عراق به پیمان «سنتو» تغییر نام داد و نقش مؤثری را در حفظ منافع آمریکا در نظام دو قطبی ایفا نمود. (۲) هم چنین آمریکا برای مقابله با پیش روی های شوروی در اروپا، پیمان ناتو را با عضویت کشورهای اروپایی غربی در سال ۱۹۴۹ ایجاد کرد.

از سوی دیگر شوروی نیز با ایجاد پیمان ورشو در سال ۱۹۵۷ کوشید تا اروپای شرقی را در برابر بلوک غرب متحد سازد. پس از فروپاشی شوروی، آمریکا برای گسترش نفوذ و سلطه خود در جهان، اقدام به انعقاد قراردادهای نظامی دو یا چندجانبه نمود که بخشی از آن مربوط به حوزه خلیج فارس و قرارداد نظامی میان آمریکا با کویت در سال ۱۹۹۱ و با عربستان در سال ۲۰۰۶ می باشد.

ص: ۷۹

---

۱- (۱) . <http://Strategic Review.org>. ۱۳۹۱/۰۱/۰۱.

۲- (۲) . میلیتاریسم و عقب ماندگی اقتصادی جهان سوم، ص ۱۰۳.

۱. «قدرت بزرگ» به کشوری گفته می‌شود که از سطح قدرت اقتصادی و نظامی بالایی برخوردار است و به لحاظ داشتن فناوری‌های پیشرفته و تسلیحات اتمی، نه تنها در سیستم تبعی خود، بلکه در کل سیستم جهانی تأثیرگذار است.
۲. با فروپاشی شوروی، آمریکا در صدد ایجاد نظام تک قطبی برآمد، اما با مخالفت کشورهای دیگر به ویژه روسیه، فرانسه، آلمان و چین روبه‌رو شد.
۳. عوامل متعددی، از جمله کاهش توان پرداخت هزینه‌ها و افزایش قدرت کشورهای رقیب همواره باعث جابه‌جایی کشورها در موقعیت قدرت بزرگ شده است.
۴. کشورهای بزرگ در سطح سیاسی عمدتاً با ایجاد دولت دست‌نشانده، استفاده از شرکت‌های چندملیتی و به‌کارگیری سازمان‌های جاسوسی در سایر کشورها اعمال سلطه و نفوذ می‌کنند.
۵. کشورهای بزرگ در سطح اقتصادی عمدتاً با ایجاد نظام سرمایه‌داری وابسته، تک‌محصولی کردن و اعطای وام، باعث ایجاد و تشدید وابستگی اقتصادی کشورها می‌شوند.
۶. قدرت‌های بزرگ در سطح فرهنگی عمدتاً از طریق ایجاد نظام آموزش و پرورش وابسته، تسلط بر فناوری‌های نوین ارتباطاتی و اطلاعاتی، جریان یک طرفه اطلاعات و استفاده از تبلیغات بین‌المللی، ارزش‌های فرهنگی خود را در سراسر جهان ترویج می‌کنند.
۷. قدرت‌های بزرگ در سطح نظامی عمدتاً از طریق تجارت تسلیحات، انعقاد پیمان‌های نظامی و اقدامات نظامی در سایر کشورها مداخله می‌کنند.

۱. قدرت بزرگ را تعریف کنید.

۲. زمینه‌ها و عوامل پیدایش و فروپاشی قدرت‌های بزرگ را توضیح دهید.

۳. اهداف سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ را توضیح دهید.

۴. ابزارهای سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ را در سطح سیاسی توضیح دهید.

۵. ابزارهای سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ را در سطح اقتصادی توضیح دهید.

۶. ابزارهای سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ را در سطح فرهنگی توضیح دهید.

۷. ابزارهای سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ را در سطح نظامی توضیح دهید.





### ۱- پیدایش آمریکا

کشور آمریکا تا کشف قاره آمریکا توسط کریستف کلمب در سال ۱۴۹۲ برای سایر کشورها ناشناخته بود. در قرن پانزدهم رقابت میان امپراتوری های اسپانیا و پرتغال برای تصرف و دست اندازی در سرزمین های دوردست به ویژه سرزمین هندوستان وجود داشت و تلاش های گسترده ای برای کشف مناطق آن سوی دریاها و اقیانوس ها صورت گرفت. رقابت میان پرتغال و اسپانیا برای تصرف هندوستان به اعزام «واسکودو گاما» و «کریستف کلمب» به این منطقه انجامید. کلمب پهنه اقیانوس اطلس را طی کرد، اما به جای هندوستان، وارد خاک آمریکا شد. بر این اساس اولین اروپاییانی که وارد آمریکا شدند، اسپانیایی بودند. کلمب در ابتدا مجمع الجزایر «باهاما» و سپس کوبا و هائیتی را کشف کرد. وی به هر جا می رسید، در پی پاسخ سه پرسش بود: محل طلا؛ محل ادویه؛ مذهب بومی ها چیست؟ (۱)

هنگامی که خبر کشف سرزمین های جدید به پاپ رسید، در سال ۱۴۹۳ م.

ص: ۸۳

---

۱- (۱). آندره موروا، تاریخ آمریکا، ترجمه نجفقلی معزی، ص ۲۲.

الکساندر ششم پاپ اعظم، فرمانی صادر کرد و دنیای جدید را میان پرتغال و اسپانیا تقسیم نمود: برای این منظور پاپ روی یک کره مقوایی خطی از قطب شمال به قطب جنوب کشید که از سیصد و هفتاد میلی مغرب دماغه سبز می گذشت و مالکیت هر قطعه را پس از کشف در سمت شرقی این خط به پرتغال تخصیص داد؛ در حالی که مناطق غربی آن به اسپانیا تعلق داشت... در اثر صدور همین فرمان پاپ الکساندر بوژیا است که امروزه می بینیم مردم برزیل به زبان پرتغالی و اهالی آرژانتین اسپانیولی تکلم می کنند. (۱)

فرمان پاپ از استمرار اختلاف و منازعه میان اسپانیا و پرتغال در جهت اعمال نفوذ و سلطه بر مناطق جدید جلوگیری کرد. فرانسه، هلند و انگلستان نیز از کشورهای بودند که برای ایجاد مستعمرات در سرزمین جدید با یکدیگر به رقابت برخاستند. دریانوردی فرانسوی به نام «ژاک کارتیه» در سال ۱۵۳۴م. به فرمان فرانسوای یکم پادشاه فرانسه مأموریت یافتن «گذرگاه شمال غربی» در شمال آمریکای شمالی را دریافت کرد. کارتیه اقیانوس اطلس را طی کرد و به سواحل «نیوفوندلند» امروزی رسید. او در امتداد سواحل به حرکت خود ادامه داد تا این که به سرزمین «کانادا» رسید.

پس از کارتیه، به تدریج فرانسه نفوذ خود را در آمریکای شمالی افزایش داد و در سال ۱۵۴۰م. نخستین نمایندگی تجاری فرانسه در آمریکای شمالی تأسیس شد. میزان پیش روی و نفوذ فرانسه تا حوزه رود می سی سی پی ادامه یافت «دلاساله» تمام سرزمین های اطراف رود را متعلق به فرانسه اعلام کرد. (۲)

هلند نیز برای تصرف سرزمین های آمریکا تلاش کرد. این کشور دریانوردی

ص: ۸۴

---

۱- (۱). همان، ص ۲۳.

۲- (۲). ر.ک: حسین حمیدی نیا، ایالات متحده آمریکا، ص ۱۲۹-۱۳۰

انگلیسی به نام «هنری هودسن» را به استخدام درآورد و در سال ۱۶۰۹م. آب های اقیانوس اطلس را برای یافتن گذرگاه شمال غربی درنوردید و به سواحل شمالی ایالات متحده آمریکا رسید و دهانه وسیع رودی را شناسایی کرد که امروزه به نام خود او رود «هودسن» نامیده می شود و در ایالت نیویورک جریان دارد. وی در امتداد رود هودسن تا قلعه «اورانژ» پیش رفت. (۱)

یکی دیگر از کشورهای اروپایی که در صدد گسترش قدرت و نفوذ خود در سرزمین جدید برآمد، دولت انگلستان بود. به همین منظور، «جان کابوت» در سال ۱۴۹۷م. مأمور کشف سواحل آمریکای شمالی گردید. وی سواحل نیوفوندلند، نوااسکاتیا و نیوانگلند را بازدید و نقشه برداری کرد. کشفیات وی موجب طرح ادعای مالکیت این سرزمین ها از سوی انگلستان شد. (۲) از آن پس سیاست استعماری انگلستان در قالب مهاجرت و تجارت به سرزمین جدید ادامه یافت و مناطق بسیاری به مستعمره دولت انگلستان درآمد که آخرین آن در نواحی جنوبی اقیانوس اطلس «جورجیا» بود که در سال ۱۷۴۲م. تأسیس شد. این مستعمره در سال ۱۷۵۲م. جزو ایالت سلطنتی گردید و به این ترتیب در مدت یک قرن تقریباً انگلستان توانست بر کرانه های آمریکای شمالی تسلط خود را برقرار ساخته، سیزده مستعمره را تشکیل دهد. (۳)

سال های میان ۱۶۰۰ تا ۱۷۷۶م. را می توان دوران استعمار ایالات متحده از سوی انگلستان نام نهاد. (۴) در این دوره رقابت شدیدی میان فرانسه و انگلستان در

ص: ۸۵

---

۱- (۱). همان، ص ۱۳۱.

۲- (۲). همان، ص ۱۳۲.

۳- (۳). ر. ک. مجید شیبانی، تاریخ ایالات متحده آمریکا، ص ۵۶.

۴- (۴). حمیدی نیا، پیشین، ص ۱۳۶.

گرفتن مستعمرات وجود داشت و میان این دو کشور چهار جنگ پیاپی در گرفت که نزدیک به هفتاد سال طول کشید و سرانجام فرانسه شکست خورد و به موجب پیمان پاریس در سال های ۱۷۶۳م. فرانسه تقریباً تمام مستعمرات خود را از دست داد و سرتاسر سرزمین های شمالی قاره آمریکا به تسلط انگلستان درآمد.

در قاره آمریکا دو قدرت رقیب یعنی انگلستان قدرتمند و اسپانیای ضعیف وجود داشتند. (۱) انگلستان در سیزده مستعمره خود رژیم های سیاسی وابسته را مستقر ساخت. مستعمراتی که به موجب فرمان امتیاز تشکیل گردیده یا بر حسب مالکیت دایر شده بودند، زیر قیمومیت دربار بودند و پارلمان «وست مینستر» مشاورشان بود. این پارلمان در واقع یک قدرت مقننه در مورد کلیه مستعمرات با هر نوع حکومتی که داشتند اعمال می کرد و یگانه مرجع مرکزی بود که می توانست از راه دور در سطح بالا روابط تجاری و غیرتجاری را میان پایتخت و مستعمرات که در آسیا و آمریکا پراکنده بودند، زیر نظارت خود داشته باشد. (۲)

سیاست های انگلستان در مستعمرات باعث نارضایتی و ایجاد زمینه های شورش گردید؛ زیرا مهاجرنشین های انگلیسی موظف بودند فرآورده ها و مواد اولیه تولیدی خود را منحصراً به بازرگانان انگلیسی بفروشند و نیز وظیفه داشتند که فقط کالاهای انگلیسی را خریداری و مصرف کنند و چون این کار موجب زیان آنان می شد، کم کم مایه نارضایتی مردم مهاجرنشین ها گردید. (۳)

این سیاست ها به همراه تبعیض های دیگر، باعث وقوع جنگ میان مردم مستعمرات و قوای انگلستان گردید. انگلستان در مقابل خواست مردم از نیروهای

ص: ۸۶

---

۱- (۱). ر. ک. فرانک ال. شوئل، آمریکا چگونه آمریکا شد، ترجمه ابراهیم صدقیانی، ص ۶۹.

۲- (۲). همان، ص ۷۱

۳- (۳). حمیدی نیا، پیشین، ص ۱۴۲.

نظامی بیشتری بهره گرفت، اما تسلیم ژنرال انگلیسی «بورگوین» و پنج هزار سرباز وی در ۱۷ اکتبر ۱۷۷۷م. در «ساراتوگا»، باعث تحول مهمی در روند مبارزات گردید. در پی این رخداد، فرانسه به کمک شورشیان وارد جنگ شد و از سال ۱۷۷۸ تا ۱۷۸۰م. جریان جنگ به سود مردم مستعمرات بود. در تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۷۸۱م. عملیات نظامی انگلستان برای جلوگیری از استقلال آمریکا شکست خورد و در مارس ۱۷۸۲م. نخست وزیر انگلستان «لرد نورت» به علت نارضایتی عمومی مجبور به استعفا شد و سرانجام در پی معاهده پاریس در سال ۱۷۸۳م. سیزده مستعمره استقلال یافتند و «جرج واشنگتن» رهبر نیروهای استقلال طلب به عنوان رئیس جمهور آمریکا برگزیده شد. (۱)

## ۲- چگونگی قدرت یافتن آمریکا

با استقلال آمریکا و تأسیس ایالات متحده در سال ۱۷۸۳م. دو مسئله اساسی برای قدرت یافتن آمریکا حیاتی بود که یک قسمت از آن مربوط به سیاست داخلی، مانند مسائل حکومتی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی می شد که در مجموع این موضوعات، مسائل گسترده ای را فرا راه دولت جدید قرار می داد که به طور عمده، معطوف به فرایند دولت سازی می گردید. بخش دیگر، مسائل دولت در حوزه سیاست خارجی بود که خود سهم ویژه ای را در توانمندسازی و قدرت یافتن آمریکا ایفا می کرد.

سیاست خارجی جرج واشنگتن اولین رئیس جمهور آمریکا حفظ صلح بود؛ زیرا صلح فرصتی به وجود می آورد که جراحات ناشی از جنگ التیام یابد؛ اما حوادث اروپا رسیدن به این هدف را مشکل می کرد. وقوع انقلاب فرانسه و

ص: ۸۷

حوادث پس از آن به صورت یکی از مسائل سیاسی آمریکا درآمد؟ زیرا فرانسه به بریتانیای کبیر و اسپانیا اعلان جنگ داده بود و از آمریکا انتظار کمک داشت. (۱) از طرفی، علاقه باطنی جرج واشنگتن و سیاستمداران معاصرش ایجاد یک نظام سلطنتی و نیز برقراری یک حکومت سرمایه داری مبتنی بر قدرت فئودال ها و سرمایه داران بزرگ بود؛ لذا واشنگتن از وقوع انقلاب فرانسه و سرنگونی حکومت پادشاهی لوئی شانزدهم ناراضی بود. (۲)

مطالعه راهبردهای رؤسای جمهور آمریکا در این دوره، نشان می دهد که سیاست خارجی آمریکا میان آرمان گرایی و سیاست قدرت در نوسان بود. برای مثال: در حالی که جفرسون بر صیانت از آزادی به عنوان والاترین هدف کشور و راهبرد انزوا به عنوان بهترین راه حفظ و ترقی ملت تأکید می کرد، هامیلتون از نگاه واقع گرایی کلاسیک، بر سیاست قدرت تأکید داشت. وی معتقد بود: «جنگ قانون زندگی است و دولت ها نیز نه کمتر از آدم ها مجبور به نزاع بر سر ابزار قدیمی جاه طلبی، یعنی ثروت و افتخار می باشند... از این رو چون قدرت و نفع خودی بر سیاست جهانی غالب است، اهداف سیاست خارجی آمریکا روشن بود؛ توسعه قابلیت های لازم که ایالات متحده را قادر سازد... تا در تدبیر نظام امور آمریکا حاکم و مافوق باشد... و بتواند شرایط ارتباط بین دنیای قدیم و دنیای جدید را به دلخواه تعیین نماید». (۳)

راهبرد سیاست قدرت و افزایش قدرت آمریکا سرانجام در دوران ریاست

ص: ۸۸

---

۱- (۱). حمیدی نیا، پیشین، ص ۱۵۲.

۲- (۲). احمد ساجدی، از جورج واشنگتن تا جورج بوش، ص ۲۰-۲۱.

۳- (۳). چارلز دبلیو. کگلی، او جین آر. ویتکف، سیاست خارجی آمریکا. الگو و روند، ترجمه اصغر دستمالچی، ص ۴۸-۴۷.

جمهوری جیمز مونروئه (۱۸۲۵-۱۸۱۷) نمود بارزی یافت. مونروئه در دوران خود تلاش کرد تا آمریکا را از رقابت های سیاسی و جنگ میان دولت های اروپایی محفوظ نگه دارد و از مداخله و سیطره آنها بر قاره آمریکا جلوگیری کند. بر این اساس وی در پیام سالانه خود در دوم دسامبر ۱۸۲۳ م. بر اصولی تأکید نمود که به «دکترین مونروئه» مشهور گشت. در این پیام موارد زیر اعلام شد:

۱. قاره آمریکا با توجه به آزادی و استقلالی که خود به دست آورد و از آن تاکنون پاسداری کرده است، دیگر نمی تواند میدانی برای استعمار دولت های اروپایی باشد؛ ۲. روش سیاسی کشورهای متفق اروپا با سیستم سیاسی آمریکا مغایرت کامل دارد... کشورهای آمریکا هرگونه اقدامی را که از سوی کشورهای اروپایی به منظور توسعه سیستم سیاسی خود به هر یک از نقاط این نیم کره به عمل آید، برای آزادی و استقلال خود خطرناک می دانند؛ ۳. ما کشورهای آمریکایی در امور داخلی هیچ یک از مستعمرات کنونی اروپا در قاره آمریکا دخالتی نداشته و نخواهیم داشت؛ ۴. ما در هیچ یک از جنگ های اروپایی، به ویژه در مسائلی که مربوط به خودشان است، هرگز دخالتی نداشته و با روش ما نیز سازگاری ندارد که دخالتی داشته باشیم.

(۱)

دکترین مونروئه نقش مؤثری در افزایش قدرت و توانمندی آمریکا ایفا کرد. این دکترین دو پیامد اساسی را برای سیاست خارجی آمریکا به همراه آورد: نخست آن که با پیش گرفتن سیاست انزوا و عدم درگیری در منازعات دول اروپایی، زمینه به کارگیری هرچه بیشتر منابع قدرت آمریکا را در عرصه های اقتصادی و توسعه صنعت فراهم ساخت. این سیاست باعث شد تا آمریکا در قرن

ص: ۸۹

بیستم به عنوان یکی از قدرت های بزرگ ظاهر گردد. دوم آن که دکترین مونروئه سرآغازی برای تعریف حیات خلوت و مناطق پیرامونی در قاره آمریکا شمرده می شود؛ زیرا از آن پس به تدریج تعریف منافع ملی آمریکا از مرزهای سرزمینی آن گذشت و قلمرو پیرامونی را در بر گرفت و این کشور نسبت به مداخله قدرت های بزرگ در قاره آمریکا هشدار داد و خواهان مقابله با مداخله گرایی آنها در نیم کره غربی شد.

آمریکا پس از سپری نمودن جنگ های داخلی (۱۸۶۱-۱۸۶۵) مسیر رشد و توسعه و کسب قدرت را طی کرد. این کشور «به سبب فراوانی منابع طبیعی، جمعیت فراوان و کوشا، رونق صنعت، کشاورزی و بازرگانی، با سرعتی شگرف پیشرفت کرد و به زودی رقیب کشورهای اروپایی گردید». (۱)

در سال ۱۹۱۴م. ایالات متحده آمریکا با تولید ۴۵۵ میلیون تن زغال سنگ بسیار جلوتر از بریتانیا (۲۹۲ میلیون تن) و آلمان (۲۷۷ میلیون تن) قرار داشت. (۲) سایر شاخص های اقتصادی نیز نشان دهنده رشد سریع آمریکا نسبت به سایر قدرت ها بود و آغاز قرن بیستم، حکایت از ظهور قدرتی جدید می کرد. حتی در صورت عدم وقوع جنگ جهانی اول، آمریکا تا سال ۱۹۲۵م. در بسیاری از قلمروهای اقتصادی از کشورهای پیشرفته اروپایی قوی تر بود. برای مثال بین ۱۸۶۰ تا ۱۹۱۴م. ایالات متحده آمریکا صادرات خود را بیش از هفت برابر کرد و از ۳۴۴ میلیون دلار به ۲۳۶۵ میلیون دلار رساند... با در نظر گرفتن این سیل خروشان جریان کالای صنعتی و کشاورزی به اروپا و بالعکس، جریان سیل آسای سرمایه اروپایی به آمریکا، روزنامه نگاری به نام «وت. استند» در سال ۱۹۰۲م. با

ص: ۹۰

---

۱- (۱). همان، ص ۱۶۷-۱۶۸.

۲- (۲). همان، ص ۱۷۰.



لحنی تند از «آمریکایی شدن دنیا» سخن گفت و در همان زمان، ویلهلم دوم، پادشاه آلمان و دیگر رهبران اروپایی با ایما و اشاره از ضرورت نوعی تباری بر ضد غول بیدادگر تجارتنی آمریکا سخن به میان آوردند. (۱)

قدرت آمریکا در بعد سیاسی و نظامی نیز از سال ۱۸۹۸م. وارد مرحله نوینی شد. این کشور در سال ۱۸۹۸م. وارد جنگ با اسپانیا شد. آمریکا در این جنگ بر یک قدرت استعماری بزرگ پیروز شد و کوبا، پورتوریکو در منطقه کارائیب و فیلیپین و جزایر گوام در اقیانوس آرام را تصرف کرد و در رقابت با اروپاییان برای کسب قدرت و برتری در سیاست جهانی وارد شد. (۲)

از آن پس، ایالات متحده در آمریکای لاتین و در کشورهایمانند نیکاراگوا، هائیتی، مکزیک و جمهوری دومینیکن مداخله نمود و دستاویز مداخله هم این بود که راه و روش این کشورها با موازین ایالات متحده آمریکا همخوانی ندارد. (۳)

در این زمان آمریکا به صورت یک امپراتوری نوپا ظاهر شد و منافع را در اقیانوس آرام برای خود تعریف کرد و در اواخر قرن نوزدهم از سیاست «درهای باز» برای تسلط بر بازار چین حمایت کرد و از طرفی برای اشغال کامل فیلیپین در جنگ با استقلال طلبان وارد شد و ۱۲۶ هزار نفر را به این کشور گسیل کرد.

از سوی دیگر، سیاست کسب قدرت در جهان در اوایل قرن بیستم با انتخاب «تئودور روزولت» در سپتامبر ۱۹۰۱م. به ریاست جمهوری آمریکا مورد تأکید قرار گرفت. روزولت از پیشرفت گرایی یعنی آمیزه ای از ملی گرایی، اخلاق گرایی، نژادپرستی، داروینیسیم اجتماعی، رفاه و برنامه ریزی اجتماعی حمایت می کرد. وی

ص: ۹۱

---

۱- (۱). همان، ص ۱۷۱.

۲- (۲). رابرت د. شولزینگر، دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، ص ۴۷.

۳- (۳). حمیدی نیا، پیشین، ص ۱۷۹.

خواهان ظهور آمریکا به عنوان یک قدرت بزرگ و کاملاً همپراز با سایر دولت های استعمارگر بود و معتقد بود شدیدترین رقابت ها، میان نژادهای مختلف صورت می گیرد. در این میان، ملل عقب مانده از نژادهای پست می باشند و مهم ترین وظیفه آمریکا رهاسازی ملت ها از توحش و بربریت می باشد. (۱)

سیاست قدرت، در زمان روزولت استمرار یافت. روزولت می گفت: «مثلی معروف می گوید: ملایم حرف بزن، ولی چماقی در دست بگیر، بدین گونه کارت دوام خواهد یافت و پیش خواهی رفت. اگر ملت آمریکا با متانت صحبت کند و در عین حال، نیروی دریایی کافی خود را در نهایت آمادگی نگاه دارد، و کمترین مونروئه مدت ها محترم شمرده خواهد شد». (۲)

روزولت در جهت کسب قدرت آمریکا، از فعالیت های اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین حمایت کرد و از اعمال سلطه مستقیم بر این کشورها هراسی نداشت و این کار را از طریق دادن وام، صدور سرمایه و تسلط بر عواید گمرگی انجام داد و بخش خصوصی آمریکا، نیم کره غربی را یک بازار جدید و غنی یافت. (۳)

ایالات متحده با اجرای دیپلماسی دلار در نیم کره غربی و مناطق مجاور خود، توانست یک عصر بی دغدغه تر را با رقابتی کمتر از جانب رقیبان استعماری تجربه کند. «تفت و ناکس تفنگداران دریایی آمریکا را برای اشغال نیکاراگوئه و جمهوری دومینیکن گسیل داشتند؛ مدیریت عواید گمرگی گواتمالا و هندوراس را برعهده گرفتند و در مکزیك مداخله کردند. دولت ویلسون نیز جمهوری دومینیکن و هائیتی را اشغال کرد و تقریباً درگیر جنگ با

ص: ۹۲

---

۱- (۱). ر.ک. شولزینگر، پیشین، ص ۲۲-۶۰.

۲- (۲). موروا، پیشین، ص ۵۹۳.

۳- (۳). ر.ک. همان، ص ۶۹-۷۳.

مکزیک همسایه جنوبی اش شد. در هر مورد از این مداخله‌ها، آمریکاییان توجیه کردند که هدف آنان جلوگیری از آشوب است. این مداخله‌ها غالباً اوضاع را بدتر می‌کرد؛ زیرا دولت به سوداگران و سرمایه‌گذاران بخش خصوصی کمک می‌کرد که امیدوار بودند با انجام اقدامات سریع و پنهانی، بر رقیبان اروپایی خود پیشی بگیرند». (۱)

علاقه به مداخله‌گرایی آمریکا در اروپا در بندر طنجه ظاهر شد؛ زمانی که روزولت از مراکش حمایت نمود و فرانسه خواهان میانجی‌گری روزولت شد و وی آن را نپذیرفت. این سیاست نشان می‌دهد که روزولت در پی ایفای نقش جهانی بود. «در سال ۱۹۰۷م. روزولت رسماً تصمیم گرفت که نمایش نهایت قدرت ایالات متحده در سطح جهانی را آغاز کند، او نیروی دریایی‌ای در اختیار داشت (از سر شادمانی، آن را «ناوگان سفید بزرگ» می‌نامیدند) که می‌توانست تا اروپا، آفریقا و آسیا رفته و قدرت آمریکا را به رخ رهبران جهان بکشد». (۲)

سیاست‌ها، اقدامات و موضع‌گیری‌های روزولت، حکایت از دوران جدیدی می‌کرد که در اوایل قرن بیستم نمادهایی از مداخله‌گرایی و سلطه‌گری را تداعی می‌نمود. به عبارت دیگر گرچه آمریکا از سال ۱۸۲۲م. در پی دکترین مونروئه سیاست انزوا را در پیش گرفت، اما این سیاست مانع از کاربرد قوای مسلح در خارج از کشور برای حفظ منافع آمریکا نگردید. آمریکا در فاصله سال‌های ۱۹۰۱ تا ۱۹۲۱م. در بیش از چهل مورد، از نیروی نظامی در جهان برای تأمین منافع خود استفاده کرد (۳) که مهم‌ترین آن، مربوط به جنگ جهانی اول بود.

ص: ۹۳

---

۱- (۱). شولزینگر، پیشین، ص ۹۶-۹۷.

۲- (۲). همان، ص ۸۲.

۳- (۳). ر. ک. کگلی، پیشین، ص ۵۷-۶۰.

جنگ جهانی اول ۱۹۱۴-۱۹۱۸ م. فرصت مناسبی را برای ایفای نقش نوین آمریکا و کسب قدرت بیشتر در رقابت با قدرت های اروپایی فراهم ساخت. آمریکا در سال های اولیه جنگ، بر اساس راهبرد انزوا، سیاست بی طرفی را برگزید. سیاست بی طرفی به آمریکا این امکان را می داد که سربازان خود را از صحنه عملیاتی جنگ دور نگه دارد و بدون پرداخت هزینه های نظامی جنگ، از مزایای آن سود ببرد. آندره موروا می نویسد: به زودی آمریکا برای متفقین بزرگ ترین منبع تهیه خواربار و تجهیزات شد. فرانسه و انگلستان مهم ترین خریدار محصولات آمریکایی شدند؛ چون تنها این دو کشور با حمایت ناوگان جنگی خود می توانستند کالای خریداری شده را به مقصد برسانند. یک دوره کسب ثروت و پیشرفت چشم گیر برای کشورهای متحده آغاز شد. (۱)

جنگ جهانی اول باعث شد تا اقتصاد آمریکا رونق بیشتری بگیرد. آمریکا در ۱۹۲۹ م. بیش از ۴۲٪ کل تولیدات جهان را در مقابل ۲۸٪ سه قدرت صنعتی اروپا تولید می کرد. به طور مشخص، در حالی که تولید فولاد آمریکا از ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۰ م. یک چهارم بیشتر شد، تولید فولاد در بقیه نقاط جهان یک سوم کاهش یافته بود. (۲) این پیشرفت سبب گردید تا آمریکا بر اقتصاد بین المللی تسلط یابد و به بزرگ ترین تولید کننده صنعتی جهان تبدیل گردد. در این میان «انگلستان تقریباً یک چهارم از سرمایه گذاری های جهانی خود را، عمدتاً در آمریکا، در جریان جنگ از دست داد؛ زیرا برای خرید تجهیزات جنگی مجبور به فروش آنها بود. فرانسه نیمی از سرمایه گذاری های خود را اساساً به خاطر انقلاب و ورشکستگی در اروپا از دست داد. در این میان،

ص: ۹۴

---

۱- (۱). آندره موروا، پیشین، ص ۶۱۱.

۲- (۲). اریک هابسبام، عصر نهایت ها: تاریخ جهان ۱۹۱۴-۱۹۹۱، ترجمه حسن مرتضوی، ص ۱۲۸.

آمریکا که جنگ را به عنوان کشوری بدهکار آغاز کرده بود، به عنوان وام دهنده عمده بین المللی آن را به پایان رساند». (۱)

### ۳- ظهور آمریکا به عنوان ابرقدرت پس از جنگ جهانی دوم

#### اشاره

آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به صورت یک ابرقدرت ظاهر شد. از دیدگاه «هارولد جی لاسکی» هیچ کدام از قدرت های رم و بریتانیای کبیر در دوره برتری خود به اندازه آمریکا از قدرت و نفوذ برخوردار نبودند.

آمریکا در این دوره، راهبرد ائتلاف و مداخله را جایگزین راهبرد انزوا کرد. آرمان گرایی ویلسونی راه را به «واقع گرایی» سیاسی داد که توجهش معطوف به قدرت بود، نه آرمان. سیاست سدّ بندی به صورت یک استراتژی برای مقابله با اتحاد شوروی، در رقابت برای به دست آوردن قدرت و مقام پی گرفته شد. (۲)

آمریکا به عنوان رهبر نظام سرمایه داری ظاهر گشت. استراتژی کلان آمریکا در سیاست خارجی همواره بر اساس دو مؤلفه بوده است: «مشروعیت بخشی به سرمایه داری در گستره گیتی و جهانی نمودن لیبرالیسم سیاسی و فرهنگی. برای تحقق این استراتژی کلان، ساختار تصمیم گیری سیاسی در آمریکا، سیاست گسترش قدرت و نفوذ آمریکا از یک سو و تحکیم قدرت و نفوذ این کشور از سوی دیگر بوده است». (۳) آمریکا در دوران پس از جنگ جهانی دوم، از ابزارهای مختلف اقتصادی، نظامی و فرهنگی برای تثبیت قدرت و سلطه خود بهره برد که

ص: ۹۵

---

۱- (۱). همان، ص ۱۲۹.

۲- (۲). کنگلی، پیشین، ص ۳.

۳- (۳). حسین دهشیار، سیاست خارجی آمریکا در آسیا، ص ۱۵۹.

عمدتاً در این مقطع در قالب طرح مارشال و پیمان نظامی ناتو تجلی یافت که به صورت خلاصه به آن پرداخته می شود.

## الف) طرح مارشال

پایان جنگ جهانی اول در سال ۱۹۴۵م. فرصت بزرگی را برای گسترش نظام سرمایه داری و بازارهای فراملی اقتصاد آمریکا در جهان فراهم ساخت. ویرانه های اقتصاد اروپا به شدت نیازمند بازسازی بود و آمریکا از این فرصت برای تغییر بازار اروپا، وابسته نمودن اقتصادهای ملی دولت های اروپایی و اعمال سلطه و نفوذ بر این کشورها استفاده کرد. در عین حال می کوشید تا سرمایه های اروپایی را در این راستا به کار گیرد. ژنرال مارشال در هشتم مه ۱۹۴۷م. طرح اقتصادی را در دانشگاه هاروارد اعلام کرد. وزیر امور خارجه آمریکا ضمن بیان توان اقتصادی آمریکا، به اروپاییان گفت: «مناسب و مؤثر نخواهد بود که دولت آمریکا به طور یک جانبه برنامه کمک اقتصادی به اروپا را تنظیم کند. این امر به خود اروپایی ها ارتباط دارد و ابتکار آن باید از سوی اروپاییان باشد. نقش کشور ما باید فقط اعطای کمک های دوستانه برای تنظیم یک برنامه ی اروپایی و سپس پشتیبانی و تقویت این برنامه تا سر حد امکان باشد». (۱)

کمک های اقتصادی آمریکا به اروپا پس از بررسی در کنفرانس پاریس در ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۷م. ۲۲ میلیارد دلار تعیین شد که سرانجام پس از تصویب در کنگره آمریکا، مبلغ ۱۳ میلیارد دلار به اختصاص یافت. (۲)

برنامه اقتصادی مارشال در قالب کمک های بشردوستانه دو هدف را دنبال

ص: ۹۶

---

۱- (۱). آندره فونتن، تاریخ جنگ سرد، ج ۱، ص ۴۱۷.

۲- (۲). همان، ص ۴۲۴.

می کرد: نخست آن که باید افکار عمومی آمریکا نسبت به تغییر سیاست انزوا به سیاست اتحاد آماده می گشت و هدف دوم، آن بود که سیاست های اعمال نفوذ و سلطه آمریکا در خارج، در پوشش اقدامات بشردوستانه عملی می گشت.

## ب) ناتو

سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم پیش از هر زمان دیگر به سمت نظامی شدن حرکت کرد؛ زیرا «سیاست گذاران کشور به طور عادی، مشکلات سیاسی بین المللی را بر مبنای راه حل های نظامی تعیین کردند». (۱) ترومن می گفت «اگر قرار است ما رهبری را بین سایر ملت ها حفظ کنیم، باید همچنان یک کشور نظامی باشیم». (۲)

برنامه دیگر آمریکا برای اعمال نفوذ و مداخله در اروپا در قالب پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) ظاهر گشت. این پیمان در ۱۴ آوریل ۱۹۴۹م. تشکیل شد و در آن، اعضای سازمان پیمان بروکسل (بلژیک، فرانسه، لوکزامبورگ، هلند و انگلستان) و کانادا، دانمارک، ایسلند، ایتالیا، نروژ، پرتغال و ایالات متحده شرکت کردند. به موجب ماده پنجم این پیمان، اعضای پیمان اعلام کرده اند که حمله به هر یک از دولت های عضو را حمله به تمام اعضا تلقی می کنند و اگر به کشوری حمله مسلحانه شود، هر یک از کشورهای دیگر، با هر عملی که لازم بدانند، به آن کمک خواهند کرد». (۳) بر این اساس، ترومن در جهت سیاست های نوین نظامی و امنیتی، کمک های نظامی آمریکا به اروپا را افزایش داد. این کمک ها به اندازه ای

ص: ۹۷

---

۱- (۱). کگلی، پیشین، ص ۱۲۵.

۲- (۲). همان، ص ۱۲۷.

۳- (۳). داریوش آشوری، پیشین، ص ۱۶۴.

گسترش یافت که آمریکا بر پیمان آتلانتیک شمالی سیطره پیدا کرد. (۱)

آمریکا در این زمان، از خاک اروپای غربی و پیمان ناتو به عنوان سدّ دفاعی در رویارویی با شوروی استفاده می کرد؟ به گونه ای که در صورت بروز هر گونه جنگ نظامی و هسته ای میان دو ابرقدرت، آثار مستقیم آن متوجه اروپای غربی بود؛ زیرا سرزمین ایالات متحده در فاصله بسیار دورتری قرار داشت و از پیامدهای جنگ تا اندازه زیادی مصون بود. (۲) از سوی دیگر اعضای پیمان ناتو موظف بودند که هزینه های بسیار سنگین نظامی را در مسابقه تسلیحاتی آمریکا و شوروی پردازند و از سیاست و مواضع آمریکا حمایت کنند. این وضعیت یعنی: «سلطه بلامنازع ایالات متحده بر پیمان آتلانتیک شمالی، موجب تیرگی روابط برخی از دولت های اروپایی با واشنگتن گشت، اما این بحران موجب آن نشد تا واشنگتن مواضع یک جانبه خود در قبال پیمان را تعدیل کند» (۳) و می کوشید تا علی رغم مخالفت ها به ویژه از جانب فرانسه، منافع و امنیت ملی خود را از طریق پیمان ناتو تأمین کند. در واقع می توان گفت، سیاست کندی مبتنی بر دو خط مشی گسترده و متمایز بود:

۱. ویژگی اصلی این سیاست، اتکا به قدرت نظامی در رویارویی با تحولات بین المللی بود. این سیاست، در واقع ادامه راهبرد های پیشین مقابله نظامی با کمونیسم بود و کندی نام «استراتژی نیروی تهاجمی محدود» را بر آن نهاد.

۲. این سیاست، برای مقابله با اردوگاه کمونیسم، اهمیت ویژه ای به کاربرد

ص: ۹۸

---

۱- (۱). ر.ک: سلیم الحسینی، مبانی تفکر رؤسای جمهور آمریکا، ترجمه صالح ماجدی و فرزاد ممدوحی، ص ۳۳.

۲- (۲). Stuart de La Mahotiere, Towards one Europe, p. ۲۵۲-۲۶۸.

۳- (۳). همان، ص ۴۰.



دیپلماسی می داد؛ اما این دیپلماسی در خدمت نیروی نظامی بود و از منطق زور پیروی می کرد. میان این دو خط مشی، روابط ایالات متحده با اردوگاه کمونیسم و مواضع بین المللی در برابر این روابط قرار داشت. (۱)

#### ۴- دوران سنگربندی و تثبیت نظام دو قطبی

آمریکا در سیاست های توسعه طلبانه خود، با چالش های ابرقدرت دیگر یعنی شوروی روبه رو گردید. از طرفی سیاست ها و برنامه های شوروی نیز برای گسترش نظام سوسیالیستی و اشاعه مکتب کمونیسم در جهان، در تقابل با سیاست های نظام سرمایه داری آمریکا بود و منافع این دو کشور برای اعمال سلطه و مداخله در مناطق مختلف جهان به شدت با یکدیگر تعارض داشت و تقابل راهبردها و سیاست های آنها باعث ایجاد ساختار بین المللی دو قطبی و تقسیم جهان میان دو بلوک شرق و غرب گردید. نقاط تعارض و مخالفت های شوروی با سیاست های آمریکا زمانی آشکار شد که شوروی برنامه اقتصادی وزیر امور خارجه آمریکا ژنرال مارشال را نپذیرفت و خود، سیاست اقتصادی مستقلی را برای بازسازی اقتصاد شوروی و اروپای شرقی در پیش گرفت. در واقع شوروی از طریق رد کمک های اقتصادی آمریکا، حوزه نفوذ و قلمرو جداگانه ای برای خود تعریف کرد که زمینه ساز ساختارمند شدن دو بلوک اقتصادی در جهان، یعنی اقتصاد سوسیالیسم در برابر اقتصاد سرمایه داری می گردید. شوروی تلاش کرد تا نظام سوسیالیستی را در سطح جهان گسترش دهد و با گذشت زمان، این تقابل در عرصه های مختلف سیاسی، اقتصادی، امنیتی و نظامی افزایش یافت و سیاست خارجی آمریکا و شوروی را به شدت تحت تأثیر قرار داد.

ص: ۹۹

مقاله «جورج کنان» در ژوئیه ۱۹۴۷م. در مجله امور خارجی آمریکا سرفصل جدیدی در سیاست خارجی آمریکا گشود؛ زیرا برای اولین بار موضوعی را مطرح کرد که اساس سیاست خارجی آمریکا را تشکیل می داد و آن، جلوگیری از گسترش کمونیسم بود. جورج کنان در مقاله اش نوشت:

تردیدی نیست که عامل اصلی سیاست آمریکا در رویارویی با روسیه شوروی باید جلوگیری از گسترش کمونیسم در درازمدت باشد و نسبت به گرایش های توسعه طلبانه آن کشور با حوصله و محکم و هوشیار بماند و در هر نقطه ای از جهان که نشانه ای از قصد شوروی برای پایمال کردن منافع دنیای در حال صلح و ثبات مشاهده کند، با نیروی تزلزل ناپذیر و قوی خود با آن به مقابله برخیزد. (۱)

با توجه به نظریه جورج کنان، سیاست در برگیری یا سدبندی در سیاست خارجی آمریکا محوریت یافت که مهم ترین مؤلفه های آن موارد زیر بود:

۱. اتحاد شوروی یک قدرت توسعه طلب است و در پی به حداکثر رساندن قدرت کمونیسم از طریق فتح نظامی و صدور انقلاب می باشد.

۲. هدف دائمی شوروی، سلطه بر جهان است و توفیق خواهد یافت، مگر این که عمل متقابل شدیدی مانع آن گردد.

۳. ایالات متحده به عنوان رهبر «جهان آزاد» تنها کشوری است که توانایی بازپس زدن تجاوز شوروی و حفظ موازنه قوا را دارد.

۴. ایالات متحده باید قدرت نظامی اش را در برابر شوروی افزایش دهد؛ به گونه ای که بتواند توسعه طلبی شوروی را به گونه ای مطمئن تر مسدود سازد.

۵. اگر قرار است توسعه طلبی متوقف شود، سیاست تحیب مؤثر نخواهد

ص: ۱۰۰

بود و زور باید با زور جواب داده شود. (۱)

بر این اساس می توان گفت که راهبرد مهار و دربرگیری، دو هدف عمده را تعقیب می کرد:

اول، کنترل نفوذ اتحاد شوروی، به گونه ای که از دست اندازی مسکو به اروپای غربی جلوگیری کند.

دوم، خنثی کردن برنامه های اتحاد شوروی که قصد داشت بر کشورهای دیگر جهان سلطه یافته و آنها را به قلمرو دولت های کمونیستی وارد کند. (۲)

بررسی راهبرد مهار نشان می دهد که به غیر از اروپای غربی، بیشترین رقابت و جنگ سرد میان آمریکا و شوروی، در سرزمین هایی قرار داشت که عمدتاً در ردیف کشورهای جهان سوم یا توسعه نیافته قرار می گرفتند و هر یک از دو کشور به نام دفاع از آزادی و ملل محروم در پی گسترش اهداف سلطه طلبانه خود بودند.

کندی می گفت: «امروز بزرگ ترین صحنه جنگ برای دفاع و گسترش آزادی، تمامی نیم کره جنوبی زمین است؛ یعنی سرزمین های مردمی که در حال قیامند». (۳)

آمریکا و شوروی در اعمال سلطه بر جهان هدف مشترکی داشتند. به عبارت دیگر، هر دو برای مداخله گرایي و نفوذ در سایر کشورها دست به اقداماتی می زدند و زمانی که در خطر جنگ با یکدیگر قرار می گرفتند، به شیوه های گوناگون با یکدیگر همکاری می کردند. برای مثال با ریاست جمهوری ریچارد نیکسون (از حزب جمهوری خواه) و انتصاب هنری کیسنجر به عنوان مشاور

ص: ۱۰۱

---

۱- (۱). کنگلی، پیشین، ص ۷۵ و ۷۶.

۲- (۲). سلیم حسنی، پیشین، ص ۳۴.

۳- (۳). استفن آمبروز، روند سلطه گری، تاریخ سیاست خارجی آمریکا ۱۹۳۸-۱۹۸۳، ترجمه احد تابنده، ص ۳۵۶.

امنیت ملی، رهیافت جدیدی در سدبندی اتخاذ گردید که «تنش زدایی» نام داشت. کیسنجر می گوید: «تنش زدایی در پی به وجود آوردن موجی اساسی برای همکاری و خویشنداری است؛ محیطی که در آن رقبا بتوانند اختلافاتشان را تخفیف و مشخص نمایند و نهایتاً از رقابت، به جانب همکاری پیش بروند». (۱)

تنش زدایی در وضعیتی که تضاد و تعارض منافع دو ابر قدرت رو به فزونی بود، می توانست باعث تأمین منافع متقابل آنها گردد و تا اندازه ای به عادی سازی روابط سیاسی آنها کمک کند.

یکی از محورهای اساسی تنش زدایی در کنترل تسلیحات خودنمایی کرد. کنترل تسلیحات به ویژه در عرصه هسته ای می توانست منافع دو چندانی را برای طرفین به همراه آورد. از یک سو از احتمال وقوع جنگ هسته ای بکاهد و از سوی دیگر باعث کاهش هزینه های تسلیحاتی و انتقال آنها به بخش اقتصاد و رونق اقتصادی کشورشان شود.

بنابراین، جنگ سرد میان آمریکا و شوروی باعث کانونی شدن امنیت ملی در سیاست خارجی کشورها، در ساختار نظام بین الملل دوقطبی شد. از دیدگاه پاول کندی ترتیبات مالی و تجاری بین المللی مانند صندوق بین الملل، پول، بانک جهانی و موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت می کوشید تا از بروز دوباره خسارت ناشی از محدودیت های بازرگانی و استقلال سیاسی بین جنگ ها جلوگیری کند، اما افزایش تشنج های ناشی از جنگ سرد به شدت بر فضای روابط بین الملل تأثیر گذاشت و اهمیت مداوم «امنیت ملی» را مورد تأکید قرار داد. (۲)

ص: ۱۰۲

---

۱- (۱). کگلی، پیشین، ص ۹۲.

۲- (۲). پاول کندی، پیدایش و فروپاشی قدرت های بزرگ، ترجمه عبدالرضا غفرانی، ص ۱۶۶.

در نتیجه، تلاش برای بقا و حفظ امنیت ملی، زمینه تشدید مسابقه تسلیحاتی میان کشورها، به ویژه قدرت های بزرگ و افزایش مداخلات آنها در سایر کشورها گردید. در این راستا تلاش آمریکا برای گسترش قدرت و سلطه بر جهان از طریق مداخله و اقدام نظامی علیه کشورها پس از جنگ جهانی دوم نمود بارزی یافته است. بنابراین، حضور نظامی و آرایش نیروها در خارج و مداخله نظامی مستقیم، از راهبردهای نظامی آمریکا شمرده می شود. مداخله نظامی در کره (۱۹۵۰ م.)، لبنان (۱۹۵۸ م.)، ویتنام (۱۹۶۲-۱۹۶۵ م.)، جمهوری

دومینیک (۱۹۶۵ م.)، گرانادا (۱۹۸۳ م.)، پاناما (۱۹۸۹ م.)، عراق (۱۹۹۱ م.)، هائیتی (۱۹۹۴ م.)، افغانستان (۲۰۰۱ م.)، عراق (۲۰۰۳ م.) از جمله مهم ترین اقدامات نظامی آمریکا برای افزایش قدرت و نفوذ خود در جهان بوده است. (۱)

## ۵- توسعه و مداخله گرایی در سیاست خارجی آمریکا

### اشاره

آمریکا برای تثبیت قدرت خود و سلطه بر جهان، سیاست توسعه طلبی و مداخله گرایی را در دستور کار خود قرار داد. این کشور در رویارویی با شوروی، در تقسیم مناطق مختلف جهان، با یکدیگر به رقابت پرداختند و قاره های آسیا، آفریقا، اروپا، آمریکای لاتین و اقیانوسیه، دستخوش سیاست ها و رقابت های دو قطب جهانی قرار گرفت. برخی از مناطق جهان که از اهمیت راهبردی بیشتری برخوردار بودند، بیش از سایر مناطق، محل برخورد منافع آمریکا و شوروی گردید.

یکی از مناطق استراتژیک جهان که بیش از هر منطقه ای مورد توجه سیاست خارجی آمریکا بوده است، منطقه خاورمیانه می باشد. هر یک از رؤسای جمهور آمریکا، وزارت امور خارجه، سازمان اطلاعات مرکزی، شورای امنیت ملی، کنگره

ص: ۱۰۳

و وزارت دفاع، با مسایل و موضوعات گوناگونی در خاورمیانه روبه رو بوده اند. این منطقه از جنگ جهانی دوم تاکنون دستخوش تغییرات و تحولات گسترده ای، از جمله ظهور دولت های جدید، انقلاب ها و جنگ ها بوده و عواملی مانند: نقش استراتژیکی نفت منطقه در جنگ و صلح، خصلت اسلامی اغلب کشورهای منطقه، ناسیونالیسم کشورهای قدیمی و نوبنیاد، وضعیت عمومی عقب ماندگی اقتصادی (۱) مسایل و فرایندهای سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی خاورمیانه را تا اندازه زیادی پیچیده ساخته و مداخله قدرت های بزرگ در منطقه خاورمیانه بر میزان پیچیدگی آن افزوده است.

دوران ریاست جمهوری ترومن (۱۹۴۵-۱۹۵۲ م.) سرآغاز عصر نوینی در سیاست خارجی آمریکا شمرده می شود؛ زیرا آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، با ایجاد تغییر در راهبرد سیاست خارجی و کناره گیری از سیاست انزوا، عملاً وارد مسایل و سیاست جهانی شد و در مناطق مختلف جهان مداخله نمود. رویارویی آمریکا با شوروی در منطقه خاورمیانه از اهمیت ویژه ای برخوردار بود؛ زیرا منطقه خاورمیانه به لحاظ موقعیت استراتژیکی، دستخوش بحران ها و مسائل جدیدی گردید که عمده تاً حاصل رقابت های شدید دو کشور بود. برای نمونه، رویارویی های همه جانبه آمریکا و شوروی در بحران یونان و ترکیه خودنمایی کرد و هر یک از آنها برای اعمال سلطه و نفوذ خود در این کشورها مداخله کردند.

ترومن، دکترین خود را در ۱۲ مارس ۱۹۴۷ م. اعلام نمود که براساس آن، یونان و ترکیه مورد حمایت مالی و نظامی آمریکا قرار می گرفتند. آمریکا ۴۰۰ میلیون دلار کمک مالی به یونان و ترکیه اختصاص داد و مستشاران نظامی را به این کشورها

ص: ۱۰۴

---

۱- (۱). جورج لنچافسکی، رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه از ترومن تا ریگان، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۲.

گسیل نمود. در تصویب مقدمه قانون کنگره در ۲۲ مه ۱۹۴۷ م. آمده است:

نظر به این که سازمان ملل متحد در حال حاضر در وضعی نیست که بتواند نیازهای ضروری مالی و اقتصادی یونان و ترکیه را برآورده سازد، از این رو کنگره مبادرت به وضع این قانون می کند.

با تصویب این قانون، عملاً سازمان ملل متحد کنار گذاشته شد و سابقه مهمی را به وجود آمد که از آن پس هرگاه منافع آمریکا در معرض خطر قرار می گرفت، شیوه کار و مقررات اداری سازمان ملل نتواند مانع از اقدام گردد. (۱)

سیاست مداخله گرایی آمریکا در خاورمیانه در دوران ریاست جمهوری آیزنهاور (۱۹۵۳-۱۹۶۱ م.) استمرار یافت. در این دوران همچنان رقابت و تقابل آمریکا با شوروی برای اعمال سلطه و نفوذ در کشورهای خاورمیانه، از محورهای اساسی سیاست منطقه ای آمریکا به شمار می رفت. برای آیزنهاور جلوگیری از «خطر نفوذ شوروی در منطقه، امنیت ذخایر نفتی و روابط پرتنش اعراب و اسرائیل» از جایگاه خارجی بالایی برخوردار بود. (۲)

مداخله آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت مصدق، حکایت از اهمیت ایران و مسئله نفت در سیاست خارجی آمریکا در ساختار نظام بین الملل دو قطبی دارد. آیزنهاور در خاطرات خود می گوید: «در طول این بحران، دولت ایالات متحده هر کاری که از دستش ساخته بود، در حمایت از شاه به عمل آورد». (۳)

آیزنهاور برای حفظ و تقویت موقعیت آمریکا در خاورمیانه، دکترین خود را در ۵ ژانویه ۱۹۵۷ م. اعلام کرد که براساس آن، آمریکا سه کار را انجام می داد:

ص: ۱۰۵

---

۱- (۱). همان، ص ۲۲-۲۳.

۲- (۲). همان، ص ۴۴.

۳- (۳). همان، ص ۵۷.

«تقویت بنیه اقتصادی ملت های خاورمیانه؛ اجرای برنامه های کمک و همکاری نظامی و پیش بینی این که ایالات متحده برای حفظ تمامیت ارضی و استقلال سیاسی ملت هایی که برای مقابله با تجاوز علنی مسلحانه از سوی کشورهای زیر نفوذ کمونیسم بین المللی تقاضای چنین کمکی را بکنند، قوای مسلح خود را به کار خواهد برد.» (۱)

دکترین آیزنهاور در ۹ مارس ۱۹۵۷م. با قطعنامه مشترک مجلس نمایندگان و سنا به تصویب رسید و آیزنهاور در این زمینه می گوید: «ما توانستیم به گونه ای مؤثر موافقت کنگره را با تصمیم قاطعانه دستگاه حکومت در سد کردن پیشروی کمونیسم به سوی مدیترانه، کانال مؤثر و لوله های نفت و دریاچه های زیرزمینی نفت که خانه ها و کارخانه های اروپای غربی را روشن می کند و به کار می اندازد، جلب کنیم.» (۲)

تنش روابط آمریکا با شوروی برای اعمال سلطه و نفوذ در منطقه خاورمیانه در دوران ترومن تا حدی به کمربند شمالی محدود می شد؛ اما در دوران آیزنهاور به قلمرو گسترده تری از کشورهای عرب خاورمیانه سرایت کرد. آیزنهاور سیاست در برگیری شوروی را تعقیب نمود و از طریق پیمان بغداد که به عنوان سیستم امنیت منطقه ای عمل می کرد تلاش کرد تا خلأ ژئوپلیتیکی بین سازمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی (سیتو) را پر کند. بدین سان، پیمان بغداد زنجیر دفاعی اتحادها و پایگاه ها را در امتداد مرزهای جنوبی اتحاد شوروی تکمیل می کرد. به عبارت دیگر: هدف مشترک دکترین ترومن و آیزنهاور سدبندی در برابر «کمونیسم بین المللی بود»؛ در حالی که دکترین ترومن تنها خواستار کمک اقتصادی و معاضدت نظامی با گسیل داشتن

ص: ۱۰۶

---

۱- (۱). همان، ص ۷۷.

۲- (۲). همان، ص ۷۸.



مستشار بود. دکترین آیزنهاور متعهد می شد که از سربازان آمریکایی در وضعیت های ویژه استفاده کند. (۱)

براساس دکترین آیزنهاور، آمریکا می توانست در شرایط زیر در خاورمیانه دخالت نظامی کند:

«۱. هنگامی که یکی از دولت های خاورمیانه در معرض خطر یا تهدید کمونیسم قرار گیرد.

۲. هنگامی که یکی از دولت های مهم، منافع آمریکا را به گونه ای با خطر مواجه کند که موجب بروز بحران داخلی شده و موجودیت سیاسی ایالات متحده با تهدید روبه رو شود».

سیاست مداخله جویانه آمریکا و شوروی در منطقه خاورمیانه باعث بروز جنگ سرد در میان کشورهای عربی در فاصله سال های ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۷ گردید و کشورهای عربی، هر یک به پی روی از بلوک غرب یا شرق، سیاست محافظه کارانه یا رادیکال را در پیش گرفتند. آمریکا در این زمان از اردوی محافظه کار حمایت می کرد؛ زیرا «نخست آن که منافع اساسی آمریکا شامل امتیازات نفتی به بقای رژیم های سلطنتی مربوط بود و می بایست حفظ شود؛ دوم، از این دو بلوک، بلوک تندرو به لزوم عملیات سریع و شدید اعتقاد داشت و خودش را درگیر خرابکاری، تبلیغات و تهاجم کرده بود؛ سوم این که بخشی از دولت های تندرو به دلیل عقاید مارکسیستی خود که به آن رنگ سوسیالیستی زده بودند (مثل مصر، سوریه، عراق) به روسیه نزدیک تر شده بودند».

ص: ۱۰۷

---

۱- (۱). همان، ص ۹۴-۹۵.

۲- (۲). سلیم الحسنی، پیشین، ص ۵۳.

۳- (۳). لنچافسکی، پیشین، ص ۱۰۶.

یکی دیگر از رخدادهای مهم خاورمیانه که همواره با حمایت و پشتیبانی آمریکا همراه بود، مربوط به تأسیس اسرائیل در سرزمین فلسطین در سال ۱۹۴۸ می باشد که نه تنها تاریخ خاورمیانه، بلکه تحولات جهان اسلام را تحت تأثیر قرار داده است. لنچافسکی معتقد است: «ترومن با پشتیبانی از تأسیس و شناسایی بی قید و شرط دولت اسرائیل، ایالات متحده را نسبت به دفاع از مشروعیت دولت یهود متعهد ساخت». (۱) حمایت همه جانبه آمریکا از اسرائیل باعث ایجاد بحران و تشدید اختلاف اعراب و اسرائیل گردید، اما سیاست حمایت از اسرائیل در دوره های بعد همچنان ادامه یافت و بخش مهمی از سیاست خارجی آمریکا را درگیر کرد.

آمریکا در دوران ریاست جمهوری کندی، با سه مجموعه مسائل در خاورمیانه روبه رو شد که عبارت بود از: «کار ناتمام اختلاف اعراب و اسرائیل؛ امنیت کشورهای غیر عرب کمربند شمالی و روابط آمریکا و اعراب در خلال جنگ سرد اعراب بود». (۲) از میان این مسائل، تعهدات ویژه حمایت آمریکا از اسرائیل اهمیت بسیار داشت. سیاست کندی در این باره، گسیل داشتن فرستادگان ویژه، فروش جنگ افزار و مکاتبات پی در پی و تأکید مجدد بر تعهد آمریکا نسبت به امنیت اسرائیل بود». (۳)

با گذشت زمان، روابط آمریکا و اسرائیل از اهمیت بیشتری برخوردار گشت و بر حجم حمایت ها و کمک های سیاسی و مالی از اسرائیل افزوده شد. روابط

ص: ۱۰۸

۱- (۱). همان، ص ۴۳.

۲- (۲). همان، ص ۱۲۹.

۳- (۳). همان.

آمریکا و اسرائیل در دوران جانسون (۱۹۶۴-۱۹۶۸م). وارد مرحله نوینی شد. جانسون درباره دوستی با اسرائیل می گوید: «من همیشه احساس همدلی عمیقی به اسرائیل و مردم آن داشته ام که با شجاعت و شهامت، کشور مدرنی را به وجود آورده و در برابر اختلافات فاحش و بر ضد پیشینه غم انگیز تجربه یهودیان از آن دفاع می کنند».<sup>(۱)</sup>

جانسون برای تقویت روابط اسرائیل با آمریکا از «لوی اشکول» نخست وزیر اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۴ در واشنگتن پذیرایی کرد که باعث روابط صمیمی و دوستانه وی با اشکول شد این اقدام در روابط قبلی رؤسای جمهور آمریکا و نخست وزیران اسرائیل بی سابقه بود. همچنین در خلال سه سال اول ریاست جمهوری جانسون، ارسال جنگ افزارهای تدافعی به اسرائیل، ناگهان به ارسال سلاح های تهاجمی پیشرفته تغییر یافت. «بدین سان کمک نظامی آمریکا به اسرائیل در سال ۱۹۶۶ به هفت برابر افزایش یافت؛ یعنی از ۱۲/۹ میلیون دلار به ۹۰ میلیون دلار رسید که بیش از دو برابر مجموع کمک هایی بود که از سال ۱۹۴۸ به آن کشور کرده بود (۴۰/۳ میلیون دلار)».<sup>(۲)</sup>

حمایت آمریکا از اسرائیل در وضعیت های بحرانی و جنگی، نمود بیشتری داشت. گرچه پشتیبانی مالی، نظامی و تبلیغاتی آمریکا از اسرائیل تا پیش از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ تا اندازه ای به صورت غیرمستقیم انجام می گرفت «...اما در دوره جانسون، سیاست آمریکا چرخش قطعی در جهت طرفداری از اسرائیل کرد. جنگ ژوئن ۱۹۶۷ بر این موضوع مهر تأیید گذاشت و از ۱۹۶۷ به بعد ایالات متحده غیرقابل اعتمادترین و شاید منفورترین کشور غربی در خاورمیانه شناخته

ص: ۱۰۹

---

۱- (۱). همان، ص ۱۵۴.

۲- (۲). همان، صص ۱۵۴-۱۵۵.

شد»؛ (۱) زیرا آمریکا در این جنگ در سه مرحله آغاز، فرایند جنگ و پایان آن، به شدت از سیاست ها و مواضع اسرائیل حمایت کرد. دوگانگی سیاست آمریکا از آن جا ناشی می شود که «در ۲۳ مه (در حدود ۱۲ روز پیش از آغاز جنگ) رئیس جمهور محرمانه اجازه داد که انواع جنگ افزارها، تجهیزات نظامی و وسایل یدکی از راه هوایی به اسرائیل فرستاده شود. این کار هنگامی صورت گرفت که رئیس جمهور آشکارا اعلام داشت ارسال هرگونه جنگ افزار به خاورمیانه را تحریم کرده است». (۲)

اما جنگ همه جانبه اسرائیل در ماه ژوئن، براساس طرح ها و نقشه های قبلی آغاز شد و از آن جا که با حمایت آمریکا بود، به پیروزی ارتش اسرائیل انجامید: «جنگ در عرض شش روز به نابودی کامل نیروهای هوایی اعراب و پیروزی خردکننده اسرائیل منتهی شد. اسرائیل نه تنها نوار غزه را که قبلاً به وسیله مصر اداره می شد اشغال کرد، بلکه سرتاسر شبه جزیره سینا را درنوردید. شرم الشیخ را تصرف کرد و نیروهایش به کرانه کانال سوئز رسیدند. افزون بر این، اسرائیل سراسر ساحل غربی رود اردن، شامل بخش عرب نشین بیت المقدس را از اردن گرفت. در ۹ ژوئن با وجود آتش بس که از سوی سازمان ملل متحد دستور داده شده (و پذیرفته شده بود) اسرائیل به سوریه یورش برد و پس از نبردی سهمگین، بلندی های جولان را تسخیر کرد».

(۳)

آمریکا در خلال جنگ، هیچ گاه عملیات جنگی اسرائیل را محکوم نکرد و هنگامی که شورای امنیت اعلام آتش بس فوری کرد و به نیروهای درگیر جنگ

ص: ۱۱۰

---

۱- (۱). همان، ص ۱۵۳.

۲- (۲). همان، ص ۱۶۲.

۳- (۳). همان، ص ۱۵۹-۱۶۰.

دستور داد تا به مواضع نخستین خود بازگردند، نماینده آمریکا در حالی که موافق آتش بس بود، قاطعانه با دستور سازمان ملل دایر بر بازگشت نیروها به مواضع اولیه شان مخالفت کرد و در نتیجه، جانب اسرائیل را گرفت که از بابت حفظ سرزمین‌هایی به تازگی تصرف کرده بود احساس نگرانی می‌کرد». (۱)

شکست اعراب به ویژه مصر در برابر اسرائیل، آثار و پیامدهای گسترده‌ای را به همراه آورد. در مرحله نخست مشخص شد که آمریکا علی‌رغم اعلان سیاست بی‌طرفی، در پی حفظ، تقویت و گسترش سرزمین‌های اشغالی اسرائیل است و این امر باعث ظهور و افزایش جریان‌های تند ضد آمریکایی و جنبش‌های افراطی چپ‌گرا در منطقه شد که تحولات دهه‌های بعد را می‌توان تا اندازه‌ای ناشی از تقابل این نیروها با گروه‌ها و نیروی سنتی حفظ وضع موجود در منطقه دانست. برای جانسون، رئیس‌جمهور آمریکا، حمایت از اسرائیل مهم‌تر از این پیامدها بود: «او به مکتبی فکری در میان تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی گرایش یافت که برای دستاوردهای عملی ارتش اسرائیل اهمیت بیشتری قائل بودند تا پیشرفت‌های شوروی در منطقه و در نتیجه آن، وابستگی و افراطی شدن اعراب». (۲) در مرحله دوم، شکست ناصر در برابر اسرائیل، سرآغازی برای احساس یأس و ناامیدی در مقابل ارتش اسرائیل گردید که سرانجام در جنگ ۱۹۷۳م، به اسطوره شکست‌ناپذیر تبدیل شد.

## ۶- راهبرد مداخله‌گرایی غیرمستقیم در سیاست خارجی آمریکا

### اشاره

سیاست توسعه‌طلبی و مداخله‌گرایی آمریکا در مناطق مختلف جهان باعث افزایش هزینه‌های نظامی آمریکا شد. رقابت آمریکا و شوروی برای تسلط بر

ص: ۱۱۱

---

۱- (۱). همان، ص ۱۶۱.

۲- (۲). همان، ص ۱۷۰.

جهان، بروز بحران ها و جنگ های منطقه ای در دوران پس از جنگ جهانی دوم را سبب شد. یکی از مناطق استراتژیک جهان که مورد توجه آمریکا و شوروی واقع شد، منطقه جنوب شرق آسیا و حوزه اقیانوس آرام بود. تلاش آمریکا برای اعمال سلطه بر این منطقه و از جمله کشور ویتنام سبب بروز جنگ میان ویتنام شمالی به رهبری شوروی و ویتنام جنوبی با حمایت آمریکا شد. رودر روی آمریکا و شوروی در این کشور هزینه های سنگینی را برای دو طرف و ملت ویتنام به همراه آورد.

جانسون معاون رئیس جمهوری آمریکا در ۲۳ مه ۱۹۶۱ می نویسد: «نبرد علیه کمونیسم باید با قاطعیت و اراده در آسیای جنوب شرقی آغاز و به پیروزی بینجامد. در غیر اینصورت دولت ایالات متحده ناچار باید منطقه اقیانوس آرام را ترک و مواضع دفاعی خود را به ساحل غربی قاره آمریکا عقب بکشند» (۱). هم چنین جانسون پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، از جنگ در ویتنام حمایت می کند و اظهار می دارد: «من آن رئیس جمهوری نیستم که بگذارم همانطور که چین از دست ما رفت آسیای جنوب شرقی را از دست بدهیم». (۲) در این دوره راهبرد مداخله جویانه آمریکا به شدت تقویت شد و آمریکا برای رسیدن به اهداف خود عملیات گسترده ای را برضد نیروی شمال انجام داد. در اول فوریه ۱۹۶۴ عملیات «آلفا ۳۴» با هدف حمله به تأسیسات بندری شمال به وسیله ناوگان آغاز شد. در ۱۱ فوریه عملیاتی بسیار وسیع به نام «غرش رعد» شروع شد. «روستو» هدف آن را وادار کردن شمالی ها به قطع نفوذشان در جنوب اعلام کرد. تا سال

ص: ۱۱۲

---

۱- (۱). آندره فونتن، یک بستر و دو رؤیا، تاریخ تنش زدایی (۱۹۸۱-۱۹۶۲)، ترجمه هوشنگ مهدوی، ص ۴۸.

۲- (۲). همان، ص ۵۳.

۱۹۶۸ بمب افکن های استراتژیک «ب ۵۲» آمریکایی، هفتصد هزار تن بمب بر سر ویتنام شمالی ریختند؛ در حالی که در طول جنگ جهانی دوم آمریکایی ها در جبهه اقیانوس آرام پانصد هزار تن بمب به کار برده بودند. (۱)

آمریکا در جنگ گسترده و فرسایشی خود در ویتنام، پیوسته بر تعداد سربازان نظامی خود افزود «تعداد سربازان آمریکایی در ویتنام در ماه ژوئیه ۱۹۶۵ به ۲۷۵۰۰۰ نفر و در دسامبر به ۴۴۳۰۰۰ نفر و در ژوئن ۱۹۶۶ به ۵۴۲۰۰۰ نفر افزایش یافت». (۲) افزایش هزینه های نظامی و حضور هرچه بیشتر نظامیان آمریکا در ویتنام نه تنها دستاوردی برای آمریکا نداشت؛ بلکه با گذشت زمان مشخص شد که پیروزی ارتش آمریکا در ویتنام امکان پذیر نیست. این مسأله، افزایش نارضایتی در میان سربازان آمریکا و مخالفت های گسترده مردم آمریکا بر ضد جنگ را به همراه آورد. سیاست مداخله گرایانه و جنگ طلبانه مستقیم آمریکا با محدودیت ها و موانع فزاینده ای مواجه شد و امکان استمرار این سیاست وجود نداشت. به همین علت آمریکا در ادامه سیاست مداخله گرایی خود در راستای استمرار برتری طلبی و اعمال نفوذ در نظام های تبعی بین المللی، از حضور مستقیم خود در برخی از مناطق استراتژیک جهان کاست و مسئولیت حفظ امنیت و منافع آمریکا را به دولت های منطقه ای واگذار کرد. این راهبرد در «دکترین نیکسون» نمود یافت.

### الف) دکترین نیکسون و ویتنام

دکترین نیکسون راه حل جدید آمریکا برای غلبه بر بحران های منطقه ای ناشی

ص: ۱۱۳

---

۱- (۱). همان، ص ۵۴-۶۰.

۲- (۲). همان، ص ۵۹.

از سیاست مداخله گرایانه آمریکا بود. نیکسون در گزارش سیاست خارجی خود در ۱۸ فوریه ۱۹۷۰ دکتترین خویش را چنین تشریح کرد:

«الف) ایالات متحده به تعهدات قراردادی خود احترام خواهد گذاشت؛

ب) در صورتی که یک قدرت هسته ای، آزادی ملتی را که با ما متحد است یا ملتی که ادامه ی حیاتش برای امنیت ما و امنیت کل منطقه جنبه حیاتی دارد، مورد تهدید قرار دهد، ایالات متحده سپر دفاعی تأمین خواهد کرد؛

ج) در مواردی که انواع دیگر تجاوز مطرح باشد، در صورتی که از ما تقاضا شود و ما آن را به جا تشخیص دهیم، کمک نظامی و اقتصادی خواهیم داشت؛ اما انتظار داریم ملتی که تهدید شده است، مسئولیت اولیه را در تأمین نیروی کار برای دفاع خود به عهده گیرد».<sup>(۱)</sup>

سیاست نیکسون، ویتنامی کردن جنگ بود تا از راه آموزش نیروهای ویتنام جنوبی به مرور آنها را جایگزین سربازان آمریکایی کند. در ۱۴ مه، نیکسون طرح صلح هشت ماده ای خود را عملیاتی کرده براساس آن بیشتر نیروهای آمریکا و ویتنام شمالی در دوازده ماه از ویتنام جنوبی خارج و نیروهای باقی مانده از صحنه عملیات جنگی عقب برده می شدند کمیسیونی بین المللی بر این عقب نشینی، آتش بس و اجرای انتخابات براساس اصولی که به توافق دو طرف رسیده باشد نظارت می کرد.<sup>(۲)</sup>

### ب) دکتترین نیکسون و خلیج فارس

دکتترین نیکسون نه تنها برای بومی کردن جنگ ویتنام کاربرد داشت، بلکه

ص: ۱۱۴

---

۱- (۱). لنچافسکی، پیشین، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۲- (۲). آندره فونتن، پیشین، ص ۲۰۳.



برای یکی دیگر از مناطق استراتژیک جهان یعنی منطقه خلیج فارس نیز استفاده شد. خلیج فارس از آن جهت که منطقه ای نفت خیز و تأمین کننده منافع غرب است، نمی تواند از سیاست های مداخله گرایانه آمریکا به دور باشد. زمانی که انگلستان اعلام کرد که قوای نظامی خود را تا سال ۱۹۷۱م. از منطقه خارج می سازد، اهمیت حضور آمریکا در منطقه مضاعف گردید: آمریکا به دلیل افکار عمومی داخلی کشور درباره جنگ ویتنام، امکان پذیرفتن تعهد دیگری در منطقه دیگری از جهان را نداشت. از طرفی، این وضعیت می توانست باعث گسترش نفوذ و مداخله بیشتر شوروی در منطقه گردد. بنابراین، دکترین نیکسون که در پی تأمین منافع آمریکا و غرب از طریق قدرت بومی منطقه ای بود، می توانست پاسخ مناسبی به نیازهای اقتصادی و امنیتی آمریکا باشد. در میان کشورهای ساحلی خلیج فارس سه کشور بزرگ تر یعنی ایران، عربستان و عراق وجود داشتند که از میان آنها ایران و عربستان از توان و قابلیت های لازم برای محقق ساختن دکترین نیکسون برخوردار بودند. در راستای آن اهداف ایران از نظر تسلیحات نظامی مجهز شد. نیکسون در سفر ماه مه ۱۹۷۲ به تهران «نه تنها با تحویل هواپیماهای اف ۱۴ و اف ۱۵ مورد تقاضای ایران موافقت کرد، بلکه شرطی به آن افزود مبنی بر اینکه در آینده، نباید تقاضاهای ایران مورد بررسی مجدد قرار گیرد».<sup>(۱)</sup> در راستای این سیاست، ارتش ایران به سلاح های پیشرفته مجهز گردید و تبدیل شد به «ژاندارم منطقه که مسئولیت حفاظت از منطقه و تأمین امنیت و ثبات را در منطقه خلیج فارس برعهده گرفت. براساس سیاست دو ستونی نیکسون، عربستان سعودی ستون مالی راهبرد بومی کردن مسائل منطقه ای

ص: ۱۱۵

---

۱- (۱). لنچافسکی، پیشین، ص ۱۷۶.

خلیج فارس گردید. از آن جا که نیکسون در دکتورین خود...خواستار حضور کمتر نمایان آمریکا در عصر بعد از ویتنام و نیز مشارکت بیشتر متحدان ایالات متحده در دفاع از خودشان بود»، (۱) امکان تأمین منافع آمریکا توسط متحدان آمریکا در مناطق استراتژیک جهان فراهم می گشت؛ به گونه ای که آمریکا هزینه کمتری پرداخت می کرد و از ایجاد حساسیت و مخالفت با سیاست های مداخله گرایانه آمریکا تا حدی جلوگیری می کرد.

### ج) نیکسون و حمایت همه جانبه از اسرائیل

نیکسون برای اعمال سلطه بر خاورمیانه، توجه ویژه ای به اسرائیل داشت. او براساس سیاست حمایت از دولت های متحد، تلاش کرد تا از متحد استراتژیک آمریکا در خاورمیانه، حمایت های همه جانبه سیاسی، اقتصادی و نظامی را داشته باشد و سیاست ها و راهبردهای آمریکا در منطقه، به ویژه در منازعه اعراب و اسرائیل را به صورت صلح آمیز جلوه گر سازد، تا از پیامدهای مداخله گرایی مستقیم آمریکا در منطقه خاورمیانه بکاهد.

نیکسون تلاش می کرد تا اختلافات و جنگ میان اعراب و اسرائیل را به شوروی نسبت دهد. شوروی در این زمان در یک رقابت و جنگ همه جانبه با آمریکا، به ظاهر از ناسیونالیسم عربی حمایت می کرد. بدین رو نیکسون در صورت وقوع جنگ میان اعراب و اسرائیل، رویارویی آمریکا با شوروی را گریز ناپذیر می دانست و تمایل داشت ریشه واقعی اختلافات را به شوروی ها سرایت دهد. (۲) در این بین اسرائیل هم از این تقابل سود می برد؛ زیرا افزایش حمایت

ص: ۱۱۶

---

۱- (۱). کگلی، پیشین، ص ۱۲۹.

۲- (۲). لنچافسکی، پیشین، ص ۱۷۶.

آمریکا از سیاست های اسرائیل را در پی داشت. نیکسون در حمایت از اسرائیل بر سر دو راهی قرار داشت از یک سو نمی خواست با افزایش تیرگی روابط آمریکا با اعراب باعث سوق دادن آنها به طرف شوروی شود-وضعیتی که به سرعت در حال رخ دادن بود و شوروی هم با طرفداری از دول عربی تندرو به تقویت این فرایند کمک می کرد-از سوی دیگر نسبت به حفظ توان و امنیت اسرائیل متعهد بود؛ به گونه ای که اطلاق سیاست بی طرفی دولت آمریکا در منازعه اعراب و اسرائیل را از میان برده بود؛ لذا سیاست های نیکسون درباره اسرائیل یکسان و ثابت نبود و با پیچیده گی های خاصی همراه بود.

نیکسون برای نشان دادن حسن نیت آمریکا به دول عربی، طرح صلحی را پیشنهاد کرد که اجرا کننده آن راجرز وزیر امور خارجه وی بود. این طرح در ۹ دسامبر ۱۹۶۹ اعلام شد براساس این طرح سرزمین های اشغالی اعراب در ازای صلح به آنان پس داده می شد. نیکسون در خاطراتش می نویسد:

«من می دانستم که طرح راجرز هیچ گاه اجرا نخواهد شد؛ ولی معتقد بودم اهمیت دارد که بگذاریم جهان عرب بداند که ایالات متحده ادعاهای آنان را در مورد اراضی اشغال شده نفی نمی کند و سازش در حل اختلافات متقابل را از نظر دور نمی دارد. با وجود طرح راجرز در پرونده، گمان می کردم که برای رهبران عرب آسان تر خواهد بود که تجدید روابط با ایالات متحده را پیشنهاد کنند، بی آنکه مورد حمله ی «بازها» و عوامل طرفدار شوروی در کشورهایشان قرار بگیرند». (۱)

راهبرد حمایتی نیکسون از اسرائیل به عنوان متحد استراتژیک آمریکا در در جنگ رمضان ۱۹۷۳ وارد مرحله جدیدی شد. آمریکا در این جنگ از شکست

ص: ۱۱۷

حتمی اسرائیل جلوگیری کرد. در این جنگ ۲۳ روزه که در دو هفته اول با موفقیت درست هایی عربی همراه بود؛ آمریکا انواع کمک های تسلیحاتی پیشرفته خود را در اختیار ارتش اسرائیل قرار داد؛ به گونه ای که: «در عرض چند روز ایالات متحده روزانه هزاران تن مواد جنگی به اسرائیل فرستاد. در مجموع هواپیماهای آمریکایی در ۵۵۰ پرواز به اسرائیل وظیفه تأمین وسایل مورد نیاز را انجام دادند که از لحاظ عظمت به مراتب از پل هوایی برلین در سال های ۱۹۴۸-۱۹۴۹ م. مهم تر بود. اسرائیل ۴۰ فروند هواپیمای فانتوم اف ۳۸،۴ فروند اسکایهوک ۱-۱۲،۴ فروند هواپیمای باری سی ۲۲،۱۳۰ تانک، قطعات یدکی و مهمات از آمریکا گرفت که مجموع آنها به ۲۲۰۰۰ تن بالغ گردید». (۱)

کمک های آمریکا به اسرائیل از سال ۱۹۷۳ افزایش یافت «که مجموعه کمک های آمریکا به اسرائیل در سال ۱۹۷۲ بالغ بر ۳۵۰ میلیون دلار می شد. در سال ۱۹۷۴ به ۲/۶۳۰ میلیون دلار رسید. از نیمه دهه ۷۰ میلادی، آمریکا سالی ۲ میلیارد دلار به دلایل گوناگون به اسرائیل می پرداخت. در دهه ۸۰ میلادی این رقم باز هم بیشتر شد». (۲)

## ۷- سیاست حقوق بشر و حفظ دولت های دست نشانده

### اشاره

راهبرد توسعه طلبی و مداخله گرایی آمریکا در مناطق مختلف جهان به ویژه در منطقه خاورمیانه و حوزه اقیانوس آرام چهره خشن سیاست خارجی آمریکا را در دهه های ۵۰ و ۶۰ میلادی نمایان ساخت. استراتژی بومی سازی مسائل منطقه ای نیکسون، گامی در جهت حفظ جایگاه، منزلت اخلاقی و ارزشی آمریکا در میان

ص: ۱۱۸

---

۱- (۱). همان، ص ۱۹۴.

۲- (۲). همان، ص ۲۰۸.

افکار عمومی کشورهای جهان بود، اما آمریکا همچنان از حکومت های دیکتاتور و متحد خود به شدت حمایت کرد و در صورت لزوم از حکومت های غیر مردمی در برابر امواج افکار عمومی پشتیبانی می کرد. با انتخاب جیمی کارتر به ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۷۶ حفظ دولت های دست نشانده و تأمین منافع آمریکا توسط دولت های منطقه ای از طریق اجرای اصلاحات سیاسی و راهبرد حقوق بشر ادامه یافت. این سیاست در واقع سرپوشی بود بر اقدامات و سیاست های مداخله گرایانه آمریکا. آمریکا برای حفظ دولت های دست نشانده در برابر امواج حرکت های مردمی و ناسیونالیستی در این کشورها از راهبرد حقوق بشر استفاده می کرد تا از سقوط کشورهای طرفدار آمریکا و ائتلاف آنها با شوروی جلوگیری نماید. سیاست حقوق بشر کارتر نوعی سیاست موج سواری در برابر شوروی برای نشان دادن چهره ی مطلوب از آمریکا، نوعی سیاست سدبندی و ارائه چهره ی غیرانسانی از شوروی بود.

### **الف) سیاست حقوق بشر و ایران**

آمریکا برای حفظ رژیم دست نشانده خود در ایران تلاش می کرد تا چهره ای مردمی از رژیم پهلوی دوم نشان دهد، این امر با توجه به سیاست های پلیسی ساواک، اجتناب ناپذیر بود؛ زیرا چهره شاه در پی سیاست های سرکوب گرایانه مخدوش شده بود. در عین حال اجرای سیاست حقوق بشر در ایران می توانست همانند شمشیر دو دم عمل نماید و رژیم شاه را با وضعیت های غیرقابل پیش بینی مواجه سازد. به همین علت و در راستای سیاست حقوق بشر کارتر، فضای باز سیاسی در ایران تا حدی به وجود آمد و شاه نقش سیاست های دفاعی از حقوق بشر را بازی کرد؛ اما مفهوم فضای باز سیاسی در ایران مبهم بود و با توجه به منافع دربار و آمریکا صورت می گرفت.

هدف شاه از فضای جدید، کنترل نیروهای مذهبی مخالف رژیم بود. هدف آمریکا حفظ دولت متحد وفادار منطقه ای در راستای منافع آمریکا در ساختار نظام بین الملل دوقطبی بود.

کارت در ۳۱ دسامبر ۱۹۷۷ می گوید:

ایران مرهون شایستگی شاه در رهبری امور کشور است؛ زیرا او توانسته است ایران را به صورت یک جزیره ثبات در یکی از پر آشوب ترین نقاط دنیا در آورد. نظرات ما در مسائل مربوط به امنیت نظامی متقابل با هیچ کشوری به اندازه ایران نزدیک نیست، من نسبت به هیچ رهبری مانند شاه، این همه احساس حق شناسی عمیق و دوستی صمیمانه ندارم. (۱)

روابط ایران و آمریکا در این دوره تقویت شد هر چند افزایش مخالفت های مردمی در ایران سرانجام سبب سرنگونی رژیم شاه و فروپاشی سیستم توازن منطقه ای آمریکا و از میان رفتن راهبرد دو ستونی نیکسون شد.

## (ب) سیاست حقوق بشر و حمایت از اسرائیل

### اشاره

سیاست حقوق بشر کارت در مورد اسرائیل نمود دیگری یافت. این سیاست تقویت هرچه بیشتر اسرائیل را هدف داشت. در نتیجه این سیاست، شوروی با افزایش مهاجرت یهودیان از روسیه به اسرائیل موافقت کرد و «تعداد مهاجران یهودی به تدریج از ۱۴۲۶۱ نفر در سال ۱۹۷۶ به ۵۱۳۲۰ نفر در ۱۹۷۹ افزایش یافت». (۲) که به نوبه خود نقش مؤثری در ترکیب جمعیتی و اعمال فشار بر مردم فلسطین داشت. از سوی دیگر، کارت برای تنظیم هرچه بهتر روابط آمریکا و اسرائیل و حمایت همه جانبه از سیاست های رژیم

ص: ۱۲۰

---

۱- (۱). آندره فونتن، پیشین، ص ۴۵۹.

۲- (۲). لنچافسکی، پیشین، ص ۲۳۸.

صهیونیستی دو اقدام اساسی را در دستور کار خود قرار داد:

مورد اول نهادینه کردن روابط آمریکا با رژیم صهیونیستی بود که منجر به تأسیس «ایپاک» گردید. مورد دوم، تلاش آمریکا جهت حل منازعه اعراب و اسرائیل و ایجاد صلح تحمیلی بود که به انعقاد صلح «کمپ دیوید» منجر گردید. در ادامه نگاهی این دو اقدام خواهیم داشت.

## یکم. تأسیس «ایپاک»

(۱)

در دوران کارتر، روابط آمریکا و اسرائیل وارد مرحله نوینی شد و کارتر تلاش کرد تا همکاری های دو جانبه را از طریق نهادهای رسمی تقویت و آن را نهادینه کند. با ایجاد ایپاک، روابط آمریکا و اسرائیل هرچه بیشتر به یکدیگر پیوند یافت و بسیاری از سیاست های خاورمیانه ای آمریکا بیش از گذشته تحت تأثیر لابی های صهیونیست قرار گرفت. لابی های صهیونیستی از مجاری مختلف برای تأمین منافع اسرائیل و افزایش حمایت های همه جانبه آمریکا تلاش می کردند.

«نخست با برخورداری از نفوذی چشم گیر در واشینگتن، بر کنگره و بر قوه مجریه فشار می آورد تا پیوسته از اسرائیل حمایت کنند... ثانیاً، لابی می کوشد تا اطمینان یابد که گفتمان عمومی درباره اسرائیل، آن را با دیدگاهی مثبت به تصویر کشد. این کار را با تکرار افسانه هایی درباره اسرائیل و بنیان گذاری آن و تبلیغ به نفع اسرائیل در بحث های مربوط به سیاست روز پیش می برد». (۲) در این میان تأثیر گذاری ایپاک بر کنگره آمریکا در حد بسیار بالایی بود. «دو گلاس بلوم فیلد» از کادرهای ایپاک در زمینه نقش و تأثیر گذاری ایپاک در کنگره می نویسد: «اغلب

ص: ۱۲۱

---

۱- (۱) . The American Israel Public Affairs Committee

۲- (۲) . جان میرشایمر و دیگران، لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا، ترجمه حسن مرتضوی و دیگران، ص ۳۲ و ۳۳.

خواسته می شود متن سخنرانی ها را بنویسد، درباره قوانین کار کند، درباره تاکتیک ها مشاوره دهد، تحقیق کند، حامیان مالی را گرد آورد و بر انتخابات نظارت داشته باشد». (۱)

یهودیان آمریکا نقش مهمی در حفظ و تقویت لابی های صهیونیست دارند. «هسته مرکزی این لابی از یهودیان آمریکایی تشکیل شده که در زندگی روزانه خود به شکل چشم گیری تلاش می کنند تا سیاست خارجی آمریکا را به سمت و سوی گرایش دهند که به پیشبرد منافع اسرائیل بیانجامد. فعالیت های آنان فراتر از رأی دادن به کاندیداهای طرفدار اسرائیل، نامه نگاری و کمک های مالی و حمایت از سازمان های یهودی است». (۲) بخش قابل توجهی از یهودیان در آمریکا زندگی می کنند که در میان آنها گروه های طرفدار اسرائیل، خواهان افزایش سیاست های حمایتی آمریکا از اسرائیل می باشند.

«حدود پنج میلیون یهودی در آمریکا زندگی می کنند که برای تعداد فراوانی از آنان بقای دولت اسرائیل یک الزام است. اکثر یهودیان در دو ایالات نیویورک و کالیفرنیا زندگی می کنند و بخشی از آنان هم در ایالات فلوریدا سکنی دارند». (۳)

فعالیت رهبران یهودی و محافل صهیونیستی در آمریکا سبب گردیده که نه تنها دولت اسرائیل کمتر به علت سیاست های توسعه طلبانه اش مورد فشار قرار گیرد، بلکه بیشترین سهم کمک های مالی را از آمریکا داشته باشند.

«کمک های مادی و اشنگتن به اسرائیل پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ در چنان سطحی است که کمک های دیگر آن را به دیگر کشورها تحت الشعاع قرار

ص: ۱۲۲

---

۱- (۱). همان، ص ۳۵.

۲- (۲). دهشیار، پیشین، ص ۲۹.

۳- (۳). میرشایمر، پیشین، ص ۱۶۵.



می دهد. اسرائیل از ۱۹۷۶ دریافت کننده بزرگ ترین کمک های مستقیم اقتصادی و نظامی آمریکا در سال و در مجموع دریافت کننده بیش ترین کمک های آمریکا پس از جنگ جهانی دوم بوده است». (۱)

تأثیر گروه های لابی بر مؤسسات و مراکز تحقیقاتی هم بسیار قابل توجه است. این تأثیر گذاری علت شده تا روند تحقیقات و تفسیرها در جهت طرفداری از اسرائیل شکل گیرد و از میزان دیدگاه های انتقادی به شدت کاسته شود. «نیروهای طرفدار اسرائیل حضوری مسلط در مؤسسه آمریکن اینترپرایز، مؤسسه بروکینگز، مرکز سیاست امنیتی، مؤسسه تحقیق سیاست خارجی، بنیاد هریتیج، مؤسسه هودسون، مؤسسه تحلیل سیاست خارجی و مؤسسه یهودی مسائل امنیت ملی داشته اند». (۲)

### دوم. صلح کمپ دیوید

آمریکا پس از حمایت همه جانبه از اسرائیل و ارسال کمک های گسترده تسلیحاتی و مالی در جنگ های ۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ به شدت خود را در وضعیت نابسامانی مشاهده کرد که استمرار آن به ضرر رژیم صهیونیستی و منافع آمریکا بود سیاست حقوق بشر کارتر ادعای ارائه صلحی داشت که در آن بحران خاورمیانه به سامان برسد. آمریکا پس از تجربه جنگ ویتنام به صلح خاورمیانه نیاز داشت. موقعیت پس از جنگ در سال ۱۹۷۳، جنبش پان ناصریسم و حرکت های چریکی و ناسیونالیسم عرب را در حاشیه رانده بود و فرصت مناسبی بود برای تحمیل خواسته های آمریکا و اسرائیل بر کشورهای عربی و جهان اسلام. بر این

ص: ۱۲۳

---

۱- (۱). همان، ص ۱۳ و ۱۴.

۲- (۲). همان، ص ۴۰.

اساس دیپلماسی کارتر به کار افتاد و قرارداد صلح در کمپ دیوید آمریکا با حضور کارتر، عرفات و مناخیم بگین منعقد گردید. براساس این پیمان برای اولین بار از ۱۹۴۸، «اسرائیل رسماً از جانب یک کشور عربی به رسمیت شناخته شد. کشوری که چهار بار با آن جنگیده بود». (۱)

«موافقتنامه اصلی به جای اینکه با عبارت صریح و روشن، خودمختاری فلسطینیان را اعلام کند، با فرمول های پیچیده و گاه مبهم درباره خودگردانی (یا خودمختاری) برای ساکنان سرزمین های اشغالی (ظاهراً هم عرب و هم یهودی) و برقراری یک دوره ی انتقالی نسبتاً طولانی برای نیل به آینده ای نامعلوم، موضوع را بلا تکلیف باقی گذاشت». (۲)

نگاهی به مفاد قرارداد صلح کمپ دیوید (۳) نشان می دهد که طرح های مطرح شده مربوط به آینده ای است که مجدداً باید درباره آن توافق حاصل می شد. در این قرارداد هرچند بر قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل تأکید می گردد، اما ضمانت های اجرایی برای الزام اسرائیل به تحقق آن مشاهده نمی شود. مناخیم بگین هنگام مذاکره درباره تصویب قطعنامه کمپ دیوید در پارلمان اسرائیل تأکید نمود «اسرائیل هرگز به مرزهای قبل از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ باز نخواهد گشت و هرگز اجازه نخواهد داد یک دولت فلسطینی در سرزمین واقع در غرب رود اردن ایجاد گردد. بیت المقدس هم به صورت یکپارچه تا ابد پایتخت اسرائیل باقی خواهد ماند». (۴)

ص: ۱۲۴

---

۱- (۱). لنچافسکی، پیشین، ص ۲۶۵.

۲- (۲). همان، ص ۲۶۶.

۳- (۳). جهت مطالعه بیشتر درباره مفاد قرارداد، ر.ک: جیمی کارتر، فلسطین، صلح یا نژادپرستی، ترجمه محمدحسین وقار، تهران: اطلاعات، ۱۳۸۶، ص ۲۳۶.

۴- (۴). آندره فونتن، پیشین، ص ۴۴۶.

صلح کمپ دیوید پیامدهای گسترده ای را در خاورمیانه و جهان اسلام بر جای گذاشت که تاکنون نیز آثار آن باقی است. برخی کشورهای عرب همچون (عراق، سوریه، الجزایر، لیبی و یمن جنوبی) معتقد نبودند که اسرائیل به تعهدات خود در مورد فلسطین عمل خواهد کرد. آنها از اینکه مصر بدون مشورت با آنان با اسرائیل پیمان صلح به امضا رسانده، واکنش منفی نشان دادند و در کنفرانس ۳۱ مارس ۱۹۷۹ مصر را رسماً از اتحادیه عرب اخراج کردند. «آنان ایالات متحده را به عنوان روحی شیطانی سرزنش می کردند که در کسوت میانجی صلح، تقسیم کننده ی واقعی جهان عرب بوده است.» (۱)

دستاوردهای حاصله از توافقنامه کمپ دیوید به گونه ای بود که «کامل» وزیر امور خارجه مصر در ارزیابی خود از موافقتنامه های کمپ دیوید بیان داشت:

«...اسرائیل در نتیجه تحویل گرفتن جنگ افزارهای آمریکایی آشتی ناپذیرتر و متکبرتر شده و مصر با انعقاد پیمان صلح جداگانه، در جهان عرب دچار انزوا گردیده است. به عقیده ی وی هدف اصلی «بگین» نیز همین بوده است. او، بگین را خائن نامید و سادات را به سبب ضعف نفسی که در مذاکرات از خود نشان داده و در برابر بی ملاحظگی و افزون خواهی تسلیم شده بود مورد سرزنش قرار داد.» (۲)

صلح کمپ دیوید، در واقع شکست مصر و پیروزی اسرائیل بود. هرچند مصر در این قرارداد سرزمین های باقی مانده سینا را به دست آورد، اما اسرائیل به اهداف زیر دست یافت: (۳)

۱. اتحاد میان کشورهای عربی و جبهه پایداری را در مقابل سیاست های

ص: ۱۲۵

---

۱- (۱). لنچافسکی، پیشین، ص ۲۷۲.

۲- (۲). همان، ص ۲۶۶ و ۲۶۷.

۳- (۳). ر. ک: محمد باقر سلیمانی، بازیگران روند صلح خاورمیانه، ص ۲۶.

توسعه طلبانه اسرائیل دستخوش تفرقه کرد؛

۲. برای اولین بار، یک کشور عربی، رژیم صهیونیستی را به رسمیت شناختند؛

۳. مقدمات خروج اسرائیل از انزوای سیاسی در جهان عرب فراهم شد؛

۴. زمینه انعقاد قراردادهای صلح دیگر در زمینه های سیاسی و امنیتی فراهم گردید؛

۵. نیروهای مقاومت فلسطینی در مواجهه با اسرائیل با محدودیت ها و چالش های جدیدی مواجه شدند.

روند سازش با رژیم صهیونیستی سرانجام باعث قیام ملت فلسطین و پیدایش انتفاضه اول در سال ۱۹۸۷ شد. قیامی که به دلیل استفاده مردم از سنگ، به انقلاب سنگ نامیده شد. این قیام از جنوب غزه شروع شد و به تدریج به کرانه باختری رود اردن رسید. انتفاضه دوم در سال ۲۰۰۰ با ورود شارون، نخست وزیر وقت اسرائیل به مسجد الاقصی شروع شد و سرانجام موجب عقب نشینی اسرائیل از نواره غزه شد. مقاومت های مردمی در برابر سیاست های توسعه طلبانه اسرائیل همچنان ادامه دارد و تحولات جهان اسلام متأثر از روند شتابان تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا است.

## **۸- تشدید رقابت تسلیحاتی، مداخله گرایی و افزایش هزینه های نظامی**

### **الف) طرح دفاع استراتژیک**

رقابت های نظامی آمریکا و شوروی برای اعمال سلطه بر جهان باعث صرف هزینه های هنگفت در تولید تسلیحاتی مخرب به ویژه اتمی و شیمیایی شد و جهان را در آستانه یک جنگ هسته ای قرار داد. تلاش آمریکا برای تولید نسل جدیدی از سیستم دفاع ضد موشکی در دوران ریگان در «طرح دفاع استراتژیک» یا «جنگ ستارگان» نمایان گشت. ریگان در ۲۳ مارس ۱۹۸۳ خواستار ایجاد سپر

ص: ۱۲۶

موشکی گردید که در واقع فصل نوینی را در مسابقه تسلیحاتی آمریکا و شوروی به وجود آورد. در این راستا تحقیقات گسترده ای آغاز شد تا آمریکا به فناوری لازم برای دفاع در برابر موشک های بالستیک دست یابد. یک موشک بالستیک قبل از اصابت به هدف چهار مرحله زیر را می گذارند:

«مرحله اول، مرحله شتاب گرفتن است که در آن موتورهای موشک به کار افتاده و در اثر حرارت حاصل مسیر موشک قابل رؤیت است. در این مرحله موشک وارد جو زمین می شود.

مرحله دوم، یا مرحله بعد از شتاب که کلاهک های حقیقی و کلاهک های کاذب یا فریب دهنده از بدنه موشک به فضا پرتاب می شوند.

مرحله سوم، یا مرحله میانی، عبارت است از زمان عبور کلاهک ها در مدار زمین تا رسیدن به محلی که می بایست وارد جو زمین شوند. این مرحله در حدود ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ ثانیه در مورد موشک های قاره پیما ادامه می یابد.

مرحله چهارم، ورود مجدد کلاهک به جو زمین است، این مرحله کمتر از چند هزار ثانیه به طول می انجامد». (۱)

در سیستم دفاع استراتژیک برای هر یک از مراحل چهارگانه تدابیر تدافعی پیش بینی شده است. طرح دفاعی موشکی باید بتواند از طریق اشعه لیزر موشک های طرف مقابل را قبل از رسیدن به هدف و در خاک دشمن نابود سازد؛ در این صورت امکان زدن ضربه دوم را برای آمریکا برای نابودی دشمن فراهم می سازد؛ از طرفی پیامدهای مخرب پرتاب تسلیحات اتمی دشمن نیز به خاک خودش محدود شود.

ص: ۱۲۷

گرچه طرح دفاع استراتژیک ریگان تا حدّ زیادی در قالب طرح باقی ماند اما آثار و پیامدهای گسترده ای در سطح نظام بین الملل در افزایش هزینه های نظامی و رقابت های تسلیحاتی به ویژه در روابط آمریکا و شوروی برجای گذاشت. این امر به نوبه خود دیگر کشورها از جمله کشورهای اروپایی را نیز متأثر ساخت و بروز جنگ سرد جدیدی در روابط شرق و غرب را در پی داشت.

بخش دیگری از سیاست های توسعه طلبی، مداخله گرایی و افزایش هزینه های نظامی آمریکا در دوران ریگان، در اتخاذ راهبرد «جنگ کم شدت» نمود یافت.

### **ب) جنگ کم شدت و مداخله در کشورهای جهان سوم**

با انتخاب ریگان به رئیس جمهوری آمریکا در سال ۱۹۸۱، افزایش هزینه های نظامی در اولویت قرار گرفت. هدف ریگان از این رویکرد نظامی، مقابله با نیروهای مخالف نامتقارن در کشورهای جهان سوم و ایجاد بازدارندگی نوین در برابر سیاست های نظامی شوروی بود. ریگان با اجرای راهبرد جنگ کم شدت در نظر داشت برخلاف دکترین کارتر، با اعمال فشار و استفاده از نیروی نظامی مخالفان آمریکا را سرکوب و به حفظ دولت های دست نشانده کمک کند. «مبنای اصلی جنگ خفیف بر عملیات روانی، کم خرج، پر دامنه و سینوسی همراه است. هدف جنگ خفیف مقابله دائمی با گروهی است که در مرحله قبل به پیروزی دست یافته است. از این رو باید آن را با چالش های متعددی روبرو کرد تا توان مقاومت خود را در ابتکارات و عملیات مخفی نیروهای آمریکایی یا گروه های دست نشانده از دست بدهد.» (۱)

ص: ۱۲۸

---

۱- (۱). ابراهیم متقی، تحولات سیاست خارجی آمریکا، مداخله گرایی و گسترش ۱۷۷۹-۱۹۴۵، ص ۸۱.

در واقع می توان گفت که راهبرد جنگ کم شدت همانند سیاست نیکسون در «ویتنامیزه کردن جنگ های منطقه ای» افزایش مداخله گرایی نوین و تأثیرگذاری بر تحولات منطقه ای بود. یکی از مناطقی که مورد هدف ریگان قرار گرفت، منطقه استراتژیک خلیج فارس و خاورمیانه بود که در چارچوب منافع آمریکا نیازمند نظم نوین منطقه ای بود؛ زیرا انقلاب اسلامی ایران نظم سنتی منطقه ای خلیج فارس را دگرگون ساخت. در اثر آن پیمان سنتو که به منزله حلقه وصل ناتو به سیتو بود فرو ریخت؛ همچنین سیاست سدبندی آمریکا در برابر شوروی که برای مدت ها ادامه داشت در پرده ای از ابهام قرار گرفت. تحولات ایجاد شده در تعارض با منافع آمریکا در منطقه و به نفع شوروی بود. برای آمریکایی ها این تصور وجود داشت که با خلأ ایجاد شده در منطقه و ایران، امکان پیش روی نیروی کمونیستی در جنوب و گسترش حوزه نفوذ آن در منطقه افزایش یافته است. این تلقی هنگام ورود نیروهای ارتش سرخ در سال ۱۹۷۹ به خاک افغانستان قوت یافت. از سوی دیگر با فروپاشی دکترین دوستونی نیکسون و بهم خوردن توازن سیستم امنیت منطقه ای خلیج فارس، این احتمال وجود داشت که براساس تئوری «دومینو» دولت های دیگر طرفدار آمریکا در منطقه نیز سقوط کنند و زمینه برای گسترش هرچه بیشتر حیطه نفوذ شوروی فراهم گردد. این وضعیت روابط آمریکا و شوروی وارد جنگ سرد کرد. آمریکا قرارداد سالت ۲ از کنگره باز پس گرفت، بازی های المپیک مسکو را تحریم کرد و از صدور گندم به شوروی خودداری ورزید. هم چنین «برژینسکی» نظریه «هلال بحران» را اعلام کرد و مرکز این بحران را ایران معرفی کرد. براساس نظر برژینسکی، هلالی از بحران، سراسر کشورهای اقیانوس هند را دربر گرفته که از خاورمیانه و خلیج فارس آغاز و تا سواحل

اقیانوس هند را در بر می گرفت». (۱) کارتر نیز در آخرین گزارش سالانه خود به کنگره آمریکا اصول سیاست خارجی جدید آمریکا در خاورمیانه و منطقه خلیج فارس را بیان کرد که به دکتترین کارتر معروف گشت. کارتر دکتترین خود را به صورت زیر اعلام نمود:

«بگذارید موضع ما کاملاً مشخص باشد. هر تلاشی از طرف هر نیروی بیگانه برای در اختیار گرفتن کنترل منطقه خلیج فارس حمله به منافع حیاتی ایالات متحده تلقی خواهد شد و در نتیجه با استفاده از تمام وسایل ضروری از جمله نیروی نظامی با آن مقابله خواهد شد». (۲)

تحولات ایران و منطقه، سرآغاز تلاش های جدید آمریکا و شوروی برای ایجاد زمینه های اعمال نفوذ و سلطه در منطقه گردید. سیاست های آمریکا برای مقابله با شوروی و ایجاد توازن جدید منطقه ای در دولت ریگان نمود بارزتری یافت و ریگان مبادرت به دو اقدام زیر کرد:

۱. افزایش حمایت نظامی از کشورهای هم پیمان و وابسته. گسترش فعالیت ها و برنامه های نیروهای واکنش سریع. ایجاد پایگاه های نظامی در مناطق استراتژیک، با اتخاذ این سیاست از سوی دولت ریگان هزینه های نظامی به طور چشم گیری نسبت به گذشته افزایش یافت.

۲. ایجاد مراکز دائمی در خاورمیانه که بتواند اوضاع سیاسی و نظامی کشورهای این منطقه را تحت تأثیر خود قرار دهد. هدف از ایجاد این مراکز، سیطره سیاسی بر خاورمیانه بود. در واقع تنها هم پیمان استراتژیک ایالات متحده که می توانست به این هدف جامعه عمل بپوشد، دولت اسرائیل بود». (۳)

ص: ۱۳۰

---

۱- (۱). برژینسکی، پیشین، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.

۲- (۲). ژان ژاک سروان شرایبر، تکاپوی جهانی، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، ص ۱۱۱.

۳- (۳). سلیم حسنی، پیشین، ص ۹۷.



در این راستا ریگان برای کنترل منطقه خلیج فارس و خاورمیانه با دو مسأله اساسی مواجه بود. از یک سو با انقلاب اسلامی، ایران، آمریکا مهم ترین پایگاه خود در منطقه را از دست داده بود؛ از سوی دیگر با اقدام ارتش سرخ در اشغال افغانستان تهدیدات منطقه ای منافع آمریکا افزایش یافته بود. بنابراین دولت ریگان با اعمال سیاست های تحریم و حمایت همه جانبه از رژیم عراق در جنگ با ایران، تلاش کرد تا پیامدهای ناشی از انقلاب ایران را مهار کند و با حمایت از مجاهدین در افغانستان مانع از پیروزی شوروی در این کشور گردد.

به طور کلی تهاجم شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ باعث مطرح شدن دو دکترین از سوی رؤسای جمهور آمریکا یعنی کارتر و ریگان گردید. کارتر هر گونه پیش روی کمونیسم به خلیج فارس را بر ضد منافع حیاتی آمریکا دانست و ریگان کمک به جنگجویان برای آزادی را وظیفه آمریکا اعلام کرد. ریگان در ۲۵ ژانویه ۱۹۸۸ خطاب به کنگره بیان نمود:

«در افغانستان جنگجویان آزادی، کلید صلح به شمار می روند. ما از مجاهدین پشتیبانی می کنیم، هیچ راه حلی وجود نخواهد داشت مگر اینکه سربازان شوروی، افغانستان را تخلیه کنند و مردم افغان به حق تعیین سرنوشت واقعی دست یابند. من نظریات خود را در این باره برای آقای گورباچف روشن ساخته ام. البته نه تنها در نیکاراگوئه و افغانستان، بلکه در هر جایی در سراسر جهان که موج آزادی بلند شود ما به کمکشان خواهیم شتافت. جنگجویان آزادی که در کامبوج و آنگولا قیام کرده اند و در راه آزادی های دموکراتیک می جنگند و به هلاکت می رسند مورد ستایش ما قرار دارند. هدف آنان هدف ماست: آزادی.»

(۱)

ص: ۱۳۱

در این راستا آمریکا برای مقابله با شوروی و رسیدن به اهداف خود در افغانستان اقدامات زیر را انجام داد:

۱. مقادیر بسیاری پول صرف کمک به شورشیان افغان کرد. برای مثال مبلغی که برای این کار تخصیص داده شده بود از ۱۲۲ میلیون دلار در سال ۱۹۸۴ به ۲۸۰ میلیون دلار در ۱۹۸۵ افزایش یافت،

۲. مقادیر هنگفتی جنگ افزار در اختیار مجاهدین قرار داد و به مرور به کمیت و کیفیت آنها افزود... نقطه عطف در مارس ۱۹۸۶ وقتی فرا رسید که ریگان تحویل نخستین موشک های استینگر (زمین به هوا) را تصویب کرد... گفته می شود مجاهدین از آن هنگام ۲۷۰ فروند هواپیمای شوروی را سرنگون کردند؛

۳. تلاش موازی برای ارسال وسایل حمل و نقل جنگ افزارهای مزبور از راه پاکستان به مناطق جنگی افغانستان انجام گرفت....

۴. با چند کشور که آنان نیز مایل به حمایت از تلاش مجاهدین بودند همکاری شد». (۱)

۵. از سوی دیگر حمایت همه جانبه نظامی و تسلیحاتی از عربستان در دولت ریگان ادامه یافت. ریگان در سال ۱۹۸۱ اعلام کرد: «اجازه نخواهد داد عربستان سعودی یک ایران دیگر بشود و بدین سان تلویحاً تضمین آمریکا را به ثبات ساختار سیاسی سعودی گسترش داد». (۲)

عربستان که در استراتژی دوستونی نیکسون متحد استراتژیک آمریکا محسوب می گردید، با فروپاشی رژیم پهلوی در ایران از اهمیت بیشتری برخوردار شد این کشور با استقرار سیستم رادارهای پیشرفته «آواکس» موقعیت مرکزی را برای کنترل

ص: ۱۳۲

---

۱- (۱). همان، ص ۳۴۴ و ۳۴۵.

۲- (۲). همان، ص ۳۲۵.

منطقه و تأمین منافع آمریکا ایفا کرد.

در این بین همچنان اسرائیل متحد استراتژیک و هم پیمان وفادار در منطقه خاورمیانه و مورد توجه خاص دولت ریگان بود.

دولت ریگان در ۳۰ نوامبر ۱۹۸۱ با امضای قرارداد همکاری، تعهدات نظامی نوینی به اسرائیل را پذیرفت که برخی از موارد این قرارداد استراتژیک بیان می باشند از:

«ایالات متحده و اسرائیل، کمیسیونی به منظور تمرین های مشترک نظامی و پیش بینی استفاده از ناوگان ششم نیروی دریایی آمریکا (در مدیترانه) از بندرهای اسرائیل تشکیل خواهند داد؛

اسرائیل با استقرار قبلی تجهیزات نظامی برای استفاده ی نیروی واکنش سریع آمریکا در خاک خودش موافقت می کند؛

ایالات متحده تحویل بمب های خوشه ای ساخت آمریکا را به اسرائیل (که موقتاً به حالت تعلیق در آورده) از سر می گیرد؛

اسرائیل با کمک مالی ایالات متحده هواپیماهای جنگنده ی لاوی را خواهد ساخت و آزاد خواهد بود برای آنها در خارج بازاریابی کند (البته چند سال بعد این قیمت لغو شد).<sup>(۱)</sup>

دولت ریگان تمایلی به ممانعت از سیاست های توطئه طلبانه اسرائیل نداشت، بلکه به صورت های متفاوت از این سیاست ها حمایت می کرد. برای مثال: دولت ریگان از نقشه اسرائیل برای حمله همه جانبه به لبنان در ۶ ژوئن ۱۹۸۲ اطلاع داشت اما مانع حمله نشد. حمله ای که هزینه ها و تلفات انسانی زیادی را برای ملت لبنان و مردم فلسطین به همراه داشت.

ص: ۱۳۳

اشاره

همچون دوران ریگان افزایش بودجه نظامی و راهبرد جنگ کم شدت در برابر حرکت ها و نیروهای معارض در دوران جورج بوش با قدرت نظامی بیشتری ادامه یافت. سال های دهه ۹۰ میلادی بیانگر وضعیتی بود که موقعیت بالای نظامی آمریکا را در مناطق مختلف جهان نشان می داد و نظم نوین جهانی بوش، راهبرد نوین آمریکا برای اعمال سلطه بر جهان بود. راهبرد جدید آمریکا ریشه در دو تحول عمده در سطح منطقه ای و بین المللی داشت که عبارت بود از پیروزی آمریکا در جنگ دوم خلیج فارس در عملیات توفان صحرا و فروپاشی شوروی.

الف) عملیات توفان صحرا

حمله نظامی عراق به کویت و اشغال این کشور در سال ۱۹۹۰ باعث شکل گیری بحران نوینی در خلیج فارس پس از پایان جنگ هشت ساله ایران و عراق شد. این بحران بهانه لازم را برای گسیل پانصد هزار نیروی نظامی آمریکا به منطقه خلیج فارس فراهم ساخت. آمریکا و متحدانش برای نجات کویت وارد جنگی علیه عراق شدند به نام «عملیات توفان صحرا». آنها مواضع نیروهای عراقی را به شدت بمباران کردند؛ سرانجام عراق در ۲۴ فوریه ۱۹۹۱ تسلیم شد. می توان گفت که عملیات توفان صحرا ادامه دکتترین کارتر بود.

آمریکا در این دوران اقدامات مداخله جویانه خود را با مصوبات شورای امنیت توجیه می کرد «دولت بوش با توسل به مصوبات شورای امنیت سازمان ملل متحد، به بحران خلیج فارس وجهه بین المللی داد. در این شرایط اقدامات نظامی و سیاسی واشنگتن برای پایان دادن به بحران، با اهداف خاص ارزیابی نمی شد، اگرچه در واقع چنین بود با مشارکت جامعه بین المللی در بحران، در

چارچوب سازمان ملل متحد، تحرکات مداخله گرانه نظامی و سیاسی ایالات متحده به وضوح آشکار نبود». (۱) به عبارت دیگر وضعیت جدید، این امکان را به آمریکا داد که پس از پیروزی آمریکا و آزاد سازی کویت، اهداف و خواسته های خود را در سطح جهانی مطرح سازد.

در این زمان آمریکا تلاش کرد تا نظم تک قطبی را بر جهان حاکم سازد. «نظم نوین جهانی بوش سلطه جویی مفروض آمریکا را در تصور و خیال داشت؛ اما سلطه جویی از یک نوع اصولی. بوش پیش بینی تفوق و غلبه آمریکا را به گونه ای مطرح کرد که هم مشروع خواهد بود و هم تا حدودی، جامعه جهانی از آن استقبال خواهد کرد». (۲) این تلقی ریشه در قدرت و سلطه طلبی آمریکا داشت که خود را تنها ابرقدرت پس از فروپاشی شوروی می دانست.

در مجموع بوش موفق شد در لابه لای بحران خلیج فارس به برخی از اهداف سیاسی ایالات متحده که در ادامه به آن اشاره می شود جامه عمل بپوشاند:

۱. پیروزی نظامی در جنگ: میزان پیروزی در جنگ به دلیل خسارت های محدود نظامی بسیار چشم گیر بود. این جنگ نخستین نبرد پیروزمندانه نظامی آمریکا، با توجه به ابعاد بحران و مخاطرات آن، در تاریخ سیاسی این کشور ارزیابی شده است.

۲. منتفی شدن واکنش سیاسی مورد انتظار از سوی اتحاد شوروی در قبال بحران: آمریکا موفق شد با جلب مشارکت بین المللی در چارچوب مصوبات شورای امنیت سازمان ملل متحد، از واکنش احتمالی شوروی جلوگیری کند و به اقدامات نظامی ایالات متحده جنبه ی بین المللی دهد.

ص: ۱۳۵

---

۱- (۱). سلیم حسنی، پیشین، ص ۱۰۱.

۲- (۲). کگلی، پیشین، ص ۱۰۰.

۳. پیشرفت سیاسی ایالات متحده در عرصه بین‌المللی: به گونه‌ای که آمریکا به مثابه تنها قدرت جهانی مطرح شد که می‌تواند به حل و فصل بحران‌های بزرگ خاتمه دهد و تصمیمات جامعه جهانی را به اجرا در آورد. این پیروزی آمریکا، به معنی ثبت شکستی دیگر برای حیات سیاسی شوروی تلقی می‌شد.

۴. سیطره طولانی بر منطقه خلیج فارس بدون هرگونه معارض و یا قدرت خارجی مخالف: این برتری تنها در سایه فروپاشی اتحاد شوروی به دست نیامد؛ زیرا اگر اتحاد شوروی همچنان به مثابه یک قدرت جهانی پا برجا باقی می‌ماند، ایالات متحده تغییری در سیاست‌های خلیج فارس ایجاد نمی‌کرد و با محاصره نظامی این منطقه استراتژیک، به هرگونه رقابت نظامی یا تحرک سیاسی خاتمه می‌داد. (۱)

### ب) فروپاشی شوروی

رقابت میان آمریکا و شوروی برای تسلط بر جهان از سال ۱۹۴۵ به بعد در سطوح مختلف ادامه یافت. سیاست‌های شوروی در جهان موانع و محدودیت‌های متعددی را برای آمریکا ایجاد می‌کرد. با آمدن گورباچف در سال ۱۹۸۵ شرایط و موقعیت نوینی برای سیاست‌های جهانی آمریکا فراهم شد. گورباچف «تفکر جدید» را در سیاست خارجی شوروی مطرح نمود که بازتاب و پیامدهای گسترده‌ای را در سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی ایجاد کرد. از دیدگاه وی، مفهوم امنیت متقابل در رابطه با آمریکا برای نخستین بار پذیرفته می‌شد. براساس دیدگاه او تضعیف امنیت ملی یک طرف، تضعیف امنیت دیگری را به دنبال می‌آورد. گورباچف در سفرش به آمریکا در سال ۱۹۸۷ یادآور شد: «ما درک می‌کنیم که به علت اختلافات عمیق تاریخی، ایدئولوژیک، اقتصادی،

ص: ۱۳۶

اجتماعی و فرهنگی جدا از هم می‌باشیم؛ ولی امروز خردمندی سیاسی در این است که آن اختلافات را بهانه‌ای برای مقابله جویی، خصومت و مسابقه تسلیحاتی به کار نبریم». (۱)

تفکر جدید گورباچف و ارائه «پروستریکا» و «گلاسنوست» برای اصلاحات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شوروی، حکایت ضعف‌های گسترده‌ای می‌کرد که امکان رقابت همه‌جانبه و تقابل با آمریکا را تا اندازه بسیاری ناممکن می‌ساخت؛ زیرا ساختار اقتصادی و ظرفیت‌های تولیدی شوروی در برابر نظام سرمایه‌داری و اقتصادی آمریکا دستخوش محدودیت‌ها و مشکلات متعددی گردید. پاول کندی معتقد است «وقتی از دهه ۱۹۶۰ به بعد، تولید جهان، دور شدن از کالاهای سنگین سنتی و حرکت در جهت ارزش افزوده بالا، دانش متمرکز و صنایع مصرفی، کامپیوتر، الکترونیک‌های نرم افزار، اتومبیل، هواپیمای غیرنظامی، داروسازی و ارتباطات را آغاز کرد اتحاد شوروی... دیگر قادر نبود این راه را دنبال کند». (۲) با اهمیت یافتن «قدرت نرم»، شوروی ظرفیت‌های لازم را برای ایفای نقش جهانی خود دارا نبود که مجموعه عوامل، چالش‌ها و بحران‌های متعددی را برای شوروی ایجاد کرد. از دیدگاه پاول کندی «در قلب مشکل شوروی... یک بحران سه‌گانه، که هر بخشی از دیگری تغذیه می‌کرد و فروپاشی را سرعت می‌بخشید، قرار داشت. بحرانی در زمینه مشروعیت سیاسی نظام شوروی که با بحران تولید اقتصادی و تأمین اجتماعی پیوند می‌خورد و هر دو با بحران روابط قوی و فرهنگی تشدید می‌شدند. نتیجه، یک ترکیب غیرقابل حل از چالش‌ها بود». (۳)

ص: ۱۳۷

---

۱- (۱). کگلی، پیشین، ص ۹۶.

۲- (۲). پاول کندی، پیشین، ص ۳۰۲.

۳- (۳). همان، ص ۳۰۰.

گورباچف برای حل بحران های سه گانه اصلاحات گسترده ای را آغاز کرد که از لحاظ بین المللی و جهانی فرصت های جدیدی را برای سیاست های جهانی آمریکا فراهم ساخت.

گورباچف در سخنرانی دسامبر ۱۹۸۸ در سازمان ملل متحد، کاهش های وسیع یک جانبه را در تعداد نیروهای نظامی شوروی اعلام کرد. این کاهش نیرو در اروپای شرقی و در منطقه وسیع تر آتلانتیک تا اورال، بسیار بیشتر از آن چیزی بود که طراحان نظامی غرب می توانستند رؤیایش را داشته باشند». (۱)

با آمدن گورباچف، سربازان شوروی از افغانستان خارج شدند، حضور در کوبا خاتمه یافت در عملیات سپر صحرا و آزادسازی کویت از آمریکا حمایت شد، حکومت های کمونیستی بلوک شرق در اروپای شرقی، انتخابات آزاد برگزار کردند، آزادی های سیاسی، مذهبی و اجتماعی در داخل کشور برقرار شد و اصول بازار آزاد سرمایه داری پذیرفته گردید. دیوار برلین فرو ریخت؛ پیمان ورشو منحل شد و سرانجام به عصر ابرقدرتی شوروی خاتمه داده شد». (۲)

### ۱۰- پایان جنگ سرد و سیاست یک جانبه گرایی آمریکا

فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، فرصت های جدیدی در سیاست خارجی آمریکا به همراه آورد و آمریکا از این فرصت برای تحقق اهداف جهانی خود استفاده کرد.

پس از فروپاشی شوروی این گمانه وجود داشت که به دلیل از بین رفتن کمونیسم (یعنی رفع خطر و رقیب اساسی آمریکا) سیاست های مداخله جویانه

ص: ۱۳۸

---

۱- (۱). کگلی، پیشین، ص ۱۳۱.

۲- (۲). همان، صص ۹۷-۹۸.



آمریکا نیز تقلیل یافته و از سطح درگیری های نظامی آن کاسته می شود؛ اما رفتارهای نظامی آمریکا خلاف این احتمال نشان داد. «جورج بوش اول سربازان ایالات متحده را حداقل هشت بار در دو سال آخر تصدی اش در کاخ سفید به خارج اعزام داشت و کلینتون رکود این تعداد را پشت سر گذاشت، طی دو سال نخست زمامداریش، این الگو بسیار زیاد شبیه رفتار مداخله جویانه اوایل قرن بیستم به نظر می رسد، به خصوص طی دوره دولت وودرو ویلسون... که سبیده دیگری از عصر جدید دیگری بود». (۱)

در این زمان سیاست های مداخله جویانه آمریکا همانند دوران قبل در قالب پشت بشردوستانه و حمایت از صلح توجیه گردید. در این راستا آمریکا در پشت اهداف سازمان ملل برای استقرار یا پایداری صلح از مداخلات انسان دوستانه حمایت کرد. آمریکا فصل هفتم منشور ملل متحد را توجیهی برای مداخله در کشورها قرار داد. «دولت بوش در اواخر سال ۱۹۹۲ مبتکر مداخله چند جانبه در سومالی گردید که به نام «عملیات اعاده صلح» معروف است... در ژوئیه ۱۹۹۴ دولت کلینتون دست به مداخله انسان دوستانه دیگری تحت عملیات اعاده صلح در روندا زد». (۲)

دولت کلینتون در ادامه سیاست های بوش پدر، برای ایجاد نظم نوین جهانی و زمینه سازی نظم تک قطبی به رهبری آمریکا تلاش های فزاینده ای را انجام داد. کلینتون در این رابطه برنامه های نظامی زیر را در دستور کار خود قرار داد:

«در پی فروپاش اتحاد شوروی، توجه نیروهای نظامی آمریکا باید از اروپای شرقی به مناطق دیگر، به ویژه خاورمیانه که در آن منافع حیاتی ایالات متحده در معرض تهدید قرار گرفته است، معطوف شود؛

ص: ۱۳۹

---

۱- (۱). همان، ص ۱۴۲.

۲- (۲). همان، ص ۱۴۳.

-باید از متحدان آمریکا در جهان خواسته شود که در هزینه های دفاعی مشارکت بیشتری داشته باشند؛

-قدرت نظامی آمریکا و از آن جمله توان هسته ای آن، باید در سطحی باشد که بتواند خطرات تهدید کننده منافع آمریکا را خنثی و یا با شکست مواجه نماید؛

-بودجه نظامی باید تا سطحی کاهش داده شود که به قدرت دفاعی آمریکا برای حفظ منافع خود صدمه ای وارد نشود؛

-پیمان ناتو باید حفظ شود و کشورهای اتحاد شوروی سابق به آن ملحق گردند». (۱)

## ۱۱-حادثه یازده سپتامبر و معمای مقابله با تروریسم

حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ روند تحولات بین المللی و سیاست خارجی آمریکا را وارد مرحله جدیدی کرد؛ به گونه ای که مبنای سیاست خارجی آمریکا در قرن بیست و یکم برای اعمال سیاست های مداخله گرایانه همه جانبه در سراسر جهان شد. معمای «اسامه بن لادن» و سازمان «القاعده» برای جهانیان حل نشده باقی مانده و علت حقیقی واقعه یازده سپتامبر مشخص نگردیده است. این حادثه پیامدهای گسترده ای را در سطح نظام بین المللی و سیاست خارجی آمریکا به همراه داشته است که مهم ترین آن تلاش آمریکا برای تک قطبی ساختن ساختار نظام بین المللی و تشدید مداخله گرایی در مناطق مختلف جهان می باشد. حادثه یازده سپتامبر و مسائل آن باعث شد تا آمریکا «برای به دست آوردن موقعیت قبلی خود به مثابه ابرقدرت جهان، در مناقشات بین المللی بیشتر مداخله کند؛ زیرا عدم دخالت برای این کشور به منزله عقب نشینی و شکست سیاسی است». (۲)

ص: ۱۴۰

---

۱- (۱). سلیم حسنی، پیشین، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۲- (۲). حسن باقری و دیگران، توطئه یازده سپتامبر، تهران: نذیر، ۱۳۸۰، ص ۵۵.

حادثه یازده سپتامبر، جایگاه و موقعیت متمایزی را برای اهداف بوش پسر فراهم ساخت که مهم ترین آن کمک به تحقیق و مشروعیت بخشی به اهداف سلطه طلبانه در جهان بود. او توانست در پرتو وضعیت نوین بین المللی و فرصت ایجاد شده ناشی از حادثه یازده سپتامبر در حیات خلوت و همسایگی روسیه با شدت هرچه تمام تر، نیروی نظامی خود را علیه طالبان به کار گیرد و روسیه را در مقابله با تروریسم و جنگ با طالبان و القاعده همراه خود سازد؛ البته همچنان اقدامات خود را از راه شورای امنیت سازمان ملل متحد موجه می ساخت. این وضعیت بازگو کننده معکوس شدن فرایندهای تاریخی و شرایط بی سابقه ای است که در تاریخ معاصر رخ داده و یک کشور را در موقعیت هژمون قرار می دهد. در راستای موجه سازی، جورج دبلیو بوش برخلاف بوش پدر برای رسیدن به اهداف خود از آموزه های مذهبی هم استفاده کرد. او تلاش برای رسیدن به قدرت را با نقاب اخلاق و ارزش های مذهبی پی می گرفت. محافظه کاران جدید به خوبی به نقش ارزش های مذهبی در توجیه سیاست های آمریکا واقف اند. افرادی مانند «رونالد رامسفلد» و «کاندولیزا رایس» که در مکاتب فکری روشن فکرانه توماس هابز، نیکولو ماکیاولی، هانس مورگنتا و کنت و التز فکری خود را شکل داده اند، کاملاً به نقش جانبی اخلاقیات در سیاست بین الملل اعتقاد دارند، البته از این درک نیز برخوردار هستند که برای توجیه سیاست مبتنی بر قدرت، ضرورت توجیه اخلاقی از اهمیت وافری برخوردار است». (۱)

توجه آمریکا در دوران جورج بوش به آموزه ها و ارزش های اخلاقی و مذهبی نسبت به دوران قبل بیشتر بوده و تلاش آمریکا بر این بوده تا اهداف و سیاست های

ص: ۱۴۱

مداخله جویانه خود را براساس آن توجیه نماید.» نگاه مذهبی به قدرت و توجیه اخلاقی قدرت فزاینده و رو به گسترش آمریکا، منجر به آن گشته است که آمریکائیان گسترش قدرت و نفوذ خود را خصلتی الهی تلقی کنند». (۱)

به عبارت دیگر در مقطع پس از جنگ سرد و در راستای نظم نوین جهانی بوش، طرح‌ها و برنامه‌های نظامی و راهبردهای آمریکا متفاوت‌تر از دوران بیل کلینتون طراحی شد. براساس طرح رامسفلد و سیاست جورج دبلیو بوش، حضور فراگیر آمریکا در سطح جهانی پی ریزی گردید که در آن «آمریکا قادر است همزمان در دو جبهه با نیروی تقریباً برابر و با دو مأموریت متفاوت حضور داشته باشد. معیار توانمندی نظامی را دونالد رامسفلد بر مبنای تعداد نیروهای آمریکا در عملیات طوفان صحرا در سال ۱۹۹۱ قرار داد. این به مفهوم وجود حداکثر نیم میلیون سرباز محیط نبرد، کنترل فضای محیط عملیاتی و توانایی انتقال نیرو در یک تا دو هفته از خاک اصلی آمریکا به منطقه عملیات نظامی است». (۲)

محافظه کاران نوین و هم فکران بوش بیش از هر زمانی بر نظامی گری در سیاست خارجی آمریکا تأکید دارند؛ آنها فضای پس از جنگ سرد و دوران پس از حادثه یازده سپتامبر را فرصت مناسبی برای افزایش قدرت آمریکا در سطح جهان می دانند.

«از نظر محافظه کاران جدید، بالاترین ارزش، قدرت است. بدین روی سیاست‌ها، عملکردها و خط مشی‌ها در این راستا شکل می گیرد تا شرایطی فراهم گردد که قدرت آمریکا مدام افزایش یابد. پس هر سیاستی که منجر به این نهایت

ص: ۱۴۲

---

۱- (۱). همان، ص ۱۷۴.

۲- (۲). همان، ص ۱۴۱.

گردد، مشروع و ضروری است». (۱) این سیاست باعث گردیده تا سیاست های آمریکا براساس واقعیت ها و نیازهای واقعی شکل نگیرد؛ بلکه هدف آمریکا «شکل دادن به واقعیات حاکم جهانی براساس آرمان ها و پندارهای محافظه کاری جدید می باشد». (۲) طرح ها و برنامه هایی که در پی مهار رقبای متقارن و نامتقارن در راستای تحقق نظام تک قطبی در جهان.

سیاست یک جانبه گرایی آمریکا در دوران بوش باعث تشدید مداخله گرایی و نظامی گری آمریکا در جهان شد. آمریکا از فرصت ایجاد شده در پی حادثه یازده سپتامبر استفاده کرده و در سال ۲۰۰۱ افغانستان را اشغال کرد. راهبرد نوین آمریکا به کارگیری ابزارهای نظامی جهت گسترش دموکراسی در جهان بود. بر این اساس بوش جنگ نامحدود علیه تروریسم را در سراسر جهان اعلام کرد. هدف آمریکا این بود که در این جنگ متحدان خود یعنی اروپای غربی و ژاپن را با خود همراه سازد و مطمئن شود که چین و روسیه با تلاش های آمریکا مخالفت نخواهند کرد. در واقع می توان گفت جنگ با تروریسم ابزاری برای پیشبرد اهداف و منافع آمریکا در راستای محقق ساختن سیاست یک جانبه گرایی آمریکا بود. وضعیتی که به دلیل هژمونیک گرایی آمریکایی نتایج مبهمی را در پی دارد. (۳)

سیاست یک جانبه گرایی و سلطه گرایی آمریکا در حمله نظامی به عراق و اشغال این کشور در سال ۲۰۰۳، وارد مرحله نوینی شد. آمریکا در راستای ایجاد خاورمیانه بزرگ، برقراری نظم نوین منطقه ای و مهار قدرت های مخالف خود

ص: ۱۴۳

---

۱- (۱). همان، ص ۱۶۸.

۲- (۲). همان، ص ۱۳۲.

۳- (۳). ر.ک: محمود یزدان فام، آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر، سیاست داخلی و خارجی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۹-۱۸۱.

عراق را اشغال کرد. (۱) براساس دکترین بوش «آمریکا در معرض یک خطر قریب الوقوع، چند بعدی، غیرقابل اجتناب و مصیبت بار است؛ تهدیدی که به علت ترکیب دو خصوصیت در آن یعنی ویرانگری و مصونیت در برابر بازدارندگی، سابقه ای در تاریخ آمریکا ندارد. چنین تهدیدی به علت پیامدهایش مستلزم واکنش بی سابقه است». (۲)

بنابراین واکنش آمریکا در جنگ نه پیش دستانه (۳) بلکه پیش گیرانه (۴) بود. در این راهبرد نظامی آمریکا منتظر خطر دشمن نمی شود و زمانی که وقوع خطر را اجتناب ناپذیر تشخیص داد اقدام نظامی را در دستور کار قرار می دهد. در اشغال نظامی عراق آمریکا مدعی شد که دولت عراق، دارای سلاح های کشتار جمعی است و در آینده نزدیک به تسلیحات اتمی دست می یابد. بنابراین قبل از حتمی شدن خطر دشمن باید به آن حمله کرد و مانع از اقدامات نظامی صدام شد.

به قدرت رسیدن باراک اوباما، سیاست خارجی آمریکا را دستخوش تحول کرد. اوباما با شعار «امید و تغییر» قدرت را به دست گرفت. وی اعلام کرد که از راهبرد جنگ پیش گیرانه استفاده خواهد کرد. او تلاش کرد تا محبوبیت دولت آمریکا را به ویژه در کشورهای اسلامی افزایش دهد. وی خواستار جهانی عاری از سلاح هسته ای شد. (۵) این سخنان جنبه تاکتیکی داشت. مهم ترین سیاست اوباما ایجاد مسیرهای تازه در سیاست خارجی آمریکا بود. از دیدگاه وی هنگامی که منافع امنیتی در معرض خطر قرار گیرد می توان از نیروی نظامی استفاده کرد.

ص: ۱۴۴

---

۱- (۱) .ر.ک: اریک لوران، جنگ بوش ها، ترجمه سوزان میرفندرسکی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.

۲- (۲) .یزدان فام، پیشین، ص ۲۲۷.

۳- (۳) .Preemptive

۴- (۴) .Preventive

۵- (۵) .ر.ک: دیوید مندل، اوباما، وعده تغییر، ترجمه امیر شهریار امینیان، تهران: خرسندی، ۱۳۸۷.

رفتار سیاست خارجی آمریکا در این دوره نشان داده که در دوره اوباما نیز تغییرات ماهوی در سیاست خارجی آمریکا رخ نداده است و همچنان مداخلات نظامی و امنیتی در دستور کار دولت قرار دارد.

آنچه مسلم است، آمریکا پس از جنگ سرد، تلاش گسترده ای را برای ایجاد نظام تک قطبی انجام داده است و از خلاء قدرت ناشی از فروپاشی شوروی برای تحکیم موقعیت جهانی خود استفاده می کند. اما گذشت زمان نشان می دهد که قدرت های بزرگ رقیب آمریکا با نظم نوین آمریکایی مخالف اند و ساختار نظام بین الملل به سمت شکل گیری نظام بین الملل چند قطبی در جریان است. موقعیت روسیه و چین، بیش از گذشته تقویت گردیده و تعارض منافع آمریکا و اتحادیه اروپا نیز به سهولت قابل کاهش نیست.

ص: ۱۴۵

۱. دکترین مونروئه در ۱۸۲۳ نقش مؤثری را در قدرتمندی آمریکا ایفا نمود.

۲. آمریکا از راه طرح مارشال در سال ۱۹۴۷ و پیمان نظامی ناتو در سال ۱۹۴۹ توانست قدرت و نفوذ خود در اروپا افزایش دهد.

۳. هدف مشترک دکترین ترومن و آیزن هاور سد بندی در برابر کمونیسم بین الملل و گسترش مداخله گرایی آمریکا در جهان بود.

۴. هدف دکترین نیکسون این بود که از حضور مستقیم خود در برخی از مناطق بکاهد و مسئولیت حفظ صلح و منافع آمریکا را به دولت های منطقه ای واگذار نماید.

۵. سیاست خارجی آمریکا با طرح دفاع استراتژیک ریگان وارد مرحله جدیدی از مداخله گرایی و تشدید رقابت تسلیحاتی شد.

۶. جنگ آمریکا و متحدانش با عراق و آزاد سازی کویت در سال ۱۹۹۱ فصل نوینی در حضور همه جانبه آمریکا در منطقه خلیج فارس و ایجاد نظم نوین جهانی محسوب می شود.

۷. با فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱، آمریکا در صدد ایجاد ساختار نظام بین الملل تک قطبی برآمد.

۸. حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ زمینه ساز فصلی جدید در گسترش مداخله گرایی نظامی آمریکا در دیگر کشورها می باشد.

۹. مخالفت رقبای قدرتمند آمریکا مانند روسیه و چین با سیاست های یکجانبه گرایانه آمریکا نشان می دهد که ساختار نظام بین الملل به سمت شکل گیری نظام بین الملل چند قطبی در حرکت می باشد.



۱. زمینه‌های افزایش قدرت آمریکا را تا جنگ جهانی دوم توضیح دهید؟

۲. طرح مارشال و پیمان نظامی ناتو را توضیح دهید؟

۳. سیاست مهار یا سد بندی آمریکا چه بود؟ مهم‌ترین مؤلفه‌های آن را بیان کنید.

۴. سیاست دو ستونی نیکسون چه بود؟ اهداف و زمینه‌های اعلام این دکترین را توضیح دهید.

۵. دکترین کارتر را توضیح دهید.

۶. آثار و پیامدهای فروپاشی شوروی را در سطح بین‌المللی توضیح دهید.

۷. تحولات سیاست خارجی آمریکا را در پی حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ بررسی نمایید.



### ۱- حکومت روسیه تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷

روسیه دارای تاریخ سیاسی و اجتماعی طولانی است. حکومت مسکو تا ۱۴۸۰ خراج گزار مغول ها بوده. کشمکش های میان مغول ها و رقبایشان، به مرور تسلط آنها را بر روسیه کم رنگ کرد. در سال ۱۴۶۲، «ایوان سوم» فرمانروای مسکو شد. او که به قدرت رسید هرچند مغولان همچنان درخواست خراج داشتند اما رو به ضعف رفتن قدرتشان زمینه ای شد برای اینکه ایوان سوم از پرداخت خراج خودداری کند. «مغولان سربازان خود را برای جمع آوری خراج فرستادند، اما سپاه ایوان سوم توانست آنها را پس بزند و سرانجام مسکو را از تسلط مغولان آزاد کند. این موفقیت سبب شد ایوان سوم به ایوان کبیر شهرت یابد.» (۱) در زمان ایوان کبیر وسعت دولت مسکو سه برابر گردید. او دیگر شاهزاده منطقه کوچک پیرامون مسکو نبود و فرمانروای امپراتوری روسی جدید و در حال رشد شده بود. او به نشانه این تغییر بزرگ گاهی خود را تزار می نامید. «این

ص: ۱۴۹

---

۱- (۱). جیمز ای استریکلر، روسیه تزاری، ترجمه مهدی حقیقت خواه، ص ۲۰.

اصطلاح روسی که به معنای فرمانروایی با قدرت نامحدود است، احتمالاً از واژه رومی سزار به معنای «امپراتور» ریشه گرفته است. فرمانروایان روسیه از ایوان چهارم (نوه ایوان کبیر) تا ۱۹۱۷، خود را رسماً تزار می نامیدند». (۱)

قدرت روسیه در قرن پانزدهم افزایش یافت و یکی از بزرگ ترین دول اروپایی شد «از میانه قرن پانزدهم تا میانه قرن شانزدهم مساحت سرزمین روسیه شش برابر شد». (۲) «در این زمان جمعیت مسکو بیش از دویست هزار نفر بود». (۳) «در قرن پانزدهم، مسکو ادعای نقش متحد کننده و رهبری مبارزه با دشمن خارجی داشت. در نشریات سیاسی و در جامعه، ایده های وحدت بخش ترویج می شد». (۴)

«در اواخر قرن پانزدهم میلادی، شاهزاده نشین مسکو که چندین شاهزاده نشین شمال شرقی روس را نیز در تصرف خود داشت قدرت چشم گیری را به نمایش گذاشت. او مدعی سرزمین هایی در اروپای شرقی شد که پیش از این متعلق به روسی کیف بودند و اکنون با مردمان مسیحی ارتدوکس ساکن در آنها در قلمرو لهستان و لتونی قرار داشتند». (۵)

گرایش روسیه به توسعه و قدرت خود در اروپای شرقی، آغاز منازعه قدرت های منطقه و تعارض منافع آنان را سبب گردید. برای نمونه، «در قرن های ۱۶ و ۱۷ و آغاز قرن ۱۸ میان روسیه و لهستان جنگ هایی دائمی در جریان بود». (۶)

ص: ۱۵۰

---

۱- (۱). همان، ص ۲۲.

۲- (۲). د. پ. کالیستوف و دیگران، تاریخ روسیه شوروی، ترجمه حشمت ا... کامرانی، ص ۱۰۲.

۳- (۳). همان.

۴- (۴). ا. گ. زادوخین، سیاست خارجی روسیه: خود آگاهی و منافع ملی، ترجمه مهدی سنایی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴، ص ۵۷.

۵- (۵). همان، ص ۶۹.

۶- (۶). همان، ص ۷۰.

«نوع رابطه روسیه و لهستان نه تنها از تقسیم بندی ژئوپلیتیک دو قدرت، بلکه از تقابل کلیسای ارتدوکس مسکو و کلیسای کاتولیک که لهستان و لتونی را تحت سرپرستی داشت حکایت می نمود».<sup>(۱)</sup>

از سوی دیگر روسیه تحت تأثیر سیاست و فرهنگ اروپای غربی بود و تلاش می کرد تا روابط خود را با کشورهای مانند آلمان، دانمارک و سوئد برقرار سازد. روسیه مشتاق بهره گیری از پیشرفت و توسعه اروپا بود، در عین حال در پی حفظ هویت، کسب خود آگاهی ملی و تأمین منافع کشور نیز بود.

در مجموع از قرن ۱۸ منافع ملی و دولتی روسیه شامل جنبه های زیر بود:

«- تثبیت نهایی سیاسی مرزهای کشور؛

- تأمین تمامیت ارضی و امنیت کشور؛

- دسترسی آزاد به اقیانوس جهانی (ارتباط با جهان خارجی)؛

فراهم کردن استقلال اقتصادی و شرایط مناسب خارجی برای توسعه اقتصادی».<sup>(۲)</sup>

وقوع انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ باعث ایجاد تغییرات و تحولات گسترده ای در اروپا شد و به نوبه خود بر سیاست و جامعه روسیه نیز تأثیر گذاشت، «وقوع جنگ های ناپلئون برای تسلط بر اروپا باعث ورود هر چه بیشتر روسیه در معادلات قدرت در اروپا شد. روسیه در این مقطع به مثابه یک قدرت اروپایی، سهم بزرگی در برهم زدن نقشه های ناپلئون برای تسلط بر اروپا داشت. برگزاری کنگره وین در سال ۱۸۱۵ زمینه را برای مداخله روسیه در اروپا فراهم نمود».<sup>(۳)</sup> «روسیه در ۱۸۱۵ به خلاف اندیشه اروپایی «موازنه نیروها»، دولت های

ص: ۱۵۱

---

۱- (۱). همان، ص ۷۳.

۲- (۲). همان، ص ۱۷۸.

۳- (۳). هنری ویلسون و لیتل فیلد، تاریخ اروپا از ۱۸۱۵ به بعد، ترجمه فریده قره چه داغی، ص ۱۳۵.

اروپایی را به برقراری نظم نوین جهانی براساس ارزش ها و معنویت دعوت کرد. بر این اساس، تزار الکساندر اول، امپراتور روسیه پیشنهاد پیمان اتحاد مقدس میان دول پروس، روس و اتریش را داد که هدف ظاهری آن اجرای مقاصد دیانت مسیح یعنی عدل و احسان و حصول توافق بین المللی بود». (۱)

از سوی دیگر روسیه به شدت از محافظه کاری در برابر حرکت های آزادی خواهی در اروپا حمایت می کرد. «در عصر «مترنیک» روسیه پناهگاه ارتجاع بود. لشکریان روسیه در اروپای مرکزی اوضاع را ضد انقلابیون سال ۱۸۴۸ برگردانید». (۲) اما

روند تعارض منافع قدرت های اروپایی با روسیه در بالکان با گذشت زمان فزونی یافت و با موج جدید امپریالیسم از سال ۱۸۷۰ در خارج از اروپا تشدید گردید. «منافع روسیه در نواحی دریای سیاه آن را به مبارزه با ترک ها و در نتیجه به جنگ با انگلستان و فرانسه کشاند. در عین حال ارتباط نژادی با مردم اسلاو بالکان، آن را رقیب «اتریش-هنگری» می کرد؛ ولی تا آغاز قرن بیستم این اشکالات بین المللی جنبه محلی داشت». (۳)

قدرت های اروپایی از جمله انگلستان برای جلوگیری از درگیری منافع خود با روسیه، این کشور را به اتخاذ سیاست شرقی تشویق می کردند، «روسیه نیز تلاش می نمود تا از سیاست شرقی خود برای اعمال نفوذ و بسط روابط با دول شرقی استفاده نماید؛ از این رو در صدد بود تا سیاست شرقی خود را متمایز از قدرت های اروپایی نشان دهد. بنابراین در مشرق زمین خود را حامی اقوام

ص: ۱۵۲

- 
- ۱- (۱). بهرام مستقیمی، دگرگونی نظام بین المللی، تسلط جهانی اروپا و ارزش های اروپایی، ص ۴۲.
  - ۲- (۲). لیتل فیلد، پیشین، ص ۱۳۵.
  - ۳- (۳). همان.

ضعیف در برابر زورگویی و استبداد دیگران جلوه می داد که نمونه آن تقابل با سیاست های استعماری انگلستان در شرق بود. از این جهت همواره میان منافع روسیه و انگلستان تعارض وجود داشت. مأموریت روسیه در ظاهر آزادسازی ملت های شرق از سلطه و ظلم دولت های غربی بود».<sup>(۱)</sup> این کشور نسبت به محیط پیرامون خود توجه خاصی داشت و تلاش می کرد تا موقعیت و نفوذ خود را در برابر قدرت های اروپایی مستحکم سازد؛ بنابراین سرزمین های متصل به منطقه قفقاز، آسیای میانه و حوزه جنوبی دریای خزر برای روسیه اهمیت استراتژیک داشت. رقابت عمده با انگلستان در قلمرو جنوبی، در سرزمین ایران و دسترسی به آب های گرم خلیج فارس تجلی یافت.

روسیه در جنگ های ۱۸۰۳ تا ۱۸۲۸، توانست بخش ها از خاک ایران را تصرف نماید. هم چنین در قرارداد ۱۹۱۵، میان روس و انگلیس عملاً ایران به دو منطقه نفوذ شمال و جنوب تقسیم شد که براساس آن روسیه در مناطق شمال و انگلستان در مناطق جنوب صاحب نفوذ شدند. این قرارداد متعاقب انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷، از جانب روسیه ملغی اعلام شد.<sup>(۲)</sup>

## ۲- انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و سیاست خارجی شوروی

رقابت روسیه با قدرت های اروپایی و مشکلات داخلی حکومت سرانجام باعث فروپاشی امپراتوری تزار در اوائل قرن بیستم شد. روسیه در داخل با مسائل متعددی مواجه بود؛ «بخشی از این دشواری نتیجه تاریخ طولانی سیطره دیکتاتوری تزارها بر روسیه بود. روس ها، قرن ها تأثیری بر دولت حاکم بر کشور خود نداشتند؛ دهقانان،

ص: ۱۵۳

---

۱- (۱). زادوخین، پیشین، ص ۱۱۴.

۲- (۲). ر. ک: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۱۹۷-۳۱۹.

فرمانروایان کشور را بر نمی‌گزیدند و هر گونه بحثی در امور سیاسی با خطر زندان و تبعید همراه بود.<sup>(۱)</sup> وضعیت روسیه با گذشت زمان رو به وخامت نهاد؛ جنگ روسیه و ژاپن در سال ۱۹۰۴ پایه‌های حکومت تزار را لرزاند و حادثه یکشنبه خونین در ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ باعث خشم مردم علیه تزار گردید.

«از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۷، نظام سیاسی، اقتصادی و دولتی روسیه به کلی فروپاشید. ویژگی بارز روسیه، نابرابری شدید میان طبقات بالایی اجتماع و توده عظیم دهقانان فقیر بود. با قیام یکپارچه‌ی دهقانان، کارگران، مردم طبقه متوسط، سربازان و ملوانان علیه دولت روند فروپاشی این نظام نیز آغاز شد؛ نظامی که در برابر قحطی و شرایط هولناک، از در تساهل وارد شده، کشور را به قعر جنگ‌های خونین و ضد مردمی کشانده و بر فضای سیاسی، جوی استبدادی و مغایر با حقوق بشر تحمیل کرده بود.»<sup>(۲)</sup>

جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴، روند فروپاشی تزار را سرعت بخشید. «جنگ در مدت یک سال اساس تمام دستگاه دولتی را درهم فرو ریخت و کشور را در تمام جهات حیاتی آن، در بی‌نظمی و اغتشاش و از هم گسیختگی فرو برد و از اعماق روح سرکش مردم روسیه، خصلت ذاتی هرج و مرج طلبی، منفی‌بافی و بیرحمی را بیرون آورد.»<sup>(۳)</sup>

با فروپاشی تزار، دولت موقت به ریاست «الکساندر کرنسکی» حکومت را به دست گرفت اما به دلیل مشکلات فراوان در ۷ نوامبر ۱۹۱۷ سقوط کرد و

ص: ۱۵۴

---

۱- (۱). استریکلر، پیشین، ص ۱۱۲.

۲- (۲). جان.ام. دان، انقلاب روسیه، ترجمه سهیل سُمی، تهران: ققنوس، ۱۳۸۴، ص ۹.

۳- (۳). ن. بریان شانی توف، تاریخ روسیه از آغاز تا انقلاب اکتبر، ترجمه خانابا بیانی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، ص ۲۶۱.



سپس حکومت به دست «بلشویک ها» (حزب سوسیال دمکرات کارگری) افتاد. «بلشویک ها یکی از چندین گروه روسیه بودند که هدف های سیاسی و اقتصادی خود را بر پایه ی نظریه های کارل مارکس بنا کرده بودند... آنها عقیده داشتند که تمام بنگاه های اقتصادی را دولت باید به نمایندگی از طرف کارگران کشور در اختیار گیرد. بلشویک ها امیدوار بودند انقلابشان موجب قیام های مشابهی در سراسر جهان شود». (۱)

انقلاب اکتبر، فرمانروایی بلشویک ها را استوار کرد «حزب حاکم بلشویک به سان هرم بود. در قاعده هرم، اعضای معمولی حزب نمایندگانی برای کنگره حزب انتخاب می کردند، که آنها نیز به نوبه خود کمیته مرکزی را بر می گزیدند. این کمیته پ «ولیت بورو» (هیئت سیاسی) را انتخاب می کرد. پولیت بورو تشکیل شده بود از وزیران که دستگاه های حکومت را اداره می کردند و رئیس حزب را بر می گزیدند». (۲) در این زمان لنین در رأس قدرت قرار گرفت. ارتش را تجدید سازمان داد و نام جدید ارتش سرخ را بر آن نهاد و با تأسیس سازمان «چکا» (۳) که نوعی سازمان پلیس مخفی بود، فضای ترس و تهدید را گسترش داد». (۴)

هرچند با این سیاست ها بر قدرت حکومت مرکزی افزوده شد، اما روسیه درگیر یک مشکل خارجی یعنی جنگ جهانی اول بود. لنین تلاش نمود از راه امضای پیمان صلح با آلمان در ۳ مارس ۱۹۱۸ در «برست لیتوفسک» لهستان از جنگ کناره گیری نماید. خروج روسیه از جنگ فرصت جدیدی در اختیار لنین

ص: ۱۵۵

---

۱- (۱). استریکلر، پیشین، ص ۱۰۹.

۲- (۲). جان آر. ماتیوز، ظهور و سقوط اتحاد شوروی، ترجمه فرید جواهر کلام، ص ۳۳.

۳- (۳). Cheka.

۴- (۴). همان، ص ۳۵.

قرارداد تا از راه ایجاد اتحاد میان جمهوری های مختلف، اتحاد جماهیری سوسیالیستی شوروی را در سال ۱۹۲۲ اعلام نماید.

با تأسیس اتحاد شوروی، سیاست خارجی این کشور نیز وارد مرحله نوینی شد. ایدئولوژی مارکسیستی و ایده های سوسیالیستی مبنای سیاست خارجی این کشور را قرار گرفت؛ بر این اساس تقابل میان دو نظام سرمایه داری و سوسیالیستی آغاز گشت. از دیدگاه شوروی سرمایه داری عامل امپریالیست نامیده شد. شوروی در راستای مقابله با امپریالیست حمایت از ملل محروم و مستضعف را در دستور کار خود قرار داد و در اعلامیه خود خطابه به «ملل شرق ستم دیده» خواستار رهاسازی آنها از یوغ امپریالیسم گردید. قرارداد موّدت میان ایران و شوروی در سال ۱۹۲۱، امضاء شد. شوروی تلاش نمود تا از راه برقراری روابط استراتژیک با کشورهای ستم دیده و مخالف نظام سرمایه داری قدرت و نفوذ خود را در جهان گسترش دهد. از سوی دیگر مسئله شناسایی شوروی از سوی قدرت های اروپایی و آمریکا، عضویت در جامعه ملل، کنترل تسلیحات و حل تعارضات منافع شوروی با قدرت های بزرگ در بالکان و دیگر مناطق جهان از جمله مواردی بود که در روند سیاست خارجی شوروی مؤثر بودند.

براساس معاهده راپالو در ۱۶ آوریل ۱۹۲۲، آلمان دولت جدید شوروی را شناسایی قطعی نمود. ایتالیا، انگلستان و فرانسه در ۲۸ اکتبر ۱۹۲۴، اتریش، چین، دانمارک، یونان، مجار، مکزیک و سوئد در سال ۱۹۲۵ این کشور را شناسایی نمودند. (۱) در عین حال روابط شوروی با برخی دول غربی با مشکلاتی همراه بود. «سفارتخانه ها و مراکز نمایندگی های شوروی در کشورهای غربی، به خصوص در

ص: ۱۵۶

---

۱- (۱). ژان پروهات، سقوط امپراطوری روسیه و انقلاب شوروی، ترجمه علی اصغر شمیم، تهران: سازمان نشر فرهنگ انسان، [بی تا]، ص ۹۶.

انگلستان، در سال ۱۹۲۷ مکرر مورد بازرسی محلی واقع شد و به قطع روابط سیاسی و بازرگانی شوروی و انگلیس انجامید؛ تا این که در اکتبر ۳۰ اکتبر ۱۹۲۹ مجدداً روابط بین دو کشور برقرار گردید. (۱) بهبود روابط شوروی با آمریکا زمانبری بیشتری داشت. آمریکا تا سال ۱۹۳۳ این کشور را شناسایی نکرد.

با گذشت زمان و قدرت گرفتن شوروی مسئله خطر کمونیسم و تعارض منافع دول غربی با شوروی نیز شدت گرفت. با قدرت گرفتن هیتلر در سال ۱۹۳۳، به تدریج معادلات قدرت در اروپا بهم خورد. شرایط جدید، ایجاد دسته بندی های نوین، تشدید اختلاف فرانسه و انگلیس در نحوه مواجهه با آلمان و عملی نمودن پیمان «ورسای» ۱۹۱۹ را باعث گردید. بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ که در برخی کشورها پیامدهای آن تا سال ۱۹۳۵ ادامه یافت، حکایت از شکل گیری بحران بین المللی و بی ثباتی گسترده در جهان می کرد. «جهان از این پس با ظهور هیتلر و تشکیل جبهه ی متحد فاشیست به سه بلوک متخاصم تقسیم گردید. جبهه فاشیست به دلیل اشتباهات بلوک های دموکراسی و کمونیست و همچنین به دلیل مساعد بودن زمینه داخلی، عرصه تاخت و تاز را مناسب دید؛ تا آن که سرانجام خواسته های پایان ناپذیر هیتلر، جهان را به ورطه دومین جنگ جهانی کشید. جنگی که نزدیک به شش سال طول کشید و ابعاد آن از هر نظر وسیع تر و وحشناک تر از جنگ جهانی اول بود». (۲)

در این جنگ جبهه فاشیست از یک سو و جبهه های دموکراسی و کمونیسم از سوی دیگر در روبه روی یکدیگر قرار گرفتند؛ در پایان جبهه فاشیست فروپاشید و جهان میان دو بلوک شرق و غرب تقسیم شد. آمریکا و شوروی به صورت دو

ص: ۱۵۷

---

۱- (۱). همان.

۲- (۲). احمد نقیب زاده، تاریخ دیپلماسی و روابط بین الملل از پیمان وستفالی تا امروز، ص ۲۰۳.

ابرقدرت ظاهر شدند و نظام بین الملل دوقطبی شکل گرفت و سیاست خارجی شوروی در فاصله سال های ۱۹۹۱-۱۹۴۵ در چارچوب نظام بین الملل دوقطبی استمرار یافت.

### ۳- سیاست خارجی شوروی در دوران نظام بین الملل دوقطبی

پس از جنگ جهانی دوم ۱۹۳۹-۱۹۴۵ نظام بین الملل دوقطبی شکل گرفت؛ در آن نظام، آمریکا و شوروی به منزله دو ابرقدرت توانستند به تقسیم قدرت و مناطق نفوذ میان خود پردازند. مسأله تقسیم قدرت و تعارض منافع قدرت های فاتح جنگ جهانی دوم آشکارا در کنفرانس «یالتا» مشهود بود؛ در عین حال قدرت های پیروز در این کنفرانس نقشه پس از جنگ را ترسیم نمودند. «در اجلاس یالتا درباره آلمان، نقش فرانسه در آلمان، غرامت ها، تأسیس سازمان ملل متحد، قیمومت مستعمرات، ایران، بغازها و جنگ با ژاپن بحث شد». (۱)

توافقاتی حاصل گردید، اما به علت شدت تعارض منافع، زمینه های جنگ سرد میان آمریکا و شوروی نیز به وجود آمد. سیاست خارجی دو کشور تحت تأثیر فضای جنگ سرد و در مقاطعی تنش زدایی قرار گرفت. بر این اساس سیاست خارجی شوروی در ارتباط با ساختار دوقطبی و رقیب خود یعنی آمریکا شکل پیدا کرد که مهم ترین هدف آن تحکیم نظام سوسیالیستی در داخل و بسط آن در سراسر جهان بود. در این راستا طراحی الگوی نظم نوین جهانی آغاز شد؛ بدین منظور که در کشورهای دارنده حزب کمونیست و جنبش چریکی، دولت های سوسیالیستی برپا گردد. «طراحان این برنامه ها، منطقه بالکان را مناسب ترین منطقه برای اینکار می دانستند. جنبش نیرومند چریکی و نیروهای

ص: ۱۵۸

---

۱- (۱). پی دو سونار کلان، یالتا، ترجمه سیروس سعیدی، ص ۷۴-۹۵.

مخفی ضد هیتلری این منطقه تحت تأثیر شدید احزاب کمونیست قرار داشتند؛ مهم این بود که این احزاب کمونیست در مسکو نماینده داشتند و از حمایت مسکو برخوردار بودند».<sup>(۱)</sup>

تلاش مسکو برای ایجاد نظام های کمونیستی در کشورهای اروپای شرقی، سبب تشدید تعارض منافع آمریکا و شوروی و سرانجام جداسازی اروپای شرقی از اروپای غربی گردید. (ژوئیه سال ۱۹۴۷ تاریخ تقسیم واقعی اروپا است. در یک سو مشتریان آمریکا و در سوی دیگر اقمار شوروی قرار داشتند؛ میلیون ها زن و مردی که در پشت پرده آهین در می یافتند میهنی بجز سوسیالیزم ندارند. فضای بین المللی به سرعت رو به بحران می رفت).<sup>(۲)</sup> در واقع جنگ سرد اول که سال های ۱۹۴۵-۱۹۵۴ را در بر می گیرد، حکایت از این بحران دارد. در این زمان سیاست خارجی آمریکا متأثر از مقاله «جرج کنان» استاد دانشگاه پرینستون قرار گرفت که بعدها به صورت یکی از «کرمین شناسان» تراز اول آمریکا شد. وی در نوشته خود به شدت بر کنترل و جلوگیری از گسترش کمونیسم در سراسر جهان تأکید کرد.<sup>(۳)</sup> در این زمان طرح ژنرال مارشال وزیر امور خارجه آمریکا نیز رویارویی آمریکا و شوروی را تقویت نمود. براساس طرح مارشال، آمریکا مسأله بازسازی اروپای غربی را در دستور کار قرار داد. تعارض آمریکا و شوروی در اجلاس پاریس ۱۹۴۷ زمانی ظهور یافت که شوروی اجلاس را ترک و با طرح مارشال مخالفت کرد. شوروی تلاش کرد تا از طریق مواجهه با سیاست های آمریکا در اروپا نه تنها از گسترش نظام سرمایه داری بر اروپای شرقی جلوگیری

ص: ۱۵۹

- 
- ۱- (۱). زادوخین، پیشین، ص ۱۶۱.
  - ۲- (۲). آندره فونتن، تاریخ جنگ سرد، ج ۱، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۴۲۴.
  - ۳- (۳). همان.

نماید، بلکه سد دفاعی محکمی را برای تأمین امنیت به دست آورد. در این زمان استالین سیاست دفاعی و ایجاد مناطق حائل را در دستور کار خود قرار داد تا مانند جنگ جهانی اول و دوم دشمن وارد خاک شوروی نشود. در این راستا استالین تلاش کرد تا نه تنها در معادلات سیاسی مناطق مختلف جهان از جایگاه و قدرت بالایی برخوردار گردد، بلکه به بمب اتم نیز دست یابد. سرانجام شوروی اولین بمب اتمی را در اوت ۱۹۴۹ و دومین آن را در ۳ اکتبر ۱۹۵۱، آزمایش کرد.

هدف استالین توازن قدرت با آمریکا بود؛ اما همچنان برای دستیابی به آن فاصله بسیاری وجود داشت. زیرا شوروی برای بازسازی اقتصاد خود در مقطع پس از جنگ جهانی دوم به شدت به سرمایه و فناوری های نوین نیاز داشت که برای دستیابی به آن نیازمند سرمایه های بلوک غرب بود؛ جنگ سرد میان آمریکا و شوروی باعث محدودیت در این زمینه می گردید؛ چنانچه آمریکا پس از اتمام جنگ کمک هایش را به شوروی قطع کرد. قانون کنترل صادرات در سال ۱۹۴۹ اعمال شد و صدور صدها قلم کالا - که برای شوروی و متحدانش دارای اهمیت اقتصادی و نظامی بود، بدون گرفتن پروانه ممنوع گردید. در سال ۱۹۵۱ کنگره آمریکا اصل «ملت های کامله الوداد» را که در سال ۱۹۳۵ به شوروی اعطا شده بود را لغو کرد.

با گذشت زمان روابط شوروی و آمریکا تیره تر شد و با تشکیل «ناتو» در سال ۱۹۴۹ به سمت نهادینه شدن صف آرای نظامی حرکت کرد. پیمان نظامی ناتو که سپر دفاعی غرب در برابر کمونیسم محسوب می شد، امنیت اروپای غربی و آمریکا را در برابر شوروی تضمین می کرد. در مقابل پیمان نظامی ورشو نیز که در سال ۱۹۵۵ ایجاد شد، امنیت شوروی و اروپای شرقی را به یکدیگر پیوند می داد و امنیت اعضا را در برابر ناتو تضمین می کرد.

در اسناد پیمان ورشو از آن به مثابه «یک اتحادیه دفاعی اسم برده می شد که هدف آن دفاع از دستاوردهای سوسیالیسم است. این امر یعنی دفاع از دست آوردهای سوسیالیسم خود در خدمت توجیه علت وجودی پیمان و تلاش برای کسب آمادگی لازم جهت وارد شدن در جنگی احتمالی بود. استراتژیست های پیمان ورشو هم چنین اظهار عقیده می کردند که برای حفظ سوسیالیسم، عملیات دفاعی به تنهایی نمی تواند کافی باشد و عملیات تهاجمی راه مؤثرتری برای پیشبرد یک جنگ است» (۱).

از سوی دیگر در دهه پنجاه، تصور می شد که اگرچه شوروی به برابری استراتژیک با آمریکا دست نیافته است و در زمینه سلاح های متعارف نیز از غرب عقب تر است، اما دارای اقتصاد پویا و متحرک است و در زمینه علمی و تکنولوژیک از موقعیت بهتری برخوردار است. «هدف شوروی رسیدن به توسعه اقتصادی در داخل و بسط جامعه کشورهای سوسیالیست در خارج بود. در این راستا اقتصاد کشورهای اروپای شرقی در جهت اقتصاد سوسیالیستی تحول یافت» (۲). در این زمینه گرومیکو در نطقی که در شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی (ژوئن ۱۹۶۸) ایراد کرد گفت: «برای حزب کمونیست شوروی، برای کمیته مرکزی، برای دولت شوروی، و برای مردم شوروی هیچ چیز در سیاست خارجی مقدس تر از تقویت جامعه ی کشورهای سوسیالیست نیست» (۳).

ص: ۱۶۱

---

۱- (۱). کورش احمدی، تفکر نوین سیاسی در سیاست خارجی شوروی: مبانی نظری و بازتاب های عملی، ص ۱۲۱.

۲- (۲). Derek H. Aldcroft, *The European Economy ۱۹۱۴-۱۹۹۰*, pp. ۱۶۹-۱۹۴.

۳- (۳). ویلیام هایتر، روسیه و جهان، سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی، ترجمه کاوش حشتمی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴، ص ۱۱.

در یک جامعه سوسیالیستی ساختار اقتصادی از محوریت برخوردار است و مالکیت دولتی راهی برای رسیدن به یک جامعه بدون طبقه سوسیالیستی می باشد. بر این اساس نظریه پردازان شوروی از دهه ۱۹۵۰ تأکید داشتند بر نقش دولت در اقتصاد و ضرورت برنامه ریزی متمرکز که از عناصر کلیدی راه رشد «غیر سرمایه داری» و جهت گیری سوسیالیستی بود.

مطابق الگوی رشد غیر سرمایه داری، تکیه عمده کشورهای جهان سوم می بایست بر توسعه بخش دولتی اقتصاد و همکاری این بخش با اقتصاد دولتی در کشورهای سوسیالیستی باشد. به زعم نظریه پردازان وقت شوروی غلبه بخش عمومی اقتصاد در جوامع عقب مانده می بایست از یک سو همکاری آنها با کشورهای سوسیالیستی را تأمین و تضمین می کرد و از سوی دیگر فعالیت های اقتصادی بخش خصوصی را کند و همزمان ارتباط جامعه با سرمایه داری جهانی را می گسست. به این ترتیب روند دولتی شدن اقتصاد در کشورهایی که خطمشی پیشنهادی شوروی را در پیش گرفتند سرعت گرفت. به گونه ای که در اوایل دهه ۱۹۷۰ در مصر حدود ۹۰٪، در سوریه حدود ۸۵٪ و در برمه حدود ۶۰٪ از کل ظرفیت تولیدی صنایع و تأسیسات زیربنایی در کنترل دولت ها بود. (۱)

در چنین شرایطی رهبران جدید شوروی با دو هدف حرکت کردند: متلاشی ساختن یا حداقل تضعیف پیمان ها و اتحادیه های نظامی طرفدار غرب و دیگری گسترش حضور اقتصادی و سیاسی خود در مناطقی که قبلاً حوزه نفوذ سنتی شوروی شمرده نمی شد. رهبر وقت شوروی در اولین قدم در چنین مسیری، تلاش هایی را در گسترش روابط و همکاری های خود با کشورهای تازه استقلال

ص: ۱۶۲



یافته آسیا آغاز کرد. از طرفی به موازات این تغییرات در سیاست خارجی، تجدید نظرهای عمده ای نیز در نحوه ی «برخورد با جنبش های ضد استعماری و نیز سیاست پیشین در قبال دولت های جهان سوم آغاز شد. در پی چنین تحولاتی بود که از ۱۹۵۶ به بعد حمایت از جنبش های آزادیبخش ملی و انجام همه گونه همکاری با کشورهای جوان و در حال توسعه، یکی از چهار وظیفه ای بود که بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی برای دولت این کشور معین کرد. در همین کنگره نظریه «دو بلوک» هم کنار گذاشته شد و در عوض، مبانی ایدئولوژیک جدیدی که بتواند توجیه گر همکاری با جهان سوم باشد، پی افکنده شد که از آن جمله می توان به نظریه «منطقه بزرگ صلح» اشاره کرد». (۱)

«تأکید و توجه به جهان سوم به نوبه خود از دو تحول مهم نشأت گرفت که هر دو از مهم ترین ویژگی های عمده روابط بین المللی در دوره بعد از جنگ جهانی دوم به شمار می آیند. این دو تحول عبارتند از برابری استراتژیک بین دو ابرقدرت که عملاً تلاش برای اجتناب از جنگ بین دو بلوک را ایجاب کرد و حمایت از نهضت های رهائی بخش در مستعمرات که احتمال اخراج غرب از جهان سوم را پیش آورد. این دو تحول باعث شد تا جهان سوم نه تنها در کانون توجه شوروی قرار گیرد، بلکه توجه آمریکا را نیز که ابرقدرتی بود که از جنگ دوم سر برآورده بود، به خود جلب کند. روس ها با این امید وارد عرصه جهان سوم شد که خواهند توانست با بهره گیری از پتانسیل نیرومند جنبش های ضد استعماری و شور انقلابی در کشورهای تازه از بند رسته، جوامع سرمایه داری را در تنگنا قرار داده و آنها را از منابع

ص: ۱۶۳

حیاتی شان محروم سازند». (۱) آنها در کشورهای جهان سوم در برابر نفوذ و غلبه غرب سرمایه گذاری وسیلی کردند. در این زمینه «برژنف» می گوید: «ما همیشه از کسانی که در معرض تجاوز امپریالیسم قرار گرفته اند حمایت کرده و به آنها، از لحاظ سیاسی، اقتصادی و در آن جا که لازم بوده از لحاظ نظامی کمک کرده ایم». (۲) بر این اساس می توان گفت که سیاست خارجی شوروی در ساختار نظام بین الملل دوقطبی با توجه به منافع این کشور در مناطق مختلف جهان به ویژه در کشورهای جهان سوم معنی و مفهوم می یافت. مناقشات منطقه ای در چهار دهه بعد از جنگ جهانی دوم همواره از اشکال مهم رویارویی بین دو اردوگاه متخاصم بوده است. این مناقشات که نمونه هایی از آن را در کره، ویتنام، کامبوج، خاورمیانه، آفریقای جنوبی، شاخ آفریقا، آمریکای مرکزی، افغانستان می توان نام برد، در مواردی به صورت مداخلات نظامی مستقیم و غیرمستقیم بروز کرد. (۳)

#### ۴- ظهور گورباچف و فروپاشی شوروی

سیاست خارجی شوروی در نظام بین الملل دوقطبی متحمل هزینه ها و زیان های گسترده ای شد؛ زیرا برای حفظ منافع شوروی در مناطق مختلف جهان ناگزیر به مداخلات مستقیم نظامی در برخی کشورها گردید. این کشور برای تحکیم موقعیت جهانی خود، در رقابت با آمریکا بود و بخش زیادی از بودجه های اقتصادی را در زمینه های نظامی هزینه کرد تا در رقابت تسلیحاتی با غرب توان مقابله خود را از

ص: ۱۶۴

---

۱- (۱). همان، ص ۱۸۵، ۱۸۶.

۲- (۲). هایتر، پیشین، ص ۱۵.

۳- (۳). احمدی، پیشین، ص ۲۰۶.

دست ندهد. سیاست های برژنف در عرصه داخلی و بین المللی مشکلات متعددی را برای شوروی در پی داشت. پس از مرگ وی، آندروپوف در سال ۱۹۸۲ قدرت را به دست گرفت و با اصلاحات سیاسی و اقتصادی و کاهش هزینه های نظامی تلاش کرد تا روند رشد و توسعه اقتصادی کشور را سرعت بخشد؛ اما اقدامات وی موفقیت آمیز نبود. پس از وی چرنینکو نیز که در فاصله سال های ۸۵-۱۹۸۳ قدرت را در دست داشت در انجام اصلاحات موفقیت لازم را به دست نیاورد.

سرانجام گورباچف در سال ۱۹۸۵ با سیاست های «گلاسنوست» و «پروستریکا» قدرت را به دست گرفت. «گورباچف زمانی در شوروی ظاهر شد که مشکلات عدیده ای جامعه شوروی را فرا گرفته بود. مشکلات در صنایع و نیروهای مسلح و تنش های ناسیونالیستی و اقوام از جمله آنها بود». (۱)

از دیدگاه گورباچف و طرفداران وی دوره برژنف «دوره رکود» و «نازایی» لقب یافت. به مرور استفاده از این دو اصطلاح برای توصیف دوره برژنف در شوروی عمومیت یافت. گورباچف حل مشکلات شوروی را در توسعه سیاسی و اقتصادی می دید. گلاسنوست، (ایجاد فضای باز سیاسی) خدمتی به بازسازی اقتصادی محسوب می شد. توسعه اقتصادی بدون تأمین حداقل آزادی های سیاسی امکان پذیر نبود. گورباچف تأکید کرد که «گلاسنوست، مقدم بر پروستریکا است و اصلاح واقعی اقتصاد شوروی تنها موکول به اصلاحات همه جانبه در تمامی عرصه ها و قبل از همه تأمین مشارکت واقعی مردم در امور سیاسی است». (۲)

ص: ۱۶۵

---

۱- (۱). ریچارد اوئن، ظهور گورباچف: تحولات شوروی از ۱۹۱۸-۱۹۹۱، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، ص ۵۳۹.

۲- (۲). احمدی، پیشین، ص ۲۱.

از سوی دیگر اصلاحات موقعیت بین المللی شوروی را بهبود می بخشید و سیاست خارجی شوروی را در رسیدن به اهدافش کمک می کرد. هم چنین «گلاسنوست از آن جهت که دست سیاست خارجی جدید شوروی را باز می کند و امکانات جدیدی برای قرار دادن مسکو در مواضع بهتری جهت متقاعد کردن جهان خارج به وجود می آورد، به طور غیرمستقیم نیز در خدمت پروستریکا قرار می گرفت».<sup>(۱)</sup>

گورباچف زمانی عهده دار اداره امور شد که ضود وی اقتصادی را کد و صنعتی کهنه همراه با سوء مدیریتی مزمن را به ارث برده بود. نوید «خروشچف» مبنی بر غلبه بر غرب در جریان رقابت های اقتصادی نه تنها تحقق نیافته بود، بلکه «شوروی با چنان مشکلاتی مواجه بود، که از جهاتی بی شباهت به مشکلات کشورهای جهان سوم نبود. شکاف بین اقتصاد شوروی و اقتصاد کشورهای سرمایه داری در ۲۵ سالی که از پیش بینی خروشچف می گذشت نه تنها پر نشده بود، بلکه وسعت بیشتری نیز یافته بود».<sup>(۲)</sup>

تلاش برای تحول در سیاست خارجی شوروی در دستور کار گورباچف قرار گرفت. این تحول نه تنها روابط با آمریکا و غرب بلکه روابط با جهان سوم را نیز شامل می شد و اساساً نگرش شوروی به روابط بین الملل را تغییر می داد.

سیاست خارجی شوروی تا پیش از این تنها دو بار دستخوش تحولات کم و بیش مهمی شده بود؛ «تحول در دوره لنین و پس از شکست» ایده های انقلاب سراسری در اروپا» و اجرای «برنامه اقتصادی جدید» در داخل که در نتیجه این تحول، جمهوری نوپای «بلشویکی» و ادار شد تا به «قوائد بازی» گردن نهد. تحول

ص: ۱۶۶

---

۱- (۱). همان، ص ۲۳.

۲- (۲). همان، ص ۱۲.

دیگر بعد از مرگ استالین در دهه ۱۹۵۰ و متعاقب وقایعی چون دستیابی شوروی به سلاح و موشک های هسته ای رخ نمود. این تحولات بررسی مجدد نظرات حاکم بر سیاست خارجی دوران استالین را ایجاب کرد و به اتخاذ سیاست هایی جدید که «همزیستی مسالمت آمیز» محور آن بود، انجامید. (۱)

تحول جدید در سیاست خارجی شوروی در مقایسه تحولات قبلی بنیادی و راهبردی بود؛ زیرا برنامه ها و سیاست هایی متفاوت از اصول برژنف و تعهدات ایدئولوژیک بود. به عبارت دیگر می توان گفت: «تغییر ریاست عالی اتحاد شوروی در ۱۹۸۵ و امتناع میخائیل گورباچف و اطرافیان وی از پی گیری سیاست خارجی و تغییر ایدئولوژی، باعث شد که تلاش جدیدی برای تعیین خط سیاست خارجی براساس منافع ملی اتحاد شوروی به عمل آید». (۲)

از دیدگاه گورباچف، اولویت های سیاست خارجی شوروی تغییر می یافت و روابط جدیدی با جهان به ویژه بلوک غرب آغاز می گشت. گورباچف معتقد بود که «نظریه مبارزه طبقاتی برای ترسیم سیاست جهان دیگر کارایی ندارد و کشورها در سطح جهان به یکدیگر تنیده شده اند. هم چنین تلاش برای مبنا قرار دادن ارزش های فراگیر و مورد قبول همگان در روابط بین دولت ها و ملت ها، یکی از مهم ترین مبانی تئوریک تفکر نوین سیاسی است. بر چنین مبنایی «در جهان به هم وابسته و درهم تنیده» امروز که «منافع متقابل» باید مورد احترام قرار گیرد و اساس روابط بین المللی باشد، «مبارزه طبقاتی» دیگر نمی تواند جایی داشته باشد». (۳) گورد باچف در گزارش خود، اساس سیاست خارجی جدید شوروی را

ص: ۱۶۷

---

۱- (۱). همان، ص ۵۸.

۲- (۲). زادوخین، پیشین، ص ۱۹۰.

۳- (۳). احمدی، پیشین، ص ۸۹.

چنین توصیف کرد: «وظایف ما در زمینه توسعه اقتصادی تعیین کننده استراتژی ما در صحنه بین المللی است. این اساس سیاست خارجی ما است. اجرای چنین سیاستی در شرایط کنونی قبل از هر چیز پایان دادن به روند آماده سازی مادی برای یک جنگ اتمی را ایجاب می کند.» (۱)

گورباچف در این گزارش پس از بیان اساس سیاست خارجی و تأکید بر این نکته که هیچ گاه پس از جنگ اوضاع بین المللی همچون سال های نیمه اول دهه ۱۹۸۰ انفجار آمیز نبوده، به شرح چهار اصلی که راهنمای سیاست خارجی شوروی در نظر گرفته شده پرداخت. در اصل اول بر این نکته تأکید شده که با توجه به کیفیت سلاح های کنونی حفظ امنیت تنها از راه ابزارهای نظامی مسیر نیست» و در نتیجه «تأمین امنیت به یک مسأله سیاسی تبدیل شده و تنها از راه سیاسی امکان پذیر است.» (۲)

در اصل دوم گورباچف بر «متقابل بودن امنیت» در روابط آمریکا و شوروی و «فراگیر و عمومی بودن» آن در سطح جهانی تأکید می کند. اصل سوم ناظر به روابط دو ابرقدرت است؛ گورباچف تصریح می کند که شوروی اهمیت قابل ملاحظه ای برای روابطش با آمریکا قائل است و می افزاید که «هر دو کشور نیاز عینی به زندگی صلح آمیز در کنار یکدیگر و همکاری باهم بر یک مبنای برابر و مبتنی بر منفعت متقابل دارند و جز این هیچ راه دیگری وجود ندارد». اصل چهارم بر ناممکن بودن پیروزی در یک جنگ اتمی یا مسابقه تسلیحاتی ناظر است. (۳)

گورباچف در گزارش خود نسبت به تحولات جدید در سیاست شوروی،

ص: ۱۶۸

---

۱- (۱). همان، ص ۸۹.

۲- (۲). همان، ص ۶۱.

۳- (۳). همان، ص ۶۲.

اهداف و برنامه های در دستور کار دولت شوروی را چنین مطرح کرد:

«۱. تلاش برای حل عادلانه و سیاسی منازعات منطقه ای؛

۲. اتخاذ تدابیری برای ایجاد اعتماد بین کشورها و ارائه تضمین های مؤثر برای جلوگیری از تجاوز به مرزها؛

۳. احترام بدون قید و شرط به حق هر ملتی برای انتخاب راه ها و شیوه های توسعه مستقل؛

۴. تدوین روش های مؤثری برای مبارزه با تروریسم به ویژه در راه های مواصلاتی».<sup>(۱)</sup>

با توجه به موارد بالا، تلاش برای حل منازعات منطقه ای که به گونه ای با منافع غرب در ارتباط بود از اولویت های سیاست خارجی گورباچف بود. این منازعات در برخی از مناطق باعث صرف هزینه های زیادی برای شوروی گردیده بود و پیامد آن برای توسعه اقتصادی این کشور منفی بود. از دهه هشتاد نفوذ و قدرت عمل شوروی به تدریج در بسیاری از کشورهای جهان سوم رو به کاهش نهاده بود. شوروی امکان بهره گیری از فرصت ها و تقویت قدرت خود را در مناطق جهان نداشت و در بسیاری از کشورها امتیازاتی را از دست می داد.

«حاصل سیاست آسیایی شوروی در دوره قبل از گورباچف عملاً این بود که تقریباً تمامی ممالک غیر کمونیست آسیایی (به استثنای هند) در برابر شوروی صف آرایی کردند و برای حفظ امنیت خود به همکاری با آمریکا متمایل شدند. در چنین شرایطی آمریکا روابط خود با کشورهای آسیایی را در همه زمینه ها حفظ و تقویت کرد. در حالی که شوروی در بین ممالک غیر کمونیست آسیایی تنها با هند روابط دوستانه ای داشت. در بین کشورهای کمونیست نیز تنها به

ص: ۱۶۹

ویتنام می توانست دلخوش باشد،(چرا که لائوس، کامبوج و مغولستان کشورهای نفوذی در آسیا به حساب نمی آید).در مورد کره شمالی نیز مسکو می بایست با پکن برای نفوذ در این کشور رقابت می کرد».(۱)

یکی دیگر از مناطق استراتژیک جهان،خاورمیانه بود؛با گذشت زمان از موقعیت و نفوذ شوروی در آن کاسته می شد.پیمان صلح کمپ دیوید ۱۹۷۹ نیز جبهه پایداری را به شدت تضعیف کرد.

از سوی دیگر «حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ که تضعیف قابل ملاحظه سازمان آزادیبخش فلسطین و انفعال سوریه و دیگر متحدان منطقه ای شوروی را به دنبال داشت،ضربه دیگری بر سیاست خاورمیانه ای شوروی به شمار می آمد».(۲)

بحران دیگری که در خاورمیانه سبب تضعیف سیاست خارجی شوروی گردید،اشغال افغانستان بود.برخی از کارشناسان روسی در سال ۱۹۸۸ مجموع هزینه ی شوروی در اشغال افغانستان را ۵۰ میلیارد روبل(بیش از ۷۵ میلیارد دلار)برآورد کرده اند.(۳)

امضای موافقتنامه ژنو برای حل مسأله افغانستان که از سوی پاکستان و رژیم افغانستان به مثابه طرف های اصلی و آمریکا و شوروی به مثابه ضامن در ۱۴ آوریل ۱۹۸۸ صورت گرفت،نخستین گام در جهت حل زنجیره ای مسائل منطقه ای در دوره معاصر می باشد.(۴)

ص: ۱۷۰

---

۱- (۱). همان،صص ۲۳۳،۲۳۴.

۲- (۲). همان،ص ۳۳.

۳- (۳). همان،ص ۲۱۴.

۴- (۴). همان،ص ۲۱۲.



پس از مسئله اشغال افغانستان، مسأله کامبوج در مقایسه با دیگر مناقشات منطقه ای بیشترین توجه مسکو را به خود جلب کرد. در حالی که از آغاز بحران در کامبوج که متعاقب مداخله نظامی ویتنام در دسامبر ۱۹۷۸ شروع شده بود، حدود ده سال می گذشت، از اواسط سال ۱۹۸۸ به تدریج اقدامات بی سابقه ای برای حل این مسأله آغاز شد. اقداماتی که نهایتاً به خروج آخرین سرباز ویتنامی از کامبوج در ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۹ انجامید. (۱) این عقب نشینی حکایت از ضعف فزاینده شوروی در حمایت از کشورهای متحدش در شرق داشت. سرانجام با کاهش قدرت و نفوذ شوروی در مناطق مختلف جهان و لاینحل ماندن مسائل و مشکلات سیاسی و اقتصادی داخلی، شوروی در سال ۱۹۹۱ فروپاشید.

## ۵- سیاست خارجی روسیه جدید

### اشاره

با فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱، جمهوری فدراتیو روسیه تأسیس و «کشورهای ترکمنستان، قزاقستان، تاجیکستان، ازبکستان، آذربایجان و ارمنستان از آن استقلال یافتند». (۲) در این دوره سیاست خارجی روسیه بسیار تحت تأثیر شرایط بازسازی و شکل گیری ساختار جدید روسیه قرار گرفت. آنچه در این دوران

ص: ۱۷۱

۱- (۱). همان، ص ۲۲۱.

۲- (۲). پس از فروپاشی شوروی، کشورهای ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و قزاقستان در حوزه آسیای مرکزی، کشورهای آذربایجان، ارمنستان و گرجستان در حوزه قفقاز، کشورهای اوکراین، روسیه سفید و مولداوی در حوزه کشورهای اسلاو شرقی و مولداوی، کشورهای استونی، لیتونی و لتوانی در حوزه جمهوری های بالتیک از شوروی جدا شدند و سپس به همراه روسیه، کشورهای مستقل مشترک المنافع و جمهوری های بالتیک شکل گرفت. در این زمینه ر.ک: راهنمای کشورهای مستقل مشترک المنافع و جمهوری های بالتیک، تهران: گیتاشناسی، ۱۳۷۴.

برای روسیه اهمیت دارد سامان دادن به وضعیت اقتصادی و سیاسی کشور، حفظ مرزها و نهادینه سازی روابط با کشورهای تازه استقلال یافته می باشد. با فروپاشی نظام کمونیستی و تجزیه کشور، جایگاه و منزلت ابرقدرتی شوروی نیز از میان رفت و آمریکا تلاش نمود تا ساختار نظام بین الملل را تک قطبی سازد. فوکویاما با طرح نظریه «پایان تاریخ و پایان ایدئولوژی» سقوط شوروی را پیروزی ایدئولوژی سرمایه داری بر کمونیسم نامید و سرمایه داری لیبرال را تنها راه ساماندهی به امورات جهان بیان کرد.

آمریکا، فروپاشی شوروی را به مثابه پیروزی خود در سراسر جهان تلقی نمود و به سمت آمریکایی سازی جهان و گسترش امپراطوری آمریکا حرکت کرد. بدین منظور حضور همه جانبه اش را در مناطقی که سابق بر این در نفوذ شوروی محسوب می شد آغاز گردید. مداخله و نفوذ آمریکا در اروپای شرقی، آمریکای جنوبی و در کشورهای آفریقایی و آسیایی به جا مانده از شوروی تشدید شد و از ضعف روسیه برای تثبیت منافع آمریکا در جهان استفاده گردید: به گونه ای که در محیط مجاور و یا حیات خلوت روسیه مانند آسیای مرکزی و قفقاز و اروپای شرقی حضور آمریکا به صورت فزاینده ای افزایش یافت. گسترش ناتو به شرق، معادلات قدرت را به نفع آمریکا و نظام سرمایه داری رقم زد. (۱)

در شرایط جدید، رقابت میان روسیه و آمریکا به صورت نامتقارن در جریان است. سیاست ایالات متحده آمریکا نسبت به دولت های تازه استقلال یافته اوراسیایی، ادامه راهبرد عمومی آمریکایی در استفاده از امکانات جدید برای عملی کردن منافع ملی آمریکا می باشد؛ اینها انگیزه های پایه هستند. ایالات متحده براساس همین انگیزه ها و برداشت از جایگاه خود در جهان، تغییرات در فضای

ص: ۱۷۲

سیاسی و اقتصادی را ارزیابی می کند تا ببیند که آیا می تواند از شرایط جدید برای پیشبرد منافع ملی خود یا «برای پیشبرد دموکراسی» استفاده کند یا خیر. (۱)

روسیه نیز در شرایط جدید برای تثبیت موقعیت خود و برقراری توازن قدرت با غرب تلاش می نماید؛ اما سیاست اصلاحات و غیرایدئولوژیک کردن سیاست خارجی، سیستم ملی ارزش ها و قالب هایی که شرق و غرب در آن جایگاه خاصی داشت را از بین برد. در سال های اولیه، یلتسین تلاش کرد تا از بازگشت به رویارویی شرق جلوگیری کند. بر این اساس از سنت رویارویی شرق و غرب در سازمان ملل متحد اجتناب ورزید و در مشاجرات منطقه ای دهه ۱۹۹۰ در شورای امنیت از سیاست های آمریکا حمایت کرد. (۲) اما به دلیل ضعف قدرت، نتوانست توازن قدرت میان شرق و غرب را برقرار سازد. دوران یلتسین ۱۹۹۱-۱۹۹۹ یک دوره انتقالی برای روسیه محسوب می شود. نوسانات سیاسی و اقتصادی این کشور، فرصت مناسبی را برای آمریکا در پر کردن خلاء قدرت در مناطق جهان فراهم نمود. از طرفی یلتسین سیاست همراهی با آمریکا را برای دست یابی به توسعه اقتصادی در پیش گرفت؛ به گونه ای که شاید بتوان گفت وی سیاست مشخصی را برای حفظ محیط پیرامونی خود نداشت. حضور شرکت های آمریکایی در آذربایجان، ایجاد پیوندهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی آمریکا و آذربایجان و عضویت این کشور در ناتو، نشانه سیاست مماشات و انفعالی روسیه است.

سیاست خارجی روسیه در دوره «ولادیمیر پوتین» وارد مرحله جدیدی شد. پوتین تلاش کرد تا در برقراری روابط با غرب به توازن استراتژیک دست یابد

ص: ۱۷۳

---

۱- (۱). زادوخین، پیشین، ص ۲۳۱.

۲- (۲). Robert Boardman, Post-Socialist World orders, New York: St. Martin's press, . I.N.C., ۱۹۹۴, p. ۱۱۲

و آن چه در برابر غرب از دست رفته را بدست آورد. این سیاست می تواند موفقیت آمیز باشد؛ زیرا، روسیه به دلیل میراث گذشته و توانایی های بالفعل و بالقوه خود از ظرفیت های لازم برای رسیدن به قدرت بزرگ فعال در سیاست منطقه ای و جهانی برخوردار است. این کشور از نظر جغرافیایی همچنان به عنوان پلی است میان اروپا، اقیانوس آرام، با چین و هند؛ از جهت اقتصادی دارای فن آوری های پیشرفته در علوم و صنعت می باشد؛ از نظر نظامی، دارای تجهیزات پیشرفته و ارتش زمینی قدرتمند است و از قدرت و سلاح هسته ای برخوردار است. بر این اساس همچنان نسبت به محیط پیرامون و حیاط خلوت خود در منطقه آسیای مرکزی، قفقاز، حوزه بالکان و مدیترانه حساس است. (۱) پوتین برای رسیدن به اهداف خود و بازیابی موقعیت از دست رفته دو اقدام اساسی «یکپارچه سازی در درون» و «فعال سازی سیاست خارجی» را در دستور کار خود قرار داد.

### الف) یکپارچه سازی در درون

پوتین بر اساس سیاست یکپارچه سازی و بسیج نیروها، به کارگیری آموزه های جدید و میراث کهن یعنی «پرستیژ» و «قدرت» را در هم آمیخت. او معماری روسیه جدید را، با تقویت پایه های اقتصادی در داخل و حرکت به سمت بازار آزاد بر اساس نیازهای روسیه در پیش گرفت. پوتین از فن آوری و سرمایه غربی بهره گرفت. تلاش وی بر فعال سازی امکانات و مدیریت بهره وری بود. از طرفی در عرصه نظامی - امنیتی و بازدارندگی نظامی در برابر آمریکا، اقداماتی را نیز انجام داد.

ص: ۱۷۴

پوتین به پیشروی غرب در حیاط خلوت روسیه و در برابر «انقلاب‌های مخملی» ریاست‌فعالی داشت. در این راستا دکتورین نظامی روسیه مبنی بر حمله پیش‌گیرانه در سال ۲۰۰۳ تصویب شد. این دکتورین تأکید بر توانایی مسکو در گسترش منافع روسیه در جامعه کشورهای «مستقل‌المنافع» با شیوه‌های نظامی دارد. براساس این دکتورین وزارت دفاع روسیه ملزم به طراحی حملات پیش‌گیرانه علیه اهداف تروریستی و دولت‌های «شکست‌خورده» منطقه شده است. (۱) هدف پوتین آن بود تا روابط کشورهای تازه استقلال یافته را در قالب کشورهای «مشترک‌المنافع» با مسکو مستحکم سازد. این کشورها از نظر تاریخی و سیاسی با روسیه پیوند داشتند. روسیه در سیاست خارجی خود تلاش می‌کند تا ضمن استفاده از فرصت‌ها از راه رفع تنش با غرب، امکان افزایش نفوذ و قدرت خود را در محیط پیرامون ارتقا بخشد. در این میان حساسیت روسیه نسبت به منطقه بالکان همچنان یک معیار اساسی منافع ملی تلقی می‌گردد.

«تاریخ بالکان، بخشی جداناپذیر از تاریخ و آگاهی ملی روسیه است. بالکان، تنها منطقه‌ای است که سیاست خارجی روسیه نه تنها عامل مذهبی و قومی را در نظر می‌گیرد، بلکه بر آن تکیه می‌کند». (۲) تاریخ گذشته و حال بالکان همواره بر روابط خارجی روسیه با کشورهای اروپایی و آمریکا تأثیرگذار بوده است:

نمونه‌ای از آن اختلافات بین روسیه و دولت‌های اروپایی و ایالات متحده در جریان تلاش‌های مشترک آنها در حل و فصل بحران یوگسلاوی بود که معلوم شد

ص: ۱۷۵

---

۱- (۱). محمود شوری، «نظارت و تدوین» کتاب کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS) ویژه مسائل امنیتی (CIS)، ص ۳۰۶-۳۰۵.

۲- (۲). زادوخین، پیشین، ص ۲۱۸.

کشورهای غرب مدعی نقش اول در روند این بحران هستند. نظامیان روس که نمی خواستند عملیات صلح در بوسنی را با ریاست ناتو اجرا کنند، به ریاست ناتو اعتراض بسیاری کردند. البته هنگامی که فروپاشی جمهوری فدراتیو یوگسلاوی شروع شد، تلاش هایی برای نزدیک تر کردن مواضع روسیه و کشورهای اروپای غربی در قطع مناقشه جنگی بوسنی و هرزگوین به عمل آمد. در نهایت، همکاری روسیه با کشورهای اروپایی می توانست به حل مناسب مسائل بالکان و کاهش تشنج ها در روابط بین مسلمانان و مسیحیان و آلبانی ها و صرب ها منجر شود؛ ولی به دلیل مواضع هر دو طرف این نتیجه حاصل نشد. هر یک از دو طرف که البته خواهان حل و فصل صلح آمیز مسأله بودند، براساس کلیشه های دیرینه و سنت های چند صد ساله دیپلماسی خود در بالکان عمل می کردند. (۱)

در شرایط جدید همواره روسیه نسبت به اعمال نفوذ آمریکا و اروپا در کشورهای پیرامونی که حیات خلوت روسیه محسوب می شوند حساسیت بالایی دارد و با گذشت زمان تلاش می نماید تا همچنان روابط استراتژیک خود را با این کشورها حفظ نماید. برای مثال در گرجستان متعاقب انقلاب «رز» در سال ۲۰۰۳، دولت غرب گرای میخائیل ساکاشویلی که از جانب آمریکا حمایت می شد قدرت را به دست گرفت؛ اما به تدریج از سال ۲۰۰۸ زمینه های مخالفت با دولت تقویت شد و در انتخابات پارلمانی ۲۰۱۲ حزب رؤیای گرجستان که از جانب روسیه حمایت می شود از حزب حاکم «جنبش اتحاد ملی» پیشی گرفت. روسیه تلاش کرد تا مجدد حضور خود را در گرجستان مستحکم سازد.

### **بحران اوکراین و ضمیمه**

در مجموع روسیه در مناطق مختلف جهان به ویژه در اروپا و خاورمیانه برای

ص: ۱۷۶

خود منافع استراتژیک قائل است و از ابزار حق و تو در شورای امنیت در ایجاد تعادل میان منافع خود با آمریکا برخوردار است که می تواند تضمین کننده منافع آن باشد. (۱)

با همه تفسیر و تحولاتی که در استراتژی و دکترین روسیه صورت گرفته است، روسیه نسبت به تحولات خاورمیانه بسیار حساس است. همچنان منافع روسیه در خاورمیانه در کانون اصلی سیاست خارجی این کشور است. گرچه سیاست خارجی روسیه همانند دوران جنگ سرد از خصلت ایدئولوژیک برخوردار نیست، اما منافع روسیه در مناطق استراتژیک خاورمیانه قابل چشم پوشی نیست. این کشور تلاش دارد تا ضمن بهره گیری از فرصت های جدید همچنان حضور خود را در خاورمیانه حفظ نماید. (۲)

ص: ۱۷۷

---

۱- (۱). Boardman, Op.cit, p.۱۱۲.

۲- (۲). ر.ک: عزت ا... عزتی، ژئواکونومی قرن ۲۱، جایگاه و عملکرد روسیه در خاورمیانه بزرگ «در کتاب کشورهای مستقل مشترک المنافع»، ص ۷۳-۹۰.

۱. با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و شکل گیری «اتحاد جماهیری سوسیالیستی شوروی» در سال ۱۹۲۲، زمینه تعارضات میان دو بلوک سوسیالیستی و سرمایه داری آغاز گشت.

۲. با ظهور آمریکا و شوروی به مثابه دو ابرقدرت پس از جنگ جهانی دوم، عمده مسائل بین المللی در بازی دو بلوک قرار گرفت.

۳. ناکارآمدی دستگاه حکومتی شوروی در عرصه های سیاست خارجی و داخلی ظهور گورباچف و سرانجام فروپاشی شوروی را سبب گردید.

۴. سیاست خارجی روسیه جدید به ویژه در دوره پوتین در پی فعال سازی دیپلماسی روسیه و ایفای نقش مؤثر در معادلات قدرت در سطح منطقه ای و جهانی می باشد.



۱. تأثیر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را بر سیاست خارجی شوروی توضیح دهید.
۲. سیاست خارجی شوروی را در ساختار نظام بین‌الملل دو قطبی توضیح دهید.
۳. تحولات سیاست خارجی شوروی را در زمان گورباچف بررسی کنید.
۴. محورهای اساسی سیاست خارجی روسیه جدید را توضیح دهید.



#### اشاره

وقوع رنسانس در قرن ۱۶ و انقلاب صنعتی در ۱۸ میلادی جهان را به دوران مدرن و ظهور قدرت های جدید در عرصه جهانی دارد کرد. رنسانس اندیشه ها و باورهای سیاسی، مذهبی و اجتماعی را متحول ساخت. پیدایش انقلاب صنعتی معادلات سیاسی و اقتصادی کشورها را متحول ساخت. کشور انگلستان تحت تأثیر این دو رخداد تاریخ ساز قرار گرفت و «این کشور را تبدیل به اولین کشور صنعتی با یک اقتصاد منحصر به فرد در سطح جهان کرد».<sup>(۱)</sup> قدرت اقتصادی انگلستان در قرون شانزدهم و هفدهم نیز رو به تزاید بود و در اوایل قرن هفدهم وارد مرحله نوینی شد. با تأسیس شرکت هند شرقی، بنیان امپراتوری بریتانیا در اوایل این قرن نهاده شد و سیاست های توسعه طلبی و ایجاد مستعمره تعقیب گردید. «دو عامل عمده توسعه طلبی این کشور در آن ایام تجارت و اشتیاق به استقرار در سرزمین های جدید بود؛ به این صورت که عده ای به بهانه

ص: ۱۸۱

---

۱- (۱). کورش عبادی، انگلستان، ص ۹۳.

داد و ستد در محلی مستقر می شدند و سپس تعدادی از این اماکن، بر طبق قرارداد یا اعمال زور، تبدیل به یک مستعمره می شد و اداره ی آن به وزارت مستعمرات انگلستان واگذار می گردید». (۱)

قدرت انگلستان در قرون بعد رو به فزونی گذاشت و سیاست های استعماری آن، سرزمین های گسترده ای از جهان را فراگرفت. امپراتوری بریتانیا در ۱۷۰۴، تنگه جبل الطارق را به تصرف خود در آورد و در قرن هیجدهم مهاجر نشین های سیزده گانه را در آمریکای شمالی در سیطره خود داشت؛ هم چنین بر مستعمرات خود در هند می افزود. در جنگ هایی که میان این کشور و فرانسه در فاصله سال های ۱۷۵۶ تا ۱۷۶۳ به وقوع پیوست و به جنگ های هفت ساله شهرت یافت، فرانسه را شکست داد. (۲) این پیروزی سیاست های توسعه طلبانه بریتانیا را در مناطق مختلف جهان وسعت بخشید. در راستای این سیاست ها، بریتانیا در قاره آفریقا سرزمین های گسترده ای را تصرف کرد. «آنها ابتدا مصر را گرفتند تا آبراه سوئز را که کلید شمالی اقیانوس هند بود، برای خود ایمن سازند. برای ایمنی مصر، تصرف سودان و سرچشمه های رود نیل لازم شمرده می شد. سودان و اوگاندا باید مستعمره می شدند، اما دسترسی به اوگاندا، نیازمند ارتباطی نزدیک تر از ارتباط چند هزار کیلومتری اسکندریه- کامپالا بود؛ این ارتباط از آفریقای خاوری باید برقرار می شد. تصرف کنیا به این نیت انجام گرفت... سپس به فکر افتادند مناطق شمالی و مرکزی را به مستعمرات جنوبی پیوند دهند. این امر تصرف تانگانیکا و زامبیا و رودزیا را ضروری نشان داد». (۳) تصرف این مناطق

ص: ۱۸۲

---

۱- (۱). همان، ص ۱۳۰.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). کالین کراس، چگونه امپراتوری بریتانیا به زوال گردید؟، برگردان و بازنویس ا.ش. زندنیا، ص ۸۱.

باعث شد تا بریتانیا بر سرزمین های گسترده ای از قاره آفریقا احاطه یابد. با افزایش یافتن قدرت بریتانیا، تسخیر سرزمین های بومی فزونی یافت. از طرفی تلاش می شد تا سرزمین های مستعمره به یکدیگر متصل گردند و در مدیریت وزارت مستعمرات قرار گیرد. در این مقطع «آفریقا بزرگ ترین قلمرو امپراتوری بریتانیایی را در بر می گرفت. جالب توجه آن که تمام این قلمرو، در نیمه دوم سده نوزدهم و ۱۹ سال نخست سده بیستم به تصرف انگلیسی ها در آمده بود». (۱)

تاریخ آفریقا حکایت از داستان تلخ برده داری و سیاست های استعماری بریتانیا در این رابطه دارد. بریتانیا تا زمانی که برده داری در جهت منافع کشورش بود از آن حمایت می کرد؛ اما با ورود قدرت های رقیب بریتانیا در تجارت برده به شدت با آن مقابله نمود. به عبارت دیگر: «انگلیسی ها، خود، در سده ی هفدهم و هجدهم، بزرگ ترین بازرگانان برده بودند اما در سده ی نوزدهم به ویژه برای جلوگیری از گسترش قدرت اقتصادی ایالت های متحده آمریکای شمالی... برده فروشی را ممنوع اعلام کردند و با آن، به یاری نیروی دریایی خود، به مبارزه برخاستند». (۲)

در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم رقابت میان دولت های اروپایی برای استعمار سرزمین های خارج از اروپا فزونی یافت. بریتانیا در رقابت با اتریش، روسیه، آلمان و فرانسه، دخالت های خود را در قاره های آفریقا و آسیا گسترش داد. در این راستا استیلای خود را بر مصر تقویت کرد؛ «مالایا، بورنئو و بیش از صد جزیره در اقیانوس کبیر و قسمتی از گینه جدید را به تصرف خود در آورد، به طوری که در اواخر قرن نوزدهم، نزدیک یک چهارم کره زمین را تحت سیطره

ص: ۱۸۳

---

۱- (۱). همان، ص ۷۷.

۲- (۲). همان، ص ۷۸.

خود داشت. عبارت «آفتاب در امپراتوری بریتانیا غروب نمی کند» نشان دهنده این مطلب است». (۱)

وزارت خارجه بریتانیا مسئول اداره روابط خارجی و سیاست خارجی همه قلمروهای امپراتوری-از جمله قلمروهای خودمختار استرالیا، زلاندنو، کانادا و آفریقای جنوبی بود. پیمان ورسای که به جنگ جهانی اول خاتمه داد از سوی لوید جورج نخست وزیر انگلستان به نام «امپراتوری بریتانیایی» و به نام کانادا، استرالیا، آفریقای جنوبی، زلاندنو و امپراتوری هند، امضا شد؛ بی آنکه نگارش نام این چند قلمرو نشانه هیچ گونه استقلالی برای آنها باشد. هم چنین، وظیفه دفاع منحصرأ از آن بریتانیای کبیر بود. رئیس ارتش بریتانیایی که فرماندهی آن با پادشاه بود، ریاست ستاد کل امپراتوری و اداره ارتش های انگلستان و مستعمرات آن را در اختیار داشت. (۲)

بخش دیگری از سیاست های استعماری بریتانیا در قاره آسیا قرار داشت و مرکز آن در شبه قاره هند واقع بود. در تاریخ استعماری بریتانیا، سرزمین هندوستان برای منافع بریتانیا جنبه حیاتی داشت و از هر وسیله ممکن برای حفظ آن تلاش نمود. شبه قاره هند از ویژگی هایی برخوردار بود که آن را از دیگر مستعمرات انگلستان در آسیا و آفریقا متمایز می ساخت. این ویژگی ها عبارت بودند از:

«الف) شبه قاره هند سرزمینی وسیع و با توجه به موقعیت آب و هوایی آن، مستعد برای کشاورزی و بهره گیری از نیروی کار ارزان به دلیل کثرت جمعیت بود.

ب) وسعت کشور هند موجب می گردد تا حجم مبادلات و داد و ستد اصلی

ص: ۱۸۴

---

۱- (۱). عبادی، پیشین، ص ۱۳۱ و ۱۳۲..

۲- (۲). ر. ک. کراس، پیشین، ص ۱۵ و ۱۶.

و امور وابسته به بازرگانی همچون بانکداری، حمل و نقل و بیمه از سطح بسیار وسیعی برخوردار باشد و از آن جا که تمام این امور زیر نظر انگلیسی ها و با سرمایه آنان انجام می گرفت بر منافع آنان به میزان قابل توجهی می افزود.

ج) فراوانی جمعیت و انحصار بازارهای هند در دست سوداگران انگلیسی، این منطقه وسیع را به مهم ترین بازار فروش کالای انگلیسی مبدل ساخته بود.

د) تنوع ادیان و مذاهب و نیز اعتقاد به «نظام کاستی» که از اقبال عامه برخوردار بود، زمینه استیلای سفیدپوستان را به راحتی فراهم نموده بود. به همین جهت، با توجه به ظلم، تعدی و اجحاف فراوانی که در حق مردم در طی سال های تصدی انگلیسی ها در رأس امور، صورت پذیرفت، هند از کم ترین شورش و اعتراض در مقابل استثمارگران برخوردار بود.

ه) کشور هند از سال ۱۸۱۸ که تحت سلطه کمپانی هند شرقی قرار گرفت تا سال های پس از جنگ جهانی اول از استقلال داخلی یا حکومت مستقل و متمرکز بومی برخوردار نبود. این امر موجب گردید تا دولت انگلیس بدون هیچ مخالفت و ابراز قدرتی از سوی مردم هند در برابر تاخت و تازها و بسط اقتدار و نفوذ خویش روبه رو نشود.

و) در دستگاه حکومتی هند که تحت نظر امپراتوری بریتانیا اداره می شد، عموماً پر درآمدترین و متنفذترین مشاغل در انحصار انگلیسی ها قرار داشت.

ز) درآمد حاصله از تسلط بر هند، شریان حیاتی تأمین مخارج دولت انگلستان به شمار می رفت و بار بسیاری از مخارج دولت را که می بایست با گرفتن مالیات از مردم انگلستان تأمین می گردید بر دوش میلیون ها بومی هند می گذارد. (۱)

ص: ۱۸۵

«انگلیسی‌ها تصرف هند را، از نیمه دوم قرن هیجدهم آغاز کردند. ابتدا کلکته را گرفتند و هدف این تصرف تأمین سود برای شرکت «هند شرقی» بود. این شرکت امتیاز استعمار را از پادشاه انگلستان گرفته بود و مالیات آن را به خزانه حکومت پادشاهی می‌پرداخت. شرکت هند شرقی یک سنت نظامی برای امپراتوری به وجود آورد و از افراد بومی برای خدمت سپاهی‌گری استفاده می‌کرد».<sup>(۱)</sup>

با گذشت زمان دولت انگلستان صاحب قدرت بسیاری در هندوستان شد. این دولت پس از انحلال کمپانی هند شرقی، این کشور را در دو بخش اساسی تقسیم کرد و تحت سلطه خود درآورد.

این دو بخش عبارت بودند از: «استان‌های اداری که آنها را مستقیم نایب السلطنه اداره می‌کرد و «هند راجه‌ها».

هند راجه‌ها، شامل مناطق تحت الحمایه انگلستان بود که فرمانروایان میراثی آن، با پیمان‌هایی، از حکومت انگلیسی، تبعیت می‌کردند و امور دفاع خارجی و روابط خارجی خود را به انگلستان سپرده بودند. مناطق خودمختار راجه‌ها، به یکدیگر پیوسته نبودند و عموم آن منطقه‌ها، چونان جزیره‌هایی میان قلمروهای استانی هند پراکنده گشته بودند... ۶۰۰ راجه نشین کوچک و بزرگ وجود داشت که بزرگ‌ترین آنها جمعیت کشورهای متوسط اروپایی داشتند. در همه این مناطق درآمد عمومی از آن خانواده فرمانروا بود و آنها خراجی به حکومت انگلیسی هند می‌دادند».<sup>(۲)</sup> از سوی دیگر توسعه طلبی بریتانیا در شرق و شبه قاره هند با رقابت همه جانبه روس‌ها مواجه گردید؛ این رقابت سبب شکل‌گیری «بازی بزرگ»

ص: ۱۸۶

---

۱- (۱). ر.ک. کراس، پیشین، ص ۴۱-۴۳.

۲- (۲). همان، ص ۵۷-۵۸.



گردید. دولت انگلستان برای گسترش نفوذ و سلطه خود در این منطقه و دیگر مناطق جهان از شیوه های مختلف مداخله گرایي استفاده نمود.

## الف) بازی بزرگ

سیاست های توسعه طلبانه امپراتوری بریتانیا در قرن نوزدهم در شرق، به ویژه در منطقه خلیج فارس، ایران، آسیای مرکزی، افغانستان و هندوستان باعث آغاز رقابت های شدید و گسترده ای با روسیه شد که به «بازی بزرگ» معروف گردید. در این بازی، مناطق گسترده ای از آسیا تحت تأثیر سیاست های استعماری روس و انگلیس قرار گرفت. هر یک از دو کشور برای رسیدن به اهداف خود از انواع سیاست ها و اقدامات مداخله جویانه فروگذار نبودند. این اقدامات جنگ ها و بحران های متعدد و کشتار تعداد زیادی از مردم این مناطق را سبب گردید.

در سیاست های مداخله جویانه و رقابت آمیز دولت بریتانیا تلاش شد تا با هر وسیله ممکن راه های منتهی به هندوستان در اختیار ارتش انگلیس قرار گیرد؛ بنابراین کشورهای ایران، افغانستان از اهمیت و جایگاه خاصی در معادلات سیاسی انگلستان برخوردار بودند. در این زمان انگلستان تلاش کرد تا بر ایران و افغانستان تسلط یابد و از پیشروی روس ها به جنوب و نزدیک شدن به هندوستان جلوگیری نماید. بر این اساس یکی از مناطق استراتژیک جهان که در طول سیاست های استعماری و مداخله جویانه انگلستان همواره مورد هدف این کشور بوده است، منطقه خلیج فارس می باشد. قلمرو خلیج فارس و کشورهای ساحلی آن برای انگلستان به لحاظ هم جواری با شبه قاره هند از اهمیت بسیاری برخوردار بود؛ بنابراین امپراتوری بریتانیا تلاش کرد تا بر این منطقه احاطه یابد. از آن جا که بریتانیا دارای قدرت دریایی بود توانست بر پهنه خلیج فارس و دریای عمان مسلط گردد.

حضور انگلستان در خلیج فارس از اوایل قرن هفدهم قابل توجه بود و در قرون هجدهم و نوزدهم به طور پیوسته توسعه و قدرت یافت. این روند تا پایان جنگ جهانی دوم ادامه یافت.

افزایش حضور نیروهای بریتانیا در ایران مانع تحقق یافتن سیاست های توسعه طلبانه روسیه بود که به شدت در پی دستیابی به آبهای گرم خلیج فارس بود. حذف «بازی بزرگ» که هدف آن از یک سو دست یابی روسیه به آبهای گرم جنوب آن کشور و مستعمره انگلیسی هند بود، از زمان «پتر کبیر» آغاز شده بود. در اجرای این بازی، پتر کبیر و «کاترین دوم» هر دو به قفقاز حمله ور شدند تا این که سرانجام «نیکلای اول» در ۱۸۲۸ موفق شد این سرزمین زر خیز را از ایران جدا سازد. از سوی دیگر، استعمارگران انگلیسی می خواستند به هر وسیله ای از نزدیک شدن و دست اندازی روس ها به هند جلوگیری کنند. این کشمکش که از آغاز قرن نوزدهم آغاز شده بود تا سال ۱۹۰۷ که قرارداد مصالحه میان روسیه و انگلستان امضا شد ادامه داشت». (۱)

قرارداد ۱۹۰۷ سرنوشت مناطق تحت نفوذ را مشخص ساخت و قلمرو رقابت های روس و انگلیس را معین نمود. «در ۳۱ اوت پیمان تاریخی روس و انگلیس را «کنت ایزولسکی» و «سیر آر تور نیکلسن» سفیر بریتانیا، در اختفای شدید در سن پترزبورگ امضا کردند. در مورد تبت دو قدرت توافق کردند از هر گونه دخالت در امور داخلی آن خودداری کنند و در صدد کسب امتیازات برای خط آهن، جاده، معدن یا خط تلگراف بر نیایند... روس ها، افغانستان را در حوزه نفوذ بریتانیا و خارج از حوزه نفوذ خود به رسمیت شناختند... انگلیسی ها نیز به سهم

ص: ۱۸۸

خود تضمین کردند وضع سیاسی افغانستان را تغییر ندهند...» (۱).

سرزمین افغانستان به دلیل نزدیکی با هندوستان برای بریتانیا جنبه حیاتی داشت بریتانیا در صدد بود تا از این کشور به مثابه حایلی در برابر نفوذ و گسترش روسیه به هند استفاده نماید. در واقع «جنگ های ۱۸۳۹-۱۸۴۲ و ۱۸۷۸-۱۸۸۰ بریتانیا با افغانستان به منظور تحمیل نفوذ سیاسی بر قبایل افغانی و در اختیار گرفتن رهبران این کشور صورت پذیرفت». (۲) تا این که سرانجام بریتانیا توانست در قرارداد ۱۹۰۷ افغانستان را به حوزه نفوذ خود تبدیل سازد.

در این بازی بزرگ، ایران نیز متعاقب قرارداد ۱۹۰۷ به دو قلمرو تحت نفوذ، تقسیم گردید. «شمال و مرکز؛ شامل تهران، تبریز و اصفهان که به روس ها واگذار شد و جنوب که شامل گذرگاه حیاتی خلیج فارس بود، به بریتانیا تخصیص یافت... آن قست ایران که می توانست راه دسترسی به هند باشد از رخنه روس ها و آن قسمت که می توانست راه دسترسی به روسیه باشد از رخنه انگلیس ها در امان می ماند». (۳) بر این اساس کنترل بخش های جنوبی ایران در اختیار بریتانیا قرار گرفت و این کشور با ایجاد پلیس جنوب، پایه های اعمال سلطه خود را بر حوزه جنوبی به ویژه منطقه خلیج فارس مستحکم نمود.

«اندیشه تشکیل نیرویی تحت نظر فرماندهان انگلیسی، توسط نقشه های معینی از سوی کلیه دوایر مربوط به دولت انگلیس از سال ۱۹۰۵ و حتی قبل از آن، برای کنترل هرج و مرج و حفاظت از منافع انگلستان در ایالات جنوب طرح شده

ص: ۱۸۹

---

۱- (۱). پیتر هاپکرک، بازی بزرگ عملیات سازمان های جاسوسی روس و انگلیس در آسیای مرکزی و ایران، ترجمه رضا کامشاد، ص ۵۶۷.

۲- (۲). منیره راضی، پیشین، ص ۳۰.

۳- (۳). هاپکرک، پیشین، ص ۵۶۸.

بود. شاید اصرار دولت انگلستان برای حفظ امنیت راه های تجاری جنوب و اعلام نارضایتی از راهزنی ها و ناامنی های جنوب ایران، مقدمه پیشنهاد تشکیل نیروی مزبور بود که طی اولتیماتومی به دولت ایران در اکتبر ۱۹۱۰ اعلام گردید. (۱)

با گذشت زمان، پلیس جنوب به شدت تقویت گردید و بر تعداد نیروهای آن اضافه گردید. «در فاصله سال های ۱۹۱۶-۱۹۱۸ هر سال نیروی تقویتی جدیدی به آن پیوست؛ چنان که در پایان سال ۱۹۱۶ مجموع نفرات پلیس جنوب کمتر از پنج هزار نفر بود و در پایان سال ۱۹۱۷ به حدود شش هزار نفر رسید و در ماه های مارس و آوریل ۱۹۱۸ به بالاترین میزان یعنی حدود هشت هزار نفر بالغ می شد». (۲)

در سال ۱۹۰۹، ناوگان نیروی دریایی سلطنتی انگلستان از نفت به جای ذغال سنگ استفاده نمود و این اقدام باعث افزایش موفقیت جنوب شرقی ایران برای انگلستان گردید. «در سال ۱۹۱۴ بریتانیا به اصرار «وینستون چرچیل»، بزرگ ترین سهامدار شرکت نفت انگلیسی و ایران گردید». (۳)

«با وقوع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ زمینه برای تقسیم مجدد ایران به دو قسمت شمال و جنوب فراهم گردید. در دوازدهم مارس ۱۹۱۵ توافق سری درباره قسطنطنیه و تقسیم خاک ایران میان دو دولت روس و انگلیس انجام گرفت. روس ها اطمینان پیدا کردند که پس از خاتمه جنگ می توانند تمام شهرهای واقع در منطقه نفوذ اقتصادی خود را (همانند شهرهای قفقاز در قرن نوزدهم) به قلمرو اراضی روسیه ملحق سازند». (۴) بر اساس این قرارداد منطقه

ص: ۱۹۰

---

۱- (۱). منیره راضی، پیشین، ص ۱۰۶.

۲- (۲). همان، ص ۱۱۹.

۳- (۳). وین، پیشین، ص ۳۱۷.

۴- (۴). محمد جواد شیخ الاسلامی، سیمای احمد شاه قاجار، ص ۸۰.

بی طرف- که بر اساس قرارداد ۱۹۰۷ ایجاد شده بود- میان روس و انگلیس تقسیم شد؛ در نتیجه انگلستان برای تحکیم سلطه و نفوذ خود در قلمرو و تحت نفوذ خود از توان و قدرت بیشتری برخوردار گشت.

از سوی دیگر وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، فرصت و زمینه های لازم، برای انعقاد قرار داد ۱۹۱۹ و اعمال سیطره کامل بر ایران را فراهم نمود، زیرا متعاقب انقلاب اکتبر، انقلابیون روسیه، هر گونه سیاست های استعماری را پایان یافته اعلام و قرارداد ۱۹۱۵ را فسخ کردند، این وضعیت باعث شد تا دولت بریتانیا در صدد جایگزین ساختن نیروهای نظامی خود در قلمرو شمالی ایران برآید و برای محقق ساختن آن تمهیدات انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ را ایجاد نمود. متن قرارداد به گونه ای بود که سوء نیتی از آن برداشت نمی شد، زیرا در آن به نوسازی دستگاه مالی و اداری ایران و زمینه سازی جهت استقلال کشور اشاره گردیده بود. «امریا خطر حقیقی را در کیفیت تفسیر قرارداد، در نحوه تنظیم آئین نامه های اجرایی آن و در نیت باطنی طراحان و مجریان انگلیسی باید جستجو کرد». (۱) از مواردی که نیت پلید مجریان قرارداد را فاش می ساخت تنظیم آئین نامه ارتقای افسران ارتش بود. این آئین نامه «رتبه های ارشد افسری را از درجه سرگردی به بالا در عمل به صاحب منصبان انگلیسی تخصیص می داد و به تلویح مقرر می داشت که افسران ایرانی، جز در مواردی استثنایی، حق ارتقای از درجه ی سرگردی به بالا را نخواهند داشت». (۲)

قرارداد ۱۹۱۹ که «لرد کرزن» ابتکار آن را در دست داشت مایه نگرانی و

ص: ۱۹۱

---

۱- (۱). همان، ص ۱۸۸.

۲- (۲). همان، ص ۱۹۰.

نارضایتی سایر قدرت های بزرگ گردید؛ «زیرا کلیه کشورهای جهان از ایفای نقش در ایران بعد از جنگ محروم می شدند و این موضوع به خصوص فرانسویان و آمریکائیان را ناراضی کرد و آنها اعلام کردند ایران شکارگاه اختصاص لرد کرزن نیست». (۱) سرانجام به دلیل مخالفت های داخلی، قرارداد ملغی شد. (۲)

## ب) شیوه های مداخله گرایی در سیاست خارجی بریتانیا

### اشاره

دولت بریتانیا برای اعمال سلطه و نفوذ در سرزمین های مستعمره و گسترش توسعه طلبی و مداخله گرایی در کشورهای دیگر، از شیوه ها و ابزارهای متعدد سیاسی، اقتصادی و نظامی استفاده نمود. مهم ترین آن اقدامات جاسوسی و شگردهای فرهنگی بود که به آنها اشاره می شود.

### یکم) اقدامات جاسوسی

شبکه گسترده جاسوسی بریتانیا در کشورهای مختلف مهم ترین راهکار این کشور برای کسب اطلاعات بود. جمع آوری اطلاعات از کشورهای مورد نظر برای دسترسی به سه هدف اساسی بود.

- شناسایی نقاط قوت و ضعف آن کشور؛

- توجیه حضور نیروهای انگلیس؛

- ایجاد تصاویر ذهنی مثبت از قدرت سلطه گر.

اقدامات جاسوسی از مهم ترین اهرم های حفظ روابط استعماری میان دولت انگلستان و کشورهای دیگر است. در قرن نوزدهم و بیستم دولت بریتانیا برای

ص: ۱۹۲

۱- (۱). وین، پیشین، ص ۴۱۱.

۲- (۲). ر.ک: شیخ الاسلام، پیشین، ص ۲۰۳-۲۳۸.

اعمال سلطه بر کشورهای اسلامی از شبکه جاسوسی گسترده ای بهره جست. برای نمونه می توان از اعزام «مستر همفر» به کشورهای اسلامی نام برد. این جاسوس انگلیس مأموریت داشت که از راه ایجاد تفرقه میان مسلمانان، زمینه های هر چه بیشتر اعمال سلطه و نفوذ را در ممالک اسلامی فراهم سازد. بر این اساس وی تلاش نمود تا نسبت به فرهنگ، آداب و رسوم، تعالیم و اوضاع اقتصادی و سیاسی کشورهای اسلامی، اطلاعات گسترده ای را به دست آورد و آنها را در اختیار اداره مستعمرات قرار دهد. اداره مستعمرات نیز بر اساس اطلاعات به دست آمده دستورات لازم را برای تحریک اقوام و تفرقه میان مسلمانان صادر می نمود. این وضعیت زمینه های لازم را برای گماردن افراد دست نشانده در کشورهای اسلامی و پیاده نمودن اهداف استعماری فراهم می ساخت. مستر همفر در خاطرات خود می نویسد:

وزارت مستعمرات در سال ۱۷۱۰ مرا به مصر، عراق، تهران، حجاز و آستانه فرستاد تا اطلاعات کافی به منظور تقویت راه هایی برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و گسترش تسلط بر کشورهای اسلامی جمع آوری کنم. در همان وقت نه نفر دیگر از بهترین کارمندان وزارتخانه به همین منظور اعزام شدند و این افراد از کسانی بودند که از نظر قدرت، نیرو و فعالیت به منظور سیطره حکومت بر دیگر کشورهای اسلامی به حد کمال رسیده بودند. (۱)

هم چنین «مستر همفر» در خاطرات خود می نویسد:

یکی از اهداف مهم ایجاد تفرقه میان اقوام و ملت های مسلمان بود؛ زیرا از این راه امکان اعمال سلطه بر سرزمین های دیگر فراهم می شد.

اصل اختلاف بینداز و حکومت کن، از سیاست های بنیادین دولت بریتانیا برای حضور در کشورهای تحت سلطه بود. از راه این سیاست امکان اتحاد اقوام و ملل

ص: ۱۹۳

---

۱- (۱). خاطرات مستر همفر، جاسوس انگلیس در کشورهای اسلامی، مترجم علی کاظمی، ص ۱۹.

علیه استعمار بریتانیا از میان می رفت و بریتانیا تأمین کننده ثبات و امنیت ظاهر می گشت و امکان حضور همه جانبه آن توجیه می شد. دولت بریتانیا از این سیاست در طول امپراتوری و در سرتاسر سرزمین های در سلطه استفاده نمود؛ به گونه ای که پس از زوال امپراتوری همچنان اختلافات به جامانده میان سرزمین های استقلال یافته، باعث بروز بحران و جنگ میان آنها می گردد. نمونه ای از این سیاست را می توان در تعیین مرزهای کشورهای مختلف آسیایی و آفریقایی مشاهده نمود. از موارد آن ایجاد اختلافات مرزی بود «در تعیین مرزهای سیام، مالزی و برمه که قلمروهای امپراتوری بود و نیز در تعیین مرز بخش های هلندی، انگلیسی و خودمختار برنئو، در تعیین مرزهای کنیا، حبشه، سومالی، سودان، حبشه و اوگاندا، در تعیین مرزهای افغانستان و هند و در بسیاری موارد دیگر». (۱)

بعد دیگر این سیاست را می توان در تحریک اختلافات قومی و یا مذهبی در مناطق مستعمره دانست. دولت بریتانیا از این شگرد در مناطق مختلف آسیا و آفریقا استفاده نمود. بهره گیری از اختلافات مسلمانان و هندوها و راجه و مهاراجه باعث استمرار سلطه کمپانی هند شرقی در سرزمین هندوستان گردید. (۲)

### دوم) شگردهای فرهنگی

استمرار سلطه بریتانیا بر سرزمین های مستعمره و ملل زیر سلطه، ناشی از سیاست ها و شگردهای فرهنگی این کشور و تلاش برای ایجاد تصاویر ذهنی مثبت از قدرت برتر انگلستان بود. نگاهی به تاریخ دو بیست ساله سلطه انگلستان بر کشورهای زیر سلطه، حکایت از تبلیغ برتری انگلیسی ها بر مردمان مستعمرات

ص: ۱۹۴

---

۱- (۱). کراس، پیشین، ص ۶۳.

۲- (۲). همان، ص ۴۳.



دارد. انگلستان از راه ایجاد تصاویر ذهنی مثبت از قدرت برتر خود در میان مردم مستعمرات، نه تنها توانست اعمال سلطه نماید، بلکه برای خود احترام و جایگاه ایجاد کرد.

«الدس هکسلی» نویسنده انگلیسی درباره توهم برتری انگلیسی ها و استمرار سلطه بر مستعمرات می نویسد:

احترام، تنها نگهبان اروپائینی بود که میان هزاران سیاه پوست مسلح به نیزه و تیرهای زهر آگین، تنها یا با خانواده خود، به سر می بردند... با این تظاهر، اطمینان خویش را به برتری نژاد خودشان بر بومیان، نشان می دادند و همین اطمینان آن احترام را به وجود می آورد که بومیان جرأت نکنند به حریم استعمارگران خود تجاوز نمایند. (۱)

هم چنین هکسلی درباره کارکرد تصویر ذهنی احترام می گوید:

این احترام به مانند یک زره نامرئی یا حصاری جادویی، آنها را حفاظت می کرد. امّا باید آن را به خوبی حراست می کردند؛ زیرا رخنه ای اگر می یافت، همه زره از هم می گسست و پوشنده را با همه ضعف انسانی وی عریان می ساخت؛ ولی اگر محفوظش می داشتند، هزار بار نیرومندتر از همه توپ ها و برج و باورهای جهان بود. (۲)

در این میان یکی از سازوکارهای ایجاد تصاویر ذهنی برتر، به تقسیم انسان ها به نژاد برتر و فروتر مربوط می گشت که بر اساس آن انگلیسی ها از شایستگی بالایی برای اداره امور جهان برخوردار بودند «هر فرد انگلیسی خود را بهترین نمونه نژادهای انسانی می شمرد. در هر سرزمین مستعمره و در حمایت و قیومت، انگلیسی ها، باشگاه ها و کوی های جدا از دیگر ساکنان داشتند؛ و با وسایل نقلیه

ص: ۱۹۵

---

۱- (۱). همان، ص ۲۰.

۲- (۲). همان، ص ۲۱.

جداگانه رفت و آمد می کردند؛ برای گردش و استراحت به نقاط خاص خود می رفتند و بومیان را به آن نقاط معمولاً راهی نبود». (۱) این سیاست در دو قرن تصویری ذهنی از منزلت بالای انگلیس ها و در نتیجه ایجاد احترام به آنها در میان مستعمرات را به وجود آورد و توهم برتری را به انگلیسی داد که امکان سلطه را فراهم می کرد. (۲)

دولت انگلیس از شگردهای فرهنگی و تبلیغی گسترده ای برای ایجاد تصویر ذهنی مثبت از حضور همه جانبه خود در ایران استفاده کرد. زمانی که حضور نیروهای نظامی انگلیسی با عنوان «پلیس جنوب» تقویت گردید در کنار آن از با انتشار روزنامه فارس از سال ۱۹۱۲ در شیراز در پی ارائه چهره ای مثبت از اقدامات خود برآمد. «انتشار روزنامه فارس تا سال ۱۹۲۰ ادامه یافت و به صورت هفتگی منتشر می شد. این روزنامه ابزاری برای توجیه اقدامات پلیس جنوب و تبلیغ و تلاش برای معرفی چهره ای مثبت از دولت انگلستان نزد مردم جنوب ایران بود. این سیاست خصوصاً در سال های پایانی حضور پلیس جنوب، بیشتر مورد توجه قرار گرفت. (۳)

## ۲- انگلستان پس از جنگ جهانی دوم

### اشاره

با پایان یافتن جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ و ظهور ابرقدرتی آمریکا در سطح ساختار نظام بین الملل، سیاست خارجی انگلستان وارد مرحله جدیدی شد. تا قبل از جنگ جهانی دوم، انگلستان همچنان قدرتی بزرگ و نیروی موازنه

ص: ۱۹۶

---

۱- (۱). همان، ص ۲۰.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). منیره راضی، پیشین، ص ۲۳۷.

دهنده میان قدرت های بزرگ اروپایی بود؛ اما پس از جنگ، انگلستان جای خود را به آمریکا داد و به تدریج از نقش و موقعیت جهانی آن کاسته شد و در قالب یک کشور بزرگ که دارای حق و تو در سازمان ملل متحد بود و از میراث امپراتوری گذشته اش سود می برد ظاهر گشت. در این هنگام سیاست خارجی انگلستان تا حدی به صورت سیاست خارجی یک دولت متعارف در آمد که مهم ترین هدف آن حفظ منافع ملی با تأکید بر مرزهای ملی بود. در مقطع پس از جنگ جهانی دوم، به تدریج مستعمرات استقلال یافتند و جهت گیری های سیاست خارجی انگلستان در همراهی با تغییرات و تحولات بین المللی و پذیرش نظم جدید بود. بر این اساس سیاست خارجی این کشور نیازمند بازسازی بود که مهم ترین آن در سه محور تجلی یافت: بازسازی روابط با مستعمرات، ایفای نقش مستقل در اروپا و تحکیم روابط استراتژیک با آمریکا.

### الف) بازسازی روابط با مستعمرات

دولت بریتانیا برای حفظ موقعیت خود در کشورهای در سلطه از سیاست ها و ابزارهای گسترده ای استفاده نمود. این کشور در قرن نوزدهم تصمیم گرفت که «مستعمرات خود را به واحدهای در ظاهر خود مختار در درون امپراتوری خود تبدیل کند»؛ (۱) تا بتواند با ساز و کارهای جدید احاطه و سلطه خود را کامل نموده و با توجه به شرایط و وضعیت های نوین بین المللی آن را استمرار بخشد. در ساختار روابط استعماری بریتانیا با مستعمرات و دومینیون ها وضع به گونه ای بود که تمام قدرت و ثروت و آنها در اختیار بریتانیا بود. این وضعیت در زمان جنگ به خوبی آشکار می گشت زیرا «انگلستان حق داشت به نام همه مستعمرات و

ص: ۱۹۷

دومینون های خود اعلام جنگ دهد و پیمان صلح امضا کند؛ چنانچه در ۱۹۱۴ و ۱۹۱۸ چنین کرده بود». (۱)

دولت انگلستان پس از جنگ جهانی اول به مثابه دولت پیروز توانست بخش هایی از سرزمین های دیگر را به مستملکات خود بیفزاید.

«در پایان جنگ جهانی اول انگلستان ۲/۲۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع بر قلمرو خود افزوده بود؛ یعنی بیش از هشت برابر جزیره بریتانیا (با پانزده میلیون جمعیت)» (۲) امّا زمینه مخالفت و نارضایتی از کشورهای در سلطه رو به افزونی بود و در حقیقت شرایط اواخر قرن نوزدهم و ورود به قرن بیستم از بروز نشانه هایی حکایت می کرد که به تدریج باعث زوال و افول قدرت امپراتوری گردید.

به عبارت دیگر، زوال امپراتوری انگلستان از زمانی شروع شد که در مهم ترین مرکز اعمال سلطه انگلستان یعنی هند، اعتراضات علیه سیاست های این کشور آغاز شد و رهبران نهضت ملی «تیلاک و گاندی» در کنگره ملی هند خواستار استقلال هند گردیدند. هم چنین جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴ تا ۱۹۰۵)، به مردم آسیا نشان داد، که قدرت های آسیایی می توانند قدرت های اروپایی را در هم شکنند. جنگ جهانی اول، به ناسیونالیزم هندی دامن زد؛ ناتوانی انگلستان از پیروزی سریع در جنگ و شکست های اولیه آن از سپاه، اثر روانی بزرگی بر هندیان نهاد و آنها دریافتند که انگلستان شکست ناپذیر نیست. (۳) و این وضعیت سرآغازی برای ایجاد تغییر در تصویر ذهنی و ایجاد رسوخ در حصار نامرئی سلطه بریتانیا بر مستعمرات و نقطه هزیمت و سرآشویی قدرت بریتانیا بود.

ص: ۱۹۸

---

۱- (۱). کراس، پیشین، ص ۱۶.

۲- (۲). همان، ص ۳.

۳- (۳). ر. ک، همان، صص ۶۵-۶۶.

امپراتوری بریتانیا در ادامه سیاست های توسعه طلبانه خود با دو مشکل اساسی مواجه گردید؛ قدرت های رقیب انگلستان در پی اعمال نفوذ و بسط قدرت خود در جهان و مردم مستعمرات در پی رهایی و تعیین حق سرنوشت خود بودند. رقابت قدرت های استعماری در تقسیم منافع و مستعمرات در سراسر جهان، در مرحله نخست باعث بروز بحران و جنگ های بالکان، در سال های ۱۹۱۱-۱۹۱۳ شد و سرانجام جنگ جهانی اول در فاصله سال های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ را به همراه آورد. پس از جنگ جهانی اول، امپراتوری های روسیه، اتریش و آلمان و عثمانی فرو پاشید و سیاست استعماری انگلستان در قالب های نوینی استمرار یافت. «پس از جنگ جهانی اول، آفریقای شرقی، کامرون، قسمتی از توگو، آفریقای جنوب غربی آلمان، عراق و فلسطین و قسمتی از متصرفات آلمان در اقیانوس کبیر، توسط جامعه ملل، در قیمومیت بریتانیا در آمدند. در ۱۹۲۱، ایرلند عنوان دومینیون یافت و به دنبال آن در ۱۹۲۳، مصر استقلال یافت ولی نظارت بریتانیا بر کانال سوئز همچنان ادامه یافت.» (۱) قدرت های دریایی نو ظهور به تدریج زمینه های ساختاری ایفای نقش دریایی خود را فراهم ساختند و پیمان دریایی واشنگتن در سال ۱۹۲۲ امضا شد. بر اساس آن در فاصله دو جنگ (۱۹۱۹-۱۹۳۹) قدرت کشورهای رقیب انگلستان فزونی یافت و خواستار ایفای نقش خود در دریاها و گسترش نیروی دریایی شدند. این مسئله انحصار قدرت دریایی انگلستان را شکست. این وضعیت در پیمان دریایی واشنگتن در سال ۱۹۲۲ نمایان گردید. بر اساس این پیمان «انگلستان برابری دریایی خود را با ایالات متحد آمریکا پذیرفت و نسبت ۵-۵-۳ را (به ترتیب) برای سه قدرت دریایی انگلستان، ایالات متحد آمریکا و ژاپن برقرار کردند؛ یعنی در برابر هر ۵ نبرد ناو

ص: ۱۹۹

انگلستان، آمریکا می توانست ۵ نبرد ناو و ژاپن ۳ نبرد ناو داشته باشد». (۱)

از سوی دیگر در سال های پایانی دهه ۱۹۳۰ هر چه بیشتر قدرت و توان اقتصادی و مالی انگلستان تضعیف شد. با ورود جهان به بحران سال ۱۹۲۹، اقتصاد انگلستان که بر پایه طلا بود به شدت آسیب دید و میزان ذخایر طلای این کشور کاهش یافت.

پایه طلا- یک نظام نرخ ارز ثابت و انعطاف ناپذیر بود. پایه طلا بر مبنای دو اصل کلی قرار داشت. اول این که، دارندگان پول های کاغذی منتشر شده از طرف بانک مرکزی مانند بانک انگلستان اجازه داشتند پول های خود را به مسکوک یا شمش طلا به نرخ معینی تبدیل کنند (مثلاً یک اونس طلا در سال ۱۹۱۴ ارزشی برابر ۳/۸۵ پوند داشت). این بدان معنی است که نرخ ارزها بین کشورها نیز همگی ثابت خواهند بود، اصل دوم این که صدور و ورود طلا نیز بین کشورها، در ازای پرداخت های ناشی از تجارت بین المللی، از آزادی کامل برخوردار خواهند بود. (۲)

وقوع بحران سال های ۱۹۲۹-۱۹۳۳، امکان استمرار نظام پایه طلا را منتفی ساخت و انگلستان در سپتامبر ۱۹۳۱ نظام پولی پایه طلا را کنار گذاشت. «در نتیجه سقوط نظام پایه طلا و مشکلات مالی، کنترل ارز و محدودیت های تجاری به وسیله کشورها در پیش گرفته شد که این محدودیت ها مبادلات آزاد را به مقدار قابل ملاحظه ای کاهش داد. حجم وام های بین المللی نیز در این زمان کاهش یافت». (۳)

ص: ۲۰۰

---

۱- (۱). کراس، پیشین، ص ۱۹۰.

۲- (۲). برینلی دیویس، انگلستان و نظام پولی جهان، ترجمه اکبر کرباسیان، ص ۳۸.

۳- (۳). مهدی تقوی، تجارت بین الملل، ص ۲۵۵-۲۵۶.

مجموعه شرایط مالی و اقتصادی ناشی از بحران اقتصادی ۱۹۲۹ قدرت اقتصادی انگلستان را کاهش و قدرت اقتصادی آمریکا افزایش داد؛ زیرا به تدریج زمینه های جایگزین شدن واحد پولی دلار به جای استرلینگ پس از جنگ جهانی دوم فراهم گردید. وقوع جنگ جهانی دوم، موقعیت اقتصادی و سیاسی انگلستان را نسبت به قدرت های رقیب در وضعیت بدتری قرار داد، «در جنگ جهانی دوم، سه نیرو در سه منطقه با امپراتوری بریتانیایی روبه رو شدند: آلمان در اروپا و آب های پیرامون انگلستان، ایتالیا در دریای روم، سرخ و شمال و خاور آفریقا، ژاپن در خاور دور، آسیای جنوبی و اقیانوسیه» (۱) این جنگ هزینه های هنگفتی را بر اقتصاد انگلستان تحمیل کرد. «این کشور به علت تأمین هزینه های جنگ ۷۰ میلیارد دلار بدهکار شد. ۷۵۰ میلیون دلار ذخایر طلایش را از دست داد و ۶ میلیارد دلار سرمایه گذاری های خارجیش را فروخت». (۲) کسری طراز پرداخت های کشور نیز افزایش یافت و بر حجم واردات اضافه گردید». (۳) در مقابل بر میزان قدرت اقتصادی آمریکا افزوده گردید و توانست از موقعیت برتر و جهانی برخوردار شود. «آمریکا در حالی از جنگ بیرون آمد که بزرگترین قدرت سرمایه ای جهان بود. در فاصله سال های ۱۹۳۹ و ۱۹۴۴ تولید ناخالص ملی آمریکا دو برابر شد. آن چه را دیگران از دست داده بودند، آمریکا به دست آورده بود. ذخایر طلای آمریکا از ۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۳۲ به بیش از ۲۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۵۸ افزایش یافت». (۴)

ص: ۲۰۱

۱- (۱). کراس، پیشین، ص ۲۰۲.

۲- (۲). تقوی، پیشین، ص ۲۶۰.

۳- (۳). عبادی، پیشین، ص ۱۱۵.

۴- (۴). تقوی، پیشین، ص ۲۶۰.

این وضعیت موجب تضعیف موقعیت اقتصادی و مالی انگلستان پس از جنگ و وابستگی به اقتصاد آمریکا شد. «قدرت اقتصادی آمریکا و نیاز دیگر کشورهای جهان به این کشور باعث گردید که بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا، سیاست های مورد نظر خود را به کشورهای دیگر تحمیل کند. بریتانیا بزرگترین امپراتوری جهان، به علت نیازهای مالی از تمامی امتیازات گذشته خود چشم پوشی کرد و با امضای موافقت نامه مالی، نفوذ آمریکا را به بازاریابی که تا قبل از جنگ در اختیار داشت، تسهیل کرد». (۱) با افزایش قدرت آمریکا و ایجاد نظام بین الملل دو قطبی، مسئله مستعمرات و چگونگی ارتباط دولت انگلستان با کشورهای در سلطه، دستور کار سیاست خارجی این کشور شد. در این مقطع انگلستان در روابط خود با کشورهای تازه استقلال یافته همچنان متأثر از تصویر سنتی ابرقدرتی است و این امر باعث گردید تا این کشور بر حفظ روابط خاص خود با مستعمرات سابق تأکید ورزد. در این راستا «در سال ۱۹۴۹ با عقد پیمان «آنزوم» بین انگلستان، استرالیا و نیوزیلند، تا حدودی نظامی پایدار در سیستم دفاعی به وجود آمد» (۲) که در نتیجه آن پیوندهای دفاعی-امنیتی این کشورها را با انگلستان حفظ می کرد. در دیگر مناطق نیز تحولاتی به وجود آمد. «در سال ۱۹۶۸ فلسطین از قیومیت بریتانیا خارج شد. دومینیون هند و پاکستان تشکیل گردید و در برمه جمهوری تأسیس شد در سال ۱۹۴۹ هندوستان به کشوری مستقل تحت رژیم جمهوری در داخل ملل مشترک المنافع تبدیل گشت و ایرلند جنوبی هم از بریتانیا جدا شد. در سال ۱۹۵۶ سودان مستقل شد در سال ۱۹۵۷ غنا و فدراسیون مالایا به عضویت ملل مشترک المنافع

ص: ۲۰۲

---

۱- (۱). همان، صص ۲۶۲-۲۶۱.

۲- (۲). عبادی، پیشین، ص ۱۶۰.



هرچند استقلال سرزمین های در سلطه استعمار مستقیم را از میان برداشته شود؛ اما استعمار غیر مستقیم از راه حلقه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی استمرار یافت. دولت انگلستان روش های ساختاری و نهادی در پی حفظ زمینه های سلطه و نفوذ خود در بسیاری از کشورهای تازه استقلال یافته بود. ایجاد کشورهای مشترک المنافع یکی از سیاست های حفظ و استمرار پیوندهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی کشورهای تحت سلطه قبلی با ساختارهای استعماری انگلستان بود. این کشورها همچنان حوزه های نفوذ و بازارهای حیاتی کالای انگلیسی بودند؛ به همین علت دولت انگلستان بر اساس سیاست گذشته خود برای استمرار سلطه و نفوذ در مناطق تازه استقلال یافته از اصل «تفرقه بینداز و حکومت کن» در این مقطع نیز بهره برد؛ زیرا با ترسیم مرزهای جدید در مناطق مختلف جهان همچنان زمینه های آشوب و تفرقه را در میان کشورهای جهان سوم باقی گذاشت.

استقلال هند و پاکستان که در جریان تجزیه شبه قاره انجام گرفت پرده ای از نمایش سیاست تازه انگلستان بود. «در این پرده نمایش، انگلیسی ها که می بینند توانایی اداره امپراتوری را ندارند، در راستای نگهداری هرچه بیشتر منافع استعماری، به تجزیه مستعمرات گذشته و تقویت تضادهای درونی آنها، اقدام می کنند. هند و پاکستان، مالزی و اندونزی، امارات متحد عرب، عربستان سعودی، یمن جنوبی، یمن شمالی، عراق و کویت، نیجریه، سودان و مصر، کنیا و تانزانیا و اوگاندا، سومالی و کنیا و هندوراس و گواتمالا... نمونه هایی از ایجاد یا تقویت

ص: ۲۰۳

اختلاف های مرزی و قومی است؛ نتیجه آن دو دستگی و جنگ و نیاز به خرید سلاح از انگلستان و استفاده از میانجی گری حکومت لندن به بهای دادن امتیازهای بازرگانی و غیره می باشد. (۱)

با گذشت زمان مشخص گردید که استمرار حلقه های وابستگی کشورهای زیر نفوذ انگلستان بدون توجه به منافع قدرت های آمریکا و شوروی امکان پذیر نمی باشد. این مسأله در بحران کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ به طور آشکاری خودنمایی کرد.

«بحران سوئز در سال ۱۹۵۶، نقطه عطفی در تاریخ سیاسی بریتانیا پس از جنگ جهانی دوم بود. زمانی که ابرقدرتی بریتانیا پایان یافته و تلاش برای یافتن نقشی تازه آغاز شده بود. پس از بحران سوئز، بریتانیا کنار گذاشتن استعمارگری در خاورمیانه را اجتناب ناپذیر دید؛ در عین حال پذیرفت که دیگر قادر نیست بدون رضایت و مداخله آمریکا دست به ابتکارات منطقه ای بزند». (۲) زمانی که انگلستان در ۱۹۷۱ اعلام کرد به دلیل مشکلات مالی قادر به ادامه حضور در منطقه خلیج فارس نیست، در عمل قدرت و موقعیت جهانی خود را به آمریکا واگذار و تلاش کرد از راه تحکیم روابط همه جانبه خود با آمریکا منافع منطقه ای و جهانی خود را تأمین نماید. از این زمان شاهد دگرگونی در نقش جهانی بریتانیا هستیم. (۳)

### ب) ایفای نقش مستقل در اروپا

انگلستان در سابقه تاریخی خود همواره در پی ایفای نقش مستقل در اروپا بوده است. در گذشته انگلستان از سیاست موازنه قوا بهره می برد. سده های شانزده

ص: ۲۰۴

---

۱- (۱). کراس، پیشین، ص ۲۱۹-۲۲۰.

۲- (۲). اسپایر، جانانان، بولتن ویژه (بررسی تحلیلی و تاریخی سیاست بریتانیا در قبال اسرائیل)، ترجمه عباس کاردان، ص ۲۰.

۳- (۳). ر.ک. آنتونی گورست، لوئیز جانمن، بحران سوئز، ترجمه علی معصومی، غلامرضا امامی، ص ۲۲۶.

تا هجده دوره های طلایی موازنه قوا در اروپا بود که دولت انگلستان در آن دولت موازنه دهنده بود. در قرن شانزدهم رقابت عمده میان امپراتوری هابسبورگ (اتریش و اسپانیا) و فرانسه بود؛ انگلستان وظیفه موازنه دهنده را عهده داشت به طوری که «هانری هشتم» این وظیفه را بر دوش خود احساس می کرد و می گفت: به هر طرف بیوندم پیروزی از آن وی خواهد بود! حتی گفته اند تصویری از هانری هشتم کشیده بودند که ترازویی به دست داشت که در یک کفه آن فرانسه و در کفه مقابل اتریش قرار داشت. (۱)

از سوی دیگر انگلستان بعنوان بزرگ ترین امپراتور جهان مطرح شد که حکایت از قدرت برتر این کشور در جهان می کرد؛ به تبع آن انگلستان خواهان ایفای نقش قدرت برتر در اروپا بود. بنابراین تا زمانی که در اروپا سیستم توازن قدرت عمل می کرد، شرایط به نفع انگلستان بود و این کشور همواره از سیاست حفظ وضع موجود حمایت می کرد. با ورود اروپا به سده بیست و بروز بحران های بالکان در سال های ۱۹۱۲-۱۹۱۴ و سرانجام جنگ جهانی اول، سیستم توازن قدرت فروپاشید و انگلستان با شرایط جدیدی مواجه گردید. رقابت و تعارض میان انگلستان و فرانسه در فاصله میان دو جنگ ۱۹۱۹-۱۹۳۹، اختلافات دو کشور در خصوص چگونگی اجرای مفاد پیمان ورسای و نحوه کنترل آلمان، روابط دو کشور را تیره کرد. وقوع جنگ جهانی دوم باعث ویرانی اروپا و وابستگی اقتصادی و سیاسی کشورهای بزرگ اروپایی به آمریکا شد.

از جهت نظامی دو کشور انگلستان و فرانسه دارای تسلیحات هسته ای شدند. انگلستان در ۱۹۵۲ و فرانسه در ۱۹۶۰ اولین بمب اتمی خود را آزمایش کردند؛ اما آلمان در رقابت های دو قطبی آمریکا و شوروی، دستخوش تجزیه شد و عملاً

ص: ۲۰۵

به آلمان غربی و شرقی تبدیل و از داشتن تسلیحات هسته ای ممنوع شد.

از مسایلی که در ساختار دوقطبی پس از ۱۹۴۵ بر سیاست ها و راهبردهای دفاعی و امنیتی اروپای غربی به ویژه انگلستان، تأثیر فزاینده ای گذاشت، خطر توسعه طلبی شوروی و بسط اندیشه های مارکسیستی در اروپا بود. بر این اساس، انگلستان همراه کشورهای «فرانسه، هلند، بلژیک و لوکزامبورگ»، «پیمان دفاعی بروکسل» را به وجود آوردند. در سال ۱۹۴۹ با پیوستن ایالات متحده، ایتالیا، پرتغال، نروژ، دانمارک، ایسلند و کانادا، تبدیل به «پیمان دفاعی آتلانتیک شمالی» شد و به این ترتیب، ناتو پا به عرصه وجود گذاشت. (۱)

«انگلستان در پیمان دفاعی بروکسل و سپس در پیمان ناتو، از جایگاه خاصی برخوردار است. همواره روابط استراتژیک انگلستان با آمریکا بر مسائل سیاسی-دفاعی و امنیتی اروپا تأثیرگذار بوده است. ایالات متحده در طول جنگ سرد، پایگاه های هوایی و هم چنین سکوها های پرتاب موشک های بالستیک را در انگلستان با هدف بازدارندگی نیروهای پیمان ورشو و ارتش سرخ مستقر کرد». (۲) با گذشت زمان روابط انگلیس و آمریکا در همکاری های دفاعی و امنیتی افزایش یافت و پیوند استراتژیک دفاعی-امنیتی دو کشور به شدت بر مسائل اروپا تأثیر گذاشت. نیروهای نظامی انگلستان در تقویت «پیمان ناتو» نقش مؤثری را ایفا کردند.

«از اواخر دهه ۱۹۶۰، وظیفه اصلی نیروهای مسلح، شرکت فعال در پیمان نظامی ناتو در بازدارندگی اتحاد شوروی سابق و پیمان ورشو بود. در شروع دهه ۸۰، بیش از ۶۵۰۰۰ نظامی این کشور در آلمان غربی، حدود ۱۳۰۰۰ نفر در مدیترانه و ۳۷۰۰۰ نفر در آب های آتلانتیک مشغول به خدمت بودند». همکاری های بسیار نزدیک

ص: ۲۰۶

---

۱- (۱). همان، ص ۳۳.

۲- (۲). همان.

انگلستان با آمریکا همواره مورد اعتراض فرانسه بود؛ زیرا فرانسه در پی تحقق چتر امنیتی مستقل اروپا می باشد و این سیاست استقلال خواهی در ابعاد سیاسی و اجتماعی نیز نمود بارزی یافته است؛ نمونه آن را می توان در اتحادیه اروپا مشاهده نمود. [\(۱\)](#)

مطالعه تاریخ همگرایی و ایجاد بازار مشترک اروپا و سپس اتحادیه اروپا نشان می دهد که همواره انگلستان به دلیل سیاست برتری طلبی در اروپا و پیوندهای استراتژیک با آمریکا با روند همگرایی و سیاست های دول اروپایی به ویژه فرانسه و آلمان مخالفت کرده است. این کشور تا سال ۱۹۷۲ از پیوستن به بازار مشترک اروپا خودداری نمود.

انگلستان با توجه به قدرت گذشته خود در اروپا همچنان در پی ایفای نقش رهبری و موقعیت های برتر در معادلات اروپایی است. این راهبرد تنش و رقابت هایی را نیز میان سه کشور اصلی اروپایی (یعنی انگلستان، فرانسه و آلمان) ایجاد کرده است. اما با گذشت زمان و چرخش در سیاست خارجی انگلستان و برقراری روابط دو جانبه با اتحادیه اروپا به تدریج بر حجم روابط انگلستان با کشورهای اروپایی افزوده شد.

«با پیوستن انگلستان به شورای اقتصادی اروپا در ژانویه ۱۹۷۳، صادرات این کشور به اروپای غربی به ۵۸٪ کل صادرات رسیده؛ ۴۳ درصد آن صادرات به کشورهای عضو شورای اقتصادی اروپا و ۱۵ درصد آن به کشورهای عضو، انجمن تجارت آزاد اروپا، بود. زمانی عمده صادرات بریتانیا به کشورهای مشترک المنافع بود، در حالیکه در سال ۱۹۸۰ این صادرات فقط ۱۰ درصد بود.» [\(۲\)](#)

ص: ۲۰۷

---

۱- (۱). همان، ص ۱۵۱.

۲- (۲). همان، ص ۱۱۴.

با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، روابط انگلستان با کشورهای اروپایی و اتحادیه اروپا از فضای سیاسی و معادلات جهانی پس از جنگ سرد قرار تأثیر پذیرفت. از یک سو با تقویت همگرایی کشورهای اروپایی و افزایش موقعیت اتحادیه اروپا، روابط انگلستان با این اتحادیه تقویت گردید؛ از سوی دیگر حادثه یازده سپتامبر و سیاست های جدید آمریکا جهت شکل دهی به نظم نوین جهانی، روابط استراتژیک انگلستان و آمریکا را تحت تأثیر قرار داد. دو کشور بیش از گذشته در ایجاد ساختار نوین جهانی بر همکاری با یکدیگر افزودند.

### ج) تحکیم روابط استراتژیک با آمریکا

با افزایش قدرت آمریکا، روابط دو جانبه انگلستان و آمریکا وارد مرحله نوینی شد. انگلستان در این بین تلاش می کرد با حمایت از سیاست ها و برنامه های آمریکا در سطح جهانی، به منافع و اهداف خود دست یابد. از ابتدای جنگ جهانی دوم، دولت انگلستان تلاش می کرد با وارد کردن آمریکا به جنگ، جبهه ی مقابل آلمان، ایتالیا و ژاپن را تقویت نماید، چرچیل، نخست وزیر انگلیس نقش مؤثری را برای ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم و خروج از سیاست انزواگرایی این کشور ایفا کرد. چرچیل برای خنثی کردن جناح ضد جنگ در آمریکا به نیروهای اطلاعاتی انگلیس مستقر در نیویورک ابلاغ کرد تا از تاکتیک دروغین بهره برداری سیاسی کنند.

ویلیام استیون سون، مأمور اطلاعاتی انگلیس در نیویورک، یک نقشه آلمانی مربوط به جنوب آمریکا را در اختیار وزارت امور خارجه آمریکا قرار داد و ادعا کرد نقشه از یک افسر آلمانی ربوده شده است. این نقشه قلابی بر این موضوع تأکید داشت که اگر هیتلر در جنگ اروپا پیروز شود به جنوب و مرکز آمریکا حمله خواهد کرد.<sup>(۱)</sup>

ص: ۲۰۸

---

۱- (۱). وحید کریمی، انگلیس و رؤسای جمهور آمریکا، ص ۳۵ و ۳۶.

از سوی دیگر یکی از سیاست های انگلستان پس از اتمام جنگ جهانی دوم این بود که آمریکا سیاست ائتلاف و مداخله گرایی در جهان و حمایت از امنیت اروپا را ادامه دهد. بر این اساس «تشکیل پیمان نظامی آتلانتیک شمالی، ناتو در ۴ آوریل ۱۹۴۹ موجب شد تا آمریکا به تأمین امنیت اروپا متعهد گردد» (۱) و در عمل نیز سیاست های امنیتی انگلستان با آمریکا برای امنیت اروپا و تقابل با سیاست های جهانی شوروی به یکدیگر پیوند خورد. از طرفی سیاست های دفاعی انگلستان نیز در ارتباط به سه نقش دفاعی اساسی تنظیم گردید.

در این نقش ها ۵۰ وظیفه نظامی در نظر گرفته شد، که وزارت دفاع و نیروهای مسلح این کشور بر عهده داشتند. این نقش های دفاعی سه گانه به شرح زیر می باشد:

«۱. اطمینان از امنیت انگلیس و سرزمین های وابسته حتی در زمانی که تهدید جدی خارجی وجود ندارد.

۲. از جلوگیری از هرگونه تهدید خارجی علیه انگلیس و متحدانش در چارچوب ناتو. در این چارچوب همکاری نظامی با آمریکا از اولویت بالایی برخوردار است.

۳. کمک به توسعه و گسترش منافع امنیتی از راه حفظ صلح، امنیت و ثبات بین المللی» (۲).

با توجه به این اصول روابط استراتژیک انگلستان با آمریکا در سه سطح ملی، منطقه ای و جهانی تحکیم یافت. در سطح ملی روابط دو جانبه آمریکا و انگلستان

ص: ۲۰۹

---

۱- (۱). همان، ص ۸۷.

۲- (۲). سعید خالوزاده، کالبدشکافی روابط سیاسی-امنیتی ایالات متحده و انگلستان پس از جنگ جهانی دوم، «کتاب اروپا» (۵)، ص ۱۶.

از سطح بالایی از همکاری های امنیتی، اقتصادی و سیاسی برخوردار گردید. در سطح منطقه ای روابط دو کشور بر معادلات سیاسی، امنیتی و اقتصادی اروپا تأثیر گذار گردید. در سطح جهانی، اقدامات هماهنگ دو کشور در تحولات پس از جنگ جهانی دوم تا فروپاشی شوروی و مقطع پس از جنگ سرد تا کنون، نقش مؤثر و تعیین کننده ای را داشته است.

یکی دیگر از قلمروهای همکاری های منطقه ای و جهانی انگلیس و آمریکا، خاورمیانه و تأسیس رژیم اسرائیل در سال ۱۹۴۸ است.

چرچیل با تمام قوا از احیای ملت یهود در اسرائیل حمایت می کرد و آن را نشانه ی یک تحول تاریخی می دانست. بعد از جنگ جهانی دوم با همکاری های آمریکا در عرصه سیاست جهانی و سازمان ملل متحد به ایجاد رژیم اسرائیل اقدام کردند. «اعلامیه بالفور» در نوامبر ۱۹۱۷، مهم ترین سند حمایت بریتانیا از صهیونیسم (بیانگر حمایت دولت بریتانیا از ایجاد یک «وطن ملی یهودی» در فلسطین بود. با حمایت از اهداف صهیونیستی در اعلامیه بالفور، صهیونیست ها توانستند جمعیت یهودیان فلسطین تحت قیمومیت را در سال های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۹ از ۵۵ هزار به بیش از ۱۶۲ هزار افزایش دهند. این امر جمعیت لازم برای تعقیب سیاست های ملی مستقلانه، در زمانی که سیر ملی گرایی یهودی و امپراتوری بریتانیا رو به واگرایی نهاده بود را در اختیار یهودیان قرارداد». (۱) در گزارش اداره امور خارجه در اوت ۱۹۴۹ که آن را بوین منتشر کرد، آمده: «دولت محترم، اسرائیل را به منزله یک واقعیت پذیرفته و قصد دارد که در نزدیک ترین زمان مناسب آن را به صورت شناسایی دائم (دو ژوره)، مورد شناسایی قرار دهد. در همان حال نیز، دولت ناگزیر

ص: ۲۱۰



است دوستی و اتحاد موجود با دولت های عربی را مدنظر قرار دهد. چرا که اعراب بیش از اسرائیل خود را متعهد به اردوگاه ضد کمونیستی می دانند، دوستی با اسرائیل بهای سنگینی به همراه دارد که به واسطه دور شدن اعراب از پایگاه هایمان در مصر با جریان نفت خاورمیانه، به خطر می افتد». (۱)

بر این اساس دولت انگلستان تلاش کرد تا سیاست حمایت همه جانبه از رژیم اسرائیل را همراه با جلب حمایت از دول عربی ادامه دهد؛ تا از یک سو پایگاه دائمی آمریکا و انگلیس در منطقه خاورمیانه تقویت گردد و از سوی دیگر، جریان انتقال نفت منطقه به جهان غرب همچنان استمرار یابد.

«لایبی های» رژیم اسرائیل در انگلستان در جذب حمایت ها و کمک های همه جانبه انگلستان تلاش داشتند. «حزب کارگر، پیشینه طولانی در همدلی با صهیونیسم و همکاری نزدیکی با حزب کارگر در اسرائیل دارد. این حزب دارای یک گروه رسمی به نام دوستان اسرائیلی حزب کارگر می باشد... در کنفرانس های حزب کارگر، می توان جلساتی از گروه دوستان اسرائیلی حزب کارگر و شورای خاورمیانه ای حزب کارگر را شاهد بود». (۲)

کمک های نظامی، تسلیحاتی و اقتصادی آمریکا و انگلیس در طول دهه های گذشته مهم ترین عامل حفظ رژیم اسرائیل بوده است. در این میان دولت انگلستان به صورت های مختلف به رژیم اسرائیل کمک های تسلیحاتی نموده است. در سال ۱۹۶۰ تسلیحات انگلیس وارد اسرائیل شد. فروش این تسلیحات به بهانه ایجاد امنیت در منطقه، جلوگیری از جنگ و حفظ رژیم دمکراتیک

ص: ۲۱۱

---

۱- (۱). همان، ص ۱۹ و ۲۰.

۲- (۲). همان، ص ۱۴.

اسرائیل صورت می گرفت. از این راه تلاش می کرد تا روابط انگلیس با دولت های عربی منطقه هم حفظ شود». (۱)

همدستی آمریکا و انگلیس در حفظ رژیم اسرائیل در خلال جنگ های ۱۹۵۶، ۱۹۶۳ و ۱۹۷۳ همچنان ادامه یافت. مواضع مشترک دو کشور در فرایند صلح خاورمیانه در دوران دوقطبی نه تنها امنیت و ثبات را در منطقه ایجاد نکرد، بلکه به دلیل سیاست های سلطه طلبانه آنها در منطقه، مسئله فلسطین و بحران خاورمیانه همچنان باقی ماند.

از سوی دیگر در مناطق دیگر جهان نیز شاهد همکاری های مشترک آمریکا و انگلیس در مسائل جهانی می باشیم. در این رابطه می توان به موارد زیر اشاره نمود:

«هماهنگی ایالات متحده و انگلستان در جریان بحران اول برلین در سال های ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ که پاسخ مشترک این دو به اقدامات شوروی را همراه داشت؛

- مشارکت ایالات متحده و انگلستان در جنگ کره در سال های ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳؛

- مشارکت ایالات متحده و انگلستان - به همراه شوروی، فرانسه و چند کشور آسیایی - در کنفرانس ژنو در سال ۱۹۵۲ که به تقسیم هند و چین به سه کشور لائوس، کامبوج و ویتنام انجامید؛

- مشارکت ایالات متحده و انگلستان - همراه شوروی - در ژوئن ۱۹۶۳ که به امضای قراردادهای منع آزمایش هسته ای در جو انجامید؛

- هماهنگی ایالات متحده و انگلستان در زمینه خروج نیروهای نظامی انگلستان از خلیج فارس در سال ۱۹۷۱؛

- حمایت فعال انگلستان از ایالات متحده در عملیات آزادسازی کویت در

ص: ۲۱۲

جریان بحران عراق در سال ۱۹۹۱ که به اخراج نیروهای نظامی عراق از خاک کویت انجامید». (۱)

از همکاری های دیگری که در دوران دوقطبی حائز اهمیت بود و پیامدهای جهانی را همراه داشت، همکاری های نظامی و ساخت و توسعه تسلیحات کشتار جمعی و اتمی بود. انگلستان از کشورهای دارنده سلاح هسته ای است و سهم بالایی را در فروش تسلیحات جهانی دارد. «در سال ۱۹۸۷ مقام دوم را پس از آمریکا به خود اختصاص داد. انگلستان در سال ۱۹۸۶ قراردادهای فروش به ارزش ۸/۶ میلیارد دلار داشته است که با مقایسه با ۱۹۸۵ رقمی معادل دو برابر می باشد». (۲)

همکاری های هسته ای آمریکا و انگلستان در دوران ریگان نمود بارزی یافت؛ زیرا انگلستان اولین متحد آمریکا بود که به طرح «جنگ ستارگان» ریگان جواب مثبت داد و قرارداد همکاری دوجانبه در ۶ دسامبر ۱۹۸۵ امضا شد. در این زمان تاجر از طرح «جنگ ستارگان» حمایت کرد. او «با روابط ویژه ای که با ریگان برقرار کرد و با اطمینان از سیاست نظامی گری دولت ریگان، زمینه تفوق نظامی آمریکا بر شوروی را فراهم ساخت». (۳) «مارگارت تاجر در ۲۰ فوریه ۱۹۸۵ در کنگره آمریکا با اشاره به سه سخنرانی چرچیل در کنگره آمریکا گفت که چرچیل از طریق مادر، آمریکایی بود و حیف که او چنین خصوصیتی ندارد. تاجر راهبرد چرچیل را چراغ راه آینده مردم دو کشور دانست. او ضمن تمجید از روابط گذشته دو کشور، همکاری مشترک و وابستگی انگلیس و آمریکا، از نسل آینده

ص: ۲۱۳

---

۱- (۱). علی منوری، محور انگلوساکسون و مدیریت بحران های بین المللی پس از جنگ سرد در چارچوب سازوکار موازنه قدرت، «کتاب اروپا (۵)»، ص ۷۵-۷۶.

۲- (۲). محمد شکرانی، عملکرد یازده ساله دولت محافظه کار مارگارت تاجر، ص ۴۳-۴۴.

۳- (۳). کریمی، پیشین، ص ۱۲۵.

دو کشور خواست تا با توجه به تاریخ گذشته از سرنوشت مشترک آمریکا و انگلیس متعجب نباشند. تاچر گفت: تفکر چرچیل این بود که اتحاد افکار و اهداف دو ملتی که به زبان انگلیسی صحبت می کنند باید شکل دهنده ی خطمشی جهان غرب باشد». (۱) وی در این راستا اعلام نمود: «نیروهای نظامی انگلیس در قبرس، صحرای سینا و جنوب آتلانتیک و ۳۰ نقطه ی دیگر جهان حضور دارند». (۲) این سطح از همکاری های دو کشور بیانگر تلاش دو جانبه برای شکل دهی به تحولات جهانی و کنترل حوزه نفوذ و قدرت شوروی در ساختار نظام بین الملل دوقطبی می باشد.

با فروپاشی شوروی و پایان نظام بین المللی دوقطبی، روابط آمریکا و انگلستان وارد مرحله نوینی شد. با گذشت زمان تلاش کشورهای بزرگ برای تأثیرگذاری بر ساختار نظام بین الملل افزایش یافت. کشورهایی مانند ژاپن، چین، فرانسه و آلمان تلاش کردند در شکل دهی به نظم نوین جهانی ایفای نقش نمایند؛ اما در این میان انگلستان توانست با تحکیم هرچه بیشتر روابط استراتژیک خود با آمریکا، نقش فزاینده ای را در تحولات جهانی ایفا نماید.

در این مقطع، انگلستان دو سیاست را همزمان دنبال می کند؛ اروپاگرایی و آمریکاگرایی. در سیاست اروپاگرایی - برخلاف رویکرد سنتی خود - در پی نزدیک تر شدن به اتحادیه اروپاست و تلاش می کند تا در روند همگرایی اروپا، از فرصت های آن استفاده نماید و بازیگری فعال در تعامل با قدرت های رقیب باشد. از سوی دیگر، در سیاست دوم تلاش همه جانبه ای را در طرفداری از سیاست های آمریکا در جهان داشت و با اتحاد راهبردی با آمریکا، در پی ایفای

ص: ۲۱۴

---

۱- (۱). همان، ص ۱۲۳.

۲- (۲). همان.

نقش جهانی و جایگاه ویژه در نظم نوین آینده می باشد». (۱)

در شکل دهی نظم نوین جهانی که در پی پیروزی دولت های متحد در جنگ با عراق به رهبری آمریکا در سال ۱۹۹۱ مطرح گردید، مقابله با سلاح های کشتار جمعی و تولید تسلیحات هسته ای در دستور کار مشترک سیاست خارجی آمریکا و انگلیس قرار گرفت. «تاچر در سال ۱۹۹۶-یک قبل از نخست وزیری بلر-نظریه مقابله با سلاح های کشتار جمعی و موشک های دور برد را که برای کشورهای جهان سوم قابل تعمیم بود، مطرح کرد. در «فولتن» آمریکا، جایی که وینستون چرچیل نظریه «پرده آهنین» بین شرق و غرب را برای ایجاد جنگ سرد اول بین آمریکا و شوروی با هدف متعهد کردن آمریکا در اروپا مطرح کرده بود، تاچر حضور یافت و گفت: ۵۰ سال پیش چرچیل در حالی که نخست وزیر بازنشسته بود در همین مکان سخنرانی کرد و نسبت به روند روابط بین المللی و خطمشی شوروی در پشت پرده آهنین نظریه داد که منجر به طرح مارشال و دکترین ترومن شد. در حال حاضر با تهدیدات جدیدی از جمله تکثیر سلاح های کشتار جمعی، موشک و اسلام نظامی مواجه هستیم...». (۲)

در زمان تونلی بلر، سیاست مداخله گرایی و گسترش و مقابله با سلاح های کشتار جمعی از اولویت ویژه ای برخوردار گشت. وی در سخنرانی ۲۴ فوریه ۱۹۹۹ بر حمایت از آمریکا و گسترش مداخله گرایی در مسائل جهان تأکید کرد و بیان داشت: «اساسی ترین مشکل سیاست خارجی ما این خواهد بود که چگونه زمان مداخله در مناقشات دیگر کشورها را تشخیص دهیم». (۳) وی برای رفع

ص: ۲۱۵

---

۱- (۱). برای بررسی تحولات سیاست انگلستان، ر.ک: خالوزاده، پیشین، ص ۱۷-۲۰.

۲- (۲). کریمی، پیشین، ص ۱۳۳.

۳- (۳). وحید کریمی، دکترین بلر برای بوش در جنگ عراق، ص ۲۲.

تمامی مشکلات پنج راهکار زیر را ارائه نمود:

«باید نسبت به اهداف خود ثبات و اطمینان داشته باشیم؛

از راه کارهای دیپلماتیک به نتیجه نرسیده باشیم؛

قبل انجام هرگونه عملیات نظامی اطمینان به موفقیت وجود داشته باشد؛

در گذشته همواره به استراتژی خروج می اندیشیدیم و در آینده باید آمادگی برای حضور طولانی تر داشته باشیم؛

به این نتیجه رسیده باشیم که آیا منافع و ارزش های ما در معرض خطر قرار دارد یا خیر؟» (۱)

تونلی بلر، دکترین خود را با عنوان «دکترین جامعه جهانی» بر مبنای مداخله نظامی در امور دیگر کشورها و حتی تغییر رژیم آنها، در آوریل ۱۹۹۹ در آمریکا در «دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون» اعلام نمود. این دکترین بر جهانی سازی ارزش های غربی تأکید دارد. بلر می گوید: «ارزش هایی راهنمای ما خواهند بود که ارزش جنگیدن هم دارند. ارزش ها قدرت ما هستند و وقتی پیروز می شویم که ثابت کنیم ارزش های ما قوی تر و بهتر است. جهانی شدن یک حقیقت است. بزرگ ترین چالش پیش روی ما آن است که سیاست مشترک جهانی مشخص بر مبنای ارزش های جهانی ترسیم کنیم.» (۲)

حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱، زمینه و شرایط لازم را برای تحقق بخشیدن به اهداف تونلی بلر و جورج بوش فراهم ساخت. حمله به افغانستان و اشغال این کشور در سال ۲۰۰۱ به بهانه مقابله با تروریسم و تسلیحات کشتار جمعی صورت گرفت. تونلی بلر در ۶ آوریل ۲۰۰۲ می گوید: «باید آماده اقدام در مقابل

ص: ۲۱۶

---

۱- (۱). همان، ص ۲۲ و ۲۳.

۲- (۲). کریمی، انگلیس و رؤسای جمهور آمریکا، پیشین، ص ۱۵۱.

تهدیدات تروریستی و سلاح های کشتار جمعی باشیم. اگر لازم باشد دست به اقدام نظامی هم می زنیم و در صورت ضرورت تغییر رژیم نیز قابل توجه است. من، نخست وزیر انگلیس در سه عملیات تغییر حکومت، دستور اقدام دادم: میلوسویچ در یوگسلاوی، طالبان در افغانستان و سیرالئون در آفریقا». (۱)

راهبرد مقابله با تروریسم و تسلیحات کشتار جمعی ادامه یافت و متعاقب این سیاست زمینه های حمله نظامی به عراق در سال ۲۰۰۳ فراهم گردید. آمریکا و انگلیس در این زمان نیز به بهانه مقابله با تسلیحات کشتار جمعی و برقراری امنیت در منطقه و جهان وارد جنگ با عراق شدند.

تونی بلر در بیانیه ای خطاب به مردم انگلیس در ۲۰ مارس ۲۰۰۳ بیان داشت: «سه شنبه شب دستور عملیات نظامی بر ضد عراق را صادر کردم. بخشی از احساس خطر من براساس گزارش های اطلاعاتی بود. قضاوت من در مقام نخست وزیر این است که تهدید، جدی و در حال افزایش است. این تهدید طبیعت متفاوتی دارد و در مقابل به منافع امنیتی ما در انگلیس است». (۲)

سقوط عراق، زمینه لازم را برای حضور همه جانبه آمریکا و انگلیس در منطقه فراهم نمود. این دو کشور در راستای تحقق بخشیدن به نظم نوین جهانی و منطقه ای، سیاست های جدیدی را دست گرفتند. طرح خاورمیانه بزرگ، تلاشی برای ساماندهی مجدد به صلح خاورمیانه و تقویت رژیم اسرائیل در منطقه بود. هدف حضور آمریکا و انگلستان در منطقه، ترویج لیبرال دمکراسی و کمک به رژیم اسرائیل، ایجاد سازش در منطقه و خاتمه بخشیدن به مسأله فلسطین بود.

ص: ۲۱۷

---

۱- (۱). همان، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.

۲- (۲). همان، ص ۱۶۵.

«سقوط اتحاد شوروی و آغاز فرایند صلح اسلو، بهبود روابط بریتانیا و اسرائیل را در پی داشت. مهم ترین دلیل، این بود که بحث سابق که اگر روابط با اسرائیل بهبود یابد، روابط با کشورهای عربی آسیب می بیند، دیگر موضوعیت نداشت».<sup>(۱)</sup>

پس از جنگ سرد، روابط انگلستان و اسرائیل گسترش یافت. «در سال ۱۹۹۵، جان میجر رهبری سفر یک هیأت تجاری بزرگ به اسرائیل را عهده داشت. او در این سفر اعلام کرد که بریتانیا دیگر به علت منزوی شدن اعراب احساس محدودیت نمی کند. [بر این اساس زمینه های گسترش مبادلات اقتصادی میان دو کشور افزایش یافت]. حجم تبادلات تجاری میان بریتانیا و اسرائیل... به نرخ سالانه ۲/۵ میلیارد پوند در سال ۲۰۰۰ رسید که ۲۲ درصد نسبت به سال ۱۹۹۹ افزایش داشت و اسرائیل را به بزرگ ترین شریک تجاری بریتانیا در خاورمیانه تبدیل ساخت».<sup>(۲)</sup>

اهداف مشترک دو جانبه در دوران پس از جنگ سرد، روابط استراتژیک دو کشور را از عمق بیشتری برخوردار ساخته. انگلستان در پی کسب قدرت بیشتری در ساختار نظام بین الملل آینده بود. بر این اساس راهبردها، منافع و اهداف سیاست خارجی انگلستان را باید نه تنها در زیر سیستم خود و سیستم تبعی مجاور، بلکه در سیستم های تبعی مختلف جهان و سیستم جهانی بررسی کرد.

تحولات دهه دوم قرن بیست و یکم خاورمیانه بیانگر تغییرات شدیدی است که نظم نوین خاورمیانه بزرگ را در تعارض با منافع آمریکا و انگلستان رقم می زند. انقلاب های عربی و قیام های مردمی با هدف استقرار حکومت های اسلامی می تواند منافع رژیم صهیونیستی و قدرت های بزرگ را در معرض خطر

ص: ۲۱۸

---

۱- (۱). جان اتان، پیشین، ص ۳۰.

۲- (۲). همان، ص ۳۱.



قرار دهد. همکاری های مشترک آمریکا و انگلستان جهت مهار حرکت ها و جنبش های اسلامی در شمال آفریقا و منطقه خلیج فارس بیانگر تلاش آنها برای مقابله با نیروهای مقاومت و اسلامی در منطقه می باشد. ائتلافات جدید منطقه ای با آمریکا و قدرت های بزرگ اروپایی با هدف حفظ توازن قدرت به نفع آمریکا و اروپا براساس سیاست موج سواری است؛ تا از برقراری توازن جدید قدرت در راستای منافع نیروهای اسلامی و انقلابی جلوگیری شود.

۱. رقابت های روس و انگلیس در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم بر تاریخ ملت های شرق تأثیرات قابل توجهی گذاشت.
۲. دولت انگلستان توانست از راه های مختلف از جمله اقدامات جاسوسی و تبلیغات فرهنگی بر بخش اعظمی از کشورهای آسیایی و آفریقایی اعمال نفوذ و سلطه نماید.
۳. قدرت انگلستان پس از جنگ جهانی دوم کاهش یافت. اما تلاش کرد از راه بازسازی روابطش با مستعمرات همچنان نفوذ و سلطه خود را در کشورهای عقب مانده حفظ نماید.
۴. سیاست خارجی انگلستان پس از جنگ سرد وارد مرحله جدیدی شد و این کشور کوشید تا با تحکیم روابط استراتژیک خود با آمریکا نه تنها در معادلات قدرت در اروپا بلکه در تحولات سیاست جهانی ایفای نقش نماید.

۱. سیاست بازی بزرگ و شیوه‌های مداخله‌گرایی در سیاست خارجی انگلستان را توضیح دهید؟

۲. تحولات سیاست خارجی انگلستان را در ساختار نظام بین‌الملل دوقطبی بیان کنید.

۳. تحولات سیاست خارجی انگلستان را نسبت به اروپا توضیح دهید.

۴. روابط راهبردی انگلستان با آمریکا را به ویژه پس از جنگ سرد بررسی نمایید.



#### اشاره

سیاست خارجی دولت فرانسه در سده های گذشته دستخوش تغییرات و تحولات بسیاری شده است. سیاست خارجی این کشور از قرن هفدهم میلادی وارد رقابت با دیگر قدرت های بزرگ برای اعمال نفوذ و سلطه در خارج از اروپا گشت. سیاست توسعه طلبی فرانسه در قاره های آسیا و آفریقا با قدرت های استعماری روسیه و انگلستان مواجه شد. رقابت این قدرت ها در به دست آوردن مستعمره و توسعه زمین ها، تاریخ این ملت ها را بسیار دگرگون ساخت.

سیاست توسعه اراضی و تصرف مستعمرات در سده ۱۸ و ۱۹ در سیاست خارجی فرانسه شدت یافت. سرزمین هایی از هائیتی و ساحل عاج قبل از ۱۸۵۰ به مستعمرات فرانسه افزوده شدند. در سال های ۱۸۵۹-۱۸۶۰ هیئت هایی به پکن و در ۱۸۶۱ به سوریه فرستاده شدند. همچنین کاوشگرانی به آفریقای غربی و مستعمره نشینان جدیدی به داهومی و ساحل گینه فرستاده شدند. کالدونیای جدید در ۱۸۵۳ اشغال شد. پس از تسخیر سایگون در هندوچین در ۱۸۵۹ سه استان در کوچین-چین ضمیمه شد. کامبوج کشوری تحت الحمایه گردید.

بنابراین فرانسه نیز مانند بریتانیا به یک قدرت استعماری جهانی بدل شد که منافع ملی اش در دو منطقه پیرامونی و مرکزی اقتصاد جهانی قرار گرفته بود. تفاوت فرانسه با بریتانیا در این بود که از مستعمراتش، که به جز الجزایر همگی در موقعیت استوایی و نیمه استوایی قرار داشتند، کمتر برای اسکان فرانسویان استفاده می کرد تفاوت دیگر اینکه توسعه صنعتی، این کشور را سخت پایبند اروپا کرده بود. (۱) در این میان تسلط بر سرزمین های آفریقایی به ویژه منطقه شمال و مرکز آفریقا برای فرانسه از اهمیت خاصی برخوردار بود.

اولین دریانوردانی که به ساحل آفریقا دست یافتند، فینیقیان و یونانیان بودند. دوره بعدی اکتشاف قاره آفریقا، با مسافرت پرتغالی ها (۱۴۶۰-۱۳۹۴) آغاز گردید. در سال ۱۴۸۸، «بارتولومئودیاس» دماغه امیدنیک را دور زد و ده سال بعد، «واسکودوگاما» در راه خود به هند، به ساحل کنیا رسید. به دنبال پرتغالی ها، تجار و دریانوردان هلندی، اسپانیایی، دانمارکی، انگلیسی و فرانسوی نیز به آفریقا آمدند.

این قدرت ها، به پشتوانه تبحر، تجهیزات دریایی، در اختیار داشتن قدرت نظامی، بر سواحل و راه های مهم تجاری آفریقا و منابع و زمین های حاصل خیز مسلط شدند. هر سفر دریایی، با یک فرضیه و مقصد قبلی که ناشی از نیازهای اقتصادی یا غیر آن بود، آغاز می شد و هدف بر آوردن آن نیازها بود. بنابراین، چندان می توان هدف آنها را آبادانی و گسترش تمدن را در کشورهای آفریقایی دانست. نمونه آن این که زمانی که «واسکودوگاما» به سواحل آفریقا رسید، با تمدن هایی مواجه شد که غارت آنها را حق خود می دانست. این را «آلبرسارو»

ص: ۲۲۴

وزیر کشور فرانسه در سال ۱۹۲۳ به صراحت بیان کرد: وی گفت:

«چرا به حقایق رنگ دیگری بزنیم؛ بگذارید آشکارا بگوییم که هدف استعمار توسعه تمدن و متمدن ساختن قبایل وحشی نیست؛ بلکه انگیزه اش به دست آوردن منافع بیشتر است. آنهایی که در قاره های دور به دنبال مستعمره هستند، در وهله اول به فکر قدرت و منافع بیشتری برای خود می باشند».<sup>(۱)</sup>

با گسترش دامنه نفوذ قدرت های خارجی در قاره آفریقا، سرزمین های این قاره میان آنان تقسیم شد؛ هر یک برای تصرف قلمرو بیشتر با رقبای خود به نزاع پرداختند. جنگ بوئر (۱۹۰۲-۱۸۹۹) یکی از برخوردهای قدرت های مسلط برای تجدید تقسیم اراضی بود. بریتانیا می خواست زنجیر به هم پیوسته ای از مستعمرات- از مصر تا آفریقای جنوبی- داشته باشد. فرانسه به شمال غرب و مرکز آفریقا چشم داشت.<sup>(۲)</sup>

بنابراین از قرن هفدهم، فرانسه نیروی خود را در ساحل غربی آفریقا مستقر کرده بود. از این خط حرکت، فرانسه در نیمه دوم قرن نوزدهم، سرزمین های وسیعی را به تصرف درآورد؛ آن ها را چند تکه و به صورت مستعمرات اداره کرد. در سال ۱۹۰۲ فدراسیون آفریقای غربی فرانسه متشکل از هشت مستعمره به وجود آمد که از داکار هدایت می شدند. به دنبال آن، امپراتوری فرانسه به نواحی وسیعی در آفریقای مرکزی دست یافت که چهار مستعمره را تشکیل می دادند. در ۱۹۱۰ از بهم پیوستن آنها فدراسیون آفریقای استوایی فرانسه پدید آمد که پایتخت آن برازاویل بود.<sup>(۳)</sup>

از سوی دیگر در ۱۸۱۵، با جنگ های ناپلئون، دست اندازی اروپا بر آفریقا وارد

ص: ۲۲۵

---

۱- (۱). والتر رادنی، اروپا و عقب ماندگی آفریقا، ج ۱، ترجمه محمود ریاضی، ص ۵.

۲- (۲). درباره تاریخ تقسیم آفریقا رجوع شود به: رابرت روزول پالمر، تاریخ جهان نو، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم طاهری، ص ۲۹۳-۳۰۲.

۳- (۳). هیلدبر ایزنار، جغرافیای استعمارزدایی، ترجمه محمود علوی، ص ۲۹.

مرحله جدیدی شد. در ۱۸۱۶، ناوگان بریتانیا به سمت شمال آفریقا حرکت کرد. در دهه ۱۸۹۰، فرانسه با هدف نفوذ و سلطه بر منطقه شمال غرب آفریقا به اقدامات وسیعی دست زد. فرانسه قصد داشت تا مراکش را تحت الحمایه خود کند. این کشور برای قدرت های اروپایی اهمیت داشت؛ زیرا تنگه جبل الطارق در شمال این کشور قرار داشت و نزدیک ترین نقطه به اروپا بود. (۱) فرانسه برای رسیدن به مقاصد خود، با قدرت های بریتانیا، آلمان و ایتالیا مواجه بود. هم چنین فرانسه به کشورهای تونس و الجزایر چشم داشت. این دو کشور نیز برای فرانسه اهمیت داشتند.

فرانسه در زمان ناپلئون سوم، به الجزایر تسلط یافت. در قرن ۱۹ الجزایر، قسمتی از امپراتوری عثمانی بود، که در رأس آن دولت «دی» یا فرمانروای الجزایر قرار داشت. فرانسه در ۱۸۳۰، نقشه تصرف الجزایر را طرح ریزی کرد. در این سال، به بهانه اختلافی که بین دولت فرانسه و چند تن از سرمایه داران الجزایری رخ داد، فرانسه در الجزایر نیرو پیاده کرد. فرمانروای آن را مغلوب و وادار به امضای قرارداد تسلیم کرد. مردم الجزایر به رهبری عبدالقادر به مبارزه علیه نیروهای فرانسوی برخاستند. فرانسه با هدف کنترل قیام مردم، قرارداد ترک مخاصمه را با عبدالقادر امضا نمود. البته این قرارداد دوام نیاورد و نیروهای فرانسوی به علت برخورداری از قدرت و امکانات توانستند با کشتار، سلطه خود را بر مردم تحمیل کنند. از طرفی، دولت فرانسه، مهاجرت فرانسویان به الجزایر را تشویق کرد. این مهاجران به خرید زمین های الجزایر اقدام نمودند و به تدریج بر اوضاع مسلط شدند. فرانسویان در دوران سلطه خود بر الجزایر، منابع و امکانات این کشور را در راستای اهداف خود به کار گرفتند. از جمله، در جنگ جهانی اول، مقدار قابل توجهی خواربار از الجزایر به

ص: ۲۲۶

---

۱- (۱). درباره سرزمین مغرب رجوع شود به: - ۱، pp. ۱۹۷۱, Jamil M. Abun-Nasr, History of the Maghrib



فرانسه صادر شد؛ مالیات ها افزایش یافت؛ ۱۷۳ هزار الجزایری برای خدمت در ارتش فرانسه شدند؛ ۱۱۹ هزار الجزایری، برای انجام کارهای مختلف به فرانسه منتقل شدند؛ زیرا فرانسه در زمان جنگ از کمبود نیروی انسانی رنج می برد، این امر پیامدهای اقتصادی و فرهنگی فراوانی برای الجزایر در برداشت.

با استمرار مبارزه مردم در مقابل استعمار فرانسه در ژوئن ۱۹۶۲، بیش از نیمی از اروپائیان ساکن الجزایر به کشورشان بازگشتند. در ۳ ژوئیه ۱۹۶۲، «دوگل» عقب نشینی نیروهایش را از الجزایر اعلام کرد و به استعمار خشن ۱۳۰ ساله خاتمه داد. ملت الجزایر با قربانی بیش از یک میلیون نفر به استقلال دست یافت. (۱)

کشور دیگری که فرانسه به آن نگاه استعماری داشت تونس بود که به رغم مخالفت ایتالیا آن را گرفت. این کشور تا قبل از میلاد در سلطه فینیقیها بود؛ سپس کارتاژها بر آن تسلط یافتند. در ادامه قبایل وانдал و بعد آن اقوام عرب بر آن حکومت کردند. در سال ۱۵۷۴ میلادی، به تصرف ترک ها درآمد؛ از طرف سلطان عثمانی نماینده ای با عنوان «بی» در آن جا حکومت می کرد. در سال ۱۸۷۸ در پی عهدنامه «باردو» دولت فرانسه آن را تحت الحمایه خود نمود. در بحبویه جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۲، برای مدت کوتاهی، تونس را آلمان ها اشغال کردند. در این مدت حرکت های مردمی برای مقابله با سلطه بیگانه و دست یافتن به استقلال ادامه یافت؛ تا این که با شدت یافتن مبارزات استقلال خواهی در ۲۰ مارس ۱۹۵۶، تونس استقلال یافت. (۲)

ص: ۲۲۷

---

۱- (۱). درباره تاریخ الجزایر ر.ک: J.F.Ade Ajayi, General History of Africa, pp.۴۶۴-۴۶۷.

۲- (۲). ر.ک: Harold D.Nelson, Tunisia, pp.۳۲-۳۴.

کشور دیگر استعمار شد. فرانسه، مراکش بود. در ۱۹۰۰، موافقت نامه ای میان ایتالیا و فرانسه به امضا رسید که براساس آن روم نفوذ پاریس را در مراکش به رسمیت شناخت و فرانسه حضور ایتالیا را در شمال لیبی. در ۱۹۱۱ براساس قراردادی که میان فرانسه، آلمان و انگلستان بسته شد، دولت فرانسه امتیازاتی به آلمان داد و در مقابل آلمان ها دست فرانسویان را در مغرب باز گذاشتند. در ۴ آوریل سال ۱۹۰۴ پیمان نامه ای میان انگلستان و فرانسه امضا شد که در پی آن انگلستان نفوذ فرانسه را در مراکش و متقابلاً فرانسه نفوذ انگلستان را در مصر به رسمیت شناخت. در ۳ اکتبر ۱۹۰۴، فرانسه و اسپانیا در مورد مستعمرات خود در شمال آفریقا به توافق رسیدند و براساس آن فرانسه حق دخالت نظامی در مناطق تحت الحمایه اسپانیا را از آن خود کرد. در ۳۰ مارس ۱۹۱۲ در پی عهدنامه «فاس» مراکش کاملاً در نفوذ مستقیم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی فرانسه قرار گرفت» (۱) و در مدت دو سال تمام خاک این کشور در تصرف قوای نظامی فرانسه درآمد.

در سال های ۱۹۱۵-۱۹۱۶ به رغم قیام های متعددی هم چون قیام های امیر عبدالقادر و امیر عبدالکریم، مراکش در تصرف فرانسه باقی ماند؛ ولی حرکت های ضد فرانسوی ادامه یافت؛ تا این که مراکش به سبب مبارزات استقلال طلبی در ۳ مارس ۱۹۵۶ رسماً مستقل شد. بدین ترتیب، فرانسه ۱۳۲ سال بر الجزایر، ۷۵ سال بر تونس و ۴۴ سال بر مراکش اعمال سلطه نمود.

در دوران استعمارگری فرانسه، این کشور تلاش داشت میان سرزمین ها و مستعمرات خود با مرکز اتصال برقرار سازد؛ تا از یک سو بتواند بر میزان و قدرت خود بیفزاید و از طرف دیگر امکان کنترل مستعمرات را میسر سازد. بر

ص: ۲۲۸

این اساس سیاست «ماوراء بحار فرانسه» را می توان در سه جنبه بهره کشی، مشابه سازی و مشارکت بیان نمود.

## الف) سیاست بهره کشی

هدف سیاست خارجی فرانسه در برقراری ارتباط با مستعمرات، بهره کشی از ساختار اقتصادی، معادن، جمعیت و امکانات سرزمین بومی است. «به این ترتیب تنها ملاکی که در هر اقدام و مؤسسه استعماری به کار گرفته می شود، سودآوری آن و میزان امتیازها و سودهایی است که می بایست از آن برای خاک اصلی حاصل آید».<sup>(۱)</sup> مؤسسات و شرکت های اقتصادی یکی از ابزارهای مهم فرانسه در رابطه با اقتصاد سرزمین های دور دست می باشد. استفاده از شرکت های اقتصادی فراملی و چند ملیتی در روابط اقتصادی دیگر قدرت های بزرگ نیز مشاهده می شود. فرانسه به تقلید از هلند و انگلستان از این کمپانی ها استفاده کرد؛ اما همانند کمپانی های بزرگ بازرگانان هلندی یا انگلیسی که آزادانه عمل می کردند، آنها نیز آزاد نبودند در فرانسه، دولت همیشه حاضر است؛ اگر چه مانند حکومت های اسپانیا و پرتغال از نزدیک، استعمارگری را رهبری کند؛ اما مهر خود را بر آن می زد».<sup>(۲)</sup>

«در روابط اقتصادی سرزمین های مستعمره با فرانسه شواهد نشان می دهد که بیشتر تجارت، صادرات و واردات و فروش محصولات را شرکت ها و کشتی های فرانسوی انجام می دادند؛ رابطه تجاری مستعمره فقط با کشور فرانسه بود و کالاهای ساخت فرانسه بازارهای مستعمره را اشباع می کرد».<sup>(۳)</sup> رابطه تجاری به

ص: ۲۲۹

---

۱- (۱). یاکونو گزاویر، تاریخ استعمارگری فرانسه، ترجمه عباس آگاهی، ص ۷۰.

۲- (۲). همان، ص ۳۲.

۳- (۳). George H. Naddel, Imperialism and colonialism, p. ۶۱.

ضرر مستعمرات بود، به گونه ای که مواد و کالاهای صادراتی کشورها، در صنایع کشور استعمارگر به کار گرفته می شد و در ازای آن مبلغ ناچیزی پرداخت می گردید. از یک طرف، تجار و واسطه گران سود می بردند و از سوی دیگر، سود بیشتر را، سرمایه داران و کارخانه داران کشور استعمارگر به دست می آوردند. لذا، فاصله اقتصادی میان کشور استعماری و مستعمره افزایش می یافت. این شکاف، اثرات نابهنجاری بر ساختار اقتصادی کشورهای مستعمره داشت» (۱) که یکی از اثرات آن عدم تعادل و عدم توسعه یافتگی در اقتصاد سرزمین های مستعمره بود. به بیان دیگر «اقتصاد مستعمرات به دلیل توسعه نابرابر بخش های مختلف آن یک اقتصاد «نقص عضو یافته» است. اقتصادی که در آن بخش کشاورزی و صنعت به ویژه صنعت پایه قربانی شده است». (۲)

### ب) سیاست جذب و مشابه سازی

همانند سازی و جذب ساختارهای فرهنگی و اجتماعی مستعمرات در فرهنگ و ساختارهای اداری و اجتماعی فرانسه از جایگاه ویژه ای در سیاست خارجی فرانسه برخوردار است. در همانند سازی سیاسی و اداری «از عشق برای میهن مشترک صحبت می شود. برخی آرزو می کنند که همه مستعمره ها، از جمله آفریقای سیاه را مبدل به استان های کشور فرانسه سازند». (۳) در سیاست جذب هدف این است که خطوط جدای میان سرزمین های مستعمره و خاک فرانسه زدوده شود و به صورت یکپارچه این سرزمین ها همراه نوعی خودمختاری، در ملکیت فرانسه قرار

ص: ۲۳۰

---

۱- (۱) . Immanuel Wallerstein, Social Change the Colonial Situation, p.۴۱ .

۲- (۲) . گزاویر، پیشین، ص ۱۰۵ .

۳- (۳) . همان، ص ۷۰ .

گیرند. «جذب و مشابه سازی، انقیاد و خودمختاری، سه خط اصلی هستند که در سازمان اداری و در ساختارهای اقتصادی استعماری به چشم می خورند؛ زیرا روحیه تسلط و دغدغه نظارت و تابع ساختن نسبت به منافع استعمارگر، مهم ترین مسئله را تشکیل می دهند».<sup>(۱)</sup>

یکی از مسائلی که در سیاست جذب و همانند سازی خودنمایی کرد، جمعیت بومی بود. جمعیت بومی از جهت تعداد و توزیع جغرافیایی آن مورد هدف فرانسه قرار گرفت، گاهی سیاست جداسازی و زمانی سیاست تجمع جمعیت در دستور کار قرار گرفته است. البته سیاست تمرکز در بر سیاست جداسازی برتری داشته؛ زیرا در راستای سیاست جذب و همانند سازی، امکان نظارت بیشتر را فراهم می کند. بنابراین سیاست متمرکز کردن جمعیت از روی اجبار و در راستای اهداف متعدد صورت گرفت که از جمله آن می باشد: «نظارت ساده تر، به دست آوردن نیروی کار ضروری برای انجام کارهای بزرگ و دغدغه برانگیختن تحولی اقتصادی که پراکندگی جمعیت آن را غیر ممکن می ساخت».<sup>(۲)</sup>

بعد دیگر سیاست جذب و همانند سازی مربوط به فراهم ساختن امکانات آموزش و تحصیل جمعیت بومی در مراکز آموزشی فرانسوی بود. «فرانسه ظاهر همکاری فنی برای کشورهای فرانسوی زبان، هزاران آموزش دهنده در رشته های مختلف فراهم می کند. در تحمل مخارج مراکز آموزش عالی و دانشگاه ها سهمیم است. با برقراری بورس ها برای دانشجویان خارجی که به مؤسسات آموزش فرانسه می آیند موافقت می نماید».<sup>(۳)</sup>

ص: ۲۳۱

---

۱- (۱). همان، ص ۲۷.

۲- (۲). همان، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۳- (۳). ایزنار، پیشین، ص ۱۵۶.

این سیاست که در راستای اهداف دولت فرانسه صورت می‌گیرد، پیامدهای متفاوتی را در کشورهای وابسته به وجود می‌آورد که مهم‌ترین آن ایجاد دو طبقه سنتی و جدید با دو ریشه فکری در جوامع مورد هدف می‌باشد. جامعه سنتی از ویژگی‌های خاص خود برخوردار است «و جامعه در حال پیشرفت» به خصالت‌های جامعه مرکز نزدیک می‌شود. این حالت نوعی دوگانگی را در بافت فرهنگی و ارزش‌های جامعه در سلطه به وجود می‌آورد؛ با گذشت زمان ساخت طبیعی و سازماندهی نظام ارزش‌های جامعه سنتی با بحران مواجه می‌گردد. «در نواحی استعمارزده، داشته‌های فرهنگی بومیان در معرض فرسایشی دائمی واقع شد. آنها مجبور شدند بسیاری از رسوم اروپائیان را بپذیرند. این وضع موجب تغییرات عمده‌ای در رفتار افراد بومی شد. این افراد، بومی را به اشتباه متمدن می‌نامیدند؛ زیرا توانسته بودند بدون هیچ‌گونه مقاومتی زبان، مذهب و شیوه زندگی اربابشان را فراگیرند.» (۱)

### ج) سیاست مشارکت

بعد دیگر سیاست خارجی فرانسه نسبت به سرزمین‌های مستعمره، دادن نوعی خودمختاری و مشارکت دادن آنها در ساختارهای اداری و سیاسی بود. در میان سیاست‌های بهره‌کشی و همانندسازی «مشارکت می‌توانست به صورت راهی میانی جلوه کند» (۲) مستعمرات قدیمی فرانسه (آنتیل، گویان و رئونیون) شدیدترین نظام مشابه سازی را متحمل شدند و از شوراهای عمومی مانند شوراهای فرانسه برخوردار گردیدند. در همین رابطه «در سنگال، بومیان چهار بخش (سن-لویی، گوره، نکار و روفیسک) از حق شهروندی فرانسوی، با حفظ

ص: ۲۳۲

---

۱- (۱). همان، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۲- (۲). گزاویر، پیشین، ص ۷۰.

احوال شخصی (معمولی یا مسلمان) بهره مند شدند. از سال ۱۹۰۰، الجزایر بودجه ویژه ای در اختیار داشت که هیأت های مالی مرکب از منتخبان سه گروه: مستعمره نشینان، غیر مستعمره نشینان، بومیان مسلمان- که دسته اخیر از حق شهروندی فرانسوی برخوردار نبودند- آن را تصویب کرده بود. لیوته تأکید می کند که «مراکش کشوری خودمختار است که فرانسه حمایت آن را تأمین کرده است». (۱)

در زمان جمهوری دوم، شوراهای استعماری حذف گردید و مقرر شد تا مستعمرات نمایندگان به مجلس اعزام نمایند. هم چنین «به دنبال لغو برده داری، سیاهپوستان بخش هایی که در سنگال مشغول فعالیت بودند حق رأی دادن به دست می آورند. در الجزایر که «قلمرو فرانسه» اعلام شده بود، همواره قلمروی نظامی و قلمروی غیرنظامی تشخیص داده می شد. در هر ایالت، قلمرو غیرنظامی به صورت بخشی در می آمد که خود به چند ناحیه تقسیم می شد». (۲)

از طرفی سیاست های جذب و مشارکت به مرور دستخوش تحول گردید و با توجه به شرایط زمانی و مکانی برای بخش های از مناطق قوانین خاصی در نظر گرفته شد. قانون اساسی سال ۱۸۵۲ حق نمایندگی مستعمرات را حذف کرد و مجلس سنا مسئول بررسی اساسنامه آنها شد.

## ۲- سیاست خارجی فرانسه پس از جنگ جهانی دوم

### اشاره

فرانسه در جنگ جهانی دوم در جبهه متفقین قرار داشت. با تمام شدن جنگ هرچند از کشورهای پیروز این جنگ بود، اما این کشور به شدت درگیر رکود و خرابی های پس از جنگ جهانی دوم قرار بود. در ۱۹۴۶، جمهوری چهارم ایجاد

ص: ۲۳۳

---

۱- (۱). همان، ص ۸۰.

۲- (۲). همان، ص ۵۹ و ۶۰.

گردید و تا پایان عمر جمهوری چهارم در ۲۶، ۱۹۵۸ دولت مختلف در این کشور به قدرت رسید. در سپتامبر ۱۹۵۸ با یک رفراندوم، جمهوری پنجم در فرانسه اعلام گردید و «ژنرال دوگل» اولین رئیس جمهور این دوره شد. سیاست خارجی دوگل تأثیر یافته از سه متغیر بود: محیط داخلی، میراث استعماری و ساختار نظام بین الملل دوقطبی. فرانسه در ساختار دوقطبی (به رهبری آمریکا و شوروی) به دنبال احیای قدرت سنتی و گسترش حوزه نفوذ و قدرت خود در اروپا و معادلات جهانی بود. این کشور در صدد بود تا با تقویت ارتش و اقتصاد ملی، ظرفیت های داخلی را برای ساماندهی و بازسازی ویرانه های جنگ جهانی دوم به کار گیرد و با افزایش قدرت نظامی، امنیت کشور را تأمین و از آن در بسط منافع فراملی و جهانی خود استفاده نماید. سرزمین های فرانسه که از دوران استعماری به جا مانده بود از اقیانوس آرام تا آفریقا و دریای مدیترانه پراکنده بود. مهم ترین راهبرد خارجی فرانسه حفظ روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود با قلمروهای سنتی خود در جهان بود. بر این اساس فرانسه در زمان دوگل، اصول اساسی سیاست خارجی خود را به صورت زیر اعلام کرد:

۱. وحدت روید در مسائل خارجی، به این مفهوم که تمام ابزارهای استراتژی ملی نظیر دیپلماسی، ارتش و اقتصاد در چارچوب تأمین استقلال ملی فرانسه، متمرکز و به کار گرفته شود؛

۲. ابتکار عمل در سیاست خارجی و تحمیل خواسته های خود به طرف مقابل؛

۳. تفکیک اهداف دراز مدت و کوتاه مدت؛

۴. رتبه بندی کشورها دست یابی آنها به سلاح اتمی. کشورهای بدون سلاح اتمی مشتری این کشورها محسوب می شدند.»

(۱)

ص: ۲۳۴

---

۱- (۱). کامیاب منافی، فرانسه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۲، ص ۱۶۲.



تلاش برای دست یابی به اهداف سیاست خارجی در دوره‌ی های پس از دوگل نیز ادامه یافت. مهم‌ترین محور آن استقلال عمل و ایفای نقش مستقل در ساختار دوقطبی بود. بر این اساس حفظ روابط فرانسه با کشورهای جهان سوم از جایگاه و اهمیت حیاتی برخوردار است.

فرانسه در سیاست اعلامی تظاهر به این دارد که: «در مورد ملت‌هایی که هنوز از توسعه نیافتگی و حتی گرسنگی رنج می‌برند، مبادلات و مناسبات باید براساس اراده، و استفاده از کلیه امکانات باشد؛ به منظور رساندن آنها به مرحله توسعه. این امر هم عادلانه و هم عاقلانه و منطقی است. زیرا تا زمانی که ثروت‌ها در جهان غیرمنصفانه تقسیم شده‌اند، دنیا نمی‌تواند روی صلح و آرامش به خود بیند». (۱) این سیاست اعلامی در عمل به گونه‌ای دیگر ظاهر می‌شود؛ زیرا «سیاست این کشور در قبال کشورهای جهان سوم در جهت منافع خود می‌باشد و حالت سلطه‌طلبی در این روابط دیده می‌شود». (۲)

### سیاست خارجی فرانسه در جهان سوم

#### اشاره

سیاست خارجی فرانسه پس از جنگ جهانی دوم در کشورهای تازه استقلال یافته و جهان سومی تا حد زیادی از سیاست جذب و همانندسازی سابق تأثیر یافته بود. از محورهای اساسی سیاست همانندسازی، مربوط به نظام آموزشی و پرورشی کشورهای جهان سوم زیر نفوذ فرانسه بود. این کشور در سالیان متمادی کوشید تا ساختار کلی آموزش را در کشورهای زیر سلطه، مطابق با طرح‌های آموزشی خود پی‌ریزی کند. بخشنامه فرانسوی در سال ۱۹۲۲ تأکید داشت،

ص: ۲۳۵

---

۱- (۱). همان، ص ۱۶۹ و ۱۷۰.

۲- (۲). همان، ص ۱۷۴.

«آموزش، اساس سیاست مستعمرات است. نتیجه آن باید افزایش تولیدات صنعتی در مستعمرات، پرورش رهبران مطیع برای حکومت، صنعت، ارتش و ایجاد علاقه به همکاری با سیاست های فرانسه باشد.» (۱)

بر این اساس، فرانسه برای رسیدن به اهداف خود، بر منابع انسانی سرمایه گذاری کرد؛ چون منابع انسانی پایه اصلی ثروت ملت ها را تشکیل می دهد و اگر کشوری بتواند، این منبع عظیم را در خدمت بگیرد، می تواند در رسیدن به اهداف خود موفق باشد. سیاست جذب و استحاله فرهنگی از راه نظام آموزش و پرورش در بسیاری از کشورها از جمله کشورهای شمال آفریقا به کار گرفته شد که به آن اشاره ای می شود.

### **یکم. نظام آموزش و پرورش فرانسه در شمال آفریقا**

فرانسه برای از بین بردن جامعه بومی و جذب آنها در فرهنگ فرانسوی، نظام آموزشی کشورهای شمال آفریقا را در دست گرفت و آن را پلی میان اعراب و اروپاییان قرارداد. فرانسه برای رسیدن به اهداف خود نیازمند واسطه های بومی آموزش دیده بود؛ زیرا مهاجران، بازرگانان و دیگر فرانسوی ها نیازمند به مترجم، سرکارگر، منشی و غیره بودند. حکومت ها برای کادر اداری و امور دیگر نیازمند به متخصص بودند، هم چنین هیئت های تیشیری برای تدریس و تعلیم، نیازمند معلم بومی بودند. نظام آموزشی در کشورهای شمال آفریقا به ظاهر در خاک این کشورها رشد می کرد؛ ولی قالب و محتوای آن از فرانسه تغذیه می شد.

سیاست همانندسازی در الجزایر از ۱۸۳۰ آغاز گردید. در این راستا، کلیسای کاتولیک به خدمت گرفته شد. بر اساس قانون سال ۱۸۸۳، سیستم مدرسه ملی

ص: ۲۳۶

فرانسه برای الجزایر در نظر گرفته و مقرر شد، از آن به بعد آموزش رایگان و اجباری برای سنین شش تا چهارده سال عملی شود. براساس این قانون، دانش آموزان با نظام آموزشی فرانسه تعلیم می دیدند. برای دانش آموزان مسلمان الجزایری، خواندن و نوشتن به زبان فرانسوی در نظر گرفته شده بود. نظام آموزشی الجزایر در طول زمان دچار تغییراتی شد. از جمله در سال ۱۹۴۴، اصلاحاتی در نظام آموزشی صورت گرفت، طرح بیست ساله، از دسامبر این سال آغاز شد. ساختار و نظام آموزشی در این دوران عبارت از دبستان، دبیرستان، لیسه، مدارس هیئت های پروتستان و کاتولیک، مدارس پرستاری و مکتب های قرآنی بودند. در سال ۱۹۵۴ مدارس هنرهای زیبا ایجاد شد که ۹۰ درصد آن از دانش آموزان اروپایی بودند. (۱)

در سطوح مختلف تحصیل، علاوه بر این که در مدارس درباره تاریخ و جغرافیای کشور الجزایر و زبان عربی مطالبی ارائه می شد، ولی تأکید روی تاریخ، جغرافیا، زبان و تمدن فرانسوی بود. دانش آموزان در مدارس می خوانند که نیاکان ما «گل ها» چشمان آبی دارند.

کشور مراکش نیز وضعی مشابه الجزایر داشت. با اشغال مراکش توسط فرانسه در سال ۱۹۱۲، نظام آموزشی تحت نظارت فرانسه در آمد. بر حسب معاهده فرهنگی فرانسه با مراکش در سال ۱۹۵۷، محصلین فرانسوی مقیم مراکش اجازه یافتند، تا برنامه و مواد درسی مطابق با نظام آموزش فرانسه دریافت دارند. هم چنین براساس موافقت نامه ای که در همین سال میان هیئت های فرهنگی اسپانیا و فرانسه با دولت مراکش به امضا رسید، آنها اجازه یافتند تا برای

ص: ۲۳۷

---

Helen Kitchen, the Educated African, New York: Eredric A. Praeger, I.N.C., ۱۹۶۲, . (۱) -۱

p. ۱۳

دانش آموزان فرانسوی و اسپانیایی مقیم مراکش مدرسه ایجاد نمایند. بر این اساس، هزار کلاس به این هیئت واگذار شد و مقرر گردید، از اکتبر ۱۹۵۹ تا اکتبر ۱۹۶۱ به مراکش بازگردانده شود. (۱)

نظام آموزشی تونس نیز دستخوش تغییراتی گردید. تا قرن نوزدهم، «نظام آموزش در تونس، به سبک سنتی بود. مکتب خانه ها به تعلیم دانش آموزان مشغول بودند. این نظام در راستای تحولات جدید آموزش در کشورهای اروپایی تغییر کرد و حرکت اصلاح طلبی در تونس آغاز شد». اصلاح طلبی در دهه ۱۸۷۰، به رهبری خیرالدین پاشا به اوج خود رسید. در این دهه، دو اصلاح صورت گرفت؛ اول، اصلاح در دانشگاه اسلامی زیتونه، دوم، ایجاد یک دبیرستان جهت تربیت افراد برای دولت جدید». (۲) در این زمان، نظام آموزش قرآنی در مساجد نیز وجود داشت که در آن دانش آموزان برای دادگاه های اسلامی تربیت می شدند. با ایجاد نظام آموزشی جدید، دروس ریاضی، جغرافیا، تاریخ نیز اضافه و نظام آموزش گذشته کم رنگ شد. دانشکده صادقی، در پذیرش مستقیم آموزش غربی پیش قدم بود. در این دانشکده از زبان های فرانسوی و ایتالیایی، برای تعلیم دروس غربی و از زبان عربی بیشتر برای دروس اسلامی استفاده گردید.

«دانشگاه صادقی تونس، در ترویج آموزش به سبک فرانسوی بسیار مؤثر بود و بر افکار مردم و جامعه و فرهنگ تأثیر گذار بود. حبیب بورقبیه و هفت یا هشت عضو کابینه، فارغ التحصیل این دانشگاه بودند. (۳)

ص: ۲۳۸

---

۱- (۱) . Ibid, pp. ۲۸-۲۹. برای مطالعه بیشتر ر.ک: Anthony Rhodes, the Challenge the Memoris of

.King Hassan II of Morocco, pp. ۱۰۰-۱۱۰

.Ibid, p. ۴۵ . (۲) -۲

.Ibid, p. ۴۶ . (۳) -۳

فرانسه از ۱۸۸۱ تا ۱۹۵۴ نظام آموزش و پرورش تونس را در نظارت خود قرار داد و از اصل دو زبانی در دبیرستان ها حمایت کرد. لذا، مدارس به سبک فرانسوی ایجاد شد و فرانسویان مقیم تونس و مردم بومی را زیر پوشش خود در آورد.

در حال حاضر، روابط فرهنگی کشورهای شمال آفریقا با فرانسه به صورت های مختلف ادامه دارد. اعطای بورس، تربیت متخصص و مبادله پژوهش های علمی بین آنها برقرار است. از جمله اقدامات چشمگیر فرهنگی فرانسه در این کشورها، تأسیس دانشگاه فرانکفونی در اسکندریه مصر در نوامبر ۱۹۸۹ بوده. این دانشگاه که به نام «سدارسنگور» رئیس جمهور سابق سنگال نامگذاری شده است، با هدف تربیت متخصص برای توسعه قاره آفریقا تأسیس گردیده و همه ساله یکصد دانشجو فرانسوی زبان را از ۲۰ کشور آفریقایی و می پذیرد. تأسیس این دانشگاه در اجلاس رؤسای کشورهای فرانکفونی در سال ۱۹۸۱، در سنگال تصویب شد. مطالعات مربوط به اجرای طرح آن را آکادمی فرانسه انجام داد. این مرکز، در رشته های علوم اداری، مدیریت، تغذیه، بهداشت و محیط زیست از فارغ التحصیلان مراکز علمی بورسیه می پذیرد. گروهی از اعضای هیئت علمی آن از کشورهای اروپایی می باشند». (۱)

اقدام فرهنگی دیگر، تأسیس دبیرستان «دیکان» است. این دبیرستان در منطقه ای بین ساختمان های وزارت خارجه و ریاست جمهوری الجزایر قرار دارد و شعباتی از آن در دو شهر «عنابه» و «وهوان» دایر است. این دبیرستان ویژه فرزندان دیپلمات ها و اتباع فرانسه مقیم الجزایر است؛ البته افراد ثروتمند و با نفوذ و بوروکرات الجزایری نیز با واسطه هایی توانسته اند فرزندان خود را در این دبیرستان

ص: ۲۳۹

که مشمول قوانین آموزش زبان عربی نیست ثبت نام نمایند».<sup>(۱)</sup>

«اقدام دیگر هزینه برای گسترش زبان فرانسه است که مبلغ آن سالانه به ۵ میلیارد فرانک می رسد».<sup>(۲)</sup>

### **دوم. حمایت از مدارس و تعلیمات کلیسا**

فرانسه برای تقویت نظام آموزشی خود از مدارس و تعلیمات کلیسا کمک گرفت. این مدارس بیشتر در نواحی روستایی و دور از مرکز ایجاد می شد. آنها قصد داشتند، تا مردم عامی را با الگوهای آموزشی فرانسه با سواد نمایند و از طرفی، اعتقادات آنها را با تعالیم مسیحیت جایگزین نمایند. کلیساها در این زمینه مجال فعالیت داشتند؛ چون تا قبل از جنگ جهانی اول، دولت هایی مستعمرات آفریقای شمالی کمتر به آموزش و پرورش توجه می کردند و بیشتر توجه آنها، حفظ نظم، قانون، وضع مالیات و امور بازرگانی بود. مبعوثان مسیحی از این فرصت استفاده کردند؛ به گونه ای که عموم مردم برای ورود به عرصه جدید تمدن و فراگیری خواندن و نوشتن مواجه می شدند با دانشی که بیشتر از سوی مبلغان مسیحی ارائه می شد مواجه می شدند.

در کشورهای آفریقای شمالی، آموزش زبان بومی در کلیساها ممنوع و کتاب مقدس از اهمیت خاصی برخوردار شد. این مراکز که با حمایت تبلیغاتی فرانسه برای مردم توجیه می شد. افرادی که در برنامه آموزشی آن قرار می گرفتند، برای گذراندن امتحان زبان فرانسوی آماده می شدند. بعد از جنگ جهانی دوم تعلیمات کلیساها منظم تر و خواهان کنترل بیشتر مدارس شدند؛ چون تعلیم را از آن خود می دانستند.

ص: ۲۴۰

---

۱- (۱). روزنامه کیهان، ۶۷/۱۱/۱۶.

۲- (۲). وزارت خارجه، پیشین.

«در سال ۱۹۰۳ همزمان با حرکت هماهنگی که در فرانسه برای جدایی آموزش و پرورش از دین صورت گرفت، این اقدامات در مستعمرات نیز دنبال شد. در نظام جدید سه نوع مدرسه ابتدایی و سه نوع مدرسه بالاتر از سطح ابتدایی وجود داشت. مأموران فرانسوی کوشیدند تا بر اساس نظام آموزش دولتی و غیر مذهبی آنها را شکل دهند.» (۱) تا دهه ۱۹۲۰، نفوذ آموزگاران سنتی در کشورهای شمال آفریقا به مقدار بسیاری کاسته و برنامه های آموزشی فرانسه، جایگزین آن شده بود. افراد بسیاری در مدارس دولتی ثبت نام کرده بودند. مدارس فرانسوی برای قشرهای بالای جامعه جذاب بود و وسیله پیشرفت آنها به شمار می آمد.

«در تونس تا زمانی که نظام آموزشی به دست فرانسه تغییر نیافته بود، در نظام آموزشی بومی اسلامی، نزدیک به ۸۵ هزار دانش آموز به آموزش مشغول بودند. با گسترش آموزش فرانسوی، آموزش زبان عربی روبه کاهش گذاشت. از سویی مدارس قرآنی جدید با سرمایه های خصوصی ایجاد شد که در کنار آموزش عربی، دروس تاریخ، ریاضی و بهداشت نیز تدریس می شد. بعد از جنگ جهانی دوم، دولت به مدارس اسلامی و دبیرستان ها توجه بیشتری نشان داد و آنها را در کنترل خود در آورد.» (۲) بعد از استقلال، دولت تونس تصمیم گرفت تا نظام قرآنی جدید را در سیستم ملی ادغام نماید.

در الجزایر، فرانسه تلاش کرد تا نفوذ و محدوده عمل مدارس اسلامی را کم نماید. تعلیمات مدارس اسلامی را به کنترل در آورد و در راه تعلیم زبان عربی و دروس اسلامی موانعی ایجاد کرد. به علاوه با گسترش نظام آموزش فرانسوی

ص: ۲۴۱

۱- (۱). کانال، پیشین، ص ۶۷۰ و ۶۷۱.

۲- (۲). Kitchen, Op.Cit, p.۴۷.

تلاش کرد، از ترویج مدارس اسلامی بکاهد. از طرفی «دانشگاه های با قدمت اسلامی در سراسر آفریقای شمالی فرانسه صدمات فراوان دیدند؛ زیرا استعمار آنها را از منابع اقتصادی که داشتند، محروم گردانید». (۱)

### ۳- سیاست خارجی فرانسه در اروپا

فرانسه یکی از قدرت های بزرگ اروپایی به شمار می آمد و همواره نسبت به نحوه توزیع قدرت در اروپا واکنش نشان می داد. با شکل گیری نظام دو قطبی و بازسازی اروپا، روابط فرانسه با کشورهای بزرگ اروپایی از جمله آلمان و انگلستان وارد مرحله جدیدی شد. آلمان از جمله کشورهایی بود که در مقاطع تاریخی ۱۸۷۰، ۱۹۱۴ و ۱۹۳۹ وارد خاک فرانسه شده بود و فرانسه همواره از افزایش قدرت آلمان بیم داشت. بنابراین سیاست کنترل قدرت آلمان همواره یکی از محورهای اساسی سیاست خارجی فرانسه در اروپا است. از سوی دیگر فرانسه به علت برخورداری از قدرت اتمی در رقابت با انگلستان است در جهت دهی به تعادلات قدرت در اروپا. فرانسه می کوشد تا نقش رهبری اروپا رسیدن به ایالات متحده اروپا را ایفا نماید. به همین علت مدتی دو گل خواستار جلوگیری از ورود انگلیس به جامعه اروپا بود. این سیاست باعث اعمال برخی سیاست ها از جانب فرانسه گردید. در دهه ۵۰ و ۶۰ سیاست خارجی فرانسه در اروپا عبارت بود از: «همکاری نزدیک با جمهوری فدرال آلمان، تقویت و تحکیم بازار مشترک، مخالفت با ورود انگلستان به بازار مشترک، پیشنهاد تجدید نظر در ساختار ناتو و اقدام در رابطه با نیروی هسته ای مستقل این کشور». (۲)

ص: ۲۴۲

---

۱- (۱). رادنی، پیشین، ص ۲۴۵.

۲- (۲). منافی، پیشین، ص ۱۶۲.



«با افزایش روند همگرایی و ایجاد اتحادیه اروپا، تلاش اعضای اتحادیه در به دست آوردن سیاست واحد اروپایی تقویت شد. در این میان فرانسه به مثابه یکی از قدرت های بزرگ اروپایی و با برخورداری از پیشخوانه اقتصادی، تکنولوژیک و نظامی تلاش داشت تا نقش فعالی را در سیاست اروپا ایفا نماید».<sup>(۱)</sup> یکی از محورهای اساسی مورد نظر فرانسه، تشکیل ارتش مستقل اروپا است. از دیدگاه فرانسه اروپا باید از بُعد نظامی و امنیتی مستقل شود. این کشور از اتحادیه اروپای غربی به منزله شاخه نظامی اتحادیه اروپا و هم چنین از ارتش مشترک آلمانی-فرانسوی به منزله شالوده ارتش اروپا حمایت کرده است. مسلم است که ساختار امنیتی مستحکم در اروپا بدون حضور سه کشور انگلیس، فرانسه و آلمان امکان پذیر نمی باشد. در تاریخ ۲۸ نوامبر ۲۰۰۳ وزرای خارجه کشورهای بریتانیا، فرانسه و آلمان، طرح های خود را برای افزایش همکاری نظامی بین اعضای اتحادیه و تشکیل ارتش واحد اروپا منتشر ساختند. در این طرح آمده است که مقدمات لازم برای همکاری نظامی گسترده تر اروپائیان به اجرا درآید؛ در حالی که اتحادیه اروپا همچنان روابط خود را با ناتو حفظ نماید. هم چنین وزرای این سه کشور در موارد زیر به توافق رسیدند.

«چگونگی مشارکت مالی و نظامی کشورهای اروپایی در این ارتش؛

- مشخص شدن مأموریت ارتش واحد اروپا به صورتی که در عمل به نسخه ای تکراری از سازمان آتلانتیک شمالی تبدیل نشود؛

- این ارتش، مستقل از ناتو و خارج از کشورهای عضو اتحادیه اروپا عمل کند؛

- نیروهای واکنش سریع اروپا در مواقع اضطراری و بروز حوادث و بحران ها به کمک نهادهای مدنی در سراسر کشورهای جهان پردازند...».<sup>(۲)</sup>

ص: ۲۴۳

---

۱- (۱). ر.ک: محمود واعظی، سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۲- (۲). ر.ک: سعید خالوزاده، اتحادیه اروپایی، ص ۲۴۸-۲۵۸.

در مجموع می توان گفت که تلاش فرانسه برای ایفای نقش بیشتر در معادلات سیاسی و امنیتی اروپا ادامه دارد و این سیاست سبب ایجاد تعارض با برخی اعضای اتحادیه به ویژه انگلستان گردیده است. آمریکا نیز همواره از روند استقلال خواهی اروپا و سیاست های فرانسه احساس نگرانی می کند. او می کوشد تا از اختلاف ها و تعارض های اعضای اتحادیه اروپا، مشکلات اقتصادی و بحران های پولی و مالی اعضای اتحادیه بهره برداری نماید و حمایت این کشورها را در عملیاتی ساختن اهداف جهانی خود به دست آورد.

#### ۴- سیاست خارجی فرانسه در ارتباط با آمریکا

سیاست خارجی فرانسه در ارتباط با آمریکا با چالش هایی مواجه بوده است. پس از جنگ جهانی دوم، این کشور به شدت به سرمایه های آمریکایی نیازمند بود؛ در عین حال خواستار ایفای نقش دولت مستقل در روابط دو جانبه و جهانی بوده است. توسعه اقتصادی فرانسه، روابط نزدیک با قدرت بزرگ اقتصادی پس از جنگ را لازم می کرد. این امر باعث گردید تا روابط فعال با آمریکا بر اساس اصل مساوات، در دستور کار سیاست خارجی فرانسه قرار گیرد و همزمان از فرصت های لازم برای اعمال سیاست های جهانی استفاده گردد.

«دوگل بر این عقیده بود که منافع فرانسه در یک دنیای چند قطبی بیشتر تأمین می گردد تا در دنیای دوقطبی. از سال ۱۹۶۳ به بعد او سعی کرد سیستم دوقطبی را که با آن روبه رو بود سست کند و نفوذ دو ابرقدرت را بر روی فرانسه و اروپا و دیگر نقاط کاهش دهد». (۱) اقدام دوگل در خروج از شاخه نظامی ناتو روابط این کشور با آمریکا را به سردی گرایید. «این کشور معتقد

ص: ۲۴۴

است اروپای مستقل از ابرقدرت‌ها، می‌تواند قدرتی مستقل و وزنه‌ای در سطح جهانی باشد و در عین حال خود را حفظ کند». (۱) تلاش فرانسه برای وحدت بخشیدن به اروپا و کاهش نقش آمریکا در معادلات سیاسی، امنیتی و فرهنگی اروپا، «عضل آتلانتیک» را در پی داشت. مخالفت با سیاست‌های آمریکا در جهان در موارد متعددی نمایان گشت؛ از جمله اینکه فرانسه با مداخله آمریکا در نیکاراگوئه در زمان ریگان مخالفت نمود». (۲) این امر حکایت از تلاش فرانسه در شکل دهی به ساختار نظام بین‌الملل چند قطبی و پیگیری سیاست استقلال‌گرایی در سطح جهانی دارد.

مخالفت‌های فرانسه با سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایی آمریکا پس از جنگ سرد به خوبی نمایان است. این کشور با حمله نظامی آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ مخالفت کرد. از دیدگاه فرانسه نباید نقش سازمان ملل متحد را در حل مسائل بین‌المللی کم‌رنگ نمود. دونالد رامسفلد وزیر دفاع آمریکا در همین ارتباط کشورهایی مانند آلمان، فرانسه و بلژیک را نمایندگان اروپای کهنی خواند که در مقابل آن «اروپای نوین» وجود دارد که بیشتر آنها را کشورهای اروپای شرقی تشکیل می‌دهند. فرانسه بیش از هر چیز نگران منافع خود در مناطق مختلف جهان به ویژه در خاورمیانه این مسئله در گروه تقویت هویت اروپایی کشورهای بزرگ اروپا و محدود ساختن سیاست‌های توسعه‌طلبانه آمریکاست. در این راستا کشورهای فرانسه و آلمان با حمله نظامی به عراق مخالفت ورزیدند؛ اما آمریکا بدون توجه به شورای امنیت و مخالفت فرانسه و آلمان، حملات نظامی خود را آغاز کرد و کشور عراق را اشغال کرد. وضعیت عراق

ص: ۲۴۵

---

۱- (۱). همان، ص ۱۶۹.

۲- (۲). همان، ص ۱۶۵.

نشان داد که اروپا توان مقابله با آمریکا را ندارد و برای تأمین منافع خود ناگزیر به همکاری با آمریکا می باشد. (۱)

## ۵- سیاست خارجی فرانسه پس از جنگ سرد

با فروپاشی نظام بین الملل دوقطبی، امکان ایفای نقش منطقه ای و جهانی فرانسه افزایش یافت. این کشور همواره از ساختار نظام بین الملل چند قطبی در برابر ساختار تک قطبی به رهبری آمریکا حمایت کرده است. مهم ترین هدف فرانسه نفوذ و منافع بیشتر در میان کشورهای در حال توسعه و جهان سومی است. از مناطق استراتژیک جهان که همواره مورد توجه فرانسه بوده خاورمیانه است. فرانسه در دوران دوقطبی و در مقطع پس از جنگ سرد از ابزارهای مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برای دست یابی به منافع و اهداف خود در خاورمیانه استفاده کرده است. این کشور برای ایفای نقش خود همواره با دیگر قدرت های بزرگ در رقابت و منازعه بوده است. فرانسه به نفت، معادن و بازار خاورمیانه توجه ویژه ای دارد و این امر این کشور را در رقابت با قدرت های نفوذگذار بر سیستم خاورمیانه قرار می دهد.

فرانسه برای دست یابی به اهداف خود در خاورمیانه و معادلات جهانی سرمایه گذاری بسیاری را در بخش تسلیحات و سلاح های هسته ای کرده است و به علت قدرت هسته ای خود از جایگاه بالایی در میان قدرت های هسته ای برخوردار شده است.

«ژنرال دوگل از همان ابتدای زمامداری خود، سلاح های هسته ای را در کوتاه مدت عامل استقلال دیپلماتیک و در بلند مدت عامل استقلال نظامی برای فرانسه می دانست. هدف فرانسه از تولید سلاح های هسته ای این است که در جهان

ص: ۲۴۶

هسته ای، یک کشور نمی تواند بر پیمان های سیاسی و نظامی اعتماد کامل داشته باشد. این مطلب در چارچوب گفته معروف دو گل که «چه کسی واشنگتن را در راه نجات پاریس فدا خواهد کرد» قابل تفسیر می باشد». (۱)

با تقویت صنایع تسلیحاتی، فرانسه از ۱۹۵۰ تا به حال قراردادهای بسیاری را در زمینه فروش اسلحه با کشورهای مختلف جهان امضا کرده است. فرانسه با ارسال اسلحه به کشورهای خاورمیانه، اسرائیل، کشورهای آفریقایی و دیگر کشورهای جهان اقتصاد خود را تقویت کرده؛ به طوری که این کشور از نظر فروش اسلحه بعد از آمریکا و شوروی سابق مقام سوم را در دنیا داراست». (۲)

فروش تسلیحات یکی از منافع مالی این کشور در مبادلات اقتصادی است. «فرانسه در دهه ۸۰ در ارتباط با کشورهای خاورمیانه و جهان سوم در پی این بود که که بدهی های خود را با فروش اسلحه و سلاح های تکنولوژیکی به این کشورها پردازد». (۳)

استراتژی نظام فرانسه در دوران دوقطبی و مقطع پس از جنگ سرد از دو بعد بازدارندگی و تهاجمی برخوردار بوده است.

«جهت اول استراتژی فرانسه بر اصل بازدارندگی استوار است که کارآیی دفاعی نیروهای هسته ای را لازم می نمایاند. برای آن که نیروهای هسته ای از قدرت بازدارندگی برخوردار باشند تحقق دو شرط لازم است:

اول آنکه این سلاح ها در حمله دشمن از بین نروند و دوم، آنکه قادر باشند هدف های مهم نظامی دشمن یا مواضع حیاتی وی را هدف قرار دهند. نیروهای

ص: ۲۴۷

---

۱- (۱). همان، ص ۱۳۶.

۲- (۲). همان، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۳- (۳). همان، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

بازدارنده فرانسه را می توان در دو دسته تقسیم کرد:

الف) نیروهای اتمی استراتژیک

ب) نیروهای اتمی تاکتیک». (۱)

«جهت دوم استراتژی فرانسه مبتنی است بر توان ارتش در خارج از مرزهای کشور، برای دفاع از منافع حیاتی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی فرانسه در هر کجای دنیا که اقتضا کند. این قسمت مربوط می شود به خارج از قاره اروپا؛ در چنین برنامه ای احتیاجی به نیروی اتمی نیست؛ اما پیشرفت و تکامل سلاح های کلاسیک و متعارف، نقش مؤثر و قاطعی در تعیین پیروزی دارند. لذا توانمندی ارتش در سلاح های کلاسیک چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی پا به پای پیشرفت قدرت هسته ای مسئله ای است که بسیار مورد توجه است». (۲)

چهره دیگر سیاست خارجی فرانسه که پس از جنگ سرد به ویژه پس از حادثه یازده سپتامبر نمایان شد، مربوط به مقابله با تروریسم است. در جهان اسلام این مقابله در برخورد با حرکت ها و نیروهای اسلامی تجلی یافت. برای مثال، اسلام در کشورهای شمال آفریقا، عامل مهمی در مقابل نفوذ و سلطه خارجیان بوده است (۳) و همواره مورد توجه قدرت های بزرگ قرار گرفته و در صدد کنترل و غلبه بر آن بوده اند. در گذشته فرانسه در کشورهای الجزایر، تونس و مراکش با برنامه های متعدد به تضعیف دین اسلام پرداخت. تا سال ۱۹۶۲، الجزایر بخشی از جمهوری فرانسه و نهادها و سازمان های آن وابسته به فرانسه بود. قدرت سیاسی و اقتصادی در اختیار

ص: ۲۴۸

---

۱- (۱). همان، ص ۱۳۷.

۲- (۲). همان، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۳- (۳). درباره نقش اسلام در شمال آفریقا ر.ک: Spencer Trimingham, The Influence of Islam up on Africa, ۱۹۸۰, pp.۸۵-۹۵.

جمعیت ساکن سفیدپوست قرار داشت. در سال ۱۹۵۴، بیشتر مردم مسلمان برای رهایی از سلطه فرانسه مبارزه را آغاز نمودند. مسلمانان که بخش عظیمی از جمعیت را تشکیل می دادند، خواهان اجرای قوانین اسلام و احکام آن شدند. در دو کشور تونس و مراکش نیز فرهنگ و ارزش های اسلامی عامل اساسی در شکل دهی اعتقادات آنها به شمار می رفت و اسلام دین رسمی کشورشان بود. (۱)

از دهه هشتاد به ویژه در کشور الجزایر، حرکت های اسلامی به صورت فزاینده رشد کرد و نگرانی مقامات فرانسوی را سبب گردید. در کشورهای تونس و مراکش نیز حرکت های اسلامی رشد فزاینده ای داشت؛ مردم خواهان حفظ شئون اسلامی و قوانین آن، در جامعه شده اند. این بیداری اسلامی در بازگشت به ارزش های اسلامی با اهمیت است. از جمله در الجزایر که «این بیداری نمایان گشت در بازگشت زنان این کشور به معتقدات و اصول مورد قبول آنان، همچون پوشیدن لباس و حجاب اسلامی، پایبندی به اخلاق و آداب اسلامی و تقاضای از میان برداشتن پدیده آمیختگی زن و مرد در مدارس، دبیرستان ها، دانشگاه ها و ادارات». (۲) «برادران، خواهران خود را مجبور می کنند، حجاب داشته باشند. به دستور جبهه نجات اسلامی، سیم های آنتن های بشقابی شیطنی که تمام فریب های فرانسه و گناهان غرب را به صفحه تلویزیون ها ظاهر می کند بریده می شود». (۳) حرکت های اسلامی فرانسه را نگران کرده و در مجله ها و روزنامه ها، مقاله های بسیاری درباره اسلام گرایی در شمال آفریقا نوشته می شد.

ص: ۲۴۹

---

۱- (۱). درباره نقش اسلام در نهضت الجزایر ر. ک: سید هادی خسروشاهی، نبرد اسلام در آفریقا، ج ۱، ص ۳۲-۳۷.

۲- (۲). العالم، فوریه ۱۹۹۰.

۳- (۳). Express, Feb ۲, ۱۹۹۰.

فرانسه نیز در این رابطه مقالات بسیاری چاپ کرد...در ماهنامه الارشاد ارگان حزب اصلاح و ارشاد به برخی از آنها اشاره شده است؛مانند مقاله «الجزایر بین تجدد و قرآن»، «زمانی که الجزایر به سوی بنیادگرایی متمایل شد»، «اگر الجزایر اسلام را ترجیح دهد». هفته نامه «لاوی» در اکتبر ۱۹۸۶ نتیجه نظرخواهی از فرانسویان درباره اسلام را انتشار داد. در این نظرخواهی ۵۵ درصد فرانسویان، اسلام را همانند یک عامل جنگی معرفی کردند.

از سوی دیگر تحولات اخیر کشورهای عربی که بیشتر از آن به «انقلاب های عربی» و یا «بهار عربی» یاد می شود، سیاست خارجی فرانسه را وارد چالش های جدیدی کرده است؛ زیرا از یک سو روند شتابان تحولات منطقه شمال آفریقا و خاورمیانه در پی نظم نوین منطقه ای به نفع فرایندهای درون منطقه ای و حرکت های اسلامی است و از سوی دیگر آمریکا بیش از هر قدرت فرامنطقه ای دیگر موج سواری و هدایت جریان های مردمی و اسلامی به سوی تحقق خاورمیانه بزرگ است. این وضعیت به همراه تعارضات بنیادین منافع آمریکا و فرانسه، چالش های فزاینده ای را پیش روی سیاست خارجی فرانسه نهاده است. فرانسه تلاش می کند تا از راه همراهی با جریان های درون منطقه ای و حمایت از سیاست های آمریکا، منافع خود را در منطقه استراتژیک خاورمیانه و شمال آفریقا تأمین و از ظرفیت ها و فرصت های روابط نزدیک خود با کشورهای منطقه در راستای تأثیرگذاری بر معادلات سیاسی و اقتصادی منطقه ای استفاده کند.



۱. سیاست خارجی فرانسه در رابطه با مستعمرات در سده نوزدهم و ابتدای سده بیستم براساس سیاست بهره کشی، مشابه سازی و مشارکت قرار داشت.

۲. اقدامات فرهنگی فرانسه نسبت به کشورهای جهان سوم و مستعمرات را می توان در استحاله نظام آموزش و پرورش، حمایت از مدارس و تعالیم کلیسا و سست کردن مدارس بومی و اسلامی مشاهده کرد.

۳. فرانسه پس از جنگ سرد تلاش کرد تا با استفاده از ابزارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی سطح قدرت خود را افزایش دهد. این کشور از ساختار نظام بین الملل چند قطبی حمایت کرده و با بهره گیری از راهبرد بازدارندگی و تهاجمی در پی تأثیرگذاری بر معادلات منطقه ای و جهانی در سطح یک قدرت بزرگ بود.

۱. سابقه سیاست خارجی فرانسه را تا جنگ جهانی دوم توضیح دهید؟

۲. سیاست خارجی فرانسه را در ارتباط با کشورهای جهان سوم، اروپا و آمریکا در مقطع پس از جنگ جهانی دوم بررسی نمائید.

۳. سیاست خارجی فرانسه پس از جنگ سرد را بررسی نمائید.

۴. استراتژی فرانسه را در راستای تأثیرگذاری بر معادلات جهانی و منطقه ای پس از جنگ سرد توضیح دهید.

#### اشاره

«بیسمارک» امپراتوری آلمان را در ۱۸۷۰ بنا نهاد. قبل از آن سرزمین های آلمانی تبار در کنفدراسیون کشورهای آلمانی عضویت داشتند که در آن پروس و اتریش از قدرت بیشتری برخوردار بودند. همواره رقابت میان این دو قدرت برای تسلط و نفوذ در کنفدراسیون وجود داشت. پروس خواستار وحدت یافتن سرزمین های آلمانی تبار به قیادت و مرکزیت پروس بود و این سیاست با روی کار آمدن بیسمارک عملی گشت.

بیسمارک طرفدار سر سخت سلطنت بود و آن را عطیه الهی می دانست. به همین علت با هر حرکت و جنبشی که کوچک ترین آسیبی برای سلطنت داشت به شدت مخالفت می کرد. در انقلابات ۱۸۴۸ مراقب بود که به پادشاهی صدمه ای وارد نشود. در سال ۱۸۵۱ که قانون اساسی پروس تصویب شد، برای جلوگیری از افکار آزادی خواهی و انقلابی، حزبی دست راستی و محافظه کار ایجاد کرد. بیسمارک در سال ۱۸۶۲ به «دزرائیلی» گفته بود که می خواهد در اولین فرصت با اتریش جنگ کند. دزرائیلی می گفت از آن مرد بترسید؛ زیرا آن چه می گوید از

روی عقیده است. در ۱۸۶۲ اختلاف شدیدی میان پارلمان و پادشاه پروس به وجود آمد. امپراتور به دنبال تقویت ارتش بود؛ بنابراین به بودجه بیشتری نیاز داشت. تصویب بودجه در دست مجلس بود و این اختیار اهرمی بود برای در فشار قرار دادن رژیم. در این زمان مجلس پروس، با افزایش بودجه نظامی مخالفت کرد و اختلاف به بن بست رسید. بر اساس قانون اساسی، در این وضعیت پارلمان منحل می شد و انتخابات جدید وضعیت را مشخص می کرد. در انتخابات جدید مردم به نمایندگان که مخالف تقویت ارتش بودند رأی دادند. لذا پادشاه تصمیم گرفت کناره گیری کند تا فرد دیگری بتواند با مجلس به توافق برسد. پادشاه قبل از این که نامه کناره گیری خود را به مجلس بفرستد با مشاور خود مشورت کرد. وی از پادشاه خواست بدون مشورت با بیسمارک که در این هنگام سفیر پروس در فرانسه بود اقدامی نکند. بیسمارک به دربار فرا خوانده شد و پس از آگاه شدن از اوضاع، پادشاه را از کناره گیری بر حذر داشت. وی از پادشاه خواست نقشه ی تقویت ارتش را به رغم خواست پارلمان عملی سازد. در پی آن فرمان صدر اعظمی وی صادر شد و امور را به دست گرفت.

بیسمارک پس از کسب قدرت به رغم مخالفت مجلس مالیت های جدیدی وضع کرد و از به وسیله آن ارتش را تقویت و اصلاح کرد و در پی اجرای طرح وحدت آلمان بر آمد. وی آلمان را در سیاست های کلان که بر برنامه های مفصل نظامی و دریای بنا شده بود رهبری کرد. دولت در نگاه او به معنای قدرت و جنگ دنباله سیاست و وسیله نفوذ بود؛ وقتی سیاست پیشرفت می کرد که تسلیحات بیشتر می شد؛ چون بر مقدار تسلیحات می افزود دامنه سیاست وسعت می یافت. بیسمارک به دنبال این بود که دو ایالت «شلزویک» و «هولشتاین» را به کشور خود ضمیمه کند. این دو «دوک نشین» از ۱۴۶۰ به بعد در تصرف دانمارک بود. هولشتاین از دیرباز

متمايل به آلمان و شلزويک متمايل به دانمارک بود. اين سرزمين ها زير نظر پادشاه دانمارک قرار داشتند. آلمان ها هنگامي که در ۱۸۴۸ شنيدند دانمارک در نظر دارد شلزويک-شمالی ترين دوک نشين های اسکانديناوی-را در قلمرو سلطنتی خود قرا دهند و رشته های پيوستگی آن را با آلمان قطع و با دوک نشين هولشتاين محکمتر کند، بسيار نگران شدند. پس از مرگ «فردريک هفتم» که پسری نداشت آلمان ها اعتقاد داشتند که بايد یک شاهزاده آلمانی جانشين وی گردد. پس از یک دوره کشمکش بی نتیجه با دخالت دول بزرگ بر اساس عهدنامه لندن در ۱۸۵۱ «کريستان نهم» جانشين فردريک هفتم گرديد تا در دانمارک و دوک نشين های دوگانه فرمانروایی کند. ديت آلمان که توانسته بود شاهزاده ای به نام «دوک اگوستبرگ» پيدا کند با دريافت مبلغی گزاف به انصراف از ادعای خود رضایت داد. در ۱۸۶۳ فردريک هفتم پادشاه دانمارک در گذشت و چنان که مقرر بود بر اساس عهدنامه لندن، کريستيان نهم جانشين وی شد. در اثر فشار مردم، قانون اساسی (۳۰ مارس ۱۸۳۰) فردريک هفتم را به اجرا گذاشت و دو ايالت هولشتاين و شلزويک را ضميمه ی خاک دانمارک کرد. از اين هنگام بود که بیسمارک به یک رشته اقدامات سياسی پرداخت و در صدد بر آمد که از راه همکاری با اتریش، اقدامات لازم را برای به دست آوردن دو ايالت انجام دهد. (۱)

### الف) جنگ پروس با دانمارک (۱۸۶۴)

بیسمارک موضوع تصرف دو ايالت را با ویلهلم اول در میان گذاشت. پادشاه متعجب شد: اما بیسمارک گفت: مگر اجداد شما و جناب عالی حقی در پروس داشتید. مگر شاهان قبلی که شما وارث آنها هستید تا آن جا که توانسته اند قلمرو

ص: ۲۵۵

خود را وسعت نداده اند. بیسمارک پیوستن دو ایالت را به دانمارک بهانه مناسبی برای آغاز جنگ می دانست. بیسمارک توانست اتریش را با خود متحد ساخته و در سال ۱۸۶۴ به دانمارک اعلام جنگ دهد. قوای دانمارکی به رغم مقاومت، نتوانستند در مقابل قوای پروس و اتریش پیروز شوند و به خواسته های متحدین رضایت دادند. در موافقت نامه ی ۱۸۶۴ وین قرار شد، که «هولشتاین» به صورت موقت از آن اتریش و شلزویک به صورت موقت به تصرف آلمان درآید. به مرور بر سر اداره آنها میان اتریش و پروس اختلاف افتاد؛ اما با پیمان گاشتاین (۱۸۶۵) به صورت موقت حل شد.

بنابراین پیروزی خوبی نصیب بیسمارک گردید. اکنون که تلاش های نخستین ارتش پروس به نتیجه رسید، بیسمارک می توانست به آینده، با اطمینان بنگرد و از اختلاف پروس و اتریش درباره دوک نشین ها برای حمله به اتریش استفاده کند. آسیب نرسیدن به بیسمارک از سوی مرز شرقی تضمین شده بود و به بی طرفی دوستانه ی روس می توانست اعتماد کند؛ ولی ضرورت داشت بی طرفی فرانسه و همکاری ایتالیا را به دست آورد. (۱)

### **(ب) جنگ با اتریش (۱۸۶۶)**

بیسمارک در صدد برآمد تا توافق ناپلئون سوم را کسب نماید. ناپلئون وارث عقیده ای بود که عموی نامدارش در «سنت هلن» بیان کرد که تشکیل اجتماعات بزرگ ملی برای استقرار اروپا سودمند است. گسترش قدرت پروس وی را نگران نساخت. وی پنداشت که نه فقط عادلانه است که پروسی ها دوک نشین های دانمارکی را بگیرند؛ بلکه حتی امکان اتحادیه شمالی آلمان با سرپرستی پروس

ص: ۲۵۶

هم در او اثری نمود. بیسمارک در سفر خود به فرانسه با ناپلئون ملاقات کرد و سر بسته به غرامت هایی که ممکن بود فرانسه در آتیه دریافت نماید اشاره کرد. ناپلئون که به خاک ایتالیا نظر داشت و با شکست اتریش امکان داشت سرزمین هایی از ایتالیا را تصاحب کند، غیر مستقیم بی طرفی خود را اعلام کرد. بیسمارک می توانست تدارک خود را برای جنگی که مدت ها پیش مطرح شده بود تکمیل کند. او در مذاکرات خود با ایتالیا توانسته بود کمک ایتالیا را نیز به دست آورد. بنابراین اتریش در جنگ ناچار بود در دو جبهه جنگ کند.

یافتن دستاویزی برای بیسمارک، بسیار مهم بود. وی به شروع حرکت هایی علیه اتریش در هولشتاین پرداخت. اتریش مسئله را به کنفدراسیون آلمان برد؛ ولی ثمری نداشت. بیسمارک، دستور داد تا هولشتاین را اشغال نمایند؛ ولی تا این زمان اتریش به پروس اعلام جنگ نداد. سپس بیسمارک دستور داد تا تشکیلات کنفدراسیون را تغییر دهند و اتریش از آن اخراج شود. در اینجا اتریش اعلام کرد اقدام بیسمارک بر خلاف قانون اساسی کنفدراسیون است و اعلام جنگ داد. در جنگی هفت هفته ای، قوای پروس به پیروزی دست یافتند. سرعت تجهیز قوای و صحیح بودن حرکت های لشکر و خوبی توپ های پروس فرارسیدن دوره ی را خبر داد که تصمیمات بزرگ تاریخی تابع استعداد نسبی دول در به کار بردن منابع فنی و علمی آنها خواهد شد. اتریش در عهدنامه پراگ در اوت ۱۸۶۶، ناچار شد ایالت «ونیز» را به ایتالیا بدهد و هولشتاین را به پروس داده و به انحلال کنفدراسیون آلمان رضایت دهد. بیسمارک چون در جنگ پیشرو با فرانسه به بی طرفی اتریش نیاز داشت، از تحقیر بیشتر آن خودداری کرد. (۱)

ص: ۲۵۷

بیسمارک، برای جنگ با فرانسه در پی بهانه بود. جنگ فرانسه با آلمان آخرین قدم در ایجاد آلمان جدید و پایان دوره ی امپراتوری ناپلئون سوم بود. در فاصله سال های ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۱ ناپلئون برای کاستن توجه ملت به اوضاع داخلی، سیاست خارجی جاه طلبانه ای در پیش گرفت. از سوی دیگر بیسمارک برای این که میان سیاست شمال و جنوب ائتلاف برقرار سازد به یک جنگ خارجی نیاز داشت. در این زمان فرانسه از آلمان متحد وحشت داشت و احزاب و گروه های فرانسه مخالف آلمان قوی بودند. از طرفی کوتاه بودن جنگ میان آلمان و اتریش و نتیجه آن هشدار نامطلوبی برای ناپلئون سوم شد. در آغاز جنگ بین پروس و اتریش، ناپلئون امیدوار بود که مدت جنگ طولانی و برای هر دو طرف خسته کننده خواهد بود؛ بنابراین هر دو کشور از وساطت وی خشنود خواهند شد. ولی پیروزی سریع پروس، موقعیت داوری ناپلئون را از میان برد و او با یأس و ناامیدی در پی غرامت هایی بود تا آبروی خود را در مقابل ملت فرانسه حفظ کند. ناپلئون خواستار سرزمین «رنیش پالاتینت»، بلژیک و لوکزامبورگ بود؛ ولی در رسیدن به آنها موفق نشد. در سال ۱۸۶۸ در اسپانیا انقلاب شد و ملکه ایزابل دوم از تخت سلطنت به زیر آمد. رسم بود که برای فرمانروای جدید از شاهزاده های اروپایی دعوت به عمل می آمد. از لئوپولد آلمانی که پسر عمومی ویلهلم اول بود خواستند آن را قبول کند، اما رد کرد. این موضوع تا ۱۸۷۰ بدون نتیجه ماند. در این زمان بیسمارک از «لئوپولد» خواست که مقام سلطنت را قبول کند. زیرا وی می دانست که ناپلئون سوم به هر داوطلبی که مایل به یکی کردن تاج و تخت آلمان و اسپانیا باشد اعتراض خواهد کرد. به دنبال اعتراض فرانسه «لئوپولد» تقاضای خود را پس گرفت و سیاست بیسمارک شکست خورده به نظر می رسید.



مشاوران ناپلئون از وی خواستند تا ویلهلم اول قول صریح بدهد که در آتیه هیچ یک از خاندان پروس خود را، برای پادشاهی اسپانیا کاندید نخواهد کرد. متعاقب آن از سفیر فرانسه در پروس خواسته شد که پادشاه را ملاقات نماید و تعهدی بدین مضمون از وی بخواهد.

سفیر فرانسه ویلهلم اول را در بیلاق تابستانی «امس» ملاقات کرد ولی پادشاه تقاضای وی را رد کرد. ویلهلم گفت: از جانب اشخاص دیگری که عاقل هستند نمی تواند چنین تعهدی را بدهد. تلگرام سلطنتی صادر از امس که حاکی از این جریان بود، در برلین به بیسمارک رسید. وی با تغییر کوچکی در متن تلگرام، بیانیه ای به جراید داد که حاوی مفاد تلگرام بود. چنان وانمود شده بود که سفیر فرانسه نسبت به پادشاه پروس توهین روا داشته و پادشاه ناگزیر او را سخت رانده است.

انتشار پیغام امس باعث ناراحتی افکار عمومی در آلمان و فرانسه شد. در فرانسه مردم از آن که به سفیر آنها بی احترامی شده و در آلمان از این که پادشاه پیر مورد اهانت قرار گرفته، ناراحت بودند. چهاردهم ژوئیه ۱۸۷۰ کابینه فرانسه با ریاست ناپلئون سوم تصمیم گرفت، ارتش را بسیج کند و سرانجام زیر فشار افکار عمومی اعلام جنگ نمود. امپراطور گفت حتی اگر دلیل قابل قبولی هم برای زد و خورد نداشته باشیم بنا بر اراده ملی ناگزیریم جنگ کنیم. مردم پس از اطلاع از جنگ در خیابان ها فریاد می زدند به طرف برلین، زنده باد جنگ و به همین نزدیکی که آلمان را فتح می کنیم. (۱)

کارها با سرعت شگفت آوری انجام گرفت و جنگ آغاز شد. ارتش پروس به پیروزی هایی دست یافت. و ناپلئون سوم اسیر شد. پس از انتشار خبر اسارت

ص: ۲۵۹

ناپلئون سوم، جمهوری خواهان به رهبری «لئون گامبتا» برقراری جمهوری سوم فرانسه را اعلام کردند؛ در پی آن حکومت دفاع ملی ایجاد شد. پروس اعلام کرد خواهان پیوستن آلزاس و لورن به خاک خود است و به سمت پاریس حرکت کرد. جنگ به رهبری گامبتا ادامه یافت در مبارزه سختی میان قوای وی و پروس سرانجام وی ناچار به تسلیم شد و خواسته های بیسمارک را پذیرفت. پیمان صلح فرانکفورت میان دوطرف در ۱۸۷۱ به امضا رسید. براساس این پیمان قرار شد: یک فرانسه «آلزاس و لورن»، «متز»، «استرازبورگ» را به آلمان واگذار نماید؛ دو فرانسه یک میلیون فرانک غرامت به آلمان بپردازد؛ سه قوای آلمان تا پرداخت نهایی غرامت، در خاک فرانسه باقی بمانند. (۱)

با شکست فرانسه، اوضاع در این کشور رو به وخامت نهاد. باز دست رفتن آلزاس و لورن، شکست سخت روحی به قوای نظامی و افکار عمومی وارد شده بود. از طرفی معادن آهن این مناطق که برای تقویت صنایع بسیار مهم بود از دست رفته بود. در پی محاصره پاریس، گرسنگی و فقر گریبانگیر مردم شده و اوضاع اقتصادی در این شهر بسیار وخیم بود. دولت جدید برای از میان برداشتن مشکل، خواهان بیشتر کردن مالیات بود؛ در حالی که مردم از قبول معاهده ننگین توسط دولت خشمگین بودند. پس از اتمام جنگ دستور داده شد افراد و گروه هایی که در جنگ شرکت داشتند اسلحه های خود را تحویل دهند؛ ولی عده ای که از وضعیت به وجود آمده ناراحت بودند، سرباز زدند. آنارشئیست ها، کمونیست ها و انقلابیون سال ۱۸۴۸ در دسته مخالفین قرار گرفتند و حکومت جداگانه ای در پاریس ایجاد و به پیروزی از تندروان انقلابی سال ۱۷۹۳ خود را

ص: ۲۶۰

«کمون» نامیدند. اصطکاک و نزاع میان این گروه و دولت باعث درگیری شدیدی شد و سرانجام «کمون پاریس» سرکوب شد. در پی آن دو گروه طرفدار سلطنت و جمهوری در مقابل هم قرار گرفتند. به رهبری لئون گامبتا قانون اساسی جدیدی نوشته شد و نظام جمهوری فرانسه ایجاد گردید. در سال های بعد فرانسه توانست با فروش اوراق قرضه مقداری وضع اقتصادی را سامان دهد.

در مدت ۴۰ سال بعد، فرانسوی ها با تلاش فراوان تلاش کردند سرشکستگی سال ۱۸۷۰ خود را جبران کنند و ایالات از دست رفته ی خود را دوباره به دست آورند.

در این زمان بیسمارک به هدف خود - که طرح وحدت آلمان بود - دست یافته. کوشش کرد تا اقدامات دیگری را برای پیوند هرچه بیشتر کنفدراسیون شمال با ایالات های جنوب انجام دهد. حکومت آلمان در امپراطوری جدید به صورت فدرالیسم بود هر یک از ایالات ها دارای اختیاراتی بودند و بیسمارک با هدف وحدت هرچه بیشتر تلاش کرد، بانک مرکزی، راه آهن مرکزی و اسکناس ها را یکسان سازی کند. در داخل کشور محافظه کاران حزب ترقی خواه، سوسیالیست ها و کاتولیک ها از مخالفان وی بودند. بیسمارک در کنار راندن نمودن آنها موفقیتی بدست نیاورد. (۱)

بیسمارک سیاست تقویت توان نظامی کشور را ادامه داد و تلاش کرد فرانسه در انزوا قرار گیرد. وی برای این هدف در ۱۸۷۹ پیمان محرمانه ای را با اتریش و در ۱۸۸۷ پیمان محرمانه ای را با روسیه امضاء کرد. مدت اعتبار پیمان با روسیه ۳ سال بود؛ ولی پس از اتمام هر دوره آن را تمدید کرد. به موجب این پیمان دو طرف تعهد دادند که با دولت دیگری برای حمله به یکدیگر پیمان اتحاد نبندند. در سال ۱۸۸۲

ص: ۲۶۱

ایتالیا به پیمان آلمان و اتریش ملحق شد و اتحاد مثلث شکل گرفت. با این سیاست تا زمانی که بیسمارک در مصدر امور بود فرانسه در انزوا قرار داشت.

«تأسیس امپراتوری آلمان در ۱۸۷۱ برای دیگر کشورهای اروپایی نمی توانست مسئله بی اهمیتی باشد. تمرکز قدرت در آلمان، آن هم با اتکا به اقتصادی قوی و نیروی نظامی قدرتمند که متکی به جمعیتی روز افزون بود، موجب نگرانی دیگر همسایگان می شد. تعادل قدرت در قاره به صورت محسوسی تغییر می کرد. هر چند آلمان ابر قدرت اروپا نشده بود، اما در مسیر این هدف گام بر می داشت. فرانسه، (بازنده جنگ ۱۸۷۰-۱۸۷۱) و انگلیس (که در جزیره خود خواهان تعادل قوا میان کشورها بود) و هم چنین روسیه و امپراتوری اتریش-مجارستان، تأسیس امپراتوری آلمان را از این زاویه نگاه می کردند.» (۱)

ساختار حکومتی امپراتوری آلمان نیز برای کشورهای اروپایی مورد توجه بود. زیرا از یک طرف پارلمانی بود و از سوی دیگر در آن مردم حق حاکمیت نداشتند.

«آلمان بیسمارک، نه همانند فرانسه، جمهوری بود و نه یک حکومت پارلمانی-سلطنتی به شکل انگلیس؛ یا یک حکومت پاسخگو در مقابل پارلمان. امپراتوری آلمان در اشکال مختلفی یک پادشاهی مشروطه بود که خود را در پناه دولت مردان نظامی و مستبد قرار داده بود. از نظر بیسمارک این ایالات متحده (اتحادیه دولت ها) در حقیقت، اتحادی میان شهر یاران و دولت های آزاد بود که ارتباطی به حق حاکمیت مردم نداشت؛ بلکه اتحادی قابل فسخ در هر زمان، بین این صاحبان قدرت بود.» (۲)

ص: ۲۶۲

---

۱- (۱). پیترو سولینگ، تاریخ آلمان از ۱۸۷۱ تا ۲۰۰۵، ترجمه حبیب... جوربندی، ص ۶۰.

۲- (۲). همان، ص ۴۹.

از نظر بین‌المللی نیز اروپا دستخوش تحولات جدید بود. با افزایش قدرت آلمان، اروپا در مسیر شکل‌گیری توازن قدرت جدیدی بود، پس از ۱۸۷۰ موج جدید امپریالیسم، رقابت قدرت‌های اروپایی برای تقسیم جهان را شدت بخشید.

«در نیمه دوم قرن نوزدهم رقابت قدرت‌های بزرگ اروپایی برای تقسیم جهان که از قرن هیجدهم آغاز شده بود، شدت گرفت. دوران امپریالیسم آغاز شده بود. همانگونه که در سیصد سال قبل، ملت‌هایی که به دریاها دسترسی و به بازرگانی اشتغال داشتند - هم چین پرتغال و اسپانیا و هلند - مناطقی را در ماورای دریاها با توسل به زور به دست آورده بودند، اکنون نیز، بیش از همه انگلیس، فرانسه، روسیه و بعدها ژاپن و آمریکا به اردوگاه آنها پیوسته و برای به دست آوردن کلنی‌ها در ماورای دریاها با یکدیگر به رقابت برخاسته بودند. مناطق هدف در آسیا و آفریقا قرار گرفته بودند که تأمین‌کننده‌ی مواد خام صنعتی و نیز بازاری برای مصرف محصولات صنعتی پر جاذبه بودند». (۱)

افزایش قدرت آلمان این کشور را خواهان ایفای نقش بیشتری در معادلات قدرت در اروپا و جهان کرد.

«تولیدات صنعتی آلمان تا ۱۹۱۳ دو برابر شده بود. آلمان به صادرکننده‌ی تبدیل شده بود که هر سال در حرکت تجاری خود پایه‌ی انگلیس پیش می‌رفت؛ بیش از همه در صنایع شیمیایی و برقی و نیز در ساخت ماشین‌های صنعتی. کاشفان و محققان آلمانی در تکنیک و علوم پزشکی شهرتی بین‌المللی یافتند. اولین تراموای برقی در جهان نخستین بار در سال ۱۸۸۱ در برلین به راه افتادند. برلین پایتخت امپراتوری و نمایانگر حرکت پرشتاب

ص: ۲۶۳

جامعه و شهری بود که هرگز آرام نمی یافت». (۱)

سرانجام تقاضای آلمان برای ایفای نقش بیشتر و رقابت قدرت های دیگر برای تسلط بر جهان، زمینه ساز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ گردید.

## ۲- سیاست خارجی آلمان و جنگ جهانی اول

آلمان در آغاز سده بیست به علت افزایش قدرت نظامی و اقتصادی در کنار کشورهای قدرتمند قرار داشت. اتریش و ایتالیا از آن حمایت می کردند و در کنار کشورهای دیگر از برتری درخشانی برخوردار بود. این کشور در تجارت جهانی پیشرفت کرد و بازارهای اقتصادی را تحت تأثیر کالاهای خود قرار داد. در داخل کشور تبلیغات بسیاری شده بود که جنگ برای آزمایش توانمندی های ملت لازم است. جوانان آلمانی در انتظار چنین جنگی بودند. به آنها آموخته بودند که جنگ های پیش رو کوتاه و در چند هفته، پیروزی نصیب آلمان خواهد شد. تبلیغات ضد انگلیسی پیوسته در حال افزایش بود و با تصویب هر لایحه ای برای تقویت نیروهای دریایی روابط دو کشور فرصت بهبودی را از دست می داد. «قیصر» راه هر گونه مصالحه ای را می بست.

نامه نگاری های فراوانی قیصر با تزار نیکلا، نشان می داد در حالی که وی مدعی دوستی با انگلستان بود، در دسته بندی دولت های اروپا، مخالف با انگلستان عمل می کرد. هنگامی که واحدی از نیروی دریایی آلمان در سال ۱۹۰۰ عازم آب های چین شد، وی با اظهاراتی که در سراسر دنیا انعکاس یافت به نفرات اعزامی با خشم فراوان خطاب کرد؛ «بزودی شما با دشمن زیرک و مسلحی برخورد خواهید کرد. با او روبرو شوید او را درهم شکنید؛ امانش ندهید؛ اسیر

ص: ۲۶۴

جنگی نگیرید؛ وقتی که به دست شما افتاد، او را بکشید. چنانکه هزار سال پیش «هونها» به فرماندهی پادشاه خویش «آتیل» چنان نام و نشانی برای خود فراهم ساختند که هنوز خون خواریش در تاریخ انعکاس دارد، شما هم نام آلمان را در تاریخ چین تا هزار سال به یادگار گذارید». (۱)

از سوی دیگر در حالی که برای حفظ صلح در اروپا لازم بود روس از تحریک اتریش جلوگیری کند و در سال های ۱۹۰۸ و ۱۹۱۲ احتمال بروز جنگ و دخالت آلمان وجود داشت، قیصر اتریش را که هر پیشنهادی که از وزارت خارجه وین دریافت شود در نزد او پذیرفته خواهد بود. «ویلهم» در مذاکره ۲۶ اکتبر ۱۹۱۳ با وزیر خارجه اتریش «کنت برچولد» تذکر داد که «جنگ بین شرق و غرب اجتناب ناپذیر است؛ اسلواها برای بندگی آفریده شده اند نه برای حکومت؛ صرب ها بایستی به وسیله رشوه و ترغیب ناچار شوند که لشکریان خود را در اختیار اتریش بگذارند؛ در نتیجه پایتخت آنها باید بمباران و اشغال شود. وی به متحد خود اطمینان می داد که از روس نباید ترسید؛ زیرا یک نفر آلمانی ساکن اطراف بالتیک نظر تزار که در شش سال آینده از طرف روسیه جنگ غیر مقدر است را به او خبر داده بود». در این دیدار قیصر، به وزیر خارجه اتریش اطمینان داد که در نزاع پیش رو کاملاً به وی امیدوار باشد. (۲)

عامل دیگری که زمینه ساز جنگ جهانی اول و قرار دادن آلمان در آستانه جنگ بود، سیاست های قیصر در زمینه افزایش بودجه نظامی و تقویت نیروی دریایی آلمان است؛ زیرا طرح های تقویت ارتش در آلمان باعث رقابت تسلیحاتی

ص: ۲۶۵

---

۱- (۱). هربرت ام. ال. فیشر، تاریخ اروپا از انقلاب فرانسه تا زمان ما ۱۷۸۹-۱۹۳۵، ترجمه وحید مازندرانی، ص ۵۹.

۲- (۲). ر. ک: روبرت هرمان تنبروک، تاریخ آلمان، ترجمه محمد ظروفی، ص ۱۹۱-۲۰۱.

و تشدید آن در اوایل قرن بیستم می شد. بر اساس طرح دریادار «تیرپیتز» نیروی دریایی آلمان تقویت و تعداد ناوهای جنگی افزایش می یافت. بر اساس قانون نظامی جدید، ارتش آلمان در زمان صلح از ۶۲۳ هزار به ۸۲۰ هزار نفر و با افراد زیر پرچم به ۱/۵ میلیون نفر می رسید. بر اساس طرح «اشلیفن» رئیس ستاد ارتش آلمان، حمله به فرانسه از راه بلژیک صورت می گرفت. در سال ۱۹۱۳، فرانسه، خدمت نظام وظیفه را از ۲ سال به ۳ سال افزایش داد و ارتش زمان صلح به ۷۵۰ هزار نفر رسید. همزمان تقویت ارتش در بریتانیا و روسیه نیز در دستور کار قرار گرفت. بریتانیا نسبت به تقویت نیروی دریایی آلمان حساس بود و در نبرد آینده نقض بی طرفی بلژیک توسط آلمان را با اهمیت می دانست. وزیر جنگ بریتانیا «هالدان» به آلمان ها اخطار داده بود که این کشور نسبت به نقض بی طرفی بلژیک حساس است. ستاد ارتش آلمان خواستار سیاست بی طرفی بریتانیا در جنگ پیش رو بود. بریتانیا با تضعیف فرانسه موافق نبود؛ به همین علت بریتانیا تلاش های بسیاری را برای عادی سازی روابط با آلمان انجام داد. هدف بریتانیا جلوگیری از رقابت تسلیحاتی و گسترش نیروی دریایی آلمان برای جلوگیری از جنگ بود؛ اما تفسیر آلمان این بود که بریتانیا می خواهد همچنان قوی ترین قدرت دریایی جهان باقی بماند؛ بنابراین آن را برای خود تهدید می دانست. در عین حال در راستای منافع مشترک و برقراری روابط مسالمت آمیز میان دو کشور در اولین ماه های ۱۹۱۴ توافقی میان دو کشور در مورد راه آهن بغداد و تقسیم بعدی مستعمرات پرتقال در شرف وقوع بود که نتیجه ای در پی نداشت. (۱)

با وقوع جنگ جهانی اول، ارتش آلمان در ابتدا در جنگ پیشروی کرد اما

ص: ۲۶۶



به تدریج قدرتش رو به افول رفت. جنگ جهانی اول ۱۹۱۸-۱۹۱۴، پس از چهار سال، کشتار و ویران‌گری با شکست جبهه متحدین (آلمان، اتریش و ایتالیا) پایان یافت. دوران پس از جنگ در برگیرنده تحولات سیاسی و اجتماعی متعددی است که هر یک به نوبه خود در شکل دهی تاریخ اروپا و جهان مؤثر می‌باشد. در واقع می‌توان گفت که با خاتمه جنگ، باید نقشه سیاسی اروپا دوباره طراحی می‌شد. قدرت‌های پیروز در جنگ در پی آن بودند که مصوبات معاهده صلح به گونه‌ای باشد که اجازه قدرت یافتن مجدد آلمان فراهم نشود و جهان شاهد جنگ دیگری نباشد. اما سیاست‌های افراطی دولت‌های پیروز در عمل باعث کاشت بذر جنگ جهانی دیگر در معاهده صلح ورسای گردید.

پس از پایان جنگ جهانی اول پیمان صلح میان طرف‌های درگیر به امضا رسید. تخصص محوری پیمان «ورسای» اصول چهارده‌گانه ویلسون رئیس‌جمهور آمریکا بود. در تنظیم پیمان مسائلی مانند ایجاد جامعه ملل، امنیت فرانسه و تعیین مرزهای آلمان، سرنوشت مستعمرات سابق آلمان، وضعیت تجاری آلمان، غرامت، خلع سلاح، ارتش و محاکمه عاملان جنگ مورد توجه قرار گرفت. بر اساس پیمان، آلمان موظف شد تمام کشتی‌های باری بالای ۱۰۰۰ تن و یک چهارم کشتی‌هایی که زیر ۱۰۰۰ تن بودند را درازای خساراتی که زیر دریایی‌های آلمان به متفقین وارد کرده بودند در اختیار متفقین قرار گیرد همچنین مصوب شد مجموع نیروهای ارتش آلمان در تمام قسمت‌ها و رده‌های خود به صد هزار نفر کاهش یابد. آلمان نمی‌توانست هواپیمای نظامی، گاز سمی، تفنگ‌های بالاتر از چهار اینچ را در اختیار داشته باشد. واردات و صادرات سلاح در آلمان ممنوع شد و تولید آن در داخل کشور به کارخانه‌های مشخصی محدود گردید. اجازه داشتن زیردریایی به آلمان داده نشد. پرنسل نیروی دریایی نیز نمی‌بایست از «۱۵۰۰» افسر و «۱۳۵۰۰» سرباز تجاوز کند.

گرامت اولیه آلمان معادل ۵ میلیارد دلار بود. (۱) آلمان مجبور به امضای پیمان شد، در حالی که با مفاد آن مخالف بود. این پیمان باعث تحقیر فراوان آلمان می شد و بر اساس منافع قدرت های پیروز تدوین یافته بود.

در مه ۱۹۱۹، آلمان در بیانیه ای واکنش خود را نسبت به مفاد پیمان بیان کرد. در این بیانیه آمده است بر اساس مقررات عهدنامه صلح، آلمان باید تمامی کشتی های تجارتي قابل استفاده و در حال ساخت را که برای بازرگانی در نقاط دوردست طراحی شده، تسلیم کند. کشتی سازی های آلمان باید در اولین قدم ۵ سال کشتی برای دولت های متفق و وابسته بسازند. با اجرای بندهای زمینی صلح نامه، مناطق شرقی که از نظر تولید غلات و سیب زمینی دارای اهمیت بسیار است، از دست خواهد رفت و در نتیجه تولید این مواد غذایی ۲۱ درصد کاهش خواهد یافت. پس از گذشت مدتی کوتاه، آلمان دیگر نخواهد توانست نان و کار میلیون ها نفری را که زندگی شان به کشتیرانی و تجارت وابسته است تأمین کند بنابراین اگر شرایط صلح، جامه عمل بپوشد، میلیون ها آلمانی نابود خواهند شد. این وضعیت به سرعت به وقوع خواهد پیوست؛ زیرا در اثر محاصره نظامی تحمیلی به مردم و در اثر شدت آن در مدت ترک مخاصمه، مردم سلامت خود را از دست داده اند.

ما نمی دانیم و شک داریم که آیا نمایندگان قدرت های متفق و وابسته، عواقب غیر قابل اجتناب سوق دادن ناگهانی آلمان (یک کشور صنعتی با جمعیت متراکم، پیوسته به اقتصاد جهانی و متکی به ورود مقدار بسیاری مواد خام و مواد غذایی) به وضعیتی که نیم قرن پیش، از نظر اقتصادی و جمعیت داشت را درک می کنند یا خیر؟ آنان که این عهدنامه را امضا می کنند، حکم

ص: ۲۶۸

---

۱- (۱). هنری و لیتل فیلد، تاریخ اروپا از ۱۸۱۵ به بعد، ترجمه فریده قره چه داغی (صحیحی)، ص ۲۲۳-۲۲۶؛ تنبروک، پیشین، ص ۲۱۳.

مرگ میلیون ها مرد، زن و کودک آلمانی را صادر خواهند کرد».<sup>(۱)</sup>

آلمان در تهیه پیشنویس شرکت نداشت؛ زیرا جنبه افراطی پیمان مانع رضایت افکار عمومی مردم آلمان می شد. از سوی دیگر بر اساس پیمان ورسای چهار، امپراطوری آلمان، اتریش، مجارستان و عثمانی از میان رفت و اروپا با مرزبندی های جدیدی ظاهر شد. در این پیمان علاوه بر سیاست افراطی نسبت به آلمان، در مورد مصوبات خلع سلاح نیز مباحثات شد. هیچ یک از دولت های پیروز نسبت به تعهدات خلع سلاح اقدام مؤثری انجام ندادند. هم چنین خلع سلاح در میان قدرت های پیروز ادامه نیافت. مسئله غرامات علت برخوردهای آینده فرانسه و بریتانیا در کمیسیون غرامات گردید. این در حالی بود که فرانسه خواستار آلمان ضعیف و نگران توان نظامی بالقوه ی آلمان بود و بر اجرای دقیق پرداخت غرامت از جانب آلمان پافشاری می کرد، بریتانیا با رویه فرانسه موافق نبوده و خواهان تعدیل در طرح های پرداخت غرامت بود. در کنفرانس لندن ۱۹۲۱ پرداخت غرامت قسطی بندی شده بود. اولین قسط را آلمان در اوت ۱۹۲۱ پرداخت کرد؛ ولی قسط دوم را در موعد خود نپرداخت. در پی آن فرانسه و بلژیک منطقه «رور» را اشغال کردند. کارگران معدن از کار دست کشیدند، رابطه میان فرانسه و آلمان تیره شد و اثرات منفی بر اقتصاد آلمان و اروپا گذاشت و آلمان از پرداخت غرامت سرباز زد. در ۱۹۲۴ با وساطت آمریکا، کمیته ای زیر نظر «چارلز» اقتصاددان آمریکایی تشکیل شد و بر اساس طرح وی قرار شد آمریکا به آلمان وام بدهد و قسطهای کوچک سالانه برای پرداخت غرامت وضع گردد.<sup>(۲)</sup>

ص: ۲۶۹

---

۱- (۱). فیشر، پیشین، ص ۸۵.

۲- (۲). ر. ک: کارل گریمبرگ، تاریخ بزرگ جهان، ج ۱۱، ترجمه حسینعلی هروی، ص ۴۰۶-۴۳۰؛ ر. ک: ای. جی. پی. تیلر، جنگ جهانی اول، ترجمه بهرام فرداد امینی، ص ۳۲۰-۳۲۱؛ ژاک نبوامشن و دیگران، جهان در میان دو جنگ، ترجمه مهدی سمسار، ص ۱۷۶-۲۰۸.

### ۳- سیاست خارجی آلمان و جنگ جهانی دوم

با قدرت یافتن هیتلر در ۱۹۳۳، سیاست خارجی این کشور بر اساس سیاست‌ها و عقاید هیتلر پیش رفت. سیاست هیتلر به عقاید «لیست» و «راتزل» برمی‌گردد. روش «راتزل» بر اساس موقعیت جغرافیایی آلمان بود. به عقیده وی آلمان در مرکز قاره اروپا دارای وضعیت جغرافیایی خاصی است؛ بنابراین باید بر اطراف و جوانب خود مسلط باشد و گرنه زیر بار فشار دیگران خرد و نابود شود. از دیدگاه وی آلمان در برابر فشار اطرافیان خود باید یک هسته متحد، مقاوم، متمرکز و نیرومندی باشد، تا بتواند به حیات خود ادامه دهد. به نظر وی استقرار یک آلمان متحد و قوی یگانه شرط اساسی تعادل پایدار اروپایی است. هیتلر با تأثیر یافتن از این افکار در کتاب «نبرد من» می‌گوید: «... یگانه وسیله ای آلمان برای پیش بردن نظر مرزی خود به دست آورد زمین‌های تازه ای در خود اروپا است». (۱)

سیاست هیتلر به دست آوردن مستعمره در خارج اروپا نبود؛ زیرا زمان آن فرا نرسیده است و آلمان در مرحله اول نیازمند یکپارچگی زمین‌ها در اروپا است. در این راستا، هیتلر می‌گوید: «اتریش آلمانی نژاد باید به آغوش وطن بزرگ خود باز گردد و این کار را نباید از نظر اقتصادی مورد توجه قرار داد... هر خونی به یک امپراتوری تعلق دارد، ملت آلمان تا روزی که پسران خویش را در کشور واحدی گرد نیاورده است، حق ندارد دست به گرفتن زمین بزند و سیاست استعمار در پیش گیرد». (۲)

از سوی دیگر سیاست هیتلر بر برتری نژادی آلمان بنا شده است. او در این

ص: ۲۷۰

---

۱- (۱). آدولف هیتلر، نبرد من، ترجمه فرشاد، ص ۱۶.

۲- (۲). همان، ص ۵.

زمینه معتقد است: «فلسفه نژادی به برابری ملت‌ها ایمان ندارد؛ اما به اختلاف و ارزش جداگانه نژادها معتقد است. این موضوع موافق اراده‌ای است که در دنیا حکومت می‌کند». (۱)

هیتلر پس از رسیدن به قدرت در سال ۱۹۳۳ سیاست داخلی و خارجی خود را چنین بیان کرد:

«اول لغو پیمان ورسای؛ دوم تساوی حقوق؛ سوم بازسازی تسلیحات آلمان؛ چهارم ایجاد آلمان بزرگ به وسیله پیوستن سرزمین‌های همسایه که بیشتر ساکنان زبان آنها به آلمانی دارند؛ پنجم گسترش نفوذ آلمان از ناحیه جنوب شرقی با توافق ایتالیا و انگلستان». (۲)

هیتلر در ۱۹۳۴ قانونی از «رایشستاخ» گذراند که به وی اجازه می‌داد بدون مراجعه به پارلمان هرگونه تغییر را که در سازمان کشوری و قانون اساسی صلاح بداند، انجام دهد. براین اساس تقسیمات کشوری که به شکل جمهوری وایمار، به ۱۷ کشور خودمختار تقسیم شده بود لغو شد. مجلس فدرال را که مرکز اجتماع دولت‌های وابسته داخلی بود منحل و انجمن حکمرانان را نیز از میان برد. در نوامبر ۱۹۳۳ سه لشکر زره پوش و در سال ۱۹۳۵ لشکر هوایی حمله که توان حفاظت از پیاده نظام مهاجم داشت را تأسیس شد.

در سال ۱۹۳۴ در فرانسه نیز «ژنرال دوگل» در کتاب خود به نام «به سوی ارتش حرفه‌ای» تأکید داشت بر ایجاد لشکرهای زره پوش مجهز که دارای توان تهاجمی باشد؛ اما با مخالفت داخلی مواجه شد.

هیتلر به دنبال ارتش تهاجمی با سرعت عمل بود و به رغم مخالفت‌هایی که

ص: ۲۷۱

---

۱- (۱). همان، ص ۳۴.

۲- (۲). همان، ص ۲۵۰.

با وی می شد، توانست قدرت شخصی خود را تثبیت و وفاداری توده های مردم را به خود جلب کند. در فوریه ۱۹۳۴ نود هزار نازی فداکار قسم یاد کردند که تا پای جان فداکار هیتلر باشند. هیتلر در دوم اوت ۱۹۳۴ مقام صدرات و ریاست جمهوری را جمع کرد و از آن خود ساخت. مردم با ۸۸ و یک دهم درصد رأی به او مقام جدیدش را تأیید کردند. (۱)

از جمله برنامه های هیتلر در گسترش مرز آلمان، تصرف اتریش بود. در ۱۹۳۴ برای تحقق آنشلوس «اتحاد آلمان و اتریش» شورشی را در خاک اتریش بوجود آورد که بر اثر آن «دلفوس» نخست وزیر سوسیال مسیحی اتریش کشته شد. هیتلر قصد مداخله در این کشور را داشت؛ اما کشورهای اروپایی در مقابل وی عکس العمل قاطعی نشان ندادند. تنها «موسولینی» با این عمل مخالفت کرد و با ارسال نیرو به مرز اتریش مانع تحقق طرح هیتلر شد و استقلال این کشور تا سال ۱۹۳۸ حفظ شد. آلمان برای تحقق سیاست گسترش مرزها همچنان به تقویت ارتش پرداخت. در ۱۹۳۵ به بهانه این که فرانسه دوره نظام اجباری را به دو سال افزایش داده خدمت نظام را اجباری و اعلام کرد ۳۶ هنگ ارتش و یک ناوگان جنگی ایجاد می کند.

با برقراری پیوند آلمان و ایتالیا، هیتلر در صدد اشغال ساحل چپ رودخانه راین برآمد. هیتلر برای انجام این کار، پیمان فرانسه و شوروی را که در فوریه ۱۹۳۶ منعقد شده بود بهانه قرار داد و منطقه مورد نظر را در ۱۹۳۶ تصرف کرد. در این زمان، فرانسه از اقدام لازم بازماند؛ زیرا در صورت اقدام، مورد حمایت انگلستان قرار نمی گرفت و در صورت پذیرش عمل آلمان، پیمان ورسای نقض

ص: ۲۷۲

می شد. این وضعیت باعث مماشات قدرت های اروپایی در برابر آلمان گشت و دست هیتلر را در سیاست های تهاجمی آینده باز گذاشت.

از سوی دیگر در ۱۹۳۶ رابطه آلمان با ژاپن تقویت شد و دو کشور پیمان ضد کمیتن را امضا کردند. انعقاد این پیمان سیاست های توسعه طلبانه دو کشور را تقویت می کرد؛ زیرا صنعت ژاپن نیز در نیمه اول قرن بیستم رو به رشد و توسعه بود و به سرزمین های بیشتری احساس نیاز می کرد. از سویی هر دو کشور در پی تغییر وضع موجود بودند. با انعقاد پیمان ضد کمیتن، ایتالیا نیز در ۱۹۳۷ به آن ملحق شد و با پیوستن ایتالیا محور برلن-رم-توکیو به وجود آمد. سرانجام این کشورها محور جنگ جهانی دوم شدند.

با شکل گیری پیوند استراتژیک آلمان، ایتالیا و ژاپن، سیاست های تهاجمی هیتلر وارد مرحله جدیدی شد. هیتلر در ۱۹۳۸ برای تحقق آشلوس فعالیت هایی را انجام داد. بدین منظور وی به صدراعظم اتریش (شوشنیگ) اخطار داد که باید زندانیان نازی در بند اتریش را آزاد سازد و «سایس اینکوارت» را که یکی از ناسیونال سوسیالیست های اتریش بود، به وزارت کشور منصوب کند. صدراعظم که نتوانست حمایت بریتانیا و فرانسه را به دست آورد، کناره گیری کرد و سرانجام حکومت اینکوارت اعلام موجودیت کرد. با کناره گیری رئیس جمهور اتریش قدرت به دست اینکوارت افتاد. در این زمان، وی از قوای هیتلر خواست تا برای برقراری نظم و آرامش وارد خاک اتریش شود، سرانجام ارتش آلمان اتریش را تصرف نمود و سپس قانون اتحاد دو کشور به تصویب رسید.

اقدام دیگر آلمان تصرف چکسلواکی در ۱۹۳۸ بود. هیتلر در ابتدا در مرز این کشور ناآرامی و آشوب ایجاد و ادعا کرد ناحیه «سودت» قسمتی از خاک آلمان است؛ زیرا در آن ۳ میلیون آلمانی تبار ساکن می باشند. این مسأله روابط آلمان و

چکسلواکی را تیره ساخت. ایتالیا وساطت کرد و پیشنهاد داد برای حل آن کنفرانسی با شرکت فرانسه، انگلستان، آلمان و ایتالیا تشکیل گردد. کنفرانس مونیخ بدین منظور تشکیل شد و در آن کشورهای شرکت کننده موافقت کردند که آلمان منطقه «سودت» را تصرف نماید. این تصمیم باعث شد تا هیتلر اهداف تهاجمی دیگر خود را نیز پیگیری کند. بنابراین از آنجا که هیتلر خواستار تصرف تمام چکسلواکی بود از کشورهای لهستان و مجارستان خواست تا ادعاهای مرزی خود را مطرح کنند. بنابراین در ۱۹۳۸، لهستان منطقه «تشن» و مجارستان جنوب «اسلواکی» را تصرف کردند و در پی آن آلمان چکسلواکی را اشغال کرد. (۱)

برنامه دیگر کشور گشایی هیتلر تصرف لهستان بود. هیتلر در ۱۹۳۹ اعلام کرد که اجازه نمی دهد آلمان ها زیر سلطه لهستانی ها باشند. او مسئله «دالان دانتریچک» را مطرح کرد و در صدد تصرف آن برآمد. کشورهای فرانسه و بریتانیا از لهستان حمایت کردند و ایتالیا از آلمان جانبداری کرد. هیتلر به تجهیز ارتش خود ادامه داد و سرانجام در اول سپتامبر ۱۹۳۹ به لهستان حمله کرد. این حمله زمینه ساز صف آرائی کشورهای متفق در برابر دولت های متحد و آغاز جنگ جهانی دوم گردید. (۲)

شوروی همزمان با دست اندازی هیتلر به کشورهای مجاور، از دسامبر ۱۹۳۹ تا مارس ۱۹۴۰ برخی از پایگاه های مهم را در فنلاند تصرف کرد و سرزمین های استونی، لتونی و لیتوانی و بخشی از رومانی را اشغال کرد. تا زمانی که آلمان حمله خود را علیه شوروی آغاز نکرده بود، دو کشور با یکدیگر ارتباط داشتند؛ اما آلمان در پی گشودن جبهه شرق و پیشروی در سمت شرق بود. بنابراین در ۲۲ ژوئن

ص: ۲۷۴

---

۱- (۱). ر. ک: استوارت هیوز، تاریخ معاصر اروپا، ترجمه علی اکبر بامداد، ص ۳۲-۳۸.

۲- (۲). همان؛ ای. جی. پی، تیلر، جنگ جهانی دوم، ترجمه بهرام فرداد امینی، ص ۱-۵۴.



۱۹۴۱ عملیات «بارباروسا» را علیه شوروی آغاز کرد. هدف هیتلر تصرف لنینگراد، اوکراین و مسکو بود. در این حمله کشورهای رومانی، فنلاند، مجارستان و ایتالیا به آلمان پیوستند. آلمان حدود ۳/۲۰۰/۰۰۰ سرباز، ۲۰۰۰ هواپیما، ۳۵۰۰ تانک را در این جنگ تدارک دیده بود. قوای آلمان به علت وضع نامساعد هوا با تأخیر، حمله را آغاز کردند. لنینگراد را به محاصره در آورد، و تا آستانه گرفتن مسکو پیشروی کرد. ارتش سرخ با تجدید قوا شروع به عقب زدن قوای هیتلر کرد. در دسامبر ۱۹۴۱ با ورود آمریکا به جنگ، جبهه متفقین قدرت گرفت. آمریکا تا اوت ۱۹۴۵، چهل و سه بیلیون دلار به متفقین کمک کرد. سی بیلیون دلار آن در اختیار کشورهای مشترک المنافع و بقیه در اختیار اتحاد شوروی قرار گرفت. (۱)

در ابتدای جنگ ارتش آلمان بسیار قوی بود. نیروی هوایی آلمان دارای چهار هزار هواپیما بود؛ در حالی که جمع هواپیمای فرانسه و بریتانیا به سه هزار می رسید. صنایع جنگی آلمان مانند ساخت تانک، نسبت به صنایع فرانسه و بریتانیا پیشرفته تر بود، از طرفی شور و شوق جنگیدن در میان سربازان و توده مردم فرانسه وجود نداشت. اما از ۱۹۴۱ به بعد نشانه های ضعف و شکست ارتش آلمان ظاهر شد. در ۱۹۴۳ قوای آلمان در لنینگراد تسلیم شدند. در ۱۹۴۴ کشورهای رومانی، فنلاند، بلغارستان از تصرف نازی ها در آمد. در ۱۹۴۵ لهستان به دست ارتش سرخ آزاد شد. در ۱۹۴۴ قوای هیتلر از پاریس رانده شد. با ورود ارتش سرخ به خاک آلمان از سمت شرق و نیروهای فرانسوی، آمریکایی و بریتانیایی از جنوب، آلمان به اشغال متفقین در آمد. هیتلر در ۲۹ آوریل ۱۹۴۵

ص: ۲۷۵

---

۱- (۱). ر. ک: گیدو کنوپ، روزهای سرنوشت ساز آلمان، ترجمه علی نورزاد، ص ۸۵-۱۱۹، Antony Best and other, International History of the Twentieth Century and Beyon, ۲۰۰۸, pp. ۱۸۸-۲۱۰

خودکشی کرد و جنگ در سوی آلمان خاتمه یافت.

براساس توافق دولت های پیروز، در کنفرانس یالتا، در ابتدا آلمان به سه قسمت و سپس به چهار قسمت تجزیه شد. اداره هر یک از قسمت ها به عهده یکی از کشورهای فرانسه، انگلستان، شوروی و آمریکا قرار گرفت (۱). در دوران پس از جنگ، در مورد چگونگی اداره مناطق تجزیه شده اختلاف شد. شوروی در پی گسترش نفوذ خود در آلمان بود و دولت های دیگر مخالف آن بودند. با ایجاد تنش میان آلمان و رقبای آن، سرانجام آمریکا، فرانسه و انگلستان با تبدیل مناطق در سلطه خود به «آلمان فدرال» موافقت کردند. قسمت زیر سلطه شوروی، «آلمان شرقی» را به وجود آورد. بنابراین آلمان به دو قسمت آلمان شرقی و غربی تجزیه شد. برای کنترل مشکلات و مسائل ایجاد شده بویژه در برلین، دیوار برلین در سال ۱۹۶۱ کشیده شد.

آن چه مسلم است تجزیه آلمان با نارضایتی مردم آلمان مواجه شد و این امر زمینه ساز بحران برلین و بروز جنگ سرد میان آمریکا و شوروی گردید.

#### ۴- سیاست خارجی آلمان واحد در مقطع پس از جنگ سرد

##### اشاره

کشور آلمان بعد از پایان جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۵ توسط دولت های پیروز جنگ، اشغال شد. در ابتدا آلمان به چهار قسمت و سپس به دو منطقه تجزیه شد؛ آلمان شرقی به تصرف شوروی و آلمان غربی در اختیار فرانسه، انگلستان و آمریکا قرار گرفت. با گذشت زمان تضاد منافع آمریکا و شوروی در مسائل اروپا و چگونگی اداره برلین شدت یافت و منجر به بحران برلین ۱۹۶۱-۱۹۵۸

ص: ۲۷۶

---

۱- (۱). ر.ک: پی یر دو سونار کلان، یالتا، ترجمه سیروس سعیدی، ص ۶۸-۱۲۱.

گردید. مقامات شوروی برای کنترل بخش شرقی برلین و جلوگیری از ورود مردم به برلین غربی اقدام به ساخت دیوار کردند.

تقسیم آلمان پیامدهای گسترده‌ای را برای جامعه و اقتصاد آلمان به همراه داشت. سیاست خارجی آلمان شرقی تحت تأثیر سیاست‌های مسکو بود و آلمان غربی نیز در سیاست‌های خود متأثر از آمریکا قرار گرفت. در مجموع منافع این کشور از رقابت‌های آمریکا و شوروی ضررهای فراوانی را متحمل شد. مردم آلمان همواره خواهان بازگشت به آلمان واحد بودند. فروپاشی دیوار برلین در ۱۹۸۹ فرصت لازم را برای دست‌یابی ملت آلمان به اهداف خود فراهم ساخت و سبب شد آلمان واحد مجدد در تاریخ اروپا ظهور کند. پیدایش آلمان واحد، پیامدهای گسترده‌ای را برای اروپا و جهان به همراه آورد. تاریخ گذشته اروپا نشان می‌دهد که آلمان همواره با افزایش قدرت خود، در پی ایفای نقش قدرت برتر در میان سایر کشورها بوده است. شکل‌گیری امپراطوری آلمان توسط بیسمارک در ۱۸۷۱؛ سیاست‌های قدرتی‌افزایی توسط ویلهلم اول؛ وقوع جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۹)؛ و سیاست‌های توسعه‌طلبی هیتلر و بروز جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵) از مواردی است که نشان‌دهنده تلاش آلمان برای ایجاد نظم جدید و ایفای نقش ابرقدرتی در تاریخ اروپا و سیاست جهان می‌باشد.

از سوی دیگر وحدت آلمان در سال ۱۹۸۹ نه تنها می‌تواند خاطرات گذشته را به یاد آورد، بلکه با توجه به واکنش‌های این کشور به سیاست‌های آمریکا، می‌تواند در بردارنده خطرات جدیدی نیز باشد. آن‌چه مسلم است فروپاشی ساختار دوقطبی، روند همگرایی اروپا در قالب اتحادیه اروپا و ظهور قدرت‌های بزرگ جدید، بیش از هر مقطع دیگری سیاست‌های توسعه‌طلبی آلمان را

تحت تأثیر قرار داده است. این وضعیت باعث پیدایش دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به روند افزایش قدرت آلمان و ترسیم آینده شده است. (۱)

## الف) دیدگاه مخالف

کشورهای مخالف آلمان واحد نسبت به افزایش قدرت نظامی و اقتصادی آلمان احساس نگرانی می‌کنند. کشورهای فرانسه، ایتالیا، بلژیک، اسپانیا در ابتدا خواستار تلاش کشورهای اروپایی برای وحدت اروپا قبل از وحدت آلمان بودند. از نظر این کشورها تقدم وحدت اروپا می‌تواند پیامدهای سیاسی و امنیتی آلمان واحد را کاهش دهد. اما کشورهای مخالف بر این نکته واقف بودند که تحولات شگرف شوروی و اروپای شرقی، وحدت آلمان را ناگزیر ساخته است. آمریکا نیز در ابتدا نسبت به وحدت یافتن دو آلمان سیاست روشنی نداشت؛ زیرا آلمان واحد با توان اقتصادی بالا می‌توانست خطری برای استمرار نفوذ آمریکا در قاره اروپا، از سویی دیگر باعث افزایش تضادهای اقتصادی در میان کشورهای اروپایی گردد.

روزنامه لوسوار در همین زمینه نوشت: «آلمان در آینده تبدیل به قدرتی بزرگ خواهد شد و بدون شک روزی ادعای حقوق سیاسی و جایگاه واقعی خویش در جهان را خواهد کرد. با علم به این که قدرت خودخواهی می‌آورد و اشتباهی سلطه طلبی را افزون می‌کند. همسایه‌های رایش چهارم از این در هراسند که در سایه وحدت آلمان، از نظر سیاسی پایین آیند و محدود شوند و از نظر اقتصادی در حاشیه قرار گیرند». (۲)

در میان کشورهای اروپایی مخالفت فرانسه با وحدت دو آلمان از اهمیت

ص: ۲۷۸

---

۱- (۱). ر.ک: محمدعلی محتشمی پور، وحدت دو آلمان، ابعاد، آثار و نتایج آن.

۲- (۲). سعید خالوزاده، اثرات وحدت دو آلمان در جامعه اروپایی، ص ۱۱۷.

بیشتری برخوردار بود. فرانسه در تاریخ خود تجارب تلخی از سیاست های آلمان دارد. این کشور در جنگ ۱۸۷۰ مغلوب بیسمارک گشت و در دو جنگ جهانی، بخش هایی از خاکش را ارتش آلمان اشغال کرد. از سوی دیگر تقابل منافع فرانسه و آلمان در رهبری اروپای واحد نمایان است؛ زیرا هر یک از آنها در پی ایفای نقش رهبری اروپا می باشند.

از مناطقی که باعث ایجاد رقابت میان آلمان و فرانسه گردیده، اروپای شرقی است. «فرانسه که مدت ها در اروپای شرقی غایب بوده، پس از تحولات سیاسی این منطقه جغرافیائی، به دنبال جبران عقب ماندگی خود و اختصاص دادن بخش مناسبی از بازار تجاری بلوک شرق به خویش است». (۱) این در حالی است که این منطقه مورد توجه خاص آلمان برای سرمایه گذاری و گسترش قدرت و نفوذش است و لهستان، مجارستان و چکسلواکی دارای روابط تاریخی با آلمان هستند. «موقعیت ویژه جغرافیایی آلمان در نزدیکی به کشورهای اروپای شرقی، قدرت و ارتباط خوب اقتصادی آلمان شرقی با ممالک شرق، شناخت خوب مسئولان این کشور از بازارهای اروپای شرقی و وجود قراردادهای قابل توجه آلمان غربی با کشورهای اروپای شرقی، امتیازات برجسته آلمان متحد در تلاش برای استفاده از بازار بزرگ اروپای شرقی و شوروی است». (۲)

از سوی دیگر نیازهای متقابل آلمان و کشورهای اروپای شرقی، امکان سرمایه گذاری و استفاده از منابع ارزان این کشورها توسط آلمان را افزایش می دهد.

«آلمان به دلیل بالا بودن کیفیت محصولات صنعتی و تناسب این محصولات

ص: ۲۷۹

---

۱- (۱). همان، ص ۲۸.

۲- (۲). همان، ص ۱۷۳.

با نیازهای شرق اروپا و در عین حال به دلیل محدودیت جغرافیایی، کمبود منابع طبیعی و بالا بودن مزد کارگران آلمانی، اشتیاق بسیاری برای کمک به کشورهای اروپای شرقی و سرمایه گذاری در این کشورها از خود نشان می دهد. اروپای شرقی در این زمان با خلاء سرمایه رو به روست و در عین حال از منابع طبیعی فراوان و کارگر ارزان برخوردار است». (۱)

نگاه آلمان به کشورهای همجوار به همراه احساسات ناسیونالیستی که در نئونازی ها مشاهده می شود، می تواند پیامدهای ناخواسته ای را به همراه آورد. نئونازی ها خواستار نظمی در آلمان و اروپا براساس رهبری آلمان می باشند.

«نئونازی ها در آرزوی اقتدار آلمان در سرزمین های آلمانی زبان هستند. آنها موافقت نامه آلمان با لهستان را در تعیین مرز دو کشور براساس رود «اودر-نایسه» قبول ندارند. آنها پروس شرقی را که بعد از جنگ جهانی دوم بین شوروی و لهستان تقسیم گردید جزو خاک آلمان می دانند و می خواهند روزی این سرزمین را به آلمان ضمیمه کنند. فعالیت نئونازی ها مخفی صورت می گیرد؛ زیرا سازمان آنها غیرقانونی است». (۲)

در مجموع تمایلات نئونازی ها با تعهدات جدید دولت آلمان در تضاد است. مخالفان قدرت یافتن آلمان معتقدند در صورت قدرت یافتن نئونازی ها نمی توان به توافقات آلمان جدید امیدوار بود.

## ب) دیدگاه موافق

برخی از کشورها نسبت به وحدت آلمان واکنش مثبت نشان دادند. در این

ص: ۲۸۰

---

۱- (۱). همان، ص ۱۷۹.

۲- (۲). علی رحمانی، آلمان، ص ۲۳۸.

میان شوروی نسبت به فرایند وحدت ابراز خرسندی کرد.

«در ۷ اوت ۱۹۹۰، هلموت کل در ملاقات با میخائیل گورباچف متعهد شد که تعداد سربازان آلمان متحد بیش از ۳۷۰ هزار تن نباشد و این تعهد را به تصویب پارلمان هم رسانید».<sup>(۱)</sup> این اقدام نشان دهنده تغییر رویکرد در سیاست های آلمان می باشد که امکان حرکت به سمت نظامی گری را کاهش می دهد.

«از طرف دیگر در ۲ دسامبر ۱۹۹۰ دو ماه بعد از وحدت آلمان، دولت این کشور تصمیم گرفت بودجه نظامی این کشور را برای سال ۴ ۱۹۹۱/۵۲ میلیارد مارک تعیین نماید-درحالی که این مقدار در سال ۱۹۹۰ برابر با ۶۱ میلیارد مارک بوده-؛ هم چنین نیروی دریایی تعداد کشتی های خود را به ۹۰ فروند کاهش دهد».<sup>(۲)</sup>

هانس دیتريش گنشر، وزیر امور خارجه وقت آلمان در طرفداری از آلمان واحد می گوید: «ما یک اروپای آلمانی نمی خواهیم؛ بلکه خواهان یک آلمان اروپایی هستیم»<sup>(۳)</sup>. هم چنین فون وان تیسکر، رئیس جمهور وقت آلمان می گوید: «تاریخ ما هیچ گاه تنها به ما اختصاص نداشت، ما آلمانی ها چیزی بیش از همزیستی انسانی و مسالمت آمیز با تمامی ملت ها نمی خواهیم».<sup>(۴)</sup>

موافقان وحدت آلمان معتقدند که در حال حاضر آلمان عضو ناتو می باشد و از این جهت امکان نظامی گری مستقل آلمان وجود ندارد. آلمان به علت عضویت

ص: ۲۸۱

---

۱- (۱). همان، ص ۱۴۷.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). علی رحمانی، افسانه نظر، وحدت دو آلمان، «مجموعه سخنرانی ها و مقالات سمینار»، ص ۲۸.

۴- (۴). همان، ص ۲۹.

در ناتو، سازمان کنفرانس و امنیت و همکاری در اروپا، اتحادیه اروپای غربی و جامعه اروپایی، نسبت به هر یک تعهداتی دارد و اقدامات آن باید در چارچوب قواعد و مقررات سازمان های اروپایی شکل گیرد. بنابراین وحدت یافتن آلمان هر چند می تواند نگرانی هایی را به همراه داشته باشد، اما حاوی نویدها و امیدهایی برای آینده اروپای واحد نیز می باشد. اصطلاح «ایالات متحده اروپا» مکرراً توسط مقامات آلمان به کار رفته است». (۱) از طرفی مهم ترین مسائل امنیتی در پیدایش آلمان واحد، ارتش و تعداد نیروهای مسلح است. قبل از وحدت دو آلمان، ارتش آلمان غربی ۴۹۰ هزار نفر و ارتش آلمان شرقی ۱۷۰ هزار نفر بود؛ اما از ۱۹۹۰ مقرر گردید تعداد نیروهای مسلح آلمان به ۳۷۰ هزار نفر کاهش یابد. ارتش آلمان شرقی منحل شد. افسران رده های بالای آن بازنشسته و از کار برکنار شدند و افسران جزء و درجه داران آن در ارتش آلمان ادغام گردیدند. بسیاری از تسلیحات و تجهیزات ارتش آلمان شرقی به کشورهای جهان سوم فروخته شد و برخی را نیز از بین بردند.

مهم ترین عواملی که اصلاح و تغییر در ساختار ارتش را موجب گردیدند، به صورت زیر می باشد:

- انحلال پیمان ورشو در ۱۹۸۹؛

- فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱؛

- انحلال ارتش ملی خلق جمهوری دموکراتیک آلمان در ۱۹۹۰

- انعقاد معاهده مسکو در ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۰ و تصویب کاهش تعداد ارتش آلمان به ۳۷۰ هزار نفر؛

ص: ۲۸۲

---

۱- (۱). خالوزاده، پیشین، ص ۱۲۶؛



-خروج قوای متفقان از برلین و کاهش نیروهای متفقان غربی در آلمان در ۱۹۹۴؛

-طرح گسترش ناتو به شرق اروپا و اجرای طرح همکاری برای صلح در ۱۹۹۴؛

-رأی دادگاه قانون اساسی آلمان، به اجازه شرکت ارتش آلمان در عملیات پاسداری از صلح در ۵ ژوئیه ۱۹۹۴. (۱)

در بعد اقتصادی بسیاری از کشورهای جامعه اروپا از اتحاد دو آلمان استقبال کردند و آن را عامل مثبتی در جهت پیشرفت اتحادیه اروپا دانستند. «شورای اتحادیه اطمینان دارد که ادغام جمهوری دموکراتیک آلمان در اتحادیه، آرام و هماهنگ صورت خواهد گرفت. شورای اتحادیه از این که این ادغام در رشد سریع اقتصادی اتحادیه مشارکت خواهد داشت، خوشنود است. این شورا موافقت می کند که این کار در شرایط توازن اقتصادی و ثبات پولی صورت گیرد. این ادغام بدون فاصله، بعد آن که وحدت دو آلمان قانوناً و براساس موافقت نامه های انتقالی صورت گیرد، به اجرا گذارده خواهد شد. این امر بدون تجدید نظر در معاهدات صورت خواهد گرفت. از طرفی در دوران پیش از وحدت، دولت آلمان فدرال، اتحادیه اروپایی را در هر اقدامی که میان مقامات دو آلمان در رابطه با وحدت سیاست ها و قانونگذاری هایشان صورت می گیرد، مطلع خواهد کرد.

(۲)

در ۹ نوامبر ۱۹۸۹ رهبران ۱۲ کشور عضو جامعه اقتصادی اروپا، در اجلاس خود در استراسبورگ فرانسه، به مناسبت پایان حاکمیت ابرقدرت ها بر اروپا، طرح ایجاد مجدد آلمان را با توجه به مرزهای بعد از جنگ جهانی دوم تصویب می کنند. در بیانیه سیاسی نهایی این اجلاس در مورد همکاری های سیاسی اروپا،

ص: ۲۸۳

---

۱- (۱). همان، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

۲- (۲). همان، ص ۱۶.

رهبران ۱۲ کشور عضو جامعه اقتصادی اروپا، اتحاد آینده دو آلمان را مشروط به عدم تغییر مرزهای بعد از جنگ جهانی دوم، تصویب می کنند. (۱)

تحولات شتابان بلوک شرق و شرایط جهانی شدن اقتصاد، سیاست و فرهنگ، فرایند وحدت آلمان را در همه عرصه ها سرعت بخشید؛ فرانسه نیز این واقعیت تاریخی را پذیرفت. «فرانسوا میتران در ۳ نوامبر ۸۹، در پایان پنجاه و چهارمین اجلاس سران آلمان و فرانسه، اظهار داشت که از وحدت دو آلمان هراسی ندارد. اگر این فرایند صلح آمیز و دموکراتیک انجام شود، علتی برای ترسیدن وجود ندارد. هلموت کل نیز گفت مسئله آلمان تنها زیر یک چتر مشترک می تواند حل شود... اروپا شرایط لازم برای هر نوع پیشرفت واقعی در این زمینه را دارد». (۲) در عین حال از نگاه فرانسه روند وحدت باید به دقت و تضمین های لازم صورت گیرد تا از آثار منفی آن کاسته شود.

سیاست هایی که پاریس برای رسیدن به این مهم در پیش گرفت موارد زیر بودند:

«یک. تأکید بر ثبات مرزهای تعیین شده پس از جنگ جهانی دوم. این سیاست را در حمایت کامل فرانسه از دیدگاه های لهستان در قبال خط مرزی اودر-ناسیه و صحنه گذاشتن بر لزوم مشارکت ورشو در برخی از بخش های مذاکرات ۶ جانبه (چهار قدرت فاتح جنگ دوم جهانی + دو آلمان) می توان دریافت. از زمانی که مسأله مرز اودر-ناسیه مطرح شد، فرانسه از خواسته پیمان ورشو مبنی بر امضای سریع یک موافقت نامه مرزی بین دو آلمان و لهستان حمایت کرده است.

ص: ۲۸۴

---

۱- (۱). همان، ص ۱۳ و ۱۴.

۲- (۲). همان.

دو. اعلام هماهنگی سریع پروسه وحدت دو آلمان از یکسو و روند تحقق اروپای واحد در سال ۱۹۹۳ از سوی دیگر.

ج) تأکید بر خارج نشدن آلمان واحد، از جامعه اقتصادی اروپا و پیمان ناتو؛ تا از این راه تاجایی که امکان دارد جاه طلبی های احتمالی آلمان را محدود کند.

د) قائل شدن هویتی مستقل برای آلمان شرقی و تحکیم روابط با آن کشور. پاریس با این سیاست اولاً سعی در کند کردن روند وحدت دو آلمان داشته؛ ثانیاً با تلاش در انعقاد قراردادهای مختلف با آلمان شرقی در پی تحکیم جایگاه خود در آلمان شرقی و به نوعی تأثیر گذاری در روند پروسه وحدت بود». (۱)

سرانجام وحدت آلمان در ۱۹۸۹ محقق شد و به تدریج فرایند رشد و توسعه را پشت سر گذاشت. آلمان واحد در تاریخ جدید خود تلاش کرد در سطح منطقه ای و جهانی ایفای نقش کند.

اصول سیاست خارجی آلمان ناظر بر تعامل فزاینده با سایر کشورهاست. «اصل اول سیاست خارجی آلمان این است که منافع آن دولت و دیگر کشورهای جهان به یکدیگر بستگی دارد. صلح و آزادی و رفاه آلمان جزئی از ثبات و صلح دیگر نقاط دنیاست. بنابراین آلمان بر حفظ صلح جهانی تکیه دارد و همکاری های بین المللی را پایه لازم آن می داند. اصل دوم سیاست خارجی آلمان تأمین وحدت اروپا و رهبری آن است». (۲)

با توجه این به دو اصل تأمین امنیت و منافع ملی آلمان در ارتباط با دیگر کشورها از مهم ترین اهداف سیاست خارجی این کشور است. رسیدن به سطح

ص: ۲۸۵

---

۱- (۱). همان، ص ۳۱ و ۳۳.

۲- (۲). همان، ص ۲۶۵.

بالایی از قدرت در جهان و ایفای نقش فعال در معادلات جهانی از اهداف دیگر آن می باشد، به طور کلی می توان اهداف سیاست خارجی آن را به صورت زیر بیان نمود.

«-رهایی از قید و بندهای متفقان به علت از شکست در جنگ جهانی دوم؛

-تحکیم وحدت آلمان و تأمین امنیت آن؛

-گسترش ناتو به اروپای شرقی و همکاری با آمریکا در این رابطه؛

-همکاری سیاسی و اقتصادی با روسیه؛

-گسترش اتحادیه اروپایی و پذیرش اعضای جدید در آن؛

-تقویت استقلال جمهوری های بالتیک (لتونی، لیتوانی، استونی) و اوکراین و خارج ساختن آنها از نفوذ روسیه؛

-نفوذ در بالکان: توسعه روابط آلمان با اسلوانی و کرواسی و کم کردن قدرت صربستان؛

-گسترش روابط آلمان با اسرائیل؛

-حفظ بازارهای خاورمیانه، چین، آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی». (۱)

نگاهی به اهداف و اصول سیاست خارجی آلمان نشان می دهد که این کشور ضمن پذیرش شرایط نوین جهانی، در پی گذراندن روند رشد و توسعه اقتصادی و سیاسی در سطح منطقه ای و جهانی است؛ زیرا قابلیت های اقتصادی آن می تواند زمینه ساز دست یابی به سطح بالایی از قدرت در اروپا و جهان گردد. در حال حاضر از این کشور به مثابه یکی از قدرت های بزرگ اقتصادی اروپا یاد می شود و بیش از هر زمان دیگری پس از جنگ سرد، در معادلات قدرت منطقه ای اروپا تأثیرگذار است. نقش جهانی آن نیز روند روبه جلو دارد.

ص: ۲۸۶

آلمان در سیاست خارجی خود تلاش می نماید تا فراتر از قدرت منطقه ای، بلکه قدرت جهانی، ایفای نقش کند و از ویژگی های یک قدرت بزرگ برخوردار گردد. آلمان از زمان وحدت توانسته است گام های مؤثری در این زمینه بردارد و از توان اقتصادی و صنعتی بالایی جهت رسیدن به اهداف خود در دهه ۹۰ برخوردار شود.

«آلمان دومین قدرت اقتصادی جهان بعد از آمریکا و سومین کشور صنعتی دنیا پس از آمریکا و ژاپن است؛ نقش رهبری در اتحادیه اروپا دارد و نیروی محرکه اقتصاد اروپا و ستون فقرات ناتو است».<sup>(۱)</sup> از سوی دیگر در ۱۹۹۰، آلمان غربی با صدور ۳۴۵ میلیارد دلار کالا- در ردیف دومین کشور صادر کننده کالا، پس از آمریکا (با ۳۶۵ میلیارد دلار) و بالاتر از ژاپن (با ۲۷۷ میلیارد دلار) بود. ذخائر ارزی آلمان در ۱۹۸۷ با رقم ۵۶/۶ میلیارد دلار، بعد از ژاپن (با رقم ۶۲/۴ میلیارد دلار) در مقام دوم جهانی قرار داشت. آمریکا در همین سال با ۳۲/۱ میلیارد دلار ذخیره در ردیف سوم قرار گرفت. مازاد تجاری آلمان حداقل رقمی بالغ بر ۸۲ میلیارد دلار را ثبت کرده است».<sup>(۲)</sup> این کشور در سال ۲۰۱۱ با صادرات ۱۵۱۴ میلیارد دلار مقام دوم را پس از چین کسب نمود.

در زمینه کالاهای کارخانه ای، آلمان از امتیاز رقابتی برخوردار است «و به تنهایی ۶۸ درصد از کل توانایی انگلیس، فرانسه و ایتالیا را در اختیار دارد. هم اکنون اقتصاد آلمان ۴۵ درصد از اقتصاد فرانسه و ۷۵ درصد از اقتصاد انگلیس

ص: ۲۸۷

۱- (۱). همان، ص ۳۰.

۲- (۲). خالوزاده، پیشین، ص ۴۷.

قوی تر است. لازم به یادآوری است که قدرت اقتصادی انگلستان از فرانسه و ایتالیا ضعیف تر است؛ ۶۲ درصد قدرت اقتصادی فرانسه و ۹۰ درصد قدرت اقتصادی ایتالیا را داراست» (۱).

اقتصاد آلمان در میان کشورهای جامعه اروپا نیز از توانایی بالایی برخوردار است و می تواند بر معادلات اقتصادی جامعه تأثیر گذار باشد.

«آلمان با داشتن یک سوم قدرت اقتصادی جامعه اروپایی از طرفی تأمین کننده نیمی از واردات کشورهای عضو اتحادیه «افتا» می باشد؛ یک سوم از صادرات اتحادیه افتا را آلمان وارد می کند. بنابراین، نقش برجسته اقتصادی آلمان در اروپای غربی نمایان است» (۲). این کشور نرخ رشد اقتصادی ۱/۷ درصد را در سال ۲۰۱۳ برای خود ثبت کرد.

گفتنی است که آلمان قدرت تأثیر گذاری بسیاری بر مسائل پولی و اقتصادی کشورهای عضو بازار مشترک اروپا و کشورهای صنعتی دارد. «برای مثال افزایش یا کاهش نرخ ها در آلمان مستقیم بر دیگر بازارهای پولی دنیا تأثیر می گذارد و آنها را دچار نوسان می سازد. بدترین حالت برای کشورهای جهان سوم افزایش نرخ ها بهره ها می باشد» (۳).

علاقه و توجه آلمان به بازار کشورهای آفریقایی و آسیایی باعث شده است تا این کشور حجم بالایی از صادرات و واردات خود را به این کشورها اختصاص دهد. «حجم مبادلات تجاری آلمان با کشورهای آفریقایی در سال ۱۹۹۳ حدود ۲۸/۶ میلیارد مارک بود. آلمان کالاهایی به ارزش ۱۴/۲ میلیارد مارک از آفریقا وارد

ص: ۲۸۸

---

۱- (۱). همان، ص ۵۵.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). همان، ص ۸۲.

و محصولاتی به ارزش ۱۴/۳ میلیارد مارک به آفریقا صادر کرد». (۱)

روابط آلمان با کشورهای خاورمیانه هم اهمیت دارد. این کشور برای خاورمیانه اهمیت راهبردی قائل است. آلمان با خاورمیانه روابط تاریخی دارد و از دیرباز همکار اقتصادی کشورهای این منطقه هاست. تأمین نفت مهم ترین عاملی است که آلمان را به خاورمیانه وابسته ساخته است. در مقابل دریافت تکنولوژی و ماشین آلات از آلمان نیز مورد نیاز کشورهای خاورمیانه می باشد. در رابطه با انتقال تکنولوژی و همکاری های صنعتی و فنی به خاورمیانه، آلمان در صدر کشورهای غربی قرار دارد. «زیربنای بسیاری از کارخانه های سیمان، قند، نساجی، چرم سازی، برق، دارویی و شیمیایی خاورمیانه، آلمانی است. در بخش های حمل و نقل، پست و ارتباطات، مخابرات، بانکداری و بیمه کشورهای خاورمیانه نیز نقش آلمان نمایان است». (۲)

اقتصاد پیشرفته آلمان امکان ایفای نقش فعال را در معادلات اقتصادی و سیاسی در اروپا و دیگر مناطق جهان به این کشور می دهد. آلمان عضو گروه هشت کشور صنعتی جهان (آمریکا، انگلستان، فرانسه، ژاپن، کانادا، روسیه، ایتالیا و آلمان) است. نشست سالانه سران صنعتی جهان نقش تعیین کننده ای در اقتصاد جهانی دارد و آلمان می تواند با توجه به ظرفیت های بالای خود در معادلات اقتصادی و تجاری جهانی مؤثر باشد.

آلمان حرکت دهنده اتحادیه اروپایی است. با به جریان افتادن پول واحد اروپایی (یورو)، هدایت و تأثیرگذاری آلمان بر مسائل پولی و مالی اروپا به خوبی نمایان است. «در حال حاضر آلمان پلی میان اتحادیه اروپا و ناتو، با روسیه و

ص: ۲۸۹

---

۱- (۱). علی رحمانی، آلمان، پیشین، ص ۲۹۹.

۲- (۲). همان، ص ۳۰۴.

کشورهای اروپای شرقی است. این کشور چهارراه اروپا بین شبه جزیره اسکاندیناوی و دریای مدیترانه و شرق و غرب این قاره است. بعد از تجزیه یوگسلاوی و استقلال اسلوانی و کرواسی، آلمان به آب های گرم جنوب دسترسی یافته است». (۱)

آلمان به روابط خود با روسیه اهمیت فراوانی می دهد. البته روس ها نیز در تقویت فرایند وحدت دو آلمان کمک نمودند. در ژوئیه ۱۹۹۰ هلموت کل به مسکو مسافرت کرد. به موجب معاهده مسکو که در ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۰ در جریان «کنفرانس ۲+۴» به امضای وزیران امور خارجه دو آلمان و چهار دولت متفق (آمریکا، شوروی، انگلستان و فرانسه) رسید، وحدت دو آلمان تأمین شد. در نوامبر ۱۹۹۰ گورباچف از آلمان متحد بازدید کرد. دولت آلمان که تأمین وحدت آن کشور را مدیون سیاست تفاهم با مسکو می دانست، پس از تجزیه شوروی در ۱۹۹۱ روابط خود را با فدراسیون روسیه گسترش داد و نقش اول را در بازسازی اقتصادی این کشور به عهده گرفت. در دسامبر ۱۹۹۲ هلموت کل به مسکو سفر کرد و زمینه همکاری های اقتصادی با روسیه را فراهم ساخت. آلمان حدود ۵۷ میلیارد مارک به روسیه وام و اعتبار داد و زمینه توسعه مناسبات روسیه با اتحادیه اروپایی را برقرار ساخت؛ به طوری که در سال ۱۹۹۶ «موافقت نامه همکاری و مشارکت» بین این دو به امضا رسید. از سال ۱۹۹۳ نمایندگی اتاق بازرگانی و صنایع آلمان در مسکو تأسیس شد و در ۱۹۹۵ دفتر اقتصادی آلمان در روسیه ایجاد گردید». (۲)

روابط اقتصادی و تجاری آلمان و روسیه رو به گسترش است. ارائه اعتبارات، وام و سرمایه گذاری آلمان در صنعت و دانش فنی پیشرفته، بیانگر اهمیت روابط

ص: ۲۹۰

---

۱- (۱). همان، ص ۳۰.

۲- (۲). همان، ص ۲۸۰.



استراتژیک آلمان و روسیه است. هدف آلمان پیش گرفتن در بازار کالا و سرمایه گذاری در روسیه و اروپای شرقی از رقبای خود از جمله فرانسه است. از سوی دیگر آلمان به اهمیت روابط اقتصادی و سیاسی با آمریکا نیز واقف است. رابطه با آمریکا مرکز ثقل سیاست خارجی آلمان محسوب می شود.

«هلموت کل صدراعظم گذشته آلمان، در ۱۶ سال حکومت خود بیست و چهار بار از جمله در ۱۹۹۴، ۱۹۹۶، ۱۹۹۸ به آمریکا مسافرت و با مقامات این کشور مذاکره کرد.» «کینکل» و «روهه» وزیران خارجه و دفاع سابق آلمان نیز در سفر به واشنگتن با «بیل کلینتون» ملاقات کردند.<sup>(۱)</sup>

آمریکا نیز در سیاست خارجی برای آلمان اهمیت ویژه ای قائل است. در دوران دوقطبی، آلمان خط دفاعی غرب در برابر شوروی بود. با فروپاشی شوروی و مناسبات رو به گسترش آلمان و روسیه این خطر وجود دارد که معادلات اقتصادی و سیاسی برخلاف منافع آمریکا در اروپا شکل گیرد؛ به همین علت آمریکا با تقویت روابط خود با آلمان تلاش دارد تا توازن لازم در معادلات قدرت میان روسیه و آلمان حفظ شود. هم چنین آمریکا در نظر دارد تا پیشرفت و توسعه آلمان در چارچوب اتحادیه اروپا و روند وحدت اروپا صورت گیرد تا از سیاست های یک جانبه گرایانه آلمان جلوگیری شود. آلمان توانست پس از وحدت مقداری از سیاست های مستقل خود را همچنان ادامه دهد.

در عین حال این کشور با دیدگاه فرانسه در تقویت پایه های ارتش اروپایی موافق است. «هلموت کول و فرانسوا میتران، در پنجاه و نهمین اجلاس سران آلمان و فرانسه در ۲۲ مه ۱۹۹۲ در «لاروشل» با هدف تشکیل یک هسته دفاعی

ص: ۲۹۱

برای اروپا، مستقل از ناتو با ایجاد سپاه مشترکی به تعداد ۳۵۰۰ نفر از نظامیان دو کشور موافقت کردند. مقرر سپاه اروپایی که در ۱۹۹۵ به آمادگی عملیاتی رسید، در استراسبورگ فرانسه واقع است. تاکنون بلژیک، لوکزامبورگ و اسپانیا به عضویت آن درآمده‌اند. آلمان و فرانسه معتقدند که حفظ امنیت اروپا باید متکی به توانایی نظامی کشورهای این قاره باشد. آمریکا نسبت به تشکیل سپاه اروپایی معترض بوده است و آن را در جهت تضعیف پیمان ناتو می‌داند. (۱)

تلاش آلمان برای دادن نقش بیشتر به سازمان همکاری امنیتی اروپایی با هدف حفظ منافع آلمان در برابر آمریکا است، تا آلمان در کنار ایفای تعهدات خود به «ناتو» از توان و اختیارات لازم برای ایفای نقش مستقل در ابعاد نظامی و امنیتی نیز برخوردار باشد. (۲)

امنیت اروپا اولویت اول آلمان می‌باشد، اما این کشور می‌کوشد تا در برقراری امنیت جهانی نیز ایفای نقش کند. در این زمینه هلموت کول صدراعظم وقت آلمان در سخنان خود در مجلس فدرال در ۱۳ مارس ۱۹۹۱ اظهار داشت: «... ما آلمانی‌ها دیگر نمی‌توانیم از ارائه کمک به منظور تأمین ثبات و امنیت خارج از اروپا غافل باشیم. آلمان باید در برابر ضرورت تأمین امنیت جهانی احساس مسئولیت کند. ایفای نقش دفاعی و امنیتی ما منحصر به مشارکت نیروهای آلمان در چارچوب مأموریت‌های سازمان ملل نخواهد بود...». (۳)

اظهارات هلمون کول نشان می‌دهد که هدف جهانی آلمان در مسائل دفاعی و امنیتی، فراتر از نیروهای پاسدار صلح و یا اقدامات نظامی سازمان ملل متحد

ص: ۲۹۲

---

۱- (۱). همان، ص ۳۲۹.

۲- (۲). همان، ص ۳۲۹.

۳- (۳). همان، ص ۲۶۷.

است. هدف آلمان، تأثیرگذاری بر معادلات سیاسی-امنیتی جهانی در نقش یک ابر قدرت است. در این زمینه اقداماتی را در بحران بالکان، گسترش ناتو به شرق و بحران افغانستان و عراق انجام داده است.

یکی از مسائل دیگری که نشان دهنده توسعه و افزایش قدرت آلمان در سطح بین المللی است، درخواست کینکل وزیر امور خارجه آلمان در ۲۳ اوت ۱۹۹۲ مبنی بر عضویت دائم در شورای امنیت سازمان ملل متحد است. حق عضویت دائم در شورای امنیت توان سیاسی این کشور را در رسیدن به اهداف سیاست خارجی یاری می رساند و امکان ایفای نقش فعال را در معادلات قدرت جهانی افزایش می دهد. فرانسه نسبت به اعطای حق عضویت دائم به آلمان نگران بود در حالی که آمریکا و روسیه موافقت خود را اعلام کردند. دیگر اعضای دائم شورای امنیت نسبت به پیامدهای آن احتیاط می کنند. در عین حال تلاش شده است در برخی مسائل کشورها از جمله پرونده هسته ای ایران، امکان بیان دیدگاه آلمان در کنار پنج عضو دائم شورای امنیت فراهم گردد.

ص: ۲۹۳

۱. یکپارچه شدن آلمان در ۱۸۷۰ و افزایش قدرت این کشور، زمینه ساز تغییر موازنه قدرت در اروپا و وقوع جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ گردید.

۲. در پی جنگ جهانی اول امپراتوری آلمان فروپاشید؛ اما به سرعت خود را بازسازی کرده با به قدرت رسیدن هیتلر در ۱۹۳۳ و افزایش رقابت تسلیحاتی و سیاست های تهاجمی آلمان، جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۵ به وقوع پیوست.

۳. پس از جنگ جهانی دوم، آلمان در ابتدا به چهار قسمت، سپس به دو کشور آلمان شرقی و غربی تبدیل شد. سرانجام با تخریب دیوار برلین در ۱۹۹۱ مجدد آلمان واحد تشکیل شد.

۴. آلمان واحد از ظرفیت ها و توان مندی های بالای اقتصادی، سیاسی و نظامی در دست یابی به جایگاه قدرت بزرگ و ایفای نقش در نظام بین الملل برخوردار است.

۱. روند شکل‌گیری آلمان واحد را در سال ۱۸۷۰ توضیح دهید.
۲. سیاست خارجی آلمان را در جنگ جهانی اول بیان کنید و پیامدهای جنگ را توضیح دهید.
۳. سیاست خارجی آلمان در جنگ جهانی دوم را بیان کنید و پیامدهای جنگ را بررسی نمایید.
۴. دیدگاه‌های مخالف و موافق وحدت یافتن آلمان و افزایش قدرت این کشور را بررسی کنید؟
۵. ظرفیت‌ها و توان مندی‌های آلمان را بعنوان یک قدرت بزرگ نو ظهور توضیح دهید؟



### ۱- سابقه سیاست خارجی چین

چین کشوری با بیش از پنج هزار سال سابقه، یکی از قدیمی ترین تمدن های جهان است. اسناد برخی از تمدن هایی که در چین شکوفا شده است به حدود ۳۵ قرن پیش باز می گردد.

چین هزاران سال به دست خاندان های سلطنتی گوناگون یا سلسله ها اداره می شد. یکی از معروف ترین سلسله ها به دست امپراتور «ژانگ» تأسیس شد؛ او سلسله «چین» را پایه گذاشت. اسم چین امروزی از نام این سلسله گرفته شده است. (۱) چین توانسته است به رغم موانع و محدودیت های محیطی، تمدنی و هویت خود را حفظ کند.

«عنصر محوری و پایه ای که تمدن چین را از دیگر تمدن های کهن متمایز می کند، استمرار فرهنگ و تمدن آن و تلاش امپراتوران برای حفظ و نهادینه کردن عناصر آن، در دورانی است که گسترده ای بیش از چهار هزار سال دارد». (۲)

ص: ۲۹۷

---

۱- (۱). مایکل وی. آزکان، چین از جنگ جهانی دوم به بعد، ترجمه رضا علیزاده، ص ۱۷.

۲- (۲). فریدون وردی نژاد و دیگران، ازدهای شکیبا، چین دیروز، امروز و فردا، ص ۲۳.

تاریخ چین را می توان به دوران باستان و مدرن تقسیم کرد. در هر یک از این دو دوران هدف های ملی و محیط داخلی، سیاست خارجی این کشور را جهت داده است. در دوران باستان که امپراطوری های متعددی به قدرت رسیدند، مهم ترین هدف آنها حفظ امپراطوری و قدرت آن بود. در بررسی دوران باستان دو مشخصه اساسی مشاهده می شود. «نخستین شاخص را می توان نگرانی و عدم اطمینان از مرزهای شمالی چین دانست؛ چرا که این مرزها همواره از سوی بیگانگان مورد تهاجم قرار گرفته است. در این چهارهزار سال بارها و بارها تهاجم قبایل مختلف را از سر گذرانده است. با حمله مغول ها در قرن سیزدهم و دیگر بار حمله مانچوها در قرن هفدهم، سرزمین چین برای چندین قرن به تصرف اقوام بیگانه درآمد». (۱)

این وضعیت سبب گردید تا امپراتوران چین همواره برای دفاع از تمامیت ارضی کشور نیروی نظامی خود را تقویت و از تمام امکانات برای جلوگیری از تهاجمات دشمن استفاده کنند.

دومین مشخصه دوران باستان «نفوذ و جایگاه تفکرات اندیشمندان چینی نظیر کنفوسیوس در نظام های حکومتی و به تبع آن ارائه تعریف دقیقی از حقوق و وظایف دولت و مشخصات حکام خوب و در مقابل آن وظایف و حقوق ملت بوده است». (۲)

ویژگی های تاریخ باستان چین باعث گردید تا این کشور برای حفظ ارزش ها و میراث خود، نگاه به درون را اتخاذ نماید و برای جلوگیری از نفوذ قدرت های خارجی سیاست خارجی انزوا را در دستور کار خود قرار دهد. تا قبل از قرن نوزدهم، چین دارای سیاست انزوا بود و با دیگر کشورها ارتباطات بسیار کمی

ص: ۲۹۸

---

۱- (۱). همان، ص ۲۳.

۲- (۲). همان، ص ۲۴.



داشت. رهبران چین فرهنگ و ارزش های اجتماعی خود را برتر از دیگر فرهنگ ها و ارزش ها می دانستند. آنها نسبت به نفوذ فرهنگ خارجی حساسیت بسیاری داشتند. سیاست انزواگرایی چین در قرن نوزدهم با ورود نیروهای خارجی به خاک چین کم رنگ شد.

تاریخ جدید چین به چگونگی ارتباط و رویارویی این کشور با تحولات سیاسی و اقتصادی اروپا مربوط می شود. دوره ای که با عصر رنسانس آغاز گشت و با انقلاب صنعتی و ارتباطات جهانی شد. با پیشرفت صنعت و توسعه قدرت اروپا در فراسوی مرزها، تلاش قدرت های اروپایی برای تسخیر بازار چین آغاز گشت. «در پایان سده هجدهم در اروپا و آسیا چهار نظام اصلی تشکیل یافته از دولت ها وجود داشت که عبارت بودند از نظام دولت های اروپایی، هندی، اسلامی و چینی. در سده نوزدهم ارتباطهای بر پایه قدرت در درون نظام اروپایی، به ویژه در مناسبات میان روسیه و بریتانیا چنان بود که نظام های منطقه ای موجود در آسیا را از هم پاشید».<sup>(۱)</sup>

نظام چین در شرق و جنوب شرقی آسیا و بخش هایی از آسیای مرکزی گسترش داشت و در برابر نفوذ قدرت های خارجی مقاومت می کرد. اقدام تجار انگلیسی برای وارد کردن تریاک به چین از هندوستان منجر به جنگ میان بریتانیا و چین در فاصله سال های ۱۸۴۰-۱۸۴۲ گردید. آن براساس معاهده نانکینگ در ۱۸۴۲ بنادر آموی، نینگ پو و فوجاو و شانگ های به روی تجارت خارجی گشوده شد.

جنگ دوم چین در سال ۱۸۵۶-۱۸۶۰ در پی کشته شدن یکی از مبلغان فرانسوی در چین و دستگیری یک کشتی انگلیسی رخ داد. در این جنگ شش بندر دیگر برای تجارت باز شدند، اجازه اقامت به وزیران مختار خارجی در پکن داده شد و چین

ص: ۲۹۹

---

۱- (۱). بهرام مستقیمی، دگرگونی نظام بین المللی، تسلط جهانی اروپا و ارزش های اروپایی (۱۹۱۴-۱۸۱۵)، ص ۱۱۷.

متعهد شد از مبلغان مسیحی در چین حمایت کند و دولت چین غرامت بپردازد. (۱)

با ورود اروپائیان به چین ارتباطات و تجارت این کشور با جهان خارج افزایش یافت و باعث پیامدهای گسترده ای در سیاست خارجی و داخلی چین داشت. به عبارت دیگر «دوره جنگ تریاک و گشایش چین، تنها سبب ایجاد تحول اساسی در روابط چین و قدرت های غربی نشد؛ شکست های تحمیل شده به قدرت منچو نمایانگر ناتوانی سیاسی این دولت در جلب نیروهای کشور به سوی خود بود... کاپیتولاسیون که واژگون کننده قدرت امپراتوری بود، بیش از پیش ضعف آن را آشکار کرد و به رشد جنبش های مردمی ضد منچو در طی سال های ۱۸۷۰-۱۸۵۰ کمک فراوان رسانید». (۲)

در فاصله سال های ۱۸۸۵-۱۸۹۴ نفوذ قدرت های خارجی در چین رو به گسترش نهاد. امتیازهای تجاری و بازرگانی آنها افزایش یافت. شرکت های خارجی توانستند در بانک ها، بنادر و گمرکات، کشتیرانی و تجارت سرمایه گذاری کنند و صاحب قدرت و نفوذ گردند؛ به گونه ای که در یک آمار «گسترش نفوذ خارجی در افزایش تعداد بنگاه های بازرگانی (۳۹۶ واحد در سال ۱۸۸۵ به ۵۸۰ واحد در سال ۱۸۹۳) و افزایش ساکنان خارجی (۶۶۹۸ نفر در سال ۱۸۸۵ به ۹۵۳۰ نفر در سال ۱۸۹۴) منعکس شده است». (۳) با بازگشایی برخی از بنادر چین به روی قدرت های خارجی فعالیت های مذهبی در قالب هیئت های تبشیری گسترش یافت. «در سال ۱۸۶۹ بر اساس سرشماری ۶۷۵۳ نفر معتقد به آئین پروتستان بودند. در سال ۱۸۸۵ این رقم به سی هزار نفر

ص: ۳۰۰

---

۱- (۱). هنری و لیتل فیلد، تاریخ اروپا از سال ۱۸۱۵ به بعد، ترجمه فریده قره چه داغی (صحیحی)، ص ۱۶۲.

۲- (۲). ژان شسنو، تاریخ چین، ترجمه شهرنوش پارسی پور، ص ۱۱۴.

۳- (۳). همان، ص ۴۸.

رسید». (۱) «هیئت روحانیان کاتولیک چینی در سال ۱۸۶۵، ۱۶۷ نفر و در سال ۱۸۸۶ ۳۳۵ نفر بودند. شمار کاتولیک های چینی به نیم میلیون نفر می رسید». (۲)

از سوی دیگر قدرت های خارجی با هدف افزایش نفوذ خود در چین به ویژه در مناطق آزاد تجاری، از حق قضاوت کنسولی برخوردار شدند. «در اجرای اصل حقوق ویژه خارجی، حق قضاوت کنسولی در بندرهای اصلی باز، نه تنها برای قدرت های درجه یک-فرانسه، بریتانیای کبیر و ایالات متحده که از مفاد پیمان ها بهره مند می شدند-معتبر شناخته می شد، بلکه دیگر قدرت ها (پروس دانمارک، هلند، اسپانیا، ایتالیا، اتریش، مجارستان، بلژیک) نیز به دلیل اصل همبستگی ملی با قدرت های بزرگ از امکانات آن سود می جستند. حتی کشورهایی که پیمان ها را امضاء نکرده بودند، می توانستند خود را تحت حمایت یک قدرت امضا کننده پیمان قرار دهند و از حق قضاوت کنسولی آن بهره گیرند». (۳)

حضور همه جانبه قدرت های خارجی در چین نارضایتی مردم چین و مخالفت هایی با حکومت مرکزی را در پی داشت. در سال های ۱۸۶۰-۱۸۷۰، تبلیغات ضد مسیحی ادیان در قالب تراکت، پلاکارد و بروشور به اوج خود رسید... بنا بر آمار تفصیلی در اثر ۳۳ حادثه ای که در فاصله سال های ۱۸۶۹ تا ۱۸۶۱ رخ داد، سه کشیش کاتولیک و ۱۳۰ مسیحی چینی کشته شدند. تنها پنج مورد از این حوادث مربوط به هیئت های مذهبی پروتستان و بقیه در رابطه با هیئت های کاتولیک بود». (۴)

ص: ۳۰۱

---

۱- (۱). همان، ص ۲۳۹.

۲- (۲). همان، ص ۲۴۱.

۳- (۳). همان، ص ۲۲۹.

۴- (۴). همان، ص ۲۶۶ و ۲۴۷.

حضور قدرت های خارجی از اواخر قرن نوزدهم و حرکت های ناسیونالیستی، تأثیرات گسترده ای را بر سرنوشت چین در قرن بیستم گذاشت. این کشور در نیمه نخست قرن بیستم وارد مرحله ای از تعارضات، بحران و تحولات عمیق شد.

یکی از تحولات ساختاری مهم در چین که به نوبه خود سیاست خارجی این کشور را نیز دگرگون ساخت، زوال نظام امپراتوری منچو است. با بروز بحران و افزایش حرکت های ناسیونالیستی و تقابل با نفوذ قدرت های خارجی، نظام سلطنتی به دنبال اصلاحات برآمد. اما ورود حکومت به اصلاحات زمینه را برای فروپاشی آن فراهم نموده. تعارض و اختلاف نظر میان محافظه کاران و اصلاح طلبان شدت یافت. «در حالی که محافظه کاران از شهریاری مطلق و قدرت مقدس امپراتور دفاع می کنند، اصلاح گران... خواستار یک حکومت سلطنتی مشروطه هستند که در آن برگزیدگان روشنفکر از طریق یک مجلس ملی و انجمن های محلی در آن مشارکت داشته باشند». (۱) سرانجام با استمرار خواست ها و تقاضاهای اصلاح طلبان، اصلاحات معروف به «صد روزه» آغاز شد «از ژوئن تا سپتامبر ۱۸۹۸ موجی از فرمان ها صادر شد این فرمان ها درباره اصلاحات اداری آموزشی و اقتصادی بود». (۲) این اصلاحات جنبه های سیاسی و تقابل با قدرت های خارجی را شامل نمی شد و با شکست مواجه شد.

در دهه نخست قرن بیستم، نیروهای مخالف نظم امپراتوری و قدرت های خارجی توانستند، نظام امپراتوری را براندازند. «جریان ضد منچو بزرگ ترین بخش جامعه چین را در بر می گرفت؛ اما بسته به گروه ها و منافع که در میان

ص: ۳۰۲

---

۱- (۱). شسنو، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۷.

۲- (۲). همان، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

است، تعاریف گوناگون پیدا می کردند. در میان انجمن های مخفی سنت «بیزاری نژادی» و محکوم کردن غاصبان تداوم داشت. همکاری میان مشت زن ها و سلسله سلطنتی تنها یک صحنه بی دنباله بود. انجمن های مخفی به شعار قدیمی خود بازگشتند که: منچوها را برانید». (۱)

شورش ها و ضدیت با نظام امپراتوری در سال ۱۹۱۱ سراسر کشور را فرا می گیرد و سرانجام انقلابی قدرت را به دست می گیرند. با حذف حکومت سلطنتی زمینه برای پیدایش چین نوین ظاهر می شود. سال های ۱۹۱۲-۱۹۱۶ بیانگر بی قراری و نابسامانی در این کشور است. نیروی های خارجی و گروه های طرفدار نظم امپراتوری در تلاشند تا از شکل گیری حکومت مرکزی براساس خواست انقلابی ها جلوگیری نمایند. تشکیل حکومت جمهوری به رهبری سون یات-سن در اول ژانویه ۱۹۱۲، بیانگر نمادی از قدرت ملی است؛ در عین حال عناصر غیر انقلابی در حکومت نوین حضور دارند. ضعف حکومت سون یات-سن زمینه را برای دیکتاتوری یوآن شی-کای (مارس ۱۹۱۳-ژوئن ۱۹۱۶) فراهم ساخت.

از سوی دیگر قدرت های خارجی از بروز اختلافات داخلی برای حضور هر چه بیشتر خود در چین استفاده کردند. در صحنه سیاست خارجی قدرت های اروپایی در جنگ جهانی اول ۱۹۱۴-۱۹۱۸ تلاش داشتند تا از قدرت و توان چین علیه آلمان استفاده کنند. «انگلستان در پی آن بود که موقعیت های آلمان را در چین از میان ببرد. هدف ژاپن این بود که از این کجروی حکومت پکن بهره برداری کند. ایالات متحده که خود از آوریل ۱۹۱۷ وارد جنگ شده بود، امیدوار بود از این فرصت برای

ص: ۳۰۳

گسترش نفوذ خود در چین استفاده کند». (۱) چین در اوت ۱۹۱۷ به نفع دولت های متفق وارد جنگ شد. ورود به جنگ به معنای درگیری نظامی نبود بلکه با هدف تصرف اموال و کشتی های آلمانی در چین و اشغال سرزمین ها و کسب امتیازهایی بود که تا آن زمان در اختیار آلمان و اتریش قرار داشت.

از سوی دیگر تاریخ سیاست خارجی چین در ابتدای قرن بیستم تحت تأثیر تحولات سیاسی و اجتماعی روسیه بود. در روسیه در پی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، امپراتوری تزارها سقوط کرد و سرانجام حکومت کمونیستی جایگزین آن شد. انقلابیون تمام امتیازات نابرابر دوره تزارها را باطل اعلام کردند و با صدور اعلامیه «ملل شرق ستمدیده» در پی حمایت از مردم محروم دیگر مناطق جهان برآمدند. این سیاست در جامعه چین جذابیت یافت و از سال ۱۹۲۰ به تدریج روشنفکران چپ از مرحله مطالعات مارکسیستی به فعالیت سیاسی روی آوردند. در این مقطع که چین به دلیل رشد صنعتی شاهد پیدایش طبقه کارگر بود، زمینه برای فعالیت های احزاب کارگری فراهم شد. شوروی از فرصت ایجاد شده برای نفوذ و گسترش انقلاب در جامعه چین استفاده کرد. حزب کمونیست چین در ژوئیه ۱۹۲۱ پایه گذاری شد.

از دیدگاه کمونیست ها در کشوری همانند چین که صنعت محدودی داشت، «پرولتاریای» پیشرو و انقلابی است که باید مردم را با خود همراه کند. در این راستا «حزب خود را همانند ابزار مبارزه انقلابی تشکل بخشید. خط حزب که بر اهمیت یک استراتژی انقلابی مشخص و بر تقابل با بورژوازی داخلی و بین المللی تأکید داشت، با شدت بیشتری در کنگره دوم «ژوئیه ۱۹۲۲» تبیین شد». (۲)

ص: ۳۰۴

---

۱- (۱). همان، ص ۲۳۴.

۲- (۲). همان، ج ۳، ص ۶۰.

باتوجه به اینکه جامعه چین در فاصله سال های ۱۹۲۷-۱۹۲۲ دستخوش جنبش های کارگری بود، به تدریج بر دامنه و گسترده فعالیت های حزب کمونیست چین افزوده گشت. در واقع دو جریان بورژوازی و کمونیستی در تقابل با یکدیگر بودند. گروه های غرب گرا از جریان بورژوازی و طرفداران انقلاب مارکسیستی روسیه از جنبش های کارگری کمونیستی حمایت می کردند. در کنگره حزب کمونیست چین که به دلیل های امنیتی در ژوئیه و سپتامبر ۱۹۲۸ در مسکو تشکیل شد تأکید شد، که «حزب کمونیست چین به مثابه پیشتاز طبقه کارگر، تنها طبقه ای است که قدرت هدایت انقلاب و به ویژه مبارزه روستائیان با مالکان زمین را داراست. همچنین تأکید شد که در چین، بورژوازی ملی ضعیف تر از آن است که بتواند مبارزه روستائیان با نظام فئودالی را هدایت کند».<sup>(۱)</sup>

تعارض های داخلی چین با سیاست های توسعه طلبی ژاپن وارد مرحله نوینی شد. ژاپن در ۱۹۳۱، منچوری را اشغال کرد. در ۱۹۳۷ بار دیگر به چین حمله کرد، جنگ میان چین و ژاپن سرانجام زمینه ساز یکی از محورهای جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ گردید. کمونیست ها در پی حمله به ژاپن بودند، اما امکان تقویت جبهه چین در برابر حملات برق آسای ژاپن وجود نداشت. سرانجام چین در سال ۱۹۴۱ پس از حمله ژاپن به بندر پرل هاربور و پس از سقوط هونگ کونگ و سنگاپور به ژاپن اعلام جنگ کرد. آمریکا و شوروی به طرفداران خود در چین برای دفاع در برابر حملات ژاپن کمک کردند.

آمریکا مخالف قدرت یافتن کمونیست ها بود. زمانی که ژاپن در پی اصابت دو بمب اتم به ناکازاکی و هیروشیما تسلیم شد؛ هرچند جنگ در پانزدهم اوت

ص: ۳۰۵

۱۹۴۵ خاتمه یافت؛ اما جنگ داخلی در چین از سر گرفته شد. آمریکا تلاش کرد تا با حمایت نظامی از «چیان کای شک» مانع از پیروزی کمونیست‌ها در چین شود؛ اما تعداد نیروهای طرفدار «مائو» در چین رو به تزاید بود. «برتری ارتش آزادی بخش خلق از نظر تعداد و برتری فرماندهی نظامی، کمونیست‌ها را قادر ساخت تا کنترل قلمروهای و بیش تری را به دست گیرند. زمانی که آنها پکن را در ژانویه ۱۹۴۹ تصرف کردند، پیرویشان اجتناب ناپذیر بود». (۱) سرانجام «چیان کای شک» با آشکار شدن شکستش به جزیره تایوان که دور از ساحل چین قرار داشت گریخت. بعد مدتی نزدیک به حدود دو میلیون نفر از نیروی نظامی و مردم عادی به تایوان رفتند و این جزیره را پایگاه جدید جمهوری چین اعلام کردند. در این زمان دو چین وجود داشت. جمهوری خلق چین یا سرزمین اصلی و جمهوری چین در تایوان که مورد حمایت آمریکا بود. (۲) نیروهای کمونیست به رهبری «مائو» در پکن استقرار یافتند و نظام کمونیستی با حمایت شوروی در این کشور حاکم شد.

## ۲- سیاست خارجی چین در نظام بین الملل دو قطبی

با پیروزی «مائو» و استقرار نظام کمونیستی در کشور چین، سیاست خارجی این کشور وارد مرحله نوینی شد. مائو مهم‌ترین رهبر نظامی و سیاسی چین بود و در تأسیس جمهوری خلق چین در اول اکتبر ۱۹۴۹ نقش اصلی را ایفا نمود. سیاست خارجی چین در فاصله سال‌های ۱۹۴۹-۱۹۷۶ با تاثیر از افکار و اندیشه‌های مائو شکل گرفت. «مهم‌ترین رکن تفکر مائو در حوزه بین المللی،

ص: ۳۰۶

---

۱- (۱). آزکان، پیشین، ص ۲۵ و ۲۶.

۲- (۲). همان، ص ۲۷.



اجتناب ناپذیری جنگ با دنیای سرمایه داری بود. برای آمادگی ورود به این جنگ او به ارتش قدرتمند به منزله مهم ترین ابزار می نگریست و به کاربرد دوگانه «انقلاب و جنگ» در گفتار عنایت ویژه داشت». (۱) از دیدگاه رهبران چین تمامی کشورها به یکی از دو اردوگاه امپریالیسم و سوسیالیسم وابسته بودند و چین در اتحاد با شوروی در اردوگاه سوسیالیسم قرار داشت. مائو و همفکرانش با تمام جدیت، تلاش نمودند تا از مرزهای تاریخی چین دفاع نمایند «آنها به بازپس گیری سرزمین های از دست رفته تایوان، تبت، ماکائو و هنگ کنگ می اندیشیدند و متعهد به حفظ استقلال و حاکمیت کامل کشور بودند. هدف آنها خود اتکائی همه جانبه بود. همچنین علاقه مند بودند که کشورشان نقش مستقلی در امور جهانی ایفا کند».

(۲)

مهم ترین اهداف رهبران چین در این دوران، بازسازی جامعه براساس اصول سوسیالیسم، حفظ استقلال مرزی کشور، دفاع در برابر نیروهای خارجی، حفظ میراث گذشته و رسیدن به توسعه همه جانبه بود. با این حال مشکلات داخلی چین، سیاست خارجی آن را نیز تحت تأثیر قرار می داد. ۱۹۴۹-۱۹۵۵ سال های حساسی برای سیاست خارجی چین بود. در این سال ها مائو تلاش می کرد تا با راهبرد «اتکاء به یک طرف» یعنی شوروی، نه تنها توان چین را در صحنه بین المللی افزایش دهد، بلکه با کمک های شوروی مشکلات اقتصادی چین را نیز حل نمایند. بنابراین پیوند چین و شوروی در زمان مائو به معنای رسالت ویژه چین برای تحقق اهداف ایدئولوژی مارکسیسم در چین و در سراسر جهان بود. از این نظر میان سیاست خارجی چین و شوروی اشتراکات بسیاری وجود داشت

ص: ۳۰۷

---

۱- (۱). محسن شریعتی نیا، سیاست خارجی چین، جایگاه ایران، ص ۳.

۲- (۲). بهزاد شاهنده، سید جواد طاهائی، چین نو، دنگ شیاپینگ و اصلاحات، ص ۴۱ و ۴۲.

که از جمله آن مبارزه با امپریالیسم و حمایت از ملت های زیر ستم بود. مائو معتقد بود که باید از تضادهای اردوگاه امپریالیسم برای رسیدن به اکثریت و ضربه زدن به دشمن استفاده کرد. بنابراین «این جنبه که در برگیرنده فرضیه آشتی ناپذیری با سرمایه داری و به پیش راندن انقلاب جهانی است. با مفاهیم ایدئولوژیک مسلط در اتحاد شوروی دست کم تا مرگ استالین در ۱۹۵۳ هماهنگ و سازگار است و نشان از یکپارچگی اردوگاه سوسیالیستی دارد». (۱)

سیاست خارجی چین در هماهنگی با سیاست های جهانی شوروی، در پی درک تحولات نظام بین الملل، رهبری جهان سوم و استفاده از ابزارهای متعدد برای جامعه عمل پوشاندن به اهداف سیاست خارجی بود. حمایت از جنبش های رهایی بخش یکی از محورهای اساسی سیاست خارجی چین در راستای مقابله با امپریالیسم و رهبری جهان سوم بود.

مائو به شدت طرفدار ایدئولوژی کمونیست بود و سیاست خارجی خود را نیز در چارچوب طرفداری از کمونیسم رهبری کرد. اتحاد مائو با استالین در دفاع از کمونیسم و گسترش آن در حوزه اقیانوس آرام باعث گردید تا در رویارویی آمریکا و شوروی ایفای نقش کند و از جنگ سرد ابرقدرت ها تأثیر پذیرد. ارتش چین برای افزایش قدرت نظامی و رسیدن به اهداف خود در مناطق پیرامون از حمایت های شوروی برخوردار گردید. در سال ۱۹۵۰ چین تلاش کرد تا «تبت» را مطیع خود سازد. بدین منظور «چهل هزار سرباز چینی در هفتم اکتبر ۱۹۵۰ وارد تبت شدند و ارتش کوچک این کشور را درهم شکستند. چین این تهاجم را با ادعای آزادی تبت از ستم کشورهای خارجی

ص: ۳۰۸

---

۱- (۱). مسعود طارم سرمی و دیگران، چین: سیاست خارجی و روابط با ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۴، ص ۱۱.

مثل بریتانیا توجیه کرد». (۱) اعتراض تبت به سازمان ملل نتیجه ای در برنداشت و بعد تبت به یکی از استان های چین به نام ناحیه خودمختار تبت تبدیل شد.

«در اوایل سال ۱۹۵۰ چین اولین کشوری بود که جمهوری دموکراتیک ویتنام را به رسمیت شناخت؛ کشوری کمونیستی که «هوشی مینه» می کوشید آن را تأسیس کند چین همچنین سلاح و دیگر چیزهای مورد نیاز را در اختیار هوشی مینه قرار داد تا جنگ ویتنام را به سوی استقلال پیش ببرد». (۲)

«مائو هم چنین در ایفای نقش منطقه ای خود در دفاع از کمونیسم در منازعه آمریکا و شوروی درباره شبه جزیره کره (۱۹۵۳-۱۹۵۰) وارد جنگ شد و به پیروزی هایی دست یافت». (۳) ورود ارتش چین به کره شمالی در ۱۹۵۰ و تقویت جبهه کمونیسم در شبه جزیره کره باعث استمرار جنگ تا ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳ گردید. سرانجام بدون پیروزی هر یک از طرف های اصلی جنگ یعنی آمریکا و شوروی، شبه جزیره کره به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم گردید. نیروهای کمونیسم در کره شمالی و نیروهای آمریکایی در کره جنوبی باقی ماندند. هر چند استقلال دو کره حفظ شد، اما نیروهای سرمایه داری و سوسیالیستی در برابر یکدیگر صف آرائی کردند.

از هدف های مهم نظام کمونیستی در چین، دست یابی به سطح بالایی توسعه اقتصادی و تبدیل چین به قدرتمندترین اقتصادهای جهان بود. بر این اساس بازسازی اقتصاد کشور در دستور کار قرار گرفت و تلاش شد تا از کمک های اقتصادی شوروی بهره گیری شود. برای رسیدن به این هدف، ثبات و آرامش داخلی چین مورد نیاز بود. مائو این موضوع را چنین توضیح داد: «چین نیاز به

ص: ۳۰۹

---

۱- (۱). آزان، پیشین، صص ۴۴-۴۵.

۲- (۲). همان، ص ۵۰.

۳- (۳). همان، صص ۴۷-۴۸.

صلح و آرامش سه تا پنج ساله دارد تا قدرت اقتصادی را به دوره پیش از جنگ برساند و کشور را تثبیت کند». (۱)

نظام اقتصاد کمونیستی، نظامی است که دولت مالکیت و اختیار زمین ها و بنگاه های اقتصادی را در دست دارد. برای رساندن کشور به سطحی از توسعه اقتصادی باید نظام کمونیستی در سراسر کشور برقرار گردد و تغییرات اساسی اقتصادی در روستاها تحقق یابد. «در این راستا برنامه های پنج ساله توسعه اقتصادی، راهبردی بود که برای رسیدن به اهداف توسعه اقتصادی تدوین گردید. برنامه پنج ساله اول از سال ۱۹۵۳-۱۹۵۷ اجرا شد که بر پایه الگوی اقتصاد دولتی بود. برنامه پنج ساله دوم (۱۹۵۸-۱۹۶۲) جهش بزرگ نام گرفت. هدف آن بود تا اقتصاد چین به یکی از قدرتمندترین اقتصادهای جهان تبدیل شود. شعار حزب کمونیست چین «بیش تر، بهتر، سریع تر، ارزان تر» بود. برای رسیدن به این اهداف باید تغییرات بنیادی در اقتصاد انجام می شد. سیاست جهش بزرگ در عمل با مشکلاتی مواجه شد و نتوانست به اهداف خود دست یابد». (۲)

از سوی دیگر از میانه دهه ۵۰ روابط چین با شوروی نیز دستخوش تغییرات گشت و در عرصه سیاست خارجی روابط دو کشور به تدریج به سردی گرائید؛ زیرا خروشچف در ۱۹۵۶ با اعلام سیاست همزیستی مسالمت آمیز خود، خواستار تنظیم مناسبات شوروی با جهان غرب از راه همکاری شد. خروشچف در این رابطه ضمن گزارش کار خود به بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی سیاست مسالمت آمیز خود را بدین سان خلاصه نمود. یک، بهبود روابط بین ابرقدرت ها؛ دو، خاموش کردن کانون های جنگ در شرق و جلوگیری از پیدایش

ص: ۳۱۰

---

۱- (۱). همان، ص ۳۱ و ۳۰.

۲- (۲). همان، ص ۳۵-۳۷.

کانون های جدید جنگ و منازعه در اروپا و آسیا؛ سه.تنظیم مناسبات شوروی با کشورهای مختلف با هدف کاهش بحران در اروپا...» (۱).

اصلاحات خروشیچف و انتقاد از استالین با سیاست چین در حمایت از نهضت های انقلابی در آسیا و آفریقا هم خوانی نداشت. «مائو به کوشش های شوروی برای رهبری اردوگاه کمونیسم و تفسیر خودسرانه نظریات کمونیستی اعتراض داشت» (۲). او از سیاست خارجی شوروی فاصله گرفت و روابط خود را با کشورهای آفریقایی و آسیایی در قالب سیاست عدم تعهد تقویت نمود.

رهبران چین معتقد بودند که روابط موّدت آمیز آنها با کشورهای جهان سوم به هدف های امپریالیستی لطمه می زند. در این زمینه مارشال لین بیائو، معتقد است جهان را می توان به روستاها و شهرها تقسیم نمود. روستاها همان کشورهای در حال توسعه و عقب مانده هستند و شهرها شامل کشورهای صنعتی و توسعه یافته می باشد. در تحلیل لین بیائو، روستاهای جهان باید شهر را در میان گرفته و در خود حل کنند؛ در این درگیری، چین باید نقش رهبری را داشته باشد و در پیشاپیش این دیگری گام بردارد. (۳)

«در سال های جدایی چین و شوروی- که در اواخر دهه ۱۹۶۰ به حد بالایی رسید- چین در پی احراز نقش جدیدی برای خود به مثابه رهبر جهان سوم، رهبر کشورهای غیرمتعهد و منادی واقعی کمونیسم برآمد». (۴) این کشور سیاست حمایت از کشورهای جهان سوم را ادامه داد و هم چنان از اردوگاه شوروی فاصله

ص: ۳۱۱

---

۱- (۱). آندره فونتن، تاریخ جنگ سرد، ج ۲، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۲۲۰.

۲- (۲). شاهنده، پیشین، ص ۴۸.

۳- (۳). همان.

۴- (۴). همان.

می گرفت. در راستای این سیاست روابط با کشورهای در حال توسعه را به سه دسته تقسیم کرد. «گروه اول کشورهایی که روابط حسنه با چین داشتند مانند پاکستان، نپال و کامبوج. چین با توجه به روح و محتوای اعلامیه و رعایت اصول همزیستی مسالمت آمیز، از نهضت ها و گروه های انقلابی در کشورهای فوق حمایت نمی کرد تا به تفاهم موجود لطمه ای وارد نشود. گروه دوم، کشورهایی که روابط محدود اما دوستانه ای با چین داشتند. در قبال این گروه، سیاست چین ایجاد اختلاف و حمایت از جنگ داخلی نبود؛ اما در صورتی که اختلاف و جنگی در می گرفت از شورش هایی که با هدف های رهبران چین هماهنگ بود حمایت می کرد. نمونه ای از آن حمایت چین از تجزیه طلبان «بیافرا» است.

گروه سوم، کشورهایی که چین به طور جدی از شورش هایی که علیه حکومت مرکزی صورت می گرفت با روش های مختلف حمایت می کرد. در همین راستا چین از تجزیه طلبان برمه یعنی کاجینگ و کارنز و در هندوستان از ناکتا و مینروس حمایت کرد». (۱)

از طرفی سیاست جدید شوروی در مواجهه با مسائل و بحران های مختلف جهان از جمله اروپای شرقی و آسیا نیز به ایجاد تیرگی روابط چین و شوروی کمک کرد. «تجاوز شوروی به چکسلواکی در اوت ۱۹۶۸ برای سرکوب جنبش اصلاح گرایانه دوبچک؛ زد و خورد مرزی با روسیه در کنار رودخانه یوزوری در شین جیانگ (سین کیانگ) در مارس و ژوئن ۱۹۶۹؛ نفوذ روزافزون شوروی در ویتنام، همسایه چین؛ افزایش نیروهای نظامی شوروی در مرز شمال شرقی چین به ۴۰ لشکر کامل؛ استقرار موشک های قاره پیمای جدید در آنجا که تهدید برای

ص: ۳۱۲

امنیت کشور شناخته می‌شود» (۱) از مواردی بودند که پیوسته باعث افزایش تنش میان دو کشور و فاصله گرفتن سیاست خارجی چین از شوروی گردید.

### ۳- سیاست خارجی چین پس از جنگ سرد

پس از جنگ سرد، سیاست چین ارتقای جایگاه بین‌المللی خود بود. با فروپاشی شوروی و شرایط جدید بین‌المللی، سیاست خارجی چین نیز، بیش از گذشته بر راهبرد توسعه‌گرایی، صلح‌گرایی و ایجاد محیط بین‌المللی با ثبات تأکید داشت. عصر جهانی شدن ارتباطات و بهم‌تنیده‌گی ارتباطات بین‌المللی، چین را به الزامات نوین عصر جهانی شدن توجه داد. حضور گسترده و فعال اقتصادی چین در بازارهای جهانی، رقابت اقتصادی این کشور را با دیگر قطب‌های اقتصادی افزایش داد. در دوره جدید مهم‌ترین هدف چین افزایش امنیت، اعتماد متقابل و تقویت مناسبات بین‌المللی با دیگر کشورها به منظور رسیدن به سطح بالایی توسعه است. مسئله امنیت مفهوم جدیدی پیدا کرده و سرنوشت همه کشورها به آن پیوند خورده است. در عصر جهانی شدن امنیت ملی، منطقه‌ای و جهانی به یکدیگر پیوند خورده است. چین برای رسیدن به سطح بالایی از پیشرفت به سطوح مختلف امنیت نیازمند می‌باشد. تلاش برای برقراری ثبات و امنیت جهانی از راه همکاری‌های متقابل با دیگر کشورها و سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از اولویت‌های سیاست خارجی چین است.

چین امنیت در عصر جهانی شدن را بر چهار پایه استوار می‌داند: «اعتماد متقابل؛ منافع متقابل؛ برابری؛ همکاری» (۲) این موارد نشان می‌دهد که تأمین منافع

ص: ۳۱۳

---

۱- (۱). همان، ص ۸۳ و ۸۴.

۲- (۲). محسن شریعتی‌نیا، پیشین، ص ۸.

چین در چارچوب همکاری با کشورها و نفع متقابل امکان پذیر است. تنها تأکید بر منافع ملی نمی تواند پاسخگوی نیازهای چین در عصر جهانی شدن باشد. بر این اساس حضور فعال چین در عرصه جهانی و ایفای نقش در بازارهای جهانی، افزایش توان رقابتی این کشور در برابر محصولات سایر کشورهای قدرتمند از اهداف حیاتی سیاست خارجی چین است.

ریشه تحول در سیاست ها و راهبردهای چین با هدف رسیدن به ابر قدرتی را باید از زمان به قدرت رسیدن «دنگ شیائو پینگ» در سال ۱۹۷۶ دانست با مرگ «مائو» در ۱۹۷۶ و قدرت یافتن «شیائو پینگ» تحولات سیاست داخلی و خارجی چین متأثر از اندیشه های «شیائو پینگ» شد که بیش از هر چیز بر توسعه تأکید می کرد. [\(۱\)](#) «دنگ» برای رسیدن به توسعه، سه مرحله را در نظر گرفت:

«مرحله اول ۱۹۸۰-۱۹۹۰. در این مرحله هدف اصلی دو برابر شدن تولید ناخالص ملی و حل مشکل خوراک و پوشاک ملت چین بود.

مرحله دوم ۱۹۹۰-۲۰۰۰. هدف اصلی این مرحله رساندن تولید ناخالص ملی به یک تریلیون دلار و برخورداری از درآمد سرانه هشت صد تا هزار دلار بود.

مرحله سوم ۲۰۰۰-۲۰۵۰. هدف اصلی در این مرحله دستیابی به استانداردهای توسعه یافتگی است. [\(۲\)](#)

از سوی دیگر تحول در جهت گیری های اقتصادی و سیاسی چین از انقلابی گری به توسعه گرایی، سیاست خارجی چین را نیز در عرصه گفتاری و رفتاری دستخوش تحول کرد.

«در سطح گفتاری به جای کاربرد دو گانه «جنگ و انقلاب» که مائو همواره

ص: ۳۱۴

---

۱- (۱). Boardman, Op.cit, p.۱۲۷.

۲- (۲). همان، ص ۴.



به کار می برد، دنگ بر تکرار «صلح و توسعه» توجه داشت. او معتقد بود که در این میان «توسعه» اهمیت بیشتری دارد». (۱) آن چه مسلم است محوریت یافتن توسعه، نیازمند سیاست ها و اقدامات نوینی بود. تحقق توسعه اقتصادی از دو طریق باید صورت می گرفت: «جذب منابع بین المللی لازم (منابع اقتصادی و سیاسی) و تلاش برای ایجاد محیط امنیتی با ثبات در حوزه های پیرامونی و بین المللی چین». (۲)

در عرصه گفتاری، تغییر تصویر از چین در صحنه بین المللی از انقلابی به معترضی متعهد به الزامات نظم موجود، هدف اصلی بود. در عرصه رفتاری هدف، بهبود مناسبات چین با کانون های اصلی ثروت و قدرت بود تا هر چه سریع تر مسیر رشد و توسعه اقتصادی چین فراهم گردد. (۳) در بخش اصلاحات اقتصادی نیز سیاست های چین متحول شد. تلاش برای نوسازی و توسعه در کشاورزی، صنعت، دفاع ملی و علوم و دانش در اولویت قرار گرفت. برای رسیدن به این هدف «دنگ شیائو پینگ ایدئولوژی کمونیستی را نادیده گرفت و بسیاری از عناصر سرمایه داری را در اقتصاد چین وارد کرد. او مزارع اشتراکی را منحل کرد تا کشاورزان بتوانند مالک زمین های خود باشند. افراد را تشویق کرد تا کسب و کار مشخصی برای خود راه بیندازند. به کشورهای خارجی نیز اجازه داد تا در چین سرمایه گذاری کنند. دنگ شیائو پینگ هم چنین مناطق اقتصادی ویژه ای به وجود آورد تا صنایع اشتغال زا را توسعه بدهد». (۴) در نتیجه نظریه

ص: ۳۱۵

---

۱- (۱). همان، ص ۳.

۲- (۲). همان، ص ۴.

۳- (۳). همان، ص ۶.

۴- (۴). آزان، پیشین، ص ۸۵.

امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم که امکان حرکت به سمت نظام سرمایه داری را محدود می کرد به نظریه استفاده از سرمایه های غربی تبدیل شد. براساس این تبدیل، روابط چین با جهان غرب بهبود یافت و امکان عملی شدن سیاست درهای باز فراهم شد. همچنین در راستای سیاست توسعه اقتصادی از ظرفیت ها و امکانات جهان غرب برای سرمایه گذاری در چین استفاده شد.

«اصلاحات اقتصادی دنگ از بخش کشاورزی و تجارت خارجی آغاز شد و به تدریج به بخش صنایع کشیده شد». (۱) سیاست اصلاحات اقتصادی به رغم مشکلات آن نتایج مثبت فراوانی را همراه داشت؛ زیرا اقتصاد چین را از حالت رکود به مسیر رشد و توسعه سوق داد. آزاد سازی اقتصادی، رقابتی کردن بخش های اقتصاد و تشویق مردم به مشارکت در عرصه های اقتصادی باعث رونق اقتصادی گردید. هرچند افکار «دنگ» با اندیشه های «مائو» مشترک هایی داشت اما در مواردی نیز متمایز بود. دنگ «عقیده داشت به تقویت انگیزه های سود اقتصادی، بازار کنترل شده، فرهنگ و منابع ملی چین، حاکمیت کامل دولت- حزب، وفاداری های ایدئولوژیک، ضرورت به دست آوردن فناوری های غربی و سرانجام ارتقای مقام بین المللی چین و بازگشت جایگاه گذشته». (۲) این نوع نگاه باعث حرکت از نظام اقتصادی بسته کمونیستی به نظام آزاد سرمایه داری شد و «سیاست درهای باز» تقویت گردید. از منظر «دنگ» بیش از آن که سرمایه داران خارجی از «سیاست درهای باز» سود ببرند، مردم سود می برند و نتایج مثبت آن بیش از نتایج منفی است. (۳) در مجموع

ص: ۳۱۶

---

۱- (۱). شاهنده، پیشین، ص ۱۷۱.

۲- (۲). همان، ص ۱۴۱.

۳- (۳). همان، ص ۱۵۲.

مهم ترین هدف ها «سیاست درهای باز» را می توان به صورت زیر بیان کرد:

۱. از بین بردن انحصار تجارت خارجی دولتی؛

۲. جذب سرمایه و وام خارجی.

۳. ایجاد مناطق ویژه اقتصادی و شهرهای ساحلی». (۱)

چین در راستای سیاست درهای باز و ایجاد رقابت در بازار اقتصادی و فعال سازی بخش خصوصی اقدام های گسترده ای را انجام داد که از جمله آن جذب سرمایه گذاری خارجی بود. برای جذب سرمایه گذاری خارجی زمینه ها و شرایط ویژه ای لازم است. این شرایط در گروه «ثبات سیاسی، رعایت استانداردها و امنیت حقوقی مورد نیاز با کیفیت نیروی کار و تسهیلات قابل انعطاف است که از سوی دولت تأمین گردید». (۲) با فراهم شدن شرایط، بیشتر سرمایه گذاری ها در مناطق آزاد چین و به وسیله شرکت های ژاپنی، تایوانی، آمریکایی، هنگ کنگ و ماسکات و مؤسسات اقتصادی ماکائو صورت گرفته است. کشورهای تایلند، سنگاپور، مالزی، انگلیس، آلمان، ایتالیا، فرانسه، استرالیا، زلاندنو و کانادا نیز به سرمایه گذاری در چین مبادرت کرده اند. (۳) حجم بالای سرمایه گذاری ها نشان می دهد که روابط چین با آمریکا، اروپا و آسیا رو به گسترش است.

«روابط چین و آمریکا در اواخر رهبری «مائو» وارد مرحله جدیدی شد. آمریکا از مخالفت با ورود چین به سازمان ملل متحد صرف نظر کرد و حکومت قانونی چین بر تایوان را پذیرفت. اما روابط کامل دیپلماتیک از اول ژانویه ۱۹۷۹ آغاز شد و «دنگ» اولین رهبر چین بود که پس از سه دهه از

ص: ۳۱۷

---

۱- (۱). همان، ص ۹-۱۷۸.

۲- (۲). همان، ص

۳- (۳). همان، ص ۱۷۹.

آمریکا دیدار کرد». (۱) هم چنین با هدف تقویت روابط دو جانبه «اولین اجلاس مشترک چین و آمریکا درباره همکاری های علمی و تکنولوژیک در بیجینگ (ژانویه ۱۹۸۰) تشکیل شد. سپس در سال ۱۹۸۴ دیدار زائو زیانگ از آمریکا و کانادا برای گسترش روابط چین با دو کشور و انعقاد قراردادهای فنی، صنعتی، علمی و تکنیکی انجام پذیرفت». (۲)

از طرفی چین در تحکیم مناسبات خود با غرب روابط خود با کشورهای اروپایی را نیز گسترش داد. در ۱۹۸۴ «دیدار زائو زیانگ از شش کشور اروپایی و توافق بر همکاری های اقتصادی و تکنولوژیک و توسعه روابط فرهنگی در این راستا است». (۳)

از سوی دیگر مناسبات اقتصادی چین با آسیا به ویژه با کشورهای در حال توسعه و نو صنعتی نیز رو به گسترش گذاشت. از جمله می توان به سرمایه گذاری شرکت های هنگ کنگی اشاره کرد که: «از ۱۹۹۷-۲۰۰۵ بیش از ۲۴۰ میلیارد دلار در چین سرمایه گذاری کردند». (۴)

رشد و توسعه فزاینده اقتصاد چین، این کشور را یکی از قدرت های بزرگ نوظهور قلمداد کرد. کشوری که به نظر می رسد به دنبال قدرت اقتصادی بالا در پی ایفای نقش جدید در معادلات جهانی باشد.

کشورهای پیشرفته نسبت به حضور هرچه بیشتر چین در بازارهای جهانی احساس نگرانی می کنند. کشورهای اروپایی نسبت به آسیب پذیری اقتصادشان

ص: ۳۱۸

---

۱- (۱). همان، ص ۸۸.

۲- (۲). همان، ص ۱۸۲.

۳- (۳). همان، ص ۱۸۳.

۴- (۴). از کان، پیشین، ص ۹۹ و ۱۰۰.

در برابر کالاهای ارزان قیمت چین و افزایش واردات از این کشور از دهه ۱۹۷۰ نگران هستند. بیش از آن که چین یک شریک تجاری بدانند آن را رقیب اقتصادی در نظر می گیرند. (۱)

«فرید ذکریا» روزنامه نگار اعتقاد دارد دگرگونی اقتصاد چین، سریع ترین دگرگونی در تاریخ است. ذکریا در مقاله ای در سال ۲۰۰۸ می نویسد: «چین در مدت سه دهه از همان درجه از صنعتی سازی، شهری شدگی و تغییرات اجتماعی برخوردار شد که اروپا در مدت دو قرن برخوردار گردید». (۲)

آمارها نشان می دهد که از ۱۹۷۹-۱۹۸۹ تولید ناخالص ملی چین (ارزش کالاها و خدماتی که کشور تولید می کند) سالانه ۹/۲ درصد افزایش یافت». (۳) «اقتصاد چین در دهه ۱۹۹۰ به چنان رشدی دست یافت که بسیاری با آغاز قرن بیست و یکم حدس می زدند که چین سرانجام قدرتمندترین اقتصاد جهان خواهد شد». (۴) «بنا بر گزارش سازمان همکاری های اقتصادی و توسعه اروپا در ۱۹۹۷ تولید ناخالص چین براساس قدرت خرید در سال ۲۰۲۰ نزدیک به ۲۰ درصد تولید ناخالص جهان را تشکیل داد و آمریکا و ژاپن را پشت سر خواهد گذاشت». (۵) هم چنین اول اکتبر ۲۰۰۷، در پنجاه و هشتمین سالگرد تأسیس جمهوری خلق چین، «ون جیابائو»، نخست وزیر چین، رشد اقتصادی را از زمان «دنگ شیائو پینگ» ستود و توجه داد که این امر «به گونه ای قابل توجه استانداردهای زندگی مردم را بهبود بخشیده است». (۶)

ص: ۳۱۹

---

۱- (۱). Boardman, Op.cit, p.۱۴۴.

۲- (۲). همان، از کان، ص ۱۰۰.

۳- (۳). همان، ص ۸۶.

۴- (۴). همان، ص ۱۰۷.

۵- (۵). محمد تقی زاده، به سوی قرن ۲۱، ص ۲۴.

۶- (۶). همان، ص ۱۳.

بنابراین می توان گفت که چین در مسیر رشد و توسعه و سیاست خارجی فعال در مرحله سوم توسعه اقتصادی است که تا سال ۲۰۵۰ استمرار می یابد. در این مرحله چین نیازمند است به روابط مسالمت آمیز با جهان خارج، محیط امن در منطقه مجاور و نظام بین الملل، جذب سرمایه های خارجی، بازاریابی جهانی و تنظیم روابط متقابل با قدرت های بزرگ و کانون های ثروت جهانی.

در سیاست خارجی این کشور، ترسیم چهره مطلوب، ارائه تصویر ذهنی یک کشور پیشرفته و استفاده از ظرفیت ها و امکانات در روابط دو جانبه و چند جانبه با کشورها از جایگاه و اهمیت خاص برخوردار می باشد.

در حال حاضر در سیاست خارجی چین همچنان تفکر «دنگ شیائو پینگ» حکومت دارد. «تفکری که از اواخر دهه ۱۹۷۰ و ورود به عصر اصلاحات، همواره مهم ترین عامل تغییر رفتار سیاست خارجی چین است؛ کانون اصلی این تفکر «توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی» است چگونگی برخورد با موضوعات بین المللی با این کانون تنظیم می شود؛ کانونی که چین را از ورود جدی به عرصه های حساس سیاست بین المللی و پیش گرفتن رفتاری خلاف دیگر قدرت ها در این عرصه ها، باز می دارد». (۱)

تحولات شتابان نظام بین الملل و تغییر در ساختار و فرایندهای جهانی، زمینه های گسترده ای را برای ظهور چین در عرصه بین المللی فراهم ساخته است. در شرایط جدید گرچه رقابت در قلمروهای اقتصادی و سیاسی شدت یافته است، اما فرصت ها و زمینه های متعددی برای ظهور قدرتمند چین فراهم شده است. سیاست خارجی این کشور از یک سو متأثر از سیاست های شرقی و

ص: ۳۲۰

تحولات منطقه ای حوزه اقیانوس آرام و از سوی دیگر متاثر از سیاست دولت های بزرگ غربی و تحولات اقتصاد نظام سرمایه داری است.

اهداف سیاست خارجی چین بر مبنای توسعه گرایی در راستای استفاده از ظرفیت های نظام منطقه ای و جهانی شامل موارد زیر می باشد:

۱. اولین هدف به وجود آوردن جو مناسب برای پیگیری توسعه اقتصادی است. بنابراین بیشترین تلاش این کشور، جلوگیری از ناامنی در مرزها و دخالت خارجی در کشور می باشد.

۲. جلوگیری از استقلال تایوان.

۳. تنظیم رابطه مناسب با آمریکا، سپس اروپا و در نهایت با روسیه....

۴. جلوگیری از قدرتمند شدن هند به این دلیل که هند قدرت تجزیه تبت را دارد.

چین در مرحله اول سیاست خارجی منطقه ای دارد و کمتر گرایش جهانی از خود نشان می دهد. (۱)

رشد و توسعه اقتصادی چین در ابتدای قرن بیست و یکم باعث شده تا از اقتصاد چین بعنوان یکی از اقتصادهای بزرگ جهان یاد شود. بیشتر کالاهای چینی با کیفیت های چندگانه تولید می شوند و توانسته بخشی عظیمی از بازارهای اروپایی و آمریکا را به خود اختصاص دهد. رسیدن به سطح بالایی از قدرت مرهون نیروی کار ارزان قیمت و استفاده از فناوری های پیشرفته از جمله غربی آن است. این قدرت افزایی در آینده می تواند تقاضاهای بین المللی چین را جهت ایفای نقش بیشتر در معادلات قدرت جهانی افزایش دهد و این کشور را از یک قدرت منطقه ای به قدرت جهانی مبدل سازد.

ص: ۳۲۱

سطح دیگر قدرت چین که می تواند زمینه ساز افزایش انتظارات و نقش مستقل این کشور در معادلات جهانی باشد، مربوط به قدرت هسته ای آن می باشد. چین در دهه ۱۹۵۰ تصمیم به تولید سلاح هسته ای گرفت. با گذشت زمان «چین یک سیستم کامل و بهم پیوسته از علوم، فن آوری و صنعت هسته ای ایجاد کرد. این کشور با تربیت نیروی تحقیق و تولید، بمب اتمی و بمب هیدروژنی را با روحیه اتکای به خود با موفقیت تولید کرده. آماده سازی بمب اتمی و هیدروژنی را فراهم کرد و به نتایج حیاتی در تحقیقات سلاح های هسته ای جدید دست یافته است. همه اینها، در افزایش تولید دفاعی، شکست ممنوعیت هسته ای و تهدید ابرقدرت ها و بالا بردن اعتبار بین المللی چین، نقش مهمی داشته است. (۱)

این کشور در پی افزایش توان هسته ای خود «در ۲۷ اکتبر ۱۹۶۶ با استفاده از یک موشک برد متوسط- کوتاه سطح به سطح که برای حمل یک کلاهک اتمی به کار گرفته شد، یک آزمایش موفقیت آمیز انفجار هسته ای را انجام داد». (۲) در هفدهم ژوئن ۱۹۶۷ «اولین آزمایش انفجار هوایی بمب هیدروژنی به اجرا درآمد که آن هم با موفقیت همراه بود». (۳)

چین در حال حاضر خود را به انواع موشک ها، رادارها، هواپیماها، ماهواره ها و تجهیزات الکترونیکی نظامی مجهز ساخته است. با توجه به زیرساخت ها و فن آوری های اصلی نظامی می تواند هم ردیف قدرت های بزرگ دارنده تجهیزات هسته ای پیشرفت نماید. تولیدات چین در زمینه ماشین های الکتریکی مخصوص،

ص: ۳۲۲

---

۱- (۱). وزارت دفاع، چین امروز، علوم و فناوری دفاعی، ج ۱، ص ۲۶۰.

۲- (۲). همان، ص ۲۸۲.

۳- (۳). همان، ص ۲۹۱.



محصولات هوانوردی، کشتی سازی و آیرودینامیک قابل توجه است. «آیرودینامیک علمی است که جریان هوا و دیگر گازها و آثار متقابل بین اجسام مختلف و گازها را در حرکت نسبی مطالعه می نماید. این علم بر مطالعه اصول پرواز وسایل پرنده تمرکز دارد و یکی از علوم مهم به منظور کسب فناوری هوا فضا است. پیشرفت های تئوری و عملی آیرودینامیک سبب طراحی انواع وسایل هوایی جدید و هم چنین ترقی و بهبود وسایل پروازی موجود گشته است.» (۱)

چین در اکتبر ۱۹۵۶ اولین گام را در جهت احداث سازمان های تحقیقاتی آیرودینامیک برداشت. «در سال ۱۹۸۰ انستیتو تحقیقات آیرودینامیک پکن دوازده قسمت تحقیقاتی را پس از سی سال تجربه تأسیس کرد. چین تا این سال مطالعات و آزمایش های مختلف روی نیروهای آیرودینامیکی و گرمایش آیرودینامیکی موشک، فضا پیما و وسایل هوایی را همراه تحقیقات و توسعه آیرودینامیک صنعتی صورت داده است.» (۲)

در مجموع پیشرفت چین در عرصه های نظامی و اقتصادی در ابتدای قرن بیست و یکم رو به گسترش بوده است و توانسته سهم قابل توجهی از تجارت جهانی را به خود اختصاص دهد. (۳)

اگر روند توسعه چین همین گونه ادامه یابد این کشور تا سال ۲۰۲۰ بزرگ ترین قدرت اقتصادی خواهد بود. این کشور با داشتن تمدنی چندین هزار ساله برای خود رسالت های جهانی قائل است. «در نظام فکری کنفوسیوس، چین مرکز جهان و ادعای مرجعیت و اقتدار جهانی دارد. به موجب این ادعا اقوام غیر

ص: ۳۲۳

---

۱- (۱). همان، ج ۲، ص ۱۰۲۳.

۲- (۲). همان، ص ۱۰۲۸.

۳- (۳). بهنام آزاد، جایگاه چین در نظام جدید بین المللی، ص ۲۲۳.

نژاد «هان» می بایستی پرداخت کننده مالیات به دولت چین باشند».<sup>(۱)</sup> این تفکر همچنان به گونه ای دیگر بر سیاست خارجی چین حاکم است. این کشور پس از جنگ سرد با ایجاد نظام تک قطبی به رهبری آمریکا مخالفت کرد و خواستار نظام چند قطبی شد. تلاش چین این بود که از قدرت خود در شورای امنیت سازمان ملل جهت ایفای نقش بیشتر در مسائل جهانی استفاده نماید. این کشور در ۱۹۹۶ قطعنامه شورای امنیت در خصوص خلع سلاح انقلابیون گواتمالا را وتو کرد و قبل از آن در سال ۱۹۹۱ به قطعنامه اعمال زور علیه عراق در جنگ دوم خلیج فارس رأی ممتنع داد.<sup>(۲)</sup> موضع گیری های چین در مسائل مختلف جهان نشان می دهد که ظرفیت ها و قابلیت های این کشور برای رسیدن به سطح قدرت جهانی وجود دارد. در قرن بیست و یکم، قدرت های بزرگ باید در محاسبات خود، سطح بالای قدرت چین را به رسمیت بشناسند. در این میان روابط استراتژیک چین و آمریکا از جایگاه خاصی برخوردار است و چین می کوشد تا از تمام ظرفیت های ممکن در روابط خود با آمریکا در ایفای نقش در معادلات منطقه ای و جهانی استفاده کند.<sup>(۳)</sup>

ص: ۳۲۴

---

۱- (۱). همان، ص ۲۲۱.

۲- (۲). همان، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

۳- (۳). ر.ک: حسین نوروزی (نظارت و تدوین)، کتاب آسیا: ویژه مسائل امنیتی شرق آسیا، ص ۲۳۳-۲۳۴.

۱. چین در ابتدای قرن نوزدهم دارای سیاست خارجی انزوا بود؛ امّا پس از جنگ تریاک ۱۸۴۰-۱۸۴۲ به تدریج زمینه ورود کشورهای اروپایی به چین فراهم گشت.

۲. سیاست خارجی چین در سال‌های ۱۹۴۹-۱۹۷۶ تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های مائو قرار داشت. از دیدگاه مائو جنگ با نظام سرمایه داری اجتناب ناپذیر بود. بنابراین پیوند چین و شوروی به مفهوم مقابله با امپریالیسم و در جهت تحقق بخشیدن به اهداف مارکسیسم در چین و جهان بود.

۳. اعلام سیاست همزیستی مسالمت آمیز خروشچف در ۱۹۵۶ که به معنای همکاری با جهان غرب بود، باعث تیرگی روابط چین و شوروی شد.

۴. تحول در سیاست خارجی چین با هدف دست یابی به ابر قدرتی از زمان به قدرت رسیدن «دنگ شیائوپینگ» در ۱۹۷۶ تدکید او بر راهبرد توسعه بود. این تحول توان اقتصادی چین را افزایش داد. چین تاکنون توانسته است به بسیاری از اهداف توسعه کشورش دست یابد.

۱. تحولات سیاست خارجی چین را از اواخر قرن نوزدهم تا نیمه اول قرن بیستم توضیح دهید؟
۲. جهت‌گیری‌ها و هدف‌های سیاست خارجی چین را در زمان مائو توضیح دهید.
۳. علل تیرگی روابط چین با شوروی را در زمان مائو بیان کنید.
۴. محورهای اصلی سیاست خارجی چین را پس از جنگ سرد بررسی کنید؟
۵. ظرفیت‌ها و توان‌مندی‌های چین را جهت دست‌یابی به جایگاه قدرت بزرگ را بررسی کنید.

#### ۱- سابقه سیاست خارجی ژاپن

تاریخ معاصر ژاپن ریشه در دوران میجی دارد. دوران میجی ۱۸۶۸-۱۹۱۲ به خصوص تحولات سال‌های ۱۸۶۹-۱۸۷۱ که با تسلط خان خانی، به انسجام قدرت حکومت و بنیانگذاری دستگاه کارآمد انجامید در تاریخ ژاپن اهمیت فراوانی دارد. در این دوران ژاپن توانست از یک کشور عقب افتاده به کشوری پر قدرت آسیایی با صنایع، نهادهای سیاسی و الگوی نوینی از جامعه، تبدیل شود و خود را برای مبارزات قرن بیستم آماده سازد. (۱) تا قبل از ارتباط ژاپن با غرب، این کشور دارای سیاست خارجی انزوا بود و نسبت به حضور ناوگان‌های آمریکا و اروپا در بنادر خود واکنش نشان می‌داد. «هشتم ژوئیه ۱۸۵۳ روزی مهم در تاریخ ژاپن بود، روزی که یک اسکادران مرکب از چهار کشتی جنگی آمریکا وارد خلیج رادو (توکیو کنونی) در ساحل شرقی هونشو شدند». (۲) در پی آن بنا بر

ص: ۳۲۷

---

۱- (۱). اسماعیل نواب صفوی، جایگاه ژاپن در جهان معاصر، ص ۱۴-۱۹.

۲- (۲). دان ناردو، ژاپن امروز، ترجمه مهدی حقیقت خواه، ص ۱۵.

پیمانی که در سال ۱۸۵۴ منعقد شد تفاهم شد به ملوانان کشتی های آمریکایی که کشتی آنها غرق می شوند پناه داده شود و کشتی ها بتوانند در ژاپن مواد مورد احتیاج خود را تدارک کنند. بندهای شیمو، هاگورات و نیز یوکو هوما (در ۱۸۵۸) به روی تجار آمریکایی باز باشد. این امتیازات به بریتانیای کبیر، هلند، روسیه و فرانسه نیز داده شد. (۱)

بر این اساس ارتباط با کشورهای غربی و سیاست خارجی فعال در دوران میجی استمرار یافت. خواست رهبران دوره میجی آن بود تا «از ژاپن دولتی نیرومند و توانگرد بسازند که قادر به مذاکره درباره عهدنامه های نابرابری که با غرب بسته شده بود، و نیز تغییر آنها باشد. تفکر آنها این بود که برابری با غرب به معنای رقابت برای داشتن مستعمرات است و صنعتی شدن با به دست آوردن منابع مطمئن برای مواد خام و نیز با بازار تجارت همراهی دارد». (۲)

ژاپن در دوره میجی برای رسیدن به قدرت سیاسی و اقتصادی و اهداف سیاست خارجی برنامه های اصلاحی در پیش گرفت. برای ایفای نقش مؤثر در محیط خارجی، افزایش توان ملی لازم بود. بر این اساس برای صنعتی شدن، ابتدا از بخش کشاورزی آغاز کرد.

در آمد به دست آمده از مالیات کشاورزی و وضعیت خوب ابریشم در بازار بین المللی، منابع مالی و استقلال لازم را برای آغاز صنعتی شدن ژاپن فراهم آورد». (۳) در بخش اقتصادی دولت به تدریج صنایع و کارخانجات بسیاری را به

ص: ۳۲۸

---

۱- (۱). هنری و لیتل فیلد، تاریخ اروپا از ۱۸۱۵ به بعد، ترجمه فریده قره چه داغی، ص ۱۶۵.

۲- (۲). جون لیوینگستون و دیگران، شناخت ژاپن، ج ۱، ترجمه احمد بیرشک، ص ۱۴۵.

۳- (۳). همان، ص ۱۴۶.

بخش خصوصی واگذار کرد. «دولت پس از واگذاری بعضی از کارخانه های نمونه خود به صنایع غیرنظامی، قسمتی از مؤسسات کشتی سازی و نهادهای معدنی خود را به تدریج به بخش های خصوصی واگذار کرد. از جمله مهم ترین انتقال های این قسمت اجاره دادن (در ۱۸۸۴) و سپس واگذاری قطعی کارخانه های کشتی سازی عظیم خود در ناگاساکی به شرکت میتسوبیشی بود. (۱) از سوی دیگر در ادامه سیاست اصلاحی در فوریه ۱۸۸۹ قانون اساسی میجی به منزله هدیه ای از طرف امپراتور به ملت عطا شد. با سیاست های جدید اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی، قدرت ژاپن از اواخر قرن نوزدهم رو به گسترش نهاد. منازعات و جنگ های کشورهای اروپایی به روند صنعتی شدن و قدرت یافتن ژاپن نیز کمک کرد.

«درگیر بودن اروپا با مشکلات خود فرصت ارزنده ای برای پیشرفت اقتصادی و سیاسی در برابر ژاپن قرارداد. این کشور با هوشیاری، پویایی و تلاش فراوان، فرصت را غنیمت شمرده و بازارهای فروش کشورهای صنعتی اروپا را یکی پس از دیگری و در اقصی نقاط جهان در اختیار گرفت». (۲) جنگ جهانی اول ۱۹۱۴-۱۹۱۹ در تجارت کشورهای اروپایی توقفی ایجاد کرد؛ اما برای ژاپن افزایش بازرگانی را همراه داشت؛ بگونه ای که «افزایش موازنه بازرگانی خارجی ژاپن که تا آغاز جنگ ۲/۵ میلیون ین بود به سالانه ۳۵۰ میلیون ین بالغ گشت». (۳)

«همزمان با رشد تجارت و توسعه اقتصادی ژاپن، نیاز این کشور به بازارهای

ص: ۳۲۹

---

۱- (۱). همان، ص ۱۶۴.

۲- (۲). نواب صفوی، پیشین، ص ۲۳.

۳- (۳). همان.

جدید و منابع اولیه و خام بیشتر گشت و به تدریج روحیه توسعه طلبی آن افزایش یافت. پیروزی در یک سلسله تهاجم هایی به کره و چین، اشغال کره در ۱۹۱۰ و پیروزی در جنگ با روسیه در ۱۹۰۵ باعث بلند پروازی های دیگر نظامی این کشور گردید». (۱) با آغاز جنگ جهانی اول، ژاپن در کنار نیروهای متفقین قرار گرفت و پس از جنگ از نتایج پیروزی بهره برد. در پیمان «ورسای» (۱۹۱۹) قیمومت بر جزایر زیر سلطه آلمان در اقیانوس آرام و حقوق ویژه در چین به ژاپن انتقال یافت و در کنار کشورهای انگلستان، فرانسه، روسیه و آمریکا در جامعه ملل پذیرفته شد». (۲)

## الف) ژاپن و جنگ جهانی دوم

قدرت ژاپن در فاصله سال های ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۹ رو به افزایش نهاد. این کشور توانست موقعیت های ویژه ای را در جنگ جهانی اول به دست آورد و در کنفرانس ورسای از جایگاه سیاسی خاص برخوردار گردد. بحران اقتصادی ۱۹۲۹ که باعث ایجاد رکود اقتصادی در کشورهای آمریکا و اروپا گردید، از ۱۹۳۲ سبب رشد و شکوفایی اقتصادی ژاپن شد. کاهش ارزش «ین» موجب تشویق صادرات گردید. «سازماندهی و ابتکار این شکوفایی از زایباتسوها، مجتمع های عظیم صنعتی و تجاری یعنی میتسوئی، میتسویی، سومیتومو و یاسودا نشأت گرفته بود. چنانکه «لاک وود» و «آلن». شرح می دهند این مؤسسات از رکود دهه ۱۹۲۰ با نیرویی شگرف سر بر آوردند». (۳) افزایش همزمان قدرت اقتصادی و نظامی ژاپن باعث

ص: ۳۳۰

---

۱- (۱) . Endymion Wilkingson, Japan Versus Europe: ۱۹۸۳, pp. ۵۷-۷۸.

۲- (۲) . نسرين حکمی، ژاپن و استراتژی قدرت، ص ۱۹.

۳- (۳) . لیو ینگستون، پیشین، ص ۴۵۸.



پیوند ژاپن با آلمان در سال ۱۹۳۶ گردید. با آغاز جنگ جهانی دوم، ژاپن نیز برای دست یابی به اهداف خود در جنگ شرکت کرد. «هدف ژاپن از شرکت در جنگ جهانی دوم، جاننشینی استعمارگران غرب در آسیای جنوب شرقی و به دست آوردن منابع خام و بازارهای این منطقه بود».<sup>(۱)</sup>

ژاپن امیدوار بود با پیروزی جبهه آلمان در جنگ، غنایم بسیاری به دست آورد و قدرت منطقه ای خود را افزایش دهد. «نظریه «رسالت پیشروی در آسیا» که در زمان نخست وزیری شاهزاده «کونه نه فومی مارو» در ۱۹۳۷ مطرح شد و تشکیل شورای عمران آسیا در ۱۹۳۸ از برنامه های ژاپن برای تبدیل شدن به یک قدرت منطقه ای بود. بر این اساس در طرحی که در ۱۹۴۰ اعلام شد، کشورهای شرق آسیا و جزایر واقع در اقیانوس آرام به صورت مجتمعی در می آمدند که ژاپن، شمال چین و منچوری پایگاه صنعتی آن و سرزمین های جنوبی تأمین کننده مواد خام آن و دیگر کشورها، بازار مصرف آن ها بودند. این طرح تنها اقتصادی نبود، بلکه جنبه های فرهنگی هم داشت که در آن زبان ژاپنی و اخلاق کنفوسیوسی ترویج می شد و آثار فرهنگ غربی زدوده می گردید. اجرا کننده این طرح وزارت آسیای شرقی بزرگ بود که در ۱۹۴۲ تأسیس شد».<sup>(۲)</sup>

با حمله نظامی آلمان به لهستان در ۱۹۳۹ جنگ جهانی دوم آغاز شد. در مرحله اول جنگ ۱۹۳۹-۱۹۴۱ قوای هیتلر در جبهه های جنگ به پیروزی هایی دست یافتند. تصرف لهستان در ۱۹۳۹، سقوط فرانسه در ژوئن ۱۹۴۰ و تسلیم شدن دانمارک، نروژ، هلند، بلژیک و لوکزامبورگ در فاصله سال های

ص: ۳۳۱

---

۱- (۱). حکمی، پیشین، ص ۲۲.

۲- (۲). همان.

ژاپن قبل از شروع جنگ جهانی دوم به مناطقی از چین حمله کرد. «در ژوئیه ۱۹۳۷، «تین تسن» و «پینگ» (پکن فعلی) به تصرف درآمد و ژاپن یک حاکم دست نشانده را در این ایالت بر سر کار گمارد. «شانگ های» و «هانکو» نیز به تصرف درآمدند. بندر بزرگ «کانتون» و مرکز کلیدی راه آهن «تانگ شان» که امروز «ساجو» نامیده می شود فتح شد. ژاپن در سال ۱۹۳۷ توانست کنترل قسمت زیادی از شمال چین را به دست آورد که شامل «مغولستان داخلی» و بیشتر شهرها و بندرهای مهم بود. (۲) ژاپن در ۱۹۳۸ شکست خورد و مجبور به عقب نشینی از بخش زیادی از خاک چین شد.

با شروع جنگ جهانی دوم در ۱۹۳۹ نیروهای ژاپنی جزیره استراتژیک «هاینان» را در دریای جنوبی چین اشغال کردند. «هاینان» دارای ذخائر با ارزشی از سنگ معدن و سکوی پرتاب خوبی برای حمله به مالزی بود. بعد از آن ژاپن اعلام کرد که جزیره «اسپراتلی» را که تاکنون مورد ادعای فرانسه بوده است و در حوالی «اندونزی» است ضمیمه خاک خود کرده است. (۳)

ژاپن و آلمان در سیاست های گسترش مرزها همراه یکدیگر بودند و «میان دکترین نازی و خط مشی ژاپنی ها همبستگی عقیدتی وجود داشت. افراطیون ارتشی بر پیمان همکاری با آلمان ها اصرار داشتند؛ زیرا که چنین پیمانی وحشت آمریکا و انگلستان را در پی داشت و باعث می شد که دستشان از خاور دور کوتاه شود». (۴)

ص: ۳۳۲

---

۱- (۱). فیلد، پیشین، ص ۲۹۵-۲۹۷.

۲- (۲). فریدون ظفر اردلان (مترجم)، تاریخ جنگ دو جهانی، ج ۱، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

۳- (۳). همان، ص ۱۷۴.

۴- (۴). همان، ص ۱۷۷.

در مرحله نخست جنگ جهانی دوم، پیروزی های آلمان در اروپا علتی برای افزایش تقاضاها و سیاست های افراطی آلمان شد. مهم ترین هدف آن تبدیل شدن به قدرتی منطقه ای در اروپا و کوتاه کردن دست قدرت های دیگر از حوزه اقیانوس آرام بود. در «۲۷ سپتامبر ۱۹۴۰، ژاپن رسماً به اتحاد سه گانه با آلمان و ایتالیا ملحق شد و به این ترتیب ریاست هیتلر بر اروپا را تایید کرد. آلمان و ایتالیا نیز رهبری ژاپن بر شرق آسیا را تایید کردند. براساس این معاهده، چنانچه یکی از این سه کشور مورد تعرض قدرتی دیگر «به غیر از کشورهای درگیر در جنگ اروپا و جنگ چین و ژاپن» قرار می گرفت، دو کشور دیگر به یاریش می شتافتند. منظور غیر مستقیم آنها، ایالات متحده آمریکا بود» (۱).

در مرحله دوم جنگ ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ آلمان پیمان عدم تعرض به روسیه را (در اوت ۱۹۳۹) نقض و به خاک روسیه حمله کرد. در این حمله ابتدا قوای آلمان به پیروزی هایی دست یافتند؛ اما در ۱۹۴۲ به تدریج قوای هیتلر به علت دوری راه ها برای رساندن لوازم جنگی، حملات ارتش روس ها و زمستان سخت، شکست خورد و عقب نشینی کرد.

در این مرحله از جنگ در جبهه شرق نیز تغییراتی به وجود آمد. ژاپن به هاوایی، جزایر فیلیپین و دیگر جزایر تصرف شده آمریکا، مالایا و هونگ کنگ حمله کرد. این وضعیت نشان می داد که تقابل منافع ژاپن در منطقه با منافع بریتانیا و آمریکا وارد مرحله نوبنی شده است. این تقابل خود را در حمله ژاپن در ۷ دسامبر ۱۹۴۱ به پایگاه نیروی دریایی آمریکا (در پرل هاربر واقع در جزیره اوآهوی هاوایی) نشان داد. «ژاپن چند روز پس از حمله به پرل هاربر، به

ص: ۳۳۳

مستعمرات بریتانیا در سنگاپور، مالایا، برمه، هنگ کنگ در آسیای جنوب شرقی ضربه هایی وارد کرد. همزمان با آن، سربازان ژاپنی وارد تایلند و دیگر نواحی آسیای جنوبی شدند. همین که هواپیماهای ژاپنی فرودگاه های نظامی ایالات متحده را در جزایر فیلیپین بمباران کردند، نیروهای ژاپنی جزایر متعلق به آمریکا در اقیانوس آرام از جمله گوام و ویک، را به تصرف درآوردند». (۱) در شش ماه نخست درگیری در اقیانوس آرام، ژاپنی ها به پیروزی های چشم گیری دست یافتند. «آنها ناوگان های شرقی آمریکا و بریتانیا را از کار انداختند و صدها هزار سرباز متفقین را به اسارت درآوردند. امپراتوری ژاپن به سرعت توسعه یافته و شامل میلیون ها کیلومتر مربع سرزمین شد سرزمین های بین هندوستان در غرب و هاوایی در شرق و بین سبیری در شمال و استرالیا در جنوب را در بر می گرفت». (۲)

پیشروی ژاپن در ۱۹۴۲ به تدریج سد شد و نقطه عطف آن نبرد «میدوی» بود. جزیره کوچک میدوی، واقع در نوک غربی جزایر هاوایی در حدود ۱۸۰۰ کیلومتری اوآهو، قرار داشت که هدف حملات ژاپن قرار گرفت. هدف ژاپن نابودی باقیمانده ناوگان آمریکا در این جزیره بود؛ اما کارشناسان اطلاعاتی آمریکا توانستند زمان حمله را کشف کنند و ژاپن را شکست دهند». (۳) می توان گفت با ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم و تجهیز ناوگان جنگی خود در حوزه اقیانوس آرام زمینه های ضعف و شکست ژاپن فراهم گردید. «در دو حمله، یکی در فاصله بین گینه جدید و جزایر سولومون و دیگری نزدیک «میدوی» نیروی هوایی و دریایی آمریکا، شکست های سنگینی در جنگ های دریای مرجان (۷-۱۲ مه

ص: ۳۳۴

---

۱- (۱). ناردو، پیشین، ص ۸۴ و ۸۵.

۲- (۲). همان، ص ۹۲ و ۹۳.

۳- (۳). همان، ص ۹۶.

۱۹۴۲) و میدوی (۳-۴ ماه ژوئن) به ناوگان ژاپن وارد آوردند. این جنگ ها موازنه قدرت دریایی را در اقیانوس آرام که در نتیجه حمله به پرل هاربور از دست داده بودند به آمریکا برگرداند». (۱)

در مرحله بعدی جنگ یعنی ۱۹۴۲-۱۹۴۵، کشورهای متفقین در جبهه های جنگ توانستند به تدریج توازن جنگ را به نفع خود تغییر دهند. دولت های متفق در جبهه های آفریقا، روسیه، اقیانوس آرام، برمه، آلمان و اروپای غربی آماده حمله و پیشروی شدند. در صحنه های جنگ در اروپا، روسیه و آفریقا، قوای متحدین مجبور به عقب نشینی شدند. خطوط دفاعی آلمان در جبهه ها شکسته شد. «مجارستان قرارداد متارکه جنگ را امضا کرد و به آلمان اعلام جنگ کرد. ترکیه، مصر و سوریه به متفقین پیوستند. در اول ماه مه ۱۹۴۵ آلمانی ها مرگ آدلف هیتلر و تعیین دریا سالار «کارل دو نیتس» را به پیشوایی اعلام کردند». (۲) به تدریج قوای آلمان در ایتالیا، هلند، دانمارک و شمال آلمان تسلیم شدند.

جنگ در حوزه اقیانوس به رام با هماهنگی عملیات زمینی، هوایی و دریایی متفقین در سال ۱۹۴۳ ادامه یافت. پایگاه های نیروهای ژاپن مورد حملات پی در پی قرار گرفت «در نتیجه عقب نشینی ژاپنی ها در جنوب چین، ایالت کوانگسی که از آنجا مهمات به نیروهای آن کشور می رسید از دست رفت». (۳) نیروی آمریکایی «با استفاده از پایگاه های گوام، سپان و تینیان و بمب افکن های غول پیکر (ب-۲۹)، خاک اصلی ژاپن را بمباران کردند. در سه ماه حملات هوایی ۴۶ درصد شهر توکیو منهدم شد و هدف های نظامی واقع در ناگویا، کوب

ص: ۳۳۵

---

۱- (۱). فیلد، پیشین، ص ۳۱۲.

۲- (۲). همان، ص ۳۲۰.

۳- (۳). همان، ص ۳۲۶.

و یوکوهاما به کلی از بین رفت». (۱) با ادامه جنگ قوای ژاپن رو به کاهش رفت. جبهه جنگ در اروپا خاتمه یافته بود. در جبهه ژاپن، آمریکا از دو بمب اتم برای پایان دادن جنگ استفاده کرد. در ششم اوت ۱۹۴۵ اولین بمب اتمی به پایگاه مهم ژاپن در هیروشیما اصابت کرد و در نهم اوت دومین بمب اتمی شهر ناکازاکی را ویران ساخت. در دهم اوت با تسلیم شدن ژاپن جنگ جهانی دوم خاتمه یافت.

### ب) سیاست خارجی ژاپن پس از جنگ جهانی دوم

با شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۵، خاک این کشور به مدت هفت سال (۱۹۴۵-۱۹۵۲) در اشغال آمریکا بود. ژنرال مکارتر فرمانده عالی نیروهای متفق شد. سیاست های آمریکا در ژاپن عبارتند از:

«الف) اطمینان به اینکه ژاپن بار دیگر تهدیدی برای ایالات متحده یا برای آرامش و امنیت جهان نخواهد بود؛

ب) استقرار نهایی حکومتی صلح جو و مسئول که به حقوق دولت های دیگر احترام بگذارد و از هدف های ایالات متحده به صورتی که در آرمان ها و اصول منشور ملل متحد منعکس است، پشتیبانی کند». (۲)

برای رسیدن به این هدف ها مقرر گردید:

«الف) حاکمیت ژاپن محدود خواهد بود به جزیره های هونشو، هوکایدو، کیوشو، شیکوکو و جزیره های کوچک تر دیگری که ممکن باشد به وسیله اعلامیه قاهره و توافق های دیگری که ایالات متحده یک طرف آنها هست معین گردد.

ص: ۳۳۶

---

۱- (۱). همان، ص ۳۲۷.

۲- (۲). لیونیکستون، پیشین، ج ۲، ص ۶۲۵.

ب) ژاپن خلع سلاح کامل و غیرنظامی خواهد شد. قدرت نظامی گریبان و نفوذ نظامی گیری کامل از زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن زدوده خواهد گردید. مؤسساتی که ترویج دهنده روحیه نظامی گری و تجاوز است از میان برداشته خواهد شد.

ج) مردم ژاپن باید به پرورش علاقه به آزادی های فردی و اقدام به حقوق اساسی بشر ترغیب شوند.

د) به مردم ژاپن باید فرصت داده شود که برای خود اقتصادی فراهم آورند که جوابگوی نیازهای زمان صلح باشد». (۱)

بنابراین هدف آمریکا جلوگیری از شکل گیری مجدد روحیه نظامی گری ژاپن بود. بدین منظور تلاش کرد تا توان اقتصادی قدرت نظامی ژاپن نابود و صنایع این کشور صرف تولیدات کالاهای اقتصادی شود. در دوره اشغال، اصلاحات کشاورزی و سیاسی انجام شد و امکانات کشور برای بازسازی و توسعه اقتصادی همه جانبه به کار گرفته شد.

سرانجام «در ۱۹۵۱، آمریکایی ها پیمان صلح با ژاپن را طرح ریزی کردند. در بهار ۱۹۵۲، این پیمان منعقد شد و به مرحله اجرا درآمد. نیروهای آمریکایی کماکان در ژاپن باقی ماندند، ولی به صورت میهمانانی به خرج خود، که یکی از وظایفشان دفاع از ژاپن با تمام سلاح ها، از جمله سلاح اتمی بود». (۲) با امضای این پیمان امنیتی، حاکمیت به ژاپن باز می گشت و سیاست خارجی ژاپن به سیاست خارجی آمریکا پیوند می خورد. آمریکا تلاش کرد تا از موقعیت ژاپن در منطقه اقیانوس آرام در راستای تأمین منافع خود استفاده کند. این هدف را بخوبی

ص: ۳۳۷

---

۱- (۱). همان، ص ۶۲۵ و ۶۲۶.

۲- (۲). ادوین پی. هویت، پیکار بزرگ، ترجمه فرید جواهر کلام، ص ۶۹۵.

می توان در استفاده از تجارب نظامی ژاپن در جنگ کره (۱۹۵۰-۱۹۵۳) مشاهده کرد. آمریکا برخلاف ماده ۹ قانون اساسی ۱۹۴۶ که داشتن نیروهای نظامی زمینی، دریایی، هوایی و وسایل جنگی را ممنوع می کرد. «دستور تشکیل اولین سازمان ارتش با عنوان «پلیس ذخیره ملی» را صادر کرد. این فرمان در ژوئن ۱۹۵۰ به اجرا گذاشته شد». (۱) اجرای این فرمان زمینه ساز تقویت دوباره نظامی ژاپن شد. بگونه ای که نرخ رشد بودجه نظامی در ۱۹۶۵ به ۹/۶ درصد و در سال ۱۹۷۵ به ۲۱/۴ درصد رسید. (۲)

آمریکا همچنین در جنگ ویتنام و براساس دکترین نیکسون بر افزایش بودجه نظامی متحدان منطقه ای برای حفاظت از خود تأکید کرد.

جدول زیر رشد بودجه نظامی ژاپن را در سال های ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۵ نشان می دهد. (۳)

ص: ۳۳۸

---

۱- (۱). حکمی، پیشین، ص ۳۸.

۲- (۲). همان، ص ۴۱.

۳- (۳). همان، ص ۴۲ و ۴۳.



با توجه به روند رو به رشد بودجه نظامی ژاپن، این کشور در صدور تسلیحات نظامی نیز فعال گشت و صنایع نظامی آن توسعه یافت. «در سال ۱۹۸۴، ژاپن به اندازه ای پلوتونیم در اختیار داشت که بتواند ۱۵۰ بمب اتمی نظیر بمب ناگازاکی بسازد». (۱)

آن چه مسلم است تقویت نیروی نظامی ژاپن در چارچوب دفاع از خود و براساس دکترین نیکسون در راستای اهداف سیاست خارجی آمریکا بود. تقویت توان نظامی ژاپن به مفهوم جایگزین ساختن آن با توسعه اقتصادی نبود. براساس توافق ژاپن و آمریکا، سیاست های توسعه اقتصادی ژاپن محوریت داشت و این سیاست رساندن ژاپن را به قدرت بزرگ اقتصادی در پی داشت.

از سوی دیگر باید علاوه بر تأثیرگذاری عوامل خارجی به ویژه آمریکا بر سیاست خارجی ژاپن از عوامل داخلی نیز یاد کرد. عواملی مانند ایدئولوژی، مذهب، بافت جامعه، خلق و خوی مردم، موقعیت جغرافیایی، شرایط اقتصادی و موقعیت منطقه ای بر سیاست خارجی ژاپن مؤثر بوده است. (۲)

### ج) سیاست خارجی ژاپن پس از جنگ سرد

با فروپاشی شوروی در ۱۹۹۰ و تحولات جدید بین المللی، سیاست خارجی ژاپن نیز به سمت ایفای نقش های جدید حرکت کرد. یکی از اهداف مهم سیاست خارجی ژاپن افزایش قدرت منطقه ای و داشتن سیاستی فعال در قبال تحولات منطقه ای است. با تحول در ساختار نظام بین الملل دوقطبی و از میان رفتن رقابت های آمریکا و شوروی در حوزه اقیانوس آرام، شرایط برای بازتعریف نقش

ص: ۳۳۹

---

۱- (۱). همان، ص ۶۹.

۲- (۲). مریم معین زاده (گردآوری)، برآورد استراتژیک ژاپن، ج ۱، ص ۳۸۱-۳۸۰.

منطقه ای ژاپن فراهم گردید. ایفای نقش جدید منطقه ای برای آمریکا نیز از اهمیت ویژه ای برخوردار است. نقش جدید ژاپن باید بگونه ای باشد که در تعارض با اهداف و منافع آمریکا در منطقه نباشد. بنابراین در ایفای نقش جدید ژاپن باید به موارد زیر توجه شود.

«اول- ژاپن بایستی روابط نزدیک خود با آمریکا را حفظ نماید. این روابط بایستی جهت توجیه هر نقشی که ژاپن می خواهد ایفا نماید در نظر گرفته شود. آمریکا به مثابه ملتی که آزادی و دموکراسی را مورد حمایت قرار می دهد، موقعیت مرکزی را در میان کشورهای بزرگ جهان به دست آورده و مهم ترین شریک ژاپن در امور مربوط به امنیت و اقتصاد باقی خواهد ماند.

دوم. ضمن همکاری اساسی با آمریکا، ژاپن باید با دیگر کشورهای گروه هشت در راستای تقویت رهبری این گروه- که خود عضو آن است- همکاری نماید.

سوم. با توجه به اهمیت وظایف امنیتی سازمان ملل متحد، ژاپن باید در عملیات این سازمان مشارکت فعال داشته باشد.

چهارم. همچون دیگر کشورهای آسیایی، ژاپن بایستی همواره سعی خود را برای صلح و ثبات در منطقه آسیا، ضمن درک و تفاهم با دیگر کشورهای آسیایی به کار برد» (۱).

توجه به صلح و امنیت در سطح منطقه و جهان همواره مورد توجه ژاپن بوده است. از نگاه این کشور برای رسیدن به صلح و امنیت تنها نمی توان به تجهیز نیروی نظامی پرداخت؛ بلکه باید از راه همکاری های متقابل و شرکت فعال در مسائل منطقه ای و جهانی به ایجاد صلح پایدار کمک نمود. این کشور به موقعیت

ص: ۳۴۰

جغرافیایی و نیازهای منطقه ای خود آگاه است. مهم ترین نیاز منطقه ای ژاپن حفظ صلح و امنیت منطقه ای است. بنابراین مشاجرات و اختلافات نظامی منطقه ای همواره عاملی خطرناک برای امنیت ژاپن است. این کشور خواستار حل مسائل دو کره و پایان دادن به اختلافات مرزی در شبه جزیره کره می باشد.

«آرامش و جلوگیری از تنش در شبه جزیره کره در سیاست های ژاپن اهمیت دارد. ژاپن امیدوار است با تلاش در برقراری گفتگو بین دو کره و افزایش روابط دو کشور با قطب های مختلف، تشنج زدایی را در منطقه، پیگیری کند. منطقه جنوب غرب آسیا نیز از نظر ژاپن دارای موقعیت استراتژیکی است. منقه ای با یک میراث فرهنگی عظیم و مأمین بیش از یک میلیارد انسان. ژاپن به دنبال روابط گسترده و عمیق با آنها از راه افزایش همکاری های بین المللی است.» (۱) از دیدگاه ژاپن، امنیت و سعادت این کشور به کل جامعه بین المللی پیوند خورده است. در این رابطه ژاپن تلاش های فراوانی برای تقویت روابط با کشورهای عضو آ.سه. آن. و اقیانوسیه، هم چنین ارتقای همکاری های منطقه ای به واسطه نهادهایی چون مجمع منطقه ای آ.سه. آن. و اجلاس اروپا-آسیا انسجام داده است. در قرن بیست و یک تلاش گسترده ای برای ارتقا و توسعه اقتصاد سالم در جهان به واسطه سازمان هایی مانند صندوق بین الملل پول، سازمان تجارت جهانی و سازمان توسعه و همکاری های اقتصادی انجام داده است. (۲)

یکی دیگر از مسائل منطقه ای مربوط به روابط چین و ژاپن می باشد. چین بازار مهمی برای کالاهای ژاپنی و تأمین کننده زغال سنگ، نفت، منسوجات و مواد غذایی و برخی کالای دیگر ژاپن است. در عین حال در گذشته همواره

ص: ۳۴۱

---

۱- (۱). همان، ص ۱۵۱.

۲- (۲). معین زاده، پیشین، ص ۳۸۷.

اختلاف منافع میان آنها باعث اختلاف و درگیری شده است. چین نسبت به روند قدرت رو به رشد ژاپن در منطقه نگران است؛ به ویژه تقویت نیروی نظامی ژاپن تهدیدی برای امنیت چین محسوب می شود. در ساختار نظام بین الملل دو قطبی، بدلیل ارتباط استراتژیک هر یک از آنها به آمریکا و شوروی روابط دو کشور نیز تحت تأثیر جنگ سرد یا نشن زدایی میان دو قطب بود. در این زمان چین با برقراری هر نوع رابطه سیاسی ژاپن با تایوان مخالف بود و آمریکا نیز از تایوان برای فشار بر سیاست های چین استفاده می کرد. با فروپاشی شوروی و تلاش ژاپن و چین برای برقراری نظم نوین منطقه ای، زمینه های حل اختلافات دو جانبه فراهم گردیده است. البته رقابت های اقتصادی و نظامی همچنان موانع و محدودیت هایی برای برقراری نظم جدید وجود آورده است.

از سوی دیگر گسترش روابط ژاپن با روسیه نیز از اهمیت ویژه ای برخوردار است. ژاپن برای تأمین منافع منطقه ای خود نیازمند همراهی سیاسی، اقتصادی و نظامی روسیه است. در حال حاضر روسیه نیز به همکاری های متقابل ژاپن در عرصه های فناوری و سرمایه گذاری نیازمند است. برقراری امنیت منطقه ای از ضرورت های مشترک دو کشور در حوزه اقیانوس آرام است. این همکاری ها همچنان متأثر از مسائل باقی مانده از جنگ جهانی دوم می باشد. ژاپن نسبت به اشغال جزایر شمالی این کشور معترض است. این اختلاف تأثیراتی بر روابط دو جانبه داشته است.

در سطح فرامنطقه ای، برقراری ارتباط گسترده و همه جانبه با منطقه خاورمیانه از اولویت های سیاست خارجی ژاپن می باشد. این کشور به دلیل نداشتن نفت به منافع نفتی کشورهای خاورمیانه وابسته است. از طرفی بخشی از توسعه اقتصادی ژاپن در ارتباط با بازار سرمایه گذاری و مصرف محصولات ژاپنی در خاورمیانه می باشد.

«بعنوان مثال، ژاپن در ۱۹۸۶ روزانه ۴/۳ میلیون بشکه نفت مصرف داشته است که ۲/۶ میلیون بشکه آن را از کشورهای خلیج فارس، وارد کرده است. بنابراین ژاپن ۶۱ درصد از نفت مصرفی خود را در این سال از منطقه خلیج فارس تأمین کرده است. ژاپنی ها ۴۸ درصد از این مقدار را از راه تنگه هرمز و ۱۳ درصد را از راه لوله های نفت دریافت داشته اند». (۱) میزان سرمایه گذاری ژاپن در کشورهای خاورمیانه نیز قابل توجه می باشد. «در سال ۱۹۸۸، ژاپن بالغ بر ۳ میلیارد و ۳۲۸ میلیون دلار در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس سرمایه گذاری کرد». (۲)

نزدیکی جغرافیایی، آسیایی بودن ژاپنی ها و سابقه ارتباط این کشور با کشورهای خاورمیانه باعث ارتباط هر چه بیشتر کشورهای خاورمیانه با ژاپن گردیده است. در حال حاضر انواع کالاهای ژاپنی در خاورمیانه به فروش می رسد و به دلیل کیفیت بالای آن، در رقابت با دیگر کشورهای وارداتی از جایگاه ممتازی برخوردار است.

«دولت های آسیایی، در مقایسه با دولت های غربی، حساسیت کمتری از خود در قبال مسائل تجاری و اقتصادی با ژاپن نشان می دهند؛ زیرا آنها از اینکه سرمایه های ژاپن ایجاد کار و اشتغال می نماید خرسند به نظر می رسند». (۳)

ژاپنی ها در سیاست های اقتصادی خود همواره به چهار اصل زیر توجه داشته اند که روابط با خاورمیانه نیز متأثر از آن باشد:

«۱. وارد کردن مواد خام؛

ص: ۳۴۳

---

۱- (۱). محمد حسن خانی، ژاپن و خاورمیانه، ص ۴۲.

۲- (۲). همان، ص ۴۴.

۳- (۳). علی بشردوست، محمد واردی، گسترش نقش رهبری ژاپن در آسیا، ص ۷.

۲. تولید کالا در داخل کشور؛

۳. مصرف کالای تولید شده در داخل؛

۴. صدور کالای تولیدی به دیگر کشورها». (۱)

در سطح جهانی، ژاپن در پی ایفای نقش قدرتی بزرگ و رسیدن به اهداف جهانی خود می باشد.

«کوری یاما معتقد است ژاپن عضوی مهم برای دموکراسی های صنعتی است، بنابراین نمی تواند سیاست خارجی انفعالی را دنبال کند؛ بلکه بایستی در ایجاد نظم نوین جهانی برای تأمین امنیت و سعادت خود به صورت فعال مشارکت نماید. به همین علت بایستی سیاست خارجیش هرچه سریع تر رشد کرده و از سیاست خارجی یک قدرت کوچک، به سیاست خارجی یک قدرت بزرگ و اصلی تبدیل گردد». (۲)

بررسی سطح توانایی ها و قدرت ژاپن نشان می دهد که این کشور از ظرفیت ها و امکانات بالایی در اقتصاد برای تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ برخوردار است. حجم سرمایه گذاری های ژاپن در آمریکا، اروپا و آسیا رو به افزایش است. برای مثال: «سالانه حدود ۷ میلیارد دلار سرمایه ژاپنی وارد منطقه آسیا می شود. ژاپن تا به حال نزدیک به ۴۸ میلیارد دلار در این منطقه سرمایه گذاری کرده است. اگرچه سرمایه گذاری مستقیم ژاپن در آسیا کمتر از آن است که به اروپا می رود و یک سوم سرمایه گذاری ژاپن در آمریکاست، اما با توجه به حجم اقتصادی این کشورها، این ارقام بسیار بزرگ هستند». (۳)

ص: ۳۴۴

---

۱- (۱). همان، ص ۴۱.

۲- (۲). نواب صفوی، پیشین، ص ۱۴۵.

۳- (۳). بشر دوست، پیشین، ص ۶.

بررسی حجم تجارت و موازنه تجاری ژاپن نیز نشان می دهد که این کشور از تراز مثبت تجاری برخوردار است. «اگر بخواهیم تراز مثبت تجاری ژاپن را در ۱۹۹۲ مورد بررسی قرار دهیم بالغ بر ۱۳۲/۴ میلیارد دلار خواهد بود که ۹۶/۲ میلیارد آن با آمریکا و ۲۴/۶ میلیارد دلار با انگلیس بوده است». (۱)

جم فروش شرکت های ژاپنی نشان دهنده میزان بالای صادرات به دیگر کشورها و تسخیر بازارهای جهانی توسط محصولات ژاپنی می باشد.

کافی است توجه کنیم به اینکه ۲۵ شرکت بزرگ ژاپنی با داشتن بیش از ۲/۲ میلیون کارگر و کارمند فقط در سال ۱۹۹۲، ۶۶۸ میلیارد دلار فروش داشته اند که از کل بودجه بسیاری از کشورهای جهان بیشتر است. یادآوری این نکته نیز جالب است که بودجه دولت ژاپن در این سال ۵۷۴ میلیارد دلار بوده است». (۲)

افزایش قدرت «ین» و ظهور آن به مثابه بخش اصلی نظام پولی بین المللی و ایفای نقش منطقه ای آن عامل دیگری در افزایش قدرت و توان اقتصادی ژاپن است. در مجموع شاخص های اقتصادی از جمله تولید، سرمایه گذاری و فناوری های نوین نشان دهنده آن است که ژاپن در کنار قطب های دیگر اقتصادی از قابلیت ها و ظرفیت های فزاینده ای برای تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ اقتصادی برخوردار است.

یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار در روند رشد و توسعه اقتصادی یک کشور مربوط به هزینه های پژوهش، تحقیقات و فناوری است. بر اساس آخرین آمار وزارت علوم و فناوری ژاپن «مجموع هزینه های بخش خصوصی و دولتی برای تحقیقات علمی و تکنولوژی در سال مالی ۱۹۹۲ بالغ بر ۱۲/۸ تریلیون ین (۱۳۰ میلیارد دلار) بوده است که نسبت به سال قبل ۲/۷۲ درصد

ص: ۳۴۵

---

۱- (۱). نواب صفوی، پیشین، ص ۶۹.

۲- (۲). همان، ص ۶۱.

رشد داشته و معادل ۲/۹۶ درصد تولید ناخالص ژاپن است» (۱).

رشد قدرت اقتصادی ژاپن باعث گردید تا این کشور در ۲۰۱۰ به سومین قدرت اقتصادی جهان پس از آمریکا و چین تبدیل شود و در آسیا از رتبه دوم برخوردار گردد. لستر تارو، نبرد اقتصادی قرن بیست و یکم را در میان کشورهای ژاپن، آمریکا و اروپا می‌داند و در کتاب «رویارویی بزرگ» پیش‌بینی کرده که یکی از قدرت‌های بزرگ اقتصادی آینده ژاپن است. از دیدگاه وی در ۱۹۷۰ هیچ‌یک از ۱۵ بانک بزرگ جهان، ژاپنی نبودند؛ در ۱۰ ۱۹۹۰ بانک از ۱۵ بانک بزرگ دنیا و نیز بانک‌های ردیف‌های اول تا ششم ژاپنی بودند. این کشور بزرگ‌ترین وام‌دهنده خالص دنیاست. (۲)

از سوی دیگر توان و قدرت نظامی ژاپن نیز در چندین دهه گذشته رو به فزونی بوده است. به نظر می‌رسد افزایش قدرت اقتصادی و نظامی، درخواست‌های جدیدی را در صحنه جهانی همراه آورد.

«جالب است که بدانیم هزینه‌های نظامی این کشور براساس بودجه ۱۹۹۴ بالغ بر ۴/۷ تریلیون ین (۵۰ میلیارد دلار) است و ۰/۹ درصد نسبت به بودجه سال قبل افزایش دارد. این مبلغ معادل ۰/۹۴۸ درصد تولید ناخالص ملی ژاپن و ۶/۴ درصد بودجه عمومی کشور است. امروزه تندرتهای ژاپن خواستار گسترش نقش نظامی ژاپن به فراسوی مرزهای کنونی آبی می‌باشد». (۳)

ژاپن در قرن بیست و یکم از سرچشمه‌های قدرت یعنی ثروت، دانایی و نیروی نظامی برخوردار است و با توجه به فرهنگ توسعه محور این کشور

ص: ۳۴۶

---

۱- (۱). همان، ص ۱۴۴.

۲- (۲). لستر تارو، رویارویی بزرگ، ترجمه عزیز کیاوند، ص ۳۱۹.

۳- (۳). جایگاه ژاپن، ص ۱۴۶.



می تواند فراتر از موقعیت کنونی در سطح جهانی ایفای نقش نماید. تحولات ساختاری نظام بین الملل نیز بیش از گذشته زمینه های لازم را برای تأثیرگذاری این کشور بر معادلات سیاسی قدرت در سطح جهانی فراهم ساخته است.

با افزایش قدرت ژاپن به نظر می رسد که این کشور به دنبال موقعیت سیاسی برتر در سطح جهانی است. عضویت دائم در شورای امنیت سازمان ملل و داشتن حق وتو بخشی از تقاضای جدید ژاپن است. قبول هزینه های نیروهای حافظ صلح سازمان ملل و مشارکت بیشتر در تأمین بودجه این سازمان نشان دهنده عزم جدید مقامات ژاپن برای ارتقای جایگاه جهانی کشورشان است. ژاپن میزان پرداخت خود به بودجه سازمان ملل را از ۱۲/۵ درصد به حدود ۱۵ درصد در ۱۹۹۶ افزایش داد.<sup>(۱)</sup>

در شرایط نوین بین المللی تجدید نظر در سیاست خارجی ژاپن از اولویت برخوردار است. در طرح «ناکاسونه» از سیاستمداران بسیار با نفوذ حزب لیبرال دموکراتیک که نخست وزیری را از نوامبر ۱۹۸۲ تا نوامبر ۱۹۸۷ برعهده داشت آمده است:

«...سیاست خارجی ژاپن، بایستی براساس اولویت ها، مشخص گردد. سیاست انتظار کنار گذاشته شود و به گسترش پیوندهای دوستانه با تمام کشورهای جهان توجه شود. ضمن اینکه «پیمان امنیتی آمریکا-ژاپن» محور سیاست خارجی کشور باشد.

برای مشارکت در فعالیت های بین المللی برای حفظ صلح، ژاپن بایستی به انواع راه ها و متناسب با شرایط سیاسی، اجتماعی و امنیتی خود، در این تلاش ها مشارکت نماید. ژاپن باید دستیابی به کرسی دائم شورای امنیت را سرلوحه فعالیت های خود قرار دهد...»<sup>(۲)</sup>

ص: ۳۴۷

---

۱- (۱). همان، ص ۱۶۹.

۲- (۲). همان، ص ۱۰۹.

ژاپن در شرائط نوین بین المللی خواستار صلح و امنیت، احترام به آزادی و دموکراسی، حفظ محیط زیست و روابط بین الملل با ثبات با ایفای نقش منطقه ای و جهانی ژاپن است. بر همین اساس دیپلماسی ژاپن در سال ۲۰۰۱ بر اساس اصول زیر پی گیری شد:

۱. تلاش در راستای حل تناقضات و رویارویی های پراکنده و گفتمان دو جانبه و چند جانبه و همکاری در جهت ارتقای ثبات جهانی؛

۲. گفتمان های امنیتی و سیاسی و همکاری مانند مجمع منطقه ای آ.سه.آن. که با هدف شفافیت سیاست گذاری های کشورهای آسیا-پاسیفیک و اعتمادسازی بین آنها صورت می گیرد؛

۳. دست یابی به ثبات سیاسی در منطقه، به وسیله حمایت و همکاری اقتصادی منطقه ای. (۱)

آنچه مسلم است رسیدن به این هدف ها در گرو تعریف نقش های جدید برای ژاپن در سطح، سازمان های منطقه ای و سازمان ملل متحد می باشد. تحولات دهه اول قرن بیست و یکم بر وضعیت منطقه ای و جهانی ژاپن تأثیر گذاشت. همچنان که بحران اقتصادی شرق آسیا و رکود اقتصادی ژاپن در آغاز قرن بیست و یکم پیامدهای منفی را برای رشد و توسعه اقتصادی این کشور همراه داشت. در حال حاضر رقابت های اقتصادی، سیاسی و نظامی قدرت های حوزه اقیانوس آرام در کنار همراه سیاست های اقتصادی آمریکا و اروپا در مسیر آینده جایگاه منطقه ای و جهانی ژاپن تأثیر گذار است و تحولات آینده ساختار سیاسی و اقتصادی جهانی نقش های جدید ژاپن را مشخص خواهد ساخت.

ص: ۳۴۸

۱. قدرت اقتصادی و نظامی ژاپن از اواخر قرن نوزدهم رو به گسترش نهاد. به تدریج با افزایش روحیه توسعه طلبی این کشور در جنگ جهانی اول ۱۹۱۴-۱۹۱۹، در ائتلاف با نیروهای متفق وارد جنگ شد.

۲. اهداف مشترک آلمان، ایتالیا و ژاپن برای گسترش مرزها و قدرت افزایی منطقه ای، باعث شکل گیری محور روم، برلین، توکیو و وقوع جنگ جهانی دوم در ۱۹۳۹ گردید.

۳. در پی موافقت آمریکا جهت تشکیل اولین ارتش ژاپن با عنوان «پلیس ذخیره ملی» در ۱۹۵۰ روند تقویت مجدد نظامی ژاپن آغاز گردید. به گونه ای که بتدریج صنایع نظامی آن از قابلیت های فزاینده ای از جمله ساخت تسلیحات هسته ای برخوردار گردید.

۴. با فروپاشی شوروی و رشد فزاینده فرایندهای منطقه ای، اهداف منطقه ای ژاپن نیز رو به گسترش نهاد.

۵. ژاپن از ظرفیت ها و توان مندی های اقتصادی و نظامی بالایی برای ایفای نقش قدرتی بزرگ در سطح جهانی برخوردار می باشد.

۱. تحولات سیاست خارجی ژاپن را در قرن نوزدهم توضیح دهید.
۲. اهداف ژاپن از ورود به جنگ جهانی دوم چه بود؟ پیامدهای آن را بیان کنید.
۳. سیاست خارجی ژاپن را در ساختار نظام بین‌الملل دوقطبی توضیح دهید؟
۴. اهداف منطقه‌ای سیاست خارجی ژاپن را پس از جنگ سرد بررسی کنید.
۵. اهداف جهانی سیاست خارجی ژاپن را پس از جنگ سرد توضیح دهید.

۱. آزاد، بهنام، جایگاه چین در نظام جدید بین المللی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸. آزکان، مایکل وی، چین از جنگ جهانی دوم به بعد، ترجمه رضا علیزاده، تهران: ققنوس، ۱۳۸۸. آمبروز، استفن، روند سلطه گری، تاریخ سیاست خارجی آمریکا ۱۹۳۸-۱۹۸۳، ترجمه احد تابنده، تهران، چاپخش، ۱۳۶۳. احمدی، کورش، تفکر نوین سیاسی در سیاست خارجی شوروی، مبانی نظری و بازتاب های عملی، تهران: قومس، ۱۳۷۰. ازغندی، علیرضا، میلیتاریسم و عقب ماندگی اقتصادی جهان سوم، تهران، فرهنگ، ۱۳۶۲.

۲. استریکلر، جیمز ای، روسیه تزاری، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، ققنوس، ۱۳۸۱. اسناد و مدارک وزارت امور خارجه، آرشیو، گزارش هایی از فرانسه الهی. الهی، همایون، امپریالیسم و عقب ماندگی، تهران، انتشارات قومس، ۱۳۷۵. الهی، همایون، شناخت ماهیت و عملکرد امپریالیسم، تهران: انتشارات قومس، ۱۳۸۳. اوئن، ریچارد، ظهور گورباچف: تحولات شوروی از ۱۹۱۸-۱۹۹۱، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، مهرآبادی، ۱۳۷۰. ایزنار، هیلدبر، جغرافیایی استعمارزدایی، ترجمه محمود علوی، مشهد، نشر نیکا، ۱۳۷۲. بارنت، ریچارد جی. و رنالد، دی. مولر، سیطره جهانی، ترجمه مصطفی قریب، تهران، هاشمی، ۱۳۶۳. باقری، حسن و دیگران، توطئه یازده سپتامبر، تهران، نذیر، ۱۳۸۰. برانت، ویلی، جهان مسلح، جهان گریسته، ترجمه

هرمز همایون پور، تهران، آموزش و پرورش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵. برمن، ادوارد، کنترل فرهنگ، ترجمه حمید الیاسی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۸. بشردوست، علی، محمد واردی، گسترش نقش رهبری ژاپن در آسیا، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲. بوروسکی، پیتر، آدولف هیتلر، ترجمه داریوش صادقی پور.

۳. بوسایو، امپریالیسم سایبر، ترجمه پرویز علوی، تهران، ثانیه، ۱۳۸۵.

۴. بهزادی، حمید، اصول روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، تهران، دهخدا، ۱۳۶۸.

۵. پروهات، ژان، سقوط امپراطوری روسیه و انقلاب شوروی، ترجمه علی اصغر شمیم، تهران، سازمان نشر فرهنگ انسان، تارو، لستر، رویارویی بزرگ، ترجمه عزیز کیاوند، تهران، مؤسسه عالی پژوهش در برنامه ریزی و توسعه، ۱۳۷۲. تافلر، آلوین، موج سوم، ترجمه شهیندوخت خوارزمی، تهران: طرح نو، ۱۳۶۸.

۶. تامس، دیوید، اروپا از دوران ناپلئون ۱۹۷۰-۱۷۸۹، ترجمه خشایار دیهیمی و احمد علیقلیان، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷.

۷. ترنر، استانسفیلد، پنهان کاری و دمکراسی، ترجمه حسین ابوتراییان، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶. تقوی، مهدی، تجارت بین‌الملل، تهران، پیشبرد، ۱۳۶۶. تقی زاده، محمد، به سوی قرن ۲۱، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۶.

۸. تودارو، مایکل، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ج ۲، ترجمه غلامعلی فرجادی، تهران، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۸۷. تومار، ژان، مسائل جهانی آموزش و پرورش، ترجمه احمد آقازاده، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳. تیلر، ای. جی. پی، جنگ جهانی اول، ترجمه بهرام فرداد امینی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.

۹. جنگ جهانی دوم، ترجمه بهرام فرداد امینی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.

۱۰. ثقفی عامری، ناصر، ابتکار دفاع استراتژیک آمریکا یا جنگ ستارگان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰. جانانان، اسپایر، بولتن ویژه (بررسی تحلیلی و تاریخی سیاست بریتانیا در قبال اسرائیل)، ترجمه عباس کاردان، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۴.

۱۱. چند گرایی فرهنگی در جهان متغیر، پیام یونسکو، شماره ۱۴۸، مرداد ۱۳۶۱. حسنی،

سلیم، مبانی تفکر رؤسای جمهور آمریکا، ترجمه صالح ماجدی و فرزاد ممدوحی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۴. حکمی، نسرین، ژاپن و استراتژی قدرت، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹. حمیدی نیا، حسین، ایالات متحده آمریکا، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۱.

۱۲. خاطرات مستر همفر (جاسوس انگلیس در کشورهای اسلامی)؛ مترجم علی کاظمی، قم، کانون نشر اندیشه‌های اسلامی، ۱۳۶۸. خالوزاده، سعید، اثرات وحدت دو آلمان در جامعه اروپایی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲.

۱۳. اتحادیه اروپایی، تهران، سمت، ۱۳۸۵.

۱۴. کالبدشکافی روابط سیاسی-امنیتی ایالات متحده و انگلستان پس از جنگ جهانی دوم، «کتاب اروپا (۵)»، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی معاصر، ۱۳۸۴.

۱۵. خانی، محمدحسن، ژاپن و خاورمیانه، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲. خسروشاهی، سید هادی، نبرد اسلام در آفریقا، ج ۱، قم، دفتر تبلیغات اسلامی. دان، جان. ام.، انقلاب روسیه، ترجمه سهیل سُمی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۴. دهشیار، حسین، سیاست خارجی آمریکا در آسیا، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۲. دیویس، برینلی، انگلستان و نظام پولی جهان، ترجمه اکبر کرباسیان، تهران: دانشگاه ملی ایران ۱۳۷۵.

۱۶. رایبسون، ویلیام، کنت نورس ورثی، جنگ رؤیاها، ترجمه ع. رشیدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶. رادنی، والتر، اروپا و عقب ماندگی آفریقا، ترجمه محمود ریاضی، تهران، چاپخش، ۱۳۳۶.

۱۷. راضی، منیره، پلیس جنوب ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱. رحمانی، علی، افسانه نظر، وحدت دو آلمان، «مجموعه سخنرانی‌ها و مقالات سمینار»، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹. رحمانی، علی، آلمان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۸.

۱۸. روزول پالم، رابرت، تاریخ جهان نو، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷. رهنما، سعید، شرکت‌های چند ملیتی و کشورهای توسعه نیافته،

تهران: بهاران، ۱۳۵۷. رهنما، سعید، نظریه های وابستگی، تهران: انتشارات پیمان، ۱۳۶۷. زادوخین، ا. گ.، سیاست خارجی روسیه: خود آگاهی و منافع ملی، ترجمه مهدی سنایی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴. زورق، محمدحسین، مبانی تبلیغ، تهران: سروش، ۱۳۶۸. ساجدی، احمد، از جورج واشینگتن تا جورج بوش، تهران: محراب قلم، ۱۳۷۰. - سازمان های جاسوسی دنیا، تهران: محراب قلم، ۱۳۶۶. ساعی، احمد، مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۷. سروان شرایبر، ژان ژاک، تکاپوی جهانی، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران: طرح نو، ۱۳۶۳. سلیمانی، محمدباقر، بازیگران روند صلح خاورمیانه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۹.

۱۹. سوداگر، محمد، بررسی نظریه های مربوط به امپریالیسم، تهران: ما، ۱۳۵۸. سولینگ، پیتر، تاریخ آلمان از ۱۸۷۱ تا ۲۰۰۵، ترجمه حبیب... جوربندی، تهران: انتشارات آمه، ۱۳۸۹. سوئزی، پل، نظریه تکامل سرمایه داری، ترجمه حیدر ماسالی، تهران: تکاپو و دامون، ۱۳۵۴. شانی توف، ن. بریان، تاریخ روسیه از آغاز تا انقلاب اکتبر، ترجمه خانابا بیانی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳. شاهنده، بهزاد، سید جواد طاهائی، چین نو، دنگ شیاپینگ و اصلاحات، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۳. شریعتی نیا، محسن، سیاست خارجی چین، جایگاه ایران، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۵. شسنو، ژان، تاریخ چین، ترجمه شهرنوش پارسی پور، تهران: نشر علم، ۱۳۷۴. شکرانی، محمد، عملکرد یازده ساله دولت محافظه کار مارگارت تاچر، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۲. شوری، محمود، «نظارت و تدوین» کتاب کشورهای مستقل مشترک المنافع ویژه مسائل امنیتی، تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳. شولزینگر، رابرت د.، دیپلماسی آمریکا در قرن بستم، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۹. شوئل، فرانک ال.، آمریکا چگونه آمریکا شد، ترجمه ابراهیم صدقیانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳. شیبانی، مجید، تاریخ ایالات متحده آمریکا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۷. شیخ الاسلامی، محمدجواد، سیمای احمدشاه قاجار، تهران: گفتار، ۱۳۷۲.

۲۰. طارم سومی، مسعود و دیگران، چین: سیاست خارجی و روابط با ایران، تهران: دفتر



مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۴. ظفر اردلان، فریدون (مترجم)، تاریخ جنگ دو جهانی، ج ۱، تهران، کویر، ۱۳۷۳. عبادی، کورش، انگلستان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳. عزتی، عزت‌الله، ژئواکونومی قرن ۲۱، جایگاه و عملکرد روسیه در خاورمیانه بزرگ «در کتاب کشورهای مستقل مشترک المنافع»، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۳. عسگری، محمود، قدرت افکنی، الزامی برای بازدارندگی، تهران، پژوهش‌کده مطالعات راهبردی، ۱۳۹۰. فانون، فرانتس، دوزخیان روی زمین، ترجمه علی شریعتی، تهران، نیلوفر، ۱۳۶۱. فلاحی، علی، کتاب اروپا، ویژه روابط اروپا و آمریکا، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۳. فونتن، آندره، تاریخ جنگ سرد، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، طرح نو، ۱۳۶۷.

۲۱. یک بستر و دو رؤیا، تاریخ تنش زدایی (۱۹۸۱-۱۹۶۲)، ترجمه هوشنگ مهدوی، تهران، طرح نو، ۱۳۶۷. فیشر، هربرت ام. ال.، تاریخ اروپا از انقلاب فرانسه تا زمان ما ۱۹۳۵-۱۷۸۹، ترجمه وحید مازندرانی، تهران، [بی‌نا]، ۱۳۴۶.

۲۲. فیلد، هنری و لیتل فیلد، تاریخ اروپا از ۱۸۱۵ به بعد، ترجمه فریده قره‌چه داغی (صحیحی)، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.

۲۳. کارتر، جیمی، فلسطین، صلح یا نژادپرستی، ترجمه محمدحسین وقار، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۶.

۲۴. کالیستوف، د. پ. و دیگران، تاریخ روسیه شوروی، ترجمه حشمت‌الله کامرانی، تهران، بیگوند، ۱۳۶۱. کانل، و. ف.، تاریخ آموزش و پرورش در قرن بیستم، ترجمه حسن افشار، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۸. کراس، کالین، چگونه امپراتوری بریتانیا به زوال گردید؟، برگردان و بازنویس اش. زندنیا، تهران، ایران زمین، ۱۳۶۰. کریمی، وحید، انگلیس و رؤسای جمهور آمریکا، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۶.

۲۵. کریمی، وحید، دکترین بلر برای بوش در جنگ عراق، تهران، کویر، ۱۳۸۴.

۲۶. کگلی، چارلز دبلیو.، اوچین آر. ویتکف، سیاست خارجی آمریکا. الگو و روند، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۲. کلان، پی‌یر دو سونار، یالتا، ترجمه سیروس سعیدی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸. کندی، پاول، پیدایش و فروپاشی قدرت‌های بزرگ، ترجمه

عبدالرضا غفرانی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۴. کنوپ، گیدو، روزهای سرنوشت ساز آلمان، ترجمه علی نورزاد، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۳.

۲۷. گریمبرگ، کارل، تاریخ بزرگ جهان، ترجمه قدرت... مهتدی، تهران، یزدان، ۱۳۷۱.

۲۸. گزاویر، یاکونو، تاریخ استعمارگری فرانسه، ترجمه عباس آگاهی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹. گورست، آنتونی، لوئیز جانمن، بحران سوئز، ترجمه علی معصومی، غلامرضا امامی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، [بی تا].

۲۹. گیمبرگ، کارل، تاریخ بزرگ جهان، ج ۱۰، ترجمه قدرت... مهتدی، تهران، یزدان، [بی تا]. لاگوست، ایو، کشورهای توسعه نیافته، ترجمه هوشنگ نهاوندی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.

۳۰. لنچافسکی، جورج، رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه از ترومن تا ریگان، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز، ۱۳۷۳. لوران، اریک، جنگ بوش ها، ترجمه سوزان میرفندرسکی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.

۳۱. لیوینگستون، جون و دیگران، شناخت ژاپن، ج ۱، ترجمه احمد بیرشک، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۵. ماتیوز، جان آر.، ظهور و سقوط اتحاد شوروی، ترجمه فرید جواهرکلام، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳. مارکس، جان، سیا و کنترل مغزها، ترجمه فریدون دولتشاهی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۸. متقی، ابراهیم، تحولات سیاست خارجی آمریکا، مداخله گرایی و گسترش ۱۷۷۹-۱۹۴۵، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶. محتشمی پور، محمدعلی، وحدت دو آلمان، ابعاد، آثار و نتایج آن، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴.

۳۲. مستقیمی، بهرام، دگرگونی نظام بین المللی، تسلط جهانی اروپا و ارزش های اروپایی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۳. مصطفوی، سید محسن، بیسمارک، تهران، انتشارات محمدعلی علمی، ۱۳۵۴.

۳۳. معین زاده، مریم (گردآوری)، برآورد استراتژیک ژاپن، ج ۱، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۲.

۳۴. منافی، کامیاب، فرانسه، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۲. مندل، دیوید، اوپاما، وعده تغییر، ترجمه امیر شهريار امینیان، تهران، خرسندی، ۱۳۸۷. منوری، علی، محور انگلوساکسون و مدیریت بحران های بین المللی پس از جنگ سرد در

چارچوب سازوکار موازنه قدرت، «کتاب اروپا (۵)»، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۴. موروا، آندره، تاریخ آمریکا، ترجمه نجفقلی معزی، تهران، اقبال، ۱۳۸۳. میرشایمر، جان و دیگران، لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا، ترجمه حسن مرتضوی و دیگران، تهران، بازتاب نگار، ۱۳۸۶. ناردو، دان، ژاپن امروز، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، ققنوس، ۱۳۸۵. نبوامشن، ژاک و دیگران، جهان در میان دو جنگ، ترجمه مهدی سمسار، تهران، اشرفی، ۱۳۶۳.

۳۵. نرگس، راگنار، مسائل تشکیل سرمایه در کشورهای توسعه نیافته، ترجمه عبدا... زندیه، تهران، مؤسسه تحقیقات اقتصادی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، ۱۳۴۸. نقیب زاده، احمد، تاریخ دیپلماسی و روابط بین الملل از پیمان وستفالی تا امروز، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳. نواب صفوی، اسماعیل، جایگاه ژاپن در جهان معاصر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۰. نوروزی، حسین (نظارت و تدوین)، کتاب آسیا: ویژه مسائل امنیتی شرق آسیا، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۲. واعظی، محمود، سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا، تهران، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۷. وایز، دیوید، تاماس راسن، سیا، حکومت نامرئی، ج ۱، ترجمه عبدا... گله داری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸. وردی نژاد، فریدون و دیگران، ازدهای شکلیا، چین دیروز، امروز و فردا، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۹. وزارت دفاع، چین امروز، علوم و فناوری دفاعی، ج ۱، تهران، دانشگاه امام حسین\*، ۱۳۷۹. وین، آنتونی، ایران در بازی بزرگ، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوری، تهران، پیکان، ۱۳۸۳. هابسبام، اریک، عصر نهایت ها: تاریخ جهان ۱۹۱۴-۱۹۹۱، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، آگاه، ۱۳۸۰. هاپکرک، پیتر، بازی بزرگ عملیات سازمان های جاسوسی روس و انگلیس در آسیای مرکزی و ایران، ترجمه رضا کامشاد، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۹.

۳۶. هالستی، کی. جی.، مبانی تحلیل سیاست بین الملل، ترجمه بهرام مستقیمی، مسعود طارم سری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۶. هایتر، ویلیام، روسیه و جهان، سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی، ترجمه کاووش حشمتی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴. هرمان تنبروک، روبرت، تاریخ آلمان، ترجمه محمد ظروفی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.

۳۷. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴. هویت، ادوین پی.، پیکار بزرگ، ترجمه فرید جواهر کلام، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱. هیتلر، آدولف، نبرد من، ترجمه فرشاد، تهران، فرخی، ۱۳۵۱. هیوز، استوارت، تاریخ معاصر اروپا، ترجمه علی اکبر بامداد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱. یزدان فام، محمود، آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر، سیاست داخلی و خارجی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۴.

۳۸. العالم، فوریه ۱۹۹۰. روزنامه کیهان، ۷۰/۵/۱۰. روزنامه کیهان، ۶۷/۱۱/۱۶.

## منابع انگلیسی

Abun-Nasr, Jamil M., History of the Maghrib, London:Cambridge University Press, ۱۹۷۱.

Ajayi, J.F.Ade, General History of Africa, Paris:Unesco, ۱۹۸۹, vol.۲.۲

Aldcroft, Derek H., The European Economy ۱۹۱۴-۱۹۹۰, London:Routledge, ۱۹۹۳.۳

Best, Antony and other, International History of the Twentieth Century and Beyon, ۲۰۰۸. London:Routledge, ۲۰۰۸.

Boardman, Robert, Post-Socialist World orders, New York:St.Martin's press, ۱۹۹۴. I.N.C., ۱۹۹۴.

Brown, J.A.C, Techniques of Persuasion, London:Penguin Books, ۱۹۶۸.۶

Goldstein, Joshua S.and Jon C.Pevhouse.International Relations, New York:Longman, ۲۰۰۹.

Guardian, Jun ۱۲, ۱۹۹۰.۸

Gunter, Jonathan F., An Introduction to the Great Debate, Journal of Communication, Autumm, ۱۹۷۸, pp.۱۴۲-۱۵۶.

Hatiroy, Arund, The Soviet Intervention In Afghanistan, New Dehli:N.pub۱, ۱۹۸۷.۱۰

Hobson, J.A., Imperialism, London:G.Allemnand Unwin, Ltd, ۱۹۶۱.۱۱

http://fa.wikipedia.org ۱۲

.http://Strategic Review.org.١٣٩١/٠١/٠١ .١٣

Jeffries, Ian, Eastern Europe at the turn of the Twenty first century, .١٤  
.London:Routledge, ٢٠٠٢

.Kitchen, Helen, the Educated African, New York:Eredric A.Praeger, I.N.C., ١٩٦٢.١٥

Magdoff, Harry, Imperialism:from the Colonial Age to the Present, New.١٦  
.York:Monthly Review, ١٩٧٩

ص:٣٥٨

.Magdoff, Harry, The Age of Imperialism, New York: N.puble, 1969.17

.Mahotiere, Stuart de La, Towards one Europe.London:Penguin Books Ltd., 1970.18

Nadde, George H., Imperialism and Colonialism, London:The worburg Institute,.19  
.1966

Nelson, Harold D., Tunisia, New York:Foreign Area Studies of American University, .20  
.1979

Press, Sofia, Problems of Indernational Cultural Cooperation from Helsinki to.21  
.Madrid, A collection of articles, Sofia:Sofia press publishing house, 1982

Reiffers, Jean L., Transnational Corporations and Endogenous development,.22  
.Paris:Unesco, 1982

Rhodes, Anthony, the Challenge the Memoris of King Hassan II of Morocco,.23  
.London:Macmillan press, Ltd, 1978

.Ryrie, William, First world, Third world, New York:St, Martin's press, I.N.C., 1995.24

Schiller, Herbertl, Mass Communication and America Empire, New York:Bencon.25  
.Press, 1979

Schwartz, Barry N.and Robert L.Disch, Human Connection and the New Media, New.26  
.York:Prentice Hall, Inc, 1977

Spencer Trimingham, The Influence of Islam up on Africa, London:Butlerand and.27  
.Tanner, Ltd, 1980

Unesco, Broadcasting from Space, Reports and Papers on Mass Communication,.28  
.No.60, Paris:1979

Unesco, Metting of Experts on A Draft Dclaration concerning the Role of the Mass.29  
.Media, Comv/Conf, 161/5, April 25, 1978

Wallerstein, Immanuel, Social Change the Colonial Situation, New York:John Wiley.30

.and Sons Inc, ١٩٧٧

.Wilkinson, Endymion, Japan Versus Europe, London:١٩٨٣.٣١

Wolfers, Arnold, The pole of power and the pole of indifference, in, James Rosenau, .٣٢  
.ce, International Politics and foreign policy, New York:The free press, ١٩٦٩

ص:٣٥٩

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری



۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

